



نامه های خلیل ملکی

محمد علی همایون کاتوزیان

امیر پیشداد
محمد علی همایون کاتوزیان

نامه های خلیل ملکی

امیر پیشداد

محمد علی همایون کاتوزیاری

مجموعه
و یادنامه
۶
۲
۱۸

این نامه‌ها — صرف‌نظر از محض اطلاعات ریز مضبوط در آنها که در جای دیگری نیست — باز هم ملکی را بازتر و بی‌پوشش‌تر از پیش نشان می‌دهند. و چیزهایی از سادگی روان‌شناختی‌اش از رگ‌گویی بی‌امان و غیر سیاستمدارانه‌اش، از اعتماد به نفسش، از گذشت و چشم‌پوشی‌اش، از انعطاف سیاسی‌اش، از کم‌حوصلگی و حساسیتش نسبت به «حماقت» دیگران و بی‌اعتنایی آنها به «عقل و منطق» و (به همین دلیل) از سهل‌انگاری‌اش نسبت به جنبه‌های عاطفی اعتقادات سیاسی، از مناعتش، از دست‌تنگی‌اش، از بیماری‌هایش، از روابط و مسائل خانوادگی‌اش و از چیزهای دیگری حکایت می‌کنند که فقط کسانی که او را خوب می‌شناختند با آن آشنایی دارند.

این کتاب اساساً به کار دو گروه می‌خورد: خوانندگانی که به تأمل در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در قرن بیستم — و به ویژه تاریخ نهضت ملی، حزب نیروی سوم و جامعه سوسیالیست‌ها، و پدیده غیرعادی خلیل ملکی — علاقه ویژه‌ای دارند، و پژوهندگان و تاریخ‌نگارانی که حرفه آنها تحقیق در تاریخ آن دوران است.

طیف خواننده: علاقه‌مندان تاریخ سیاسی و اجتماعی معاصر ایران



۴۳۵۰ تومان

ISBN: 964-305-699-6



9 789643 056995

نامه‌های خلیل ملکی

نامه‌های خلیل ملکی

امیر پیشداد

و

محمدعلی همایون کاتوزیان



نشر مرکز

نامه‌های خلیل ملکی

امیر پیشداد و محمدعلی همایون کاتوزیان
طرح جلد از ابراهیم حقیقی
چاپ اول ۱۳۸۱، شماره نشر ۶۴۰، ۱۵۰۰ نسخه، چاپ غزال
شایک: ۶-۶۹۹-۳۰۵-۹۶۴

نشرمرکز، تهران، صندوق پستی ۱۴۱۵۵-۵۵۴۱
کتابفروشی نشرمرکز: خیابان دکتر فاطمی، روبروی هتل لاله
خیابان باباطاهر، شماره ۸، تلفن: ۸۹۶۵۰۹۸
E-mail: info@nashr-e-markaz.com

کلیه حقوق برای نشرمرکز محفوظ است

ملکی، خلیل، ۱۳۴۸-۱۲۸۰

نامه‌های خلیل ملکی / امیر پیشداد و محمدعلی همایون کاتوزیان. — تهران: نشرمرکز، ۱۳۸۱.
۵۲۴ ص. — (نشرمرکز؛ شماره نشر ۶۴۰).

ISBN: 964-305-699-6

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه.

۱. ملکی، خلیل، ۱۳۴۸-۱۲۸۰ - نامه‌ها. ۲. حزب نوده ایران. ۳. ایران - تاریخ - پهلوی،
۱۳۲۰-۱۳۵۷. ۴. نامه‌های فارسی - قرن ۱۴. الف. پیشداد، امیر - ، گردآورنده. ب. کاتوزیان،
محمدعلی، ۱۳۲۱ - ، گردآورنده. ج. عنوان.

۹۵۵ / ۰۸۲۴۰۹۲

DSR ۱۴۸۶ / م ۸۲۴

۱۳۸۱

م ۸۱-۲۹۷۴۳

کتابخانه ملی ایران

فهرست

- ۱ خلیل ملکی و نامه‌هایش
- ۱۹ نامه‌های تهران، ۱۳۲۷ - ۱۳۴۱
- ۲۰ نامه به عبدالحسین نوشین، ۱۳۲۷
- ۲۶ نامه به جبهه ملّی دوّم توسط سیّد محمّدعلی کشاورز صدر، بهمن ۱۳۲۹
- ۳۰ نامه به امیر پیشداد، ۲۴ مرداد ۱۳۴۰
- ۳۵ نامه به حسین ملک، شهریور ۱۳۴۰
- ترجمه نامه آلبرت کارتی دبیر بین‌الملل سوسیالیست‌ها به خلیل ملکی
- ۳۸ (پیوست نامه ملکی به حسین ملک در شهریور ۱۳۴۰)، ۷ ژوئیه ۱۹۶۱
- ۴۰ نامه به حسین ملک، ۸ مهر ۱۳۴۰
- ۴۴ نامه به امیر پیشداد، ۱۰ مهر ۱۳۴۰
- ۴۶ نامه به امیر پیشداد، ۱۹ آبان ۱۳۴۰
- ۴۹ نامه توسط حسین ملک به سوسیالیست‌های ایرانی در پاریس، اسفند ۱۳۴۰
- ۵۴ نامه به حسین ملک، مرداد ۱۳۴۱
- ۶۰ نامه به حسین ملک، ۷ آذر ۱۳۴۱
- ۶۴ نامه به دکتر مصدّق، اسفند ۱۳۴۲
- ۹۱ نامه‌های اروپا، ۱۳۴۱ - ۱۳۴۳
- ۹۲ نامه به سوسیالیست‌های ایرانی در پاریس، اسفند ۱۳۴۱

شش نامه‌های خلیل ملکی

- ۹۹ نامه به فریدون دژدار، ۴ مارس ۱۹۶۳
- ۱۰۱ نامه به امیر پیشداد، ۱۵ مارس ۱۹۶۳
- ۱۰۵ نامه به امیر پیشداد، ۲۸ مارس ۱۹۶۳
- ۱۰۷ نامه به حسین ملک، آوریل ۱۹۶۳
- ۱۱۰ نامه انتقادی به جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا، آوریل ۱۹۶۳
- ۱۲۸ نامه به مسعود قدرت، ۷ مه ۱۹۶۳
- ۱۲۹ نامه به امیر پیشداد، ۱۹ سپتامبر ۱۹۶۳
- ۱۳۱ نامه به امیر پیشداد، ۲۶ سپتامبر ۱۹۶۳
- ۱۳۷ نامه به امیر پیشداد، ۱۴ اکتبر ۱۹۶۳
- ۱۳۹ نامه به امیر پیشداد، ۱۶ نوامبر ۱۹۶۳
- ۱۴۳ نامه به امیر پیشداد، ۲ دسامبر ۱۹۶۳
- ۱۴۶ نامه به امیر پیشداد، ۸ دسامبر ۱۹۶۳
- ۱۵۰ نامه به حسین ملک، ۱۳ دسامبر ۱۹۶۳
- ۱۵۵ نامه به امیر پیشداد، ۲۲ دسامبر ۱۹۶۳
- ۱۶۰ نامه به فریدون دژدار، اواخر دسامبر ۱۹۶۳
- ۱۶۱ نامه به امیر پیشداد، ۲۹ دسامبر ۱۹۶۳
- ۱۶۸ نامه به فریدون دژدار، ۷ ژانویه ۱۹۶۴
- ۱۷۰ نامه به امیر پیشداد، ۲۷ ژانویه ۱۹۶۴
- ۱۷۳ نامه به امیر پیشداد، ۱۵ فوریه ۱۹۶۴
- ۱۷۶ نامه به امیر پیشداد، ۱۰ ژانویه ۱۹۶۴
- ۱۸۰ نامه به سوسیالیست‌های گراتس توسط احتشام درخشان، ۲۷ فوریه ۱۹۶۴
- ۱۸۲ نامه به امیر پیشداد، ۲۹ فوریه ۱۹۶۴
- ۱۸۶ نامه به امیر پیشداد، ۲ مارس ۱۹۶۴
- ۱۸۹ نامه به امیر پیشداد، ۸ مارس ۱۹۶۴
- ۱۹۱ نامه به امیر پیشداد، ۲۱ مارس ۱۹۶۴

فهرست هفت

- نامه‌های پیش از زندان، ۱۳۴۳ - ۱۳۴۴ ۱۹۷
- نامه به امیر پیشداد، ۲۵ مارس ۱۹۶۴ ۱۹۸
- نامه به فریدون دژدار، ۱۹ فروردین ۱۳۴۳ ۲۰۰
- نامه به امیر پیشداد، ۳ اردیبهشت ۱۳۴۳ ۲۰۲
- نامه به امیر پیشداد، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۴۳ ۲۰۷
- نامه به امیر پیشداد، ۳ خرداد ۱۳۴۳ ۲۱۰
- نامه به امیر پیشداد، ۱۵ خرداد ۱۳۴۳ ۲۱۳
- نامه به امیر پیشداد، ۲۱ خرداد ۱۳۴۳ ۲۱۷
- نامه به مرتضی مظفری، ۲ شهریور ۱۳۴۳ ۲۲۲
- نامه به امیر پیشداد، ۱۸ شهریور ۱۳۴۳ ۲۲۴
- نامه به امیر پیشداد، ۲۰ شهریور ۱۳۴۳ ۲۳۰
- نامه به مرتضی مظفری، ۶ مهر ۱۳۴۳ ۲۴۰
- نامه به امیر پیشداد، ۷ مهر ۱۳۴۳ ۲۴۷
- نامه به «انستیتو برای رشد و توسعه» اتریش، ۱۵ اکتبر ۱۹۶۴ ۲۵۶
- نامه به امیر پیشداد، ۲۵ مهر ۱۳۴۳ ۲۵۸
- نامه به امیر پیشداد، ۱۵ آبان ۱۳۴۳ ۲۶۳
- نامه به امیر پیشداد، ۳ آذر ۱۳۴۳ ۲۷۰
- نامه به هوشنگ وزیری، ۶ آذر ۱۳۴۳ ۲۷۳
- نامه به امیر پیشداد، ۲۱ آذر ۱۳۴۳ ۲۷۷
- نامه به امیر پیشداد، ۱۲ بهمن ۱۳۴۳ ۲۸۱
- نامه به امیر پیشداد، ۵ اسفند ۱۳۴۳ ۲۹۷
- نامه به امیر پیشداد، ۱۵ اسفند ۱۳۴۳ ۳۰۰
- نامه به دکتر مصدق، نوروز ۱۳۴۴ ۳۰۱
- نامه به امیر پیشداد، ۱ اردیبهشت ۱۳۴۴ ۳۰۴
- نامه به امیر پیشداد، ۲۲ خرداد ۱۳۴۴ ۳۱۴

هشت نامه‌های خلیل ملکی

- نامه به امیر پیشداد، ۳ تیر ۱۳۴۴ ۳۱۹
- نامه به امیر پیشداد، تیر ۱۳۴۴ ۳۲۱
- نامه به امیر پیشداد، ۷ مرداد ۱۳۴۴ ۳۲۳
- نامه‌های زندان، ۱۳۴۴ - ۱۳۴۵ ۳۲۷
- نامه به سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا، اوایل اسفند ۱۳۴۴ ۳۲۸
- نامه به آلبرت کارتی دبیرین‌الملل سوسیالیست‌ها، اردیبهشت ۱۳۴۵ ۳۴۲
- نامه به سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا، مهر ۱۳۴۵ ۳۴۵
- نامه‌های پس از زندان، ۱۳۴۵ - ۱۳۴۸ ۳۷۵
- نامه به امیر پیشداد، ۲۴ آذر ۱۳۴۵ ۳۷۶
- نامه به حسین ملک و امیر پیشداد، ۶ بهمن ۱۳۴۵ ۳۸۱
- نامه به حسین ملک، ۲۹ بهمن ۱۳۴۵ ۳۸۴
- نامه به حسین ملک، ۵ اسفند ۱۳۴۵ ۳۸۷
- نامه به حسین ملک (مکژر)، ۵ اسفند ۱۳۴۵ ۳۹۱
- نامه به محمدعلی همایون کاتوزیان، ۶ اسفند ۱۳۴۵ ۳۹۲
- نامه به امیر پیشداد و حسین ملک، ۱۴ اسفند ۱۳۴۵ ۳۹۵
- نامه به حسین ملک، ۸ فروردین ۱۳۴۶ ۳۹۸
- نامه به امیر پیشداد، ۹ فروردین ۱۳۴۶ ۴۰۱
- نامه به امیر پیشداد، ۱۶ فروردین ۱۳۴۶ ۴۰۴
- نامه به امیر پیشداد، ۲۱ فروردین ۱۳۴۶ ۴۱۰
- نامه به امیر پیشداد، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۴۶ ۴۱۴
- نامه به امیر پیشداد، ۱۱ مرداد ۱۳۴۶ ۴۱۸
- نامه به امیر پیشداد، ۲۳ مهر ۱۳۴۶ ۴۲۱
- نامه به حسین ملک، ۸ آبان ۱۳۴۶ ۴۲۷

فهرست نه

- ۴۲۹ نامه به امیر پیشداد، ۲۴ دی ۱۳۴۶
- ۴۳۱ نامه به حسین ملک، ۲۴ دی ۱۳۴۶
- ۴۳۴ نامه به امیر پیشداد، نوروز ۱۳۴۷
- ۴۳۵ نامه به امیر پیشداد، ۱۵ فروردین ۱۳۴۷
- ۴۳۸ نامه به امیر پیشداد، ۲۹ تیر ۱۳۴۷
- ۴۴۳ نامه به حسین ملک، ۱ مرداد ۱۳۴۷
- ۴۴۶ نامه به امیر پیشداد، ۴ شهریور ۱۳۴۷
- ۴۵۰ نامه به امیر پیشداد، ۲۰ مهر ۱۳۴۷
- ۴۵۴ نامه به حسنی ملک، ۴ آبان ۱۳۴۷
- ۴۵۷ نامه به احمدعلی رجایی، ۴ آبان ۱۳۴۷
- ۴۵۹ نامه به حسین ملک، ۲۲ آبان ۱۳۴۷
- ۴۶۳ نامه به امیر پیشداد، ۲۸ آبان ۱۳۴۷
- ۴۶۵ نامه به امیر پیشداد، ۹ آذر ۱۳۴۷
- ۴۶۸ نامه به امیر پیشداد، دی ۱۳۴۷
- ۴۶۹ نامه به امیر پیشداد، ۱ بهمن ۱۳۴۷
- ۴۷۱ نامه به احمدعلی رجایی، ۲۴ بهمن ۱۳۴۷
- ۴۷۵ نامه به حسین ملک، ۲۴ اسفند ۱۳۴۷
- ۴۷۷ نامه به امیر پیشداد، ۱۳ فروردین ۱۳۴۸
- ۴۸۳ نامه به امیر پیشداد، ۲۸ فروردین ۱۳۴۸
- ۴۸۵ نامه به امیر پیشداد، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۴۸
- ۴۸۸ نامه به امیر پیشداد، ۴ تیر ۱۳۴۸
-
- ۴۹۳ **نامه‌های سرگشاده**
- ۴۹۴ به ملت ایران و حزب نیروی سوم، ۱ شهریور ۱۳۳۲
- ۵۰۲ به اولیاء امور، ۱ اسفند ۱۳۳۹
- ۵۱۱ به آیت‌الله کاشانی، ۲۲ مهر ۱۳۳۱

خلیل ملکی و نامه‌هایش

نخستین نامهٔ این مجموعه نامهٔ ملکی به عبدالحسین نوشین است، در سال ۱۳۲۷. و آخرین نامه، نامهٔ چهارم تیر ۱۳۴۸ اوست به امیر پیشداد، دو هفته پیش از مرگش. به این ترتیب، تا سال ۱۳۲۷، یعنی تا چهل و هفت سالگی ملکی و دو سه ماه پس از انشعاب دی‌ماه ۱۳۲۶ از حزب توده، نامه‌ای از ملکی در دست نداریم. تازه، صرف‌نظر از نامه‌اش به نوشین و سه نامهٔ سرگشاده‌اش که در پیوست آورده‌ایم، نامه‌های این مجموعه از بهمن ۱۳۳۹ آغاز می‌شوند و در تیر ۱۳۴۸ به پایان می‌رسند. از خیلی از نامه‌ها شتابزدگی ملکی در نوشتنشان پیداست. ملکی معمولاً با سرعت چیز می‌نوشت. ولی خیلی از این نامه‌ها را وقتی نوشته که مسافر همانجا منتظر بوده آن را از او بگیرد، چنانکه در بعضی از آنها می‌نویسد «حتی فرصت دوباره خواندن آن را هم ندارم».

سال ۳۹ سال تجدید فعالیت نهضت ملی و سازمانهای سیاسی و دانشجویی در ایران و اروپا بود. در همان سال جنبهٔ ملی دوم و جامعهٔ سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران تشکیل شدند، و نهضت آزادی ایران در اوایل سال ۱۳۴۰. در سال ۱۳۳۸ هم جامعهٔ سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا و هم کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اروپا پدید آمده بودند

(اگرچه پیش از آن نیز سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا به عنوان «هواداران سوسیالیسم» فعالیت می‌کردند). این حوادث و حوادث بعدی - یکی سفر ملکی به اروپا و ادامه فعالیت او در تهران تا توقیف و محاکمه نظامی و محکومیت او، و سپس آزادی از زندان و ادامه کوشش او برای حفظ ارتباط - سبب شد که مکاتبه کم و بیش منظمی بین او و جامعه سوسیالیست‌ها در اروپا و واحدها و اعضاء آن برقرار گردد و تا پایان زندگی‌اش ادامه یابد. با این وصف، آنچه ما از نامه‌های ملکی (حتی در دوره ۱۳۳۹ - ۱۳۴۸) گرد آورده‌ایم همه نامه‌های سیاسی و اجتماعی او نیست. از جمله، کوشش‌های ما برای بدست آوردن نامه‌های ملکی به جلال آل‌احمد به جایی نرسید.

چنانکه می‌توان حدس زد، نامه‌های ملکی چهره جدیدی از او و عقاید و روش‌های او به دست نمی‌دهند، خاصه به این دلیل که ملکی روشنفکر و ثورسین و فعال سیاسی رُک و بی‌برده‌ای بود و آنچه را - از آراء و عقاید اساسی گرفته تا حرفهای تاکتیکی روز - بدان باور داشت تقریباً بی‌برده و پیرایه بیان می‌کرد (و این خود یکی از علل بزرگ ناکامی سیاسی او در زمان حیاتش بود، و پیروزی پس از مرگش). در نتیجه نامه‌هایش هیچ زاویه پنهانی را درباره کار و زندگی او نشان نمی‌دهند و هیچ سِرّی را فاش نمی‌کنند.

با این وصف این نامه‌ها - صرفنظر از محض اطلاعات ریز مضبوط در آنها که در جای دیگری نیست - باز هم ملکی را بازتر و بی‌پوشش‌تر از پیش نشان می‌دهند. و چیزهایی از سادگی روان‌شناختی‌اش از رُک‌گویی بی‌امان و غیرسیاستمدارانه‌اش، از اعتماد به نفسش، از گذشت و چشم‌پوشی‌اش، از انعطاف سیاسی‌اش، از کم‌حوصلگی و حساسیتش نسبت به «حماقت» دیگران و بی‌اعتنایی آنها به «عقل و منطق» و (به همین

خلیل ملکی و نامه‌هایش ۳

٪ دلیل) از سهل‌انگاری‌اش نسبت به جنبه‌های عاطفی اعتقادات سیاسی، از مناعتش، از دست‌تنگی‌اش، از بیماری‌هایش، از روابط و مسائل خانوادگی‌اش و از چیزهای دیگری حکایت می‌کنند که فقط کسانی که او را خوب می‌شناختند با آن آشنایی دارند.

بیشتر نامه‌ها به امیر پیشداد است، به خاطر این‌که (گذشته از الفت و علاقه شخصی) پیشداد دبیر جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا بود و ملکی با جامعه اروپا از طریق او مکاتبه می‌کرد. بر همین قیاس چند نامه هم از ملکی به فعالان واحدهای جامعه سوسیالیست‌ها در اتریش هست، از زمانی که ملکی برای علاج بیماری قلبی‌اش، و نیز به‌راه انداختن مقدمات تحصیل دانشگاهی پسرش پیروز ملکی در آنجا بود.

این کتاب اساساً به کار دو گروه می‌خورد: خوانندگانی که به تأمل در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در قرن بیستم - و به ویژه تاریخ نهضت ملی، حزب نیروی سوم و جامعه سوسیالیست‌ها، و پدیده غیرعادی خلیل ملکی - علاقه ویژه‌ای دارند، و پژوهندگان و تاریخ‌نگارانی که حرفه آنها تحقیق در تاریخ آن دوران است. بی‌شک هر دو این گروه نامه‌های ملکی را در این کتاب به دقت خواهند خواند و در مباحث سیاسی و تحقیقات تاریخی خود به‌کار خواهند برد. اما بی‌مناسبت نیست که در اینجا توجه خوانندگان را به پاره‌ای از نکات بارز و اساسی نامه‌ها، که برای شناخت یا بازشناسی ملکی و برخوردش با سیاست و زندگی سودمند و مؤثر است جلب کنیم.

یکی از این نکات در واقع اساسی‌ترین وجه آراء و اخلاق و زندگی سیاسی ملکی است. ملکی در تضاد با روش معمول در زمان خودش، برخوردی مدرن و اروپایی با سیاست داشت. یعنی سیاست را وسیله می‌دانست نه هدف. و هدف سیاسی او هم تغییر و اصلاح اساسی بود در

جهت دموکراسی پارلمانی و عدالت اجتماعی. و به این دلیل مُنادی و مُبلغ بحث و گفتگو و ارائه برنامه و مبارزه سیاسی علنی و مسالمت‌آمیز و اصلاحاتِ تدریجی ولی اساسی بود، نه قهر و آشوب با هدف نفی و حذف و سرکوبِ دیگران. اما جامعه ایران (با ویژگی‌های خاص تاریخی خود) جامعه‌ای حذفی و کلنگی بود، چنانکه، اگر نه همه سازمان‌های سیاسی، دست‌کم بیشترشان بر آن بودند که فقط پیروزی خودشان ضامن پیشرفت و تغییر «واقعی» و «تاریخی» (یا رسیدن به جامعه آرمانی) خواهد بود. و از این‌رو، چه صریحاً و چه تلویحاً، پیشرفت و تغییر «واقعی» را فقط در حذف و نابودی سازمان‌ها و جریان‌های سیاسی دیگر می‌دیدند. رژیم سابق نیز - دست‌کم از اوایل دههٔ چهل به بعد - عیناً همین نظر را داشت و گرنه امثال دکتر علی امینی را از حوزه سیاست اخراج نمی‌کرد، و خلیل ملکی و مهندس بازرگان و امثال آنها را به محاکمه نظامی و حبس و زندان نمی‌کشید. این را هم بیفزائیم که بعضی از رهبران و سازمان‌های بازماندهٔ نهضت ملی، اگرچه مبارزه مخفی نمی‌کردند و مُبلغ آن هم نبودند، ولی با روش کاملاً منفی و آشتی‌ناپذیر خود، و رد هرگونه انعطاف و گفتگو و مصالحه، جایی برای دسترسی به هدف‌های اصلاحگرانه و دموکراتیک نمی‌گذاشتند و در عمل به آراء و روش‌های قهرآمیز و حذفی تسلیم می‌شدند.

این شیوهٔ مدرن و اروپایی برخورد با سیاست را ملکی نتوانست حتی در میان همکاران و همراهان سیاسی خود در جامعهٔ سوسیالیست‌های نهضت ملی و جامعهٔ سوسیالیست‌ها در اروپا جا اندازد. یعنی بیشتر اعضاء این سازمان‌ها نیز - اگرچه معمولاً از نظر درک سیاسی در سطح نسبتاً بالاتری بودند - بیشتر اوقات از این لحاظ با ملکی اختلاف نظر و اختلاف روش داشتند. و مثلاً به همین دلیل بود که خیلی از آنها، اگرچه

خلیل ملکی و نامه‌هایش ۵

ماتوئیست نشدند ولی شور و هیجان انقلاب فرهنگی چین سخت تکانشان داد، و حتی یک‌بار یکی از واحدهای جامعه سوسیالیست‌ها در اتریش روی جلد نشریه‌ای که منتشر کرده بود عکس بزرگی از لنین چاپ کرد و زیر آن نوشت «زنده باد لنینیسم». روشن است که گویندگان این شعار با ملکی اختلاف سیاسی کاملاً اساسی داشتند، ولی باز هم خیلی از آنها به خاطر آشنایی با صفات اخلاقی و علمی ملکی احترام شخصی خود را نسبت به او محفوظ می‌داشتند.

درست است که ملکی دشمنان سیاسی بسیار نیرومندی (هم در راست و هم در چپ) داشت که در هر حال با شیوه تهمت و افتراء او را می‌کوبیدند، اما همین برخورد مدرن او با سیاست سبب می‌شد که تهمت‌های آنان در ذهن خیلی از مخالفان رژیم سابق - و نه فقط اعضاء سازمان‌های سیاسی - مصداق پیدا کند و به «ثبوت» برسد. و بدیهی است که هرچه دولت دایره را تنگ‌تر می‌کرد و ملت را از حقوق سیاسی، بیشتر محروم می‌ساخت، به همان نسبت درک مدرن و پیشرفته از سیاست - یعنی مبارزه علنی و مسالمت‌آمیز، و کوشش برای تغییر و اصلاح از مسیر گفتگو و ترغیب و فشارهای مدنی - بیشتر به «خیانت» شبیه می‌شد.

ملکی در اسفند ۱۳۴۱ در نامه‌اش به دکتر مصدق به تفصیل در این‌باره گفتگو می‌کند که جبهه ملی دوم فرصت‌های مناسبی را، چه برای تشکیل دادن دولت چه برای به دست آوردن مواضع مهم پارلمانی از طریق شرکت مؤثر در انتخابات از دست داده بود. او می‌نویسد که در سال ۱۳۳۹ که موقعیت سیاسی محمدرضا شاه سخت ضعیف شده بود، در گفتگویی که شاه به دعوت خود با ملکی کرده بود گفته بود که اگر سران جبهه ملی دوم حاضر باشند در چارچوب قانون اساسی کار کنند حاضر به مصالحه است:

من [شاه] از آنها فقط دو اطمینان می‌خواهم: اولاً وضع خود را رسماً نسبت به احترام قانون اساسی (که منظور ایشان احترام به مقام سلطنت بود) اعلام کنند؛ ثانیاً وضع خود را نسبت به حزب توده مشخص سازند... من این مطلب را به آقایان [سران جبهه ملی دوم] اطلاع دادم ولی در آن روزها بازار منفی‌بافی مطلق رواج داشت و رهبران نهضت مانند موارد گذشته، حتی عوام‌فریب هم نبودند بلکه فریفته تمام و کمال عوام بودند... آنان در سنگر راحت منفی‌بافی موضع گرفتند. در آن زمان هیأت حاکمه سخت متزلزل بود و هرگونه امتیاز را به نفع نهضت ملی می‌شد گرفت... ولی رهبران این دو موضوع را مسکوت گذاردند تا آن‌که سرانجام خود تبدیل به مدافع قانون اساسی و سلطنت مشروطه گشتند و به مناسبت تهمت‌هایی که از طرف سازمان امنیت به آنان زده می‌شد مجبور شدند بارها بر علیه حزب توده و رادیوهای وابسته به شوروی اعلامیه بدهند. حال آنکه اگر از اول وضع را روشن کرده بودند مجبور به چنین دنباله‌روی‌هایی نمی‌شدند.

سابقه این موضوع به سال ۱۳۳۹ و تشکیل جبهه ملی دوم در تابستان آن سال بازمی‌گشت که ملکی در تماس‌های خصوصی و مقالات و نامه‌هایش به سران آن جبهه آنها را تشویق کرده بود که با سازماندهی مدرن و اعلام برنامه و پیشنهاد اصلاحات اجتماعی و اتخاذ رویه مثبت و سازنده راه را برای پیشرفت گام به گام سیاسی و اصلاح اجتماعی هموار کنند. او در نامه مورخ بهمن ۱۳۳۹ به جبهه ملی دوم (توسط سید محمدعلی کشاورز صدر، سخنگوی رسمی آن جبهه) نوشته بود که:

از زمانی که تجدید فعالیت «جبهه ملی» در چند جمله مختصر و مبهم اعلام شد تا امروز متأسفانه هیچگونه رهبری منطقی و متمرکز [در جبهه ملی دوم] وجود نداشته و یک سلسله اشتباهات و انحراف‌هایی

خلیل ملکی و نامه‌هایش ۷

پیش آمده که حتی بعضی از آنها به تنهایی کافی بوده است که هرگونه امکان یا امکاناتی را که وجود داشته از بین ببرد... بدتر از خود این اشتباهات و انحرافات‌ها این است که تا حال هیچ اقدام علنی برای محکوم دانستن آن اشتباهات به عمل نیامده، به نوعی که - از قرار معلوم - شخص مسالمت‌جویی مانند جناب آقای اللّهیاری صالح نیز این اوضاع را محکوم دانسته... و گوشه‌نشینی در کاشان را به شرکت در این «جبهه ملی» بی‌شکل و بی‌هدف و بی‌روش ترجیح داده‌اند.

چند ماه پس از این تاریخ که مدتی بود دولت امینی به رغم میل و علاقه شاه تشکیل شده بود همه سازمانهای سیاسی مخالف جز جامعه سوسیالیست‌های ایران و نهضت آزادی به شیوه کوبنده و آشتی‌ناپذیری با آن مبارزه می‌کردند. ملکی در نامه ۲۴ مرداد ۱۳۴۰ به جامعه سوسیالیست‌ها در اروپا (توسط امیر پیشداد که دبیر آن بود) نوشت:

اگر ما از تمام شعارهایی که شما می‌دهید پیروی کنیم، در حقیقت به سیاستی کمک کرده‌ایم که یک قضاب تیمساری را جانشین امینی خواهد کرد... از قول بعضی رفقا نوشته بودید که آنها مجله علم و زندگی و نویسندگان آن را سوسیالیست نمی‌دانند. از قرار معلوم... سوسیالیست کسی نیست که در عین مخالفت با دولت امینی، او را به طور موقت تحمل کند تا بتواند در این فرصت نیروهای ملی و مترقی را بسیج و تجهیز کند... [محمد] درخشش [وزیر فرهنگ در دولت امینی] در یک ماه آنقدر کار مثبت در فرهنگ [که در آن زمان آموزش و پرورش و علوم را نیز دربر می‌گرفت] انجام داده که وزرای فرهنگ نهضت ملی در تمام آن دوره انجام نداده‌اند... هرچند امینی... چاکر نیست، اما حکومت کاملاً در دست امینی نمی‌باشد. فشار [رژیم] بر دانشجویان را دولت امینی یک نوع خرابکاری مرتجعین درباره دولت خود تلقی می‌کند...

اما در اندک مدتی وضع تغییر کرد. یعنی به محض این‌که شاه امینی را برکنار کرد، امینی محبوب شد. و از جبهه ملی دوم به خاطر مبارزه کوبنده‌اش با دولت او انتقاد کردند. ملکی در نامه ۷ آذر ۱۳۴۱ به برادرش حسین ملک (از تهران به پاریس) می‌نویسد که «امینی خیلی آبرومند کنار رفت و امروز شاید واقعاً دارای یک پایگاه اجتماعی باشد. افکار عمومی روشنفکران و کارمندان و غیر اینها هنوز برای او رسالتی قائلند».

در نامه‌های بعدی - در سالهای ۱۳۴۰، تا درگذشتش در تیرماه ۱۳۴۸ - موضع‌گیری‌های ملکی درباره هر موضوعی بر مبنای اعتدال، واقع‌بینی و مسالمت و گفتگو با حفظ مواضع اصولی قرار دارد. مثلاً درباره روش سوسیالیست‌ها نسبت به حزب توده او عقیده داشت که اگر آنها راه و روش‌های استالینی را مانند بعضی از احزاب کمونیست اروپایی - به‌ویژه حزب کمونیست ایتالیا - کنار بگذارند نباید به خاطر رفتار بعضی از رهبران آن در گذشته از ایجاد هرگونه دیالوگ با حزب مزبور پرهیز کرد. و این را خلیل ملکی ای می‌گفت که حزب توده (و خیلی از غیر توده‌ای‌ها) او را ضد توده‌ای و دشمن سوگند خورده حزب توده می‌پنداشتند. در آن زمان - اساساً به دلیل برقراری روابط دوستانه بین شوروی و رژیم ایران - موج احساسات نسبت به چین و مائوئیسم فوق‌العاده شدید بود. اما ملکی نه تندروی انقلابی را درست می‌دانست نه «نئو استالینیسم چینی» را. او در نامه ۲۴ دی ۱۳۴۶ خود به حسین ملک نوشت که بهیچوجه اهمیت انقلاب چین را دست‌کم نمی‌گیرد و آن را تخطئه نمی‌کند اما نسبت به مائوئیسم، و خاصه چین‌گرایی چپ‌ها (و غیر چپ‌ها)ی ایران خوش‌بین نیست. سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا (و نیز در داخل ایران) اگرچه مائوئیست نشده بودند، اما دید اکثریت آنها نسبت به مواضع داخلی و خارجی چین آن زمان بسیار مثبت بود. ملکی در نامه ۸ آبان ۱۳۴۶ خود به ملک در این باره نوشت:

خلیل ملکی و نامه‌هایش ۹

آقایان یک قدم از سوسیالیسم علمی مارکس با تفسیر لنینی‌اش پائین نمی‌آیند و چشمشان تحولات و رویدادهای عظیمی را که از مارکس و لنین به این طرف پیدا شده نمی‌بینند. جای تأسف بسیار است. ما یکبار با استالینیسم جنگیدیم و پیروز شدیم... اما دوستان ما تازه به نئو استالینیسم چینی گرائیده‌اند. اما وقتی ایران می‌آیند مشغول خریدن می‌شوند و یا خود را به کلی به دستگاه می‌فروشند. شاید برداشتن آن سنگ‌های بزرگ و این تسلیم شدن‌ها یا خریدن‌ها با هم ارتباط منطقی داشته باشند.

انتقاد از این افراط و تفریط - از یک سو «شعارهای تند و تیز دادن» و از سوی دیگر «چریدن یا تسلیم شدن» - موضوعی است که در چندین نامه دیگر ملکی دیده می‌شود. و نه فقط در ارتباط با دانشجویان خارج از کشور، پیش و پس از بازگشت به ایران. مثلاً در نامه ۱۱ مرداد ۱۳۴۶ خود به امیر پیشداد نوشت که عموم روشنفکران ضمن این‌که حاضر به هیچ اقدامی نیستند و در عمل با رژیم کنار آمده‌اند و از ثمرات این همکاری برخوردارند، در حرف شدیدترین شعارها را می‌دهند:

در حقیقت وجدان ناراحتشان را به مناسبت فقدان عمل، و سازش عملی با راست [رژیم] از لحاظ روانی با چپ‌نمایی جبران می‌کنند و به غیر از مائو و انقلاب فرهنگی او هیچ چیز را قبول ندارند.

اما ظاهراً او خود به این نکته توجه نداشت که دلیل ناکامی‌های مادی و معنوی خود او دقیقاً به این جهت بود که خلاف این رفتار می‌کرد. یعنی مبارزه علنی و مسالمت‌آمیز را حتی در شرایط غیرممکن آنقدر ادامه می‌داد که دچار زندان و محاکمه نظامی شود، گذشته از این‌که از هرگونه امکانات مادی نیز محروم بماند. اما در عین حال از همه تندروها (چه

واقعی و چه شعاری) تهمت بخورد که با رژیم ساخته است. یعنی توجه نداشت که تعداد کسانی که حاضر باشند با در پیش گرفتن چنان راه و روشی چنین سرنوشتی را برای خود بسازند، ناگزیر بسیار اندک است. و آنها هم که چنین نمی‌کنند الزاماً «احمق» یا «غیرمنطقی» یا حتی بی‌وجدان نیستند. البته هیچ چیز کاملاً جبری نیست، و به همین دلیل هر کسی مسئول رفتار خویش است. اما برای درک آن رفتار متضادِ روشنفکران (و غیرروشنفکران) ایران، باید توجه داشت که در ایران ملت معمولاً با دولت در تضاد است. و هرچه اعمال زور و قدرت از جانب دولت بیشتر باشد به همان نسبت، اولاً افراد ملت از اقدام بر ضد دولت می‌ترسند، و ثانیاً برای تسکین خشم ناشی از ناتوانی خویش در حرف و سخن تندروی می‌کنند.

و بالاخره یکی از وجوه جالب توجه این نامه‌ها حرف و گفتگوی ملکی دربارهٔ اوضاع و احوال شخصی و خانوادهٔ خود اوست. از همان وقتی که برای علاج بیماری قلب و کار دانشگاه پسرش پیروز به اتریش می‌رود، در نامه‌هایش جسته‌گریخته دربارهٔ امور خصوصی نیز صحبت می‌کند. حتی گاهی جسته‌گریخته هم نیست بلکه اصل مطلب نامه است. مثلاً در نامهٔ ۷مه ۱۹۶۳ به مسعود قدرت (دانشجو، و عضو سوسیالیست‌های اروپا در واحد اتریش) موضوع تمام شدن پولش را مطرح می‌کند و از او مبلغ مختصری وام می‌طلبد:

من تا ۳۱ ماه مه مبلغ پانصد شیلینگ قرض دارم تا به اضافهٔ پول موجود در حساب بانکی بتوانم کرایهٔ خانه، هزینهٔ بیمارستان و مخارج جاری را پردازم... اما خواهش می‌کنم این پول را از رفقای دیگری که می‌توانند بپردازند برای من قرض کن، زیرا... نمی‌خواهم مادرت متوجه شود که من از تو قرض گرفته‌ام.

خلیل ملکی و نامه‌هایش ۱۱

در نامهٔ اواخر سال ۱۹۶۳ به فریدون دژدار (عضو رهبری واحد سوسیالیست‌های اروپا در گراتس) می‌نویسد که چون همسرش از وین - با قطار یا اتوبوس؟ - به استانبول رفته که از آنجا به تهران بازگردد پولش تمام شده و تقاضای وام دارد:

دوست عزیز، به مناسبت عزیمت خانم که از اسلامبول بناست با هواپیما برود پول من ته کشیده. در صورتی که آن پولی را که بنا بود اوایل نوامبر بفرستید [حالا] بفرستید خیلی ممنون می‌شوم - یعنی در اولین فرصت که برایتان ممکن باشد.

و باز هم، اندکی پس از این، در ۷ ژانویهٔ ۱۹۶۴ از وین به دژدار می‌نویسد:

از وقتی خانم رفته و خرج من زیاد شده پولی دریافت نکرده‌ام و به فرض دریافت پول [باز هم] احتیاج مبرم به هزار شیلینگ دارم که بنا بود گویا ماه‌ها پیش بپردازند.

و در ادامهٔ همین نامه، دربارهٔ این‌که پسر کوچکش نوروز تصادفاً به ائانه آپارتمان کرایه‌ای آسیب رسانده درددل می‌کند (نوروز برای مدّت نسبتاً کوتاهی وین بود):

نوروز دسته‌گلی به آب داده. خاکسترگرم را در اطاق گذاشت و شب بیدار شدم دیدم میل و مقداری از پارکت [تخته‌های کف اطاق] سوخته. خیلی متضرّر شده‌ام و [هنوز] هم کار تمام نیست. نوروز نداند من به شما نوشته‌ام و به کسی هم نگوئید.

در نامه‌های دیگر گهگاه سخن از پسر بزرگش پیروز می‌کند که مدّت کوتاهی در اتریش اقامت داشت، بعد به ایران بازگشت و سپس به ایتالیا

رفت (و عاقبت نیز در سال ۱۹۹۸ در رُم بر اثر بیماری قلبی درگذشت).
مثلاً در نامه ۲۶ سپتامبر ۱۹۶۳ به امیر پیشداد:

پسر بزرگ من پیروز که همراه من به اتریش آمده بود پسری است
با استعداد، و بخصوص در مسائل اجتماعی و عمومی. اما در درس
خواندن لابلایی است... بالاخره از اتریش و اروپایی‌ها به‌طور کلی
خوشش نیامد و با منطق و نقشه خاص خودش، برخلاف میل من و
مادرش، به ایران بازگشت. در هر حال، بی‌حوصلگی من، بیشتر از
بیماری شاید مربوط به او بود و هست.

و باز در نامه‌ای به دژدار - فروردین ۱۳۴۲ (۱۹۶۵) و این بار از تهران به
اتریش - از او خواهش می‌کند که از اثاثه نوروژ آنچه به درد پیروز
می‌خورد برایش به ایتالیا بفرستد، و باقی را به تهران:

خواهش می‌کنم هرچور هست آن اثاثه را تمام و بدون کم و کاست
جمع‌وجور کنید. قالیچه را اگر فروخته شده پولش را به نام و نشانی
پیروز بفرستید... و بقیه اثاثه را آنچه به درد پیروز می‌خورد توسط پست
زمینی برای او و آنچه به درد او نمی‌خورد توسط پست زمینی به تهران
بفرستید... خانم کیف پیچازی‌اش را حتماً می‌خواهد... در ضمن
چیزهایی که برای پیروز می‌فرستید ماشین ریش‌تراشی و یک پتوی
خوب و کفش و وسایل طبخ و ظروف نیز باشد.

موضوع بیماری‌های قلب و چشم ملکی از سفر به اتریش تا آخرین
نامه‌هایش گاه‌گاه پیش می‌آید. چنانکه گفتیم یک دلیل اصلی سفر ملکی
به اتریش در فروردین ۱۳۴۲ اقدام به علاج بیماری قلبی‌اش بود،
بیماری‌ای که بالاخره در تیر ۱۳۴۸ سبب مرگ او شد. در نامه ۲۶ سپتامبر
۱۹۶۳، چند وقت پس از ترک بیمارستان در وین، به پیشداد می‌نویسد:

خلیل ملکی و نامه‌هایش ۱۳

در حدود قفسه سینه گاهی غیرعادی بودن‌هایی را حس می‌کنم که نمی‌دانم ذهنی‌ست یا عینی. پزشک معالج من به مسافرت رفته بود. همین روزها [از سفر] آمده. در غیاب او، من احتیاجی حس نکردم به پزشک دیگری رجوع کنم. او پس از بیمارستان شش ماه استراحت کامل و بدون هیچگونه اوقات تلخی برای من (علاوه بر دارو) تجویز کرده، که تا حدود امکان عمل می‌شود.

هنوز در اتریش بود که بیماری چشمش نیز که پیش از آن بروز کرده بود بازگشت. در نامه ۱۵ فوریه ۱۹۶۳ به پیشداد می‌نویسد:

از حالت مزاجی و قلب بیمار گذشته، در چشم نیز عارضه‌ای که در ایران نیز چند بار سابقه داشت شروع شده و مدتی‌ست متأسفانه بالاجبار از خواندن و نوشتن زیاد خودداری می‌کنم مگر در موارد اضطراری و کاملاً اجباری. فعلاً مشغول معالجه هستم.

در سالهای بعد نیز، پس از آزاد شدن از زندان، گهگاه از بیماری‌هایش ذکری می‌کند. مثلاً در نامه ۲۴ آذر ۱۳۴۵ به پیشداد:

به غیر از نامه آن دوست ارجمند نامه مفصلی نیز از آقای آلبرت کارتی [دبیر بین‌الملل سوسیالیست‌ها] داشتم، که به مناسبت عمل چشم هنوز جواب نداده‌ام. زیرا پس از عمل موفقیت‌آمیز چشم هنوز عینک نداده‌اند و با چشم دیگر نیز که باید مورد عمل قرار گیرد اجازه خواندن و نوشتن زیاد ندارم. معذالک این چند سطر را می‌نویسم.

و در همین دو سال آخر عمر است که ملکی به موضوع مشکلات مالی خود باز می‌گردد. ملکی در دبیرستان‌های تهران دبیر شیمی بود. بعد از کودتای ۲۸ مرداد که به زندان افتاد، وزارت فرهنگ آن‌روز (که آموزش و پرورش و علوم را هم دربر می‌گرفت) او را اخراج کرد. چندی پس از

آزادی از زندانِ فلک‌الافلاک ملکی وزارت فرهنگ را در عدلیّه به مجرم اخراج غیرقانونی خود تعقیب کرد. در آن زمان اگرچه حکومتِ حکومتِ اقلیت، یعنی دیکتاتوری بود اما هنوز فردی و استبدادی نبود و به این جهت قانون (جز در موارد حسّاس سیاسی) رعایت می‌شد. ملکی دعوی خود را برد ولی البتّه اجازه نمی‌دادند که سرکلاس برود. در نتیجه منتظر خدمتش کردند.

وقتی که در سال ۱۳۴۴ بار دیگر توقیف و این بار در دادگاه نظامی محکوم شد حقوق انتظار خدمت را هم برخلاف قانون قطع کردند و تقاضای بازنشستگی اش را هم نپذیرفتند. هنگامی که از زندان آزاد شد دیگر حکومت، استبدادی شده بود و نمی‌شد با رجوع به دادگستری حتی حقوق شخصی و مدنی پامال شده را احقاق کرد. اسدالله علم که چندین سال بود نسبت به ملکی ارادت شخصی داشت (اگرچه نتوانسته بود او را از توقیف و محاکمه نظامی برهاند) با جلب موافقت شاه کوشید که از راه دیگری بازنشستگی او را بپردازند. در نتیجه، به قول خودش، «حکمی به عنوان همکاری با بخش ترجمه و تألیف دانشگاه ملی» به او دادند که رفته رفته بخشی از بازنشستگی پرداخته پیشین و بازنشستگی جاری او را جبران کنند. ملکی در نامه ۱۱ مرداد ۱۳۴۶ به پیشداد می‌نویسد:

چندی پیش نامه‌ای به جناب آقای [اسدالله] علم وزیر دربار شاهنشاهی نوشته بودم که چند تقاضا بود و منجر به عفو شدن سه دوست شد، که برای سومی مهم بود زیرا برخلاف انصاف محکوم شده بود، آن هم به چهار سال [زندان]. علم انصافاً هرگز ما را از یاد نبرده. درباره دیگر تقاضاها باز در فرصت مناسب اقدام کرده و اعلیحضرت فرموده‌اند از ملکی در کارهای تحقیقاتی دانشگاهی استفاده شود. تا حالا حکمی به عنوان همکاری با بخش ترجمه و تألیف دانشگاه ملی به من داده شده، و

خلیل ملکی و نامه‌هایش ۱۵

شاید در یکی از شعب تحقیقاتی دانشگاه تهران نیز کاری رجوع شود. ضمن شکایتی به وزارت فرهنگ نوشته‌ام که تقاضای بازنشستگی من در تاریخ پیش از صدور کیفرخواست مغرضانه رد شده، چون من در آن تاریخ واجد شرایط بازنشسته شدن بودم باید جبران شود.

پس از درگذشت دکتر محمدعلی مجتهدی، مصاحبه‌ای با او توسط «طرح تاریخ شفاهی ایران، مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد» منتشر شد. شهرت دکتر مجتهدی به ریاست طولانی‌اش در دبیرستان البرز است، ولی برای دوره‌های کم و بیش کوتاهی به ریاست دانشگاه‌های شیراز، آریامهر و ملی نیز رسید. در آغاز سال تحصیلی ۱۳۴۶-۱۳۴۷ - دو ماه پس از نامه مرداد ۱۳۴۶ ملکی به پیشداد که در بالا نقل شد - شاه مجتهدی را از ریاست دانشگاه آریامهر برکنار و به ریاست دانشگاه ملی منصوب کرد. مجتهدی در مصاحبه «طرح تاریخ شفاهی» می‌گوید که در همان ماه اول، حسابدار دانشگاه ملی لیست «هفت هشت ده نفر» را به او داد که استاد نبودند ولی از دانشگاه حقوق می‌گرفتند:

ماه دیگر رفتم این لیست را بردم پهلوی شاه. گفتم «یک همچو کسانی هستند. این اولی هم آقای سرتیپ اسفندیاری‌ست. سناتور است... آن آقای دیگر شغل مهمی دارد... آن یکی خلیل ملکی‌ست... آن نمی‌دانم فلان... شاه گفت... قطع کنید، آقا، قطع کنید. همین جوری، «قطع کنید». گفتم که این خلیل ملکی را این جور که رئیس حسابداری می‌گفت دربار دستور داده بود به او پول بدهند. گفتم «او را دستور می‌دهم از جای دیگر بدهند».

به این ترتیب، ملکی حُکمش را در مرداد ۱۳۴۶ گرفت، در مهر ۱۳۴۶ یک ماه به او حقوق پرداخت شد، و در ماه بعد حقوقی که خواسته

بودند به جای سالها بازنشستگی پرداخت نشده بدهند قطع شد. و چنانکه از نامهٔ اول مرداد ۱۳۴۷ ملکی به برادرش حسین ملک برمی آید، «از جای دیگری» هم به او پرداخت نشد:

برای من و امثال من اختناق کامل حکمفرماست. حتی حقوق بازنشستگی مرا با وجود استحقاق نمی دهند. مختصر وجهی که ادارهٔ نشر و ترجمهٔ دانشگاه ملی می داد، آن را هم دکتر مجتهدی بُرید.*

چند ماه بعد ملکی در نامهٔ ۴ آبان ۱۳۴۷ به حسین ملک، ضمن اشاره به مسائل خانوادگی نوشت که پسرش نوروز در دانشگاه شیراز درس می خواند، ولی در ابتدا در کنکور دانشگاه صنعتی آریامهر پذیرفته شده بوده و دکتر مجتهدی اسم او را [خط] زده و گفته بود او پسر فلانی ست، می آید اینجا را به هم می زند. بی شک مجتهدی نگران مشکلات امنیتی با رژیم بوده، اما او در هر حال با ملکی و حزب نیروی سوم سوابق خوبی نداشت، چه از دورهٔ همکاری اش با حزب توده در دبیرستان البرز پیش از ۲۸ مرداد، چه با رژیم، پس از آن. بعد از کودتای ۲۸ مرداد که ملکی در زندان بود همسرش پسرشان پیروز را به دبیرستان البرز برده بود که نامش را بنویسند. مجتهدی گفته بود که پسر ملکی را نمی پذیرد. بعد که مهندس رضا گنجه‌ای، برادرزن ملکی، که صاحب مقام و نفوذ بود موضوع را با مجتهدی مطرح کرده بود مجتهدی حاضر شده بود پیروز ملکی را بپذیرد. ولی مادرش رد کرد.**

* ملکی کوشش خود را برای گرفتن حقوق بازنشستگی رها نکرد تا بالاخره در اردیبهشت ۱۳۴۸ موافقت کردند «حقوق بازنشستگی مرا به نام نوروز [پسر] پرداخت کنند». دو ماه پس از این ملکی درگذشت.
** گذشته از این، رقم ۵۰۰۰ تومان که مجتهدی گفته به آن چند نفر پرداخت می شده،

خلیل ملکی و نامه‌هایش ۱۷

اما ملکی کوشش خود را برای گرفتن حقوق بازنشستگی رها نکرد تا بالاخره در اوایل سال ۴۸ در حدود سه چهار ماه پیش از درگذشتش، موافقت کردند بازنشستگی او را به نام پسرش نوروز پردازند. در نامه ۱۳ فروردین ۱۳۴۸ به امیر پیشداد نوشت:

حقوق بازنشستگی مرا به نام نوروز - که در دانشگاه مشغول [درس خواندن] است - می‌پردازند. اول طبق قانون قدیم نصف آن را می‌پرداختند. حالا، پس از اقدام و اعتراض، طبق قانون جدید به فرزند کمتر از ۲۵ سال که مشغول تحصیل است می‌پردازند، زیرا ما محکوم سیاسی نیستیم که پس از یک سال اعاده حیثیت بشود، بلکه محکوم جنایی هستیم که پس از پنج سال اعاده حیثیت می‌شود.

ملکی در تیرماه ۱۳۴۸ درگذشت.

امیر پیشداد و محمدعلی همایون کاتوزیان

ژوئیه ۲۰۰۲

→ دست‌کم در مورد ملکی باورکردنی نیست، و ظاهراً برای بزرگ کردن واقعه رقم بزرگ به کار برده.

نامه‌های تهران

(۱۳۲۷ - ۱۳۴۱)

نامه به عبدالحسین نوشین

نامه زیر چند ماه پس از انشعاب دی ماه ۱۳۳۶ از حزب توده، یعنی در اوایل سال ۱۳۳۷، نوشته شده است.

عبدالحسین نوشین بازیگر تئاتر و نمایشنامه‌نویس برجسته‌ای بود و یکی از روشنفکران طراز اول حزب توده به شمار می‌رفت. او که از دوستان نزدیک صادق هدایت بود پس از شهریور ۱۳۳۰ همراه با جمعی دیگر از روشنفکران حزب توده به دیدن ملکی می‌رفتند و به او اصرار می‌کردند که به حزب توده بپیوندد و برای اصلاح راه و روش و رهبری آن حزب، آنان را یاری دهد. ملکی به دلیل رفتارهایی که از جانب پاردای از رفقایش (که اکنون در دستگاه رهبری حزب توده بودند) در زندان پنجاه و سه نفر دیده بود، از این کار اکراه داشت. اما بالاخره یک عامل عاطفی در ارتباط با نوشین سبب شد که پیشنهاد او و دوستانش را بپذیرد و در حزب توده به آنان بپیوندد.

یک روز قرار ملاقاتشان در خانه نوشین در خیابان قوام‌السلطنه گذاشته شده بود. ملکی زودتر از دیگران به آنجا رسیده و دیده بود که در آن مسکن کوچک و محقر چگونه لورتا، همسر نوشین، سعی می‌کرد که کودک شیرخوارشان را آرام کند. تأثیر عاطفی دیدن این منظره سبب شد که ملکی دعوت نوشین و دیگران را به پیوستن به حزب توده بپذیرد.

در حزب توده، نوشین از اعضاء مهم و فعال جناح اصلاح طلب و از جمله دوستان نزدیک و صمیمی ملکی بود. نوشین که مانند بعضی دیگر از اصلاح‌طلبان، انشعاب را صلاح نمی‌دانست. با رضایت ملکی و دیگر انشعاییون در حزب توده ماند. اما فشار رهبری حزب برای محکوم‌کردن انشعاب و شخص ملکی او را ناگزیر کرد که با آنان همساز شود و اعلامیه شدید و افتراء آمیز آنان را امضا کند.

نامه ملکی به نوشین به این مناسبت نوشته شده، و سوز دل و افسردگی آشکار در آن نیز به این خاطر است.

دوست عزیز آقای نوشین

چند ساعت پس از نصف‌شب است که این سطور را برای شما می‌نویسم. خیلی دلم برای شما تنگ شده است، ولی ملاقات با یک نفر خائن و منحرف برای شما خیلی خوشایند نباید باشد. گاهی خیال می‌کنم شما را در روی صحنه تئاتر زیارت نمایم^۱، ولی نمی‌توانم خود را راضی کنم. ایراد من [به شما] نه برای این است که شما امضائی برای تقبیح عملی نموده‌اید^۲ که مسببین حقیقی آن را بیشتر از من می‌شناسید!^۳ برای این نیست که من نمی‌خواهم و نمی‌توانم حتی در روی صحنه [تئاتر] شما را ببینم! بلکه تنفر من از دیدن شما به این جهت است که در مقابل این روش بی‌شرفانه و ناجوانمردانه، سکوت اختیار نموده‌اید - شما که جرأت تقبیح علنی من و خامه‌ای [و] جواهری و غیره را داشتید، ولی جرأت تقبیح این روش را که خودتان نزدیک‌تر از من به قبح آن هستید ندارید. اگر من فعلاً نمی‌توانم این افتخار را داشته باشم که بازی هنرمندانه شما را در روی صحنه تئاتر ببینم، دارای این افتخار هستم که بازی هنرمندانه شما را در صحنه سیاست تماشا می‌نمایم. اگر من نمی‌توانم به اندازه یک نفر از هزاران نفر تماشاچی از شما و همکاران هنرمند شما تشویقی به عمل آرم، در عوض یک پیشنهاد مفید دارم:

پس از ولپن، شما نقشی را که امروز در صحنه سیاسی بازی می‌کنید در صحنه تئاتر بازی نمائید^۴، و شخصیت سیاسی خودتان را به مردم مجسم سازید؛ بی‌شک موفقیت بزرگی خواهید داشت. چون من «قریحه» این

نوع نویسندگی را ندارم، ممکن است این مشکل و حل آن را به عهده آقای [احسان] طبری، یا رفیق طبری، بگذاریم که رفاقت چهارده ساله خود را با [انور] خامه‌ای مخصوصاً به حد کمال هنرمندی رسانده است.

در روی صحنه، یک فرد اجتماعی و مبارزی را مجسم نمائید که تا دیروز علی‌رغم توجه تمام دوستان خود و علی‌رغم عقل و منطق، هنر و قریحه خود را فدای سیاست، یعنی وکیل شدن برای مجلس، نموده بود، ولی امروز - به عکس - تمام عقاید سیاسی و اجتماعی خود را به تمام معنی کلمه فدای قریحه و هنر، یعنی فدای نتیجه حاصل از هنر، یعنی «پول» نموده است، همان پولی که شما هنرمندان بارها آن را در صحنه [تئاتر] معرفی نموده‌اید، که با آن می‌توان وجدان اخلاقی‌ترین مردم را خرید!

با پول می‌توان شجاعت اخلاقی انسان را خرید. البته تصدیق خواهید فرمود که این نوع خریداری لازم نیست همیشه مستقیم باشد: غیرمستقیم هم، از لحاظ اخلاقی همان اثر و نتیجه را دارد.^۵

اگر یک فرد مبارز هنرمندی برای رواج بازار تجارت هنرمندان خود، و یا از ترس کسادی بازار خود، اجازه دهد که به نام او و یا [با] سوءاستفاده ضمنی از نام و شخصیت او قبیح‌ترین مردم، شریف‌ترین افراد را خیانتکار و منحرف و عامل امپریالیسم و همردیف تروتسکی و غیره جلوه دهند، و او ساکت و آرام بنشیند که اسم او نیز به عنوان عضو هیئت اجراییه در این اتهامات به عنوان اکثریت تام و تمام [هیئت اجراییه موقت حزب توده] مورد سوءاستفاده قرار بگیرد، اسم این را چه می‌توان گذارد؟

آری دوست عزیزم... نشان دادن شخصیت یک همچو فرد «بی شخصیتی» در صحنه امروز بیشتر از هر روز برای جامعه ایران مفید و مؤثر است. من

خوب متوجه این بی‌شخصیتی باشخصیت‌ترین افراد جامعه‌ی روشنفکران هستم، و لزوم مبارزه با این بی‌شخصیتی را بخوبی درک می‌نمایم. شما این مبارزه را از صحنه‌ی [تئاتر] شروع کنید، و از خودتان نیز شروع نمایید.

اگر من جرأت صراحت لهجه‌گستاخانه را پیدا کرده‌ام، البته تعجب نخواهید نمود. شما که لااقل در روی صحنه‌ی [تئاتر، نقش] «حادثه‌جو» را بازی نموده‌اید، متوجه هستید که من امروز با حادثه‌ای روبرو شده‌ام که هر نوع صراحت لهجه‌گستاخانه‌ای را توجیه می‌نماید. شما خوب متوجه هستید در این پيس [نمایشنامه] سیاسی که امروز در نهضت توده‌ای ایران به قلم آقای طبری نوشته می‌شود، و به کارگردانی ایشان و شرکت دکتر یزدی‌ها و دکتر کشاورزها و قاسمی‌ها و عمه مظفر فیروزها و شوهر او^۶، و متأسفانه با شرکت خود شما بازی می‌شود، نقش خیانتکار به من و خامه‌ای و جواهری و سایر افراد شرافتمند تحمیل شده است.

خوب متوجه هستید که در این بازی تراژیک و کمیک، نقش لنین و استالین و غیره را دکتر یزدی و دکتر کشاورز و عمه فیروز مظفر و شوهرش بازی کرده، و نقش خیانتکاران را خامه‌ای و جواهری بازی می‌نمایند!

دوست عزیزم آقای نوشین! گویا فراموش نموده‌اید این انحرافات خیانتکارانه که به من نسبت داده می‌شود تاریخش، به عکس آنچه ادعا شده، از موقع انتشار کتاب «چه باید کرد» [اثر ابریم اسحق، اردیبهشت ۱۳۲۵] نمی‌باشد. خیلی زودتر از آن شروع شده. البته فراموش نکرده‌اید - و اگر اشتغالات کسبی باعث فراموشی شده باشد، با کمی تأمل تصدیق خواهید نمود - که طبری و قاسمی و کیانوری و شما بودید که این فکر امروزی را که من تعقیب می‌نمایم، در من تزریق نمودید. گویا فراموش نکرده باشید که من پس از شناختن افراد «اپورتونیست» در گوشه‌ی خانه خود منزوی شده بودم^۷. وقتی شما از طبری تعریف و تمجید [کردید] و

مرا به تبعیت از فکر خودتان تشویق نمودید، من ضعف‌ها و خودخواهی‌های او را که در زندان دیده بودم برای شما تعریف کردم. شما خوب می‌دانید که فکر امروزی من عیناً همان فکر مشترکی است که من و شما و طبری و قاسمی و کیانوری آن روز تعقیب می‌نمودیم، و گویا تنها من و خامه‌ای، از آن عده، امروز نسبت به آن افکار شریف و عالی وفادار مانده‌ایم، و طبری و قاسمی و شوهر مریم درست در عکس آن جهت حرکت می‌نمایند، و شما هم نقش «لش» [یعنی: رول نعلش] را بازی می‌نمائید.

اگر [هم] کسب و تجارت شما را خیلی فراموشکار نموده باشد، حتماً فراموش ننموده‌اید که علاوه بر اشخاص نامبرده، یک شخص ساکت و آرام نیز در اغلب جلسات ما حضور داشت، شخصی که نطق خوبی نیست ولی متفکر و قضاوت‌کننده خوبی است، و من و شما هر دو نسبت به او احترام و ارزش قائل هستیم. آری... اگر خاطرات آن روز را فراموش کرده‌اید، و اگر جرأت دارید، خواهش می‌کنم این سطور را برای صادق هدایت بخوانید. او فراموشکاری شما را جبران خواهد نمود!^۱

من پس از نوشتن این مراسله، حس می‌کنم که تمام نفرت من از شما تبدیل به محبت و صمیمیت همیشگی گردیده و حس می‌کنم که در یکی از شب‌های هفته می‌توانم شما را در روی صحنه [تئاتر] ببینم و مانند گذشته، سعی می‌کنم در صف اول نشسته و از نزدیک به روی شما تماشا نمایم. من بدون شرمساری و با وجدان راحت به روی شما نگاه خواهم کرد، زیرا با نوشتن این سطور دیگر هیچ اثری از نفرت و تحقیر در فکر من باقی نمانده، و ارزش و احترام همیشگی خود را نسبت به شما بازیافته‌ام. من در عالم دوستی موظف بودم به تکلیف خود عمل کنم، و افکار خود را درباره شما به خود شما بنویسم تا بتوانم استراحت نمایم.

دوست صمیمی شما

یادداشت‌ها:

۱. عبدالحسین نوشین یکی از بازیگران سرشناس تئاتر سعدی بود.
۲. اشاره‌ای است به شرکت نوشین در محکوم کردن انشعاب توسط رهبری حزب توده.
۳. اشاره‌ای است به این واقعیت که ملکی پس از شهریور بیست از پیوستن به حزب توده امتناع می‌ورزید، زیرا نسبت به چند تن از سران آن حزب انتقادهای اساسی داشت، اما گروهی از فعالان حزب، و خاصه نوشین، توفیق یافتند که او را به عضویت حزب مزبور تشویق کنند تا به همراهی آنان حزب توده و رهبری آن را از داخل «اصلاح» کند. اصطلاح «اصلاح‌طلبان» از همین جا درآمد. ملکی در سطور بعدی از چند تن دیگر از آن گروه نخستین، از جمله طبری، قاسمی و کیانوری نام می‌برد - رجوع کنید به خاطرات سیاسی خلیل ملکی، با مقدمه محمدعلی همایون کاتوزیان، چاپ دوم، تهران، انتشار ۱۳۶۸.
۴. تأکید بر کلمات، در همه جا، در متن اصلی است.
۵. یکی از موارد این کنایه قطعاً این واقعیت است که در همان زمان، حزب توده به نوشین و همسر بازیگرش لورتا وعده داده بود که این دو را برای شرکت در مراسمی به چکسلواکی بفرستد. ملکی این نکته را در جاهای دیگری گفته و نوشته است. و مورد دیگر این کنایه احتمالاً اتکاء مستقیم نوشین و تئاتر سعدی به تبلیغات حزب توده، و اتکاء غیرمستقیم آنان به حزب مزبور برای جلب مشتری بود.
۶. منظور از «عمه مظفر فیروز» (و «عمه فیروز مظفر» که در سطور بعدی می‌آید)، مریم فیروز دختر عبدالحسین میرزا فرمانفرما، خواهر فیروز میرزا نصرت‌الدوله، و عمه مظفر فیروز است. مظفر فیروز از خاصان قوام‌السلطنه بود و به دلیل نقشی که در جریان ائتلاف حزب توده با قوام، و پس از برهم خوردن آن ائتلاف، بازی کرد، اغلب اعضاء حزب توده نسبت به او بدبین بودند. منظور از شوهر مریم فیروز، دکتر نورالدین کیانوری است.
۷. اشاره به همان موضوعی است که در یادداشت شماره (۳) توضیح داده‌ایم.
۸. صادق هدایت هرگز به عضویت حزب توده درنیامد، اما در چند سال اول تشکیل آن حزب به جناح اصلاح‌طلب آن حزب متمایل بود، و به همین دلیل بسیاری از جلسات این جناح در اطاقی که او در خانه پدری‌اش داشت، و در حضور خود او (به عنوان ناظر) تشکیل می‌شد. و به این دلیل است که ملکی او را به شهادت می‌گیرد.

نامه به جبهه ملی دوم توسط کشاورز صدر

این نامه‌ای است که توسط سید محمدعلی کشاورز صدر برای شورای مرکزی جبهه ملی دوم فرستاده شده است.

جبهه ملی دوم در تابستان ۱۳۳۹ و در بحبوحه انتخابات دوره بیستم مجلس، با انتشار یک اعلامیه که بعضی از سران نهضت ملی و جمعی از دوستان آنها امضاء کرده بودند، به وجود آمد (اللهیار صالح تا فروردین ۱۳۴۰ رسماً به این جبهه نیوست).

جبهه مزبور از همان ابتدا دچار مشکلات سازماندهی و رهبری سریع و قاطع بود. انتخابات اول دوره بیستم مجلس پیش از اتمام باطل شد. این نامه در جریان انتخابات دوم دوره بیستم نوشته شده، اندکی پیش از آن که جبهه ملی دوم، به دلیل عدم آمادگی برای شرکت در انتخابات، آن را تحریم کند. اساس پیشنهادهایی که در این نامه برای سازماندهی جبهه ملی شده همان است که مصدق سه سال بعد به جبهه پیشنهاد کرد، و منجر به تشکیل جبهه ملی سوم شد.

تهران، بهمن ماه ۱۳۳۹

جناب آقای کشاورز صدر،

از آنجا که تحولات اوضاع کشور با سرعت پیش می‌رود، و همچنین برای این که در موضوع انتخابات آینده، مانند گذشته، [فعالیت ملیون] خیلی دیر شروع نشود. لازم است که هر چه زودتر هدف و خط‌مشی‌های نهضت ملی روشن گردد، و پیش از آن [انتخابات]، یک رهبری متمرکز و قاطع به وجود آید.

پیش از این‌که پیشنهادهای مشخص ما بیان شود، توجه شما را به چند نکته جلب می‌کنیم:

- از زمانی که تجدید فعالیت «جبهه ملی» در چند جمله مختصر و مبهم اعلام شد تا امروز متأسفانه هیچ‌گونه رهبری منطقی و متمرکز [در جبهه ملی دوم] وجود نداشته و یک سلسله اشتباهات و انحراف‌هایی پیش آمده که حتی بعضی از آنها به‌تنهایی کافی بوده است که هرگونه امکان یا امکاناتی را که وجود داشته، از بین ببرد. هیچ بعید نیست که این وضع نامطلوب و بدون خط‌مشی صحیح توسط دشمنان نهضت ملی از دو اقلیت منفور چپ‌نما و راست، عملاً به وسیله چند فرد نقشه‌دار، به آنچه «جبهه ملی» نامیده شده، تحمیل شده باشد تا [آن افراد] بتوانند با ارائه آن اسناد و مدارک یا شواهد، امکان‌های موجود را از بین ببرند.

بدتر از خود این اشتباهات و انحراف‌ها این است که تا حال هیچ اقدام علنی برای محکوم دانستن آن اشتباهات به عمل نیامده، به نوعی که - از قرار معلوم - شخص مسالمت‌جویی مانند جناب آقای المہیار صالح نیز این اوضاع را محکوم دانسته و نخواستہ‌اند مسئولیت [آن را] به گردن گیرند و گوشه‌نشینی در کاشان را به شرکت در این «جبهه ملی» بی‌شکل و بی‌هدف و بی‌روش ترجیح داده‌اند.

- یک شورای بیست نفری (تا چه رسد به این‌که تا حدود پنجاه نفر توسعه پیدا کند) مرکب از افرادی که سلیقه و افکار متفاوت دارند، نمی‌تواند یک رهبری صحیح و متمرکز به وجود آورد، بخصوص در صورتی که ترکیب آن از نوعی باشد که در ترکیب بیست نفر اولی دیده شده. خیلی صحیح‌تر بود که شورایی مرکب از [نمایندگان] احزاب و نیروهای تشکیل‌دهنده نهضت ملی دعوت می‌شدند و اینان با توافق، عده‌ای از رجال و اشخاص صاحب‌نظر و باسابقه و باایمان را دعوت

می‌کردند. در این صورت، شورایی به وجود می‌آمد که هم‌آهنگی داشته و بتواند یک رهبری قاطع و متمرکز و صاحب‌نظر به وجود آورد.

برای خروج از این بُن‌بست که به وجود آمده (و یا نقشه‌دارها به وجود آورده‌اند)، پیشنهاد می‌شود که هر چه زودتر تصمیم‌های زیر به موقع عمل گذارده شود:

(۱) شورایی از نمایندگان احزاب ملی و نیروهای ملی - که سابقه مبارزه برای نهضت ملی ایران داشته‌اند - و هم‌اکنون نیز متشکل و آماده [مبارزه] اند، تشکیل شود و رجال با سابقه ملی نیز به این شورا دعوت شوند.

(۲) این شورا فعلاً فقط سه نفر را به عنوان هیئت رهبری دسته‌جمعی تعیین کند و دوگرمی برای جناب آقای اللهیار صالح و یکی دیگر از رجال مشابهی که باید به همکاری جلب شود، محفوظ نگاهدارد. این پنج نفر باید نوعی انتخاب شوند که مورد تأیید و موافقت تمام احزاب ملی و نیروهای سابقه‌دار نهضت ملی باشند. در غیر این صورت، و در صورتی که عده بیش از پنج نفر باشد، حتماً احزاب و گروه‌ها و نیروهای نهضت ملی همه خواستار داشتن نماینده در هیئت رهبری خواهند بود.

(۳) یک کمیته مختلط از نمایندگان احزاب ملی و نیروهای با سابقه نهضت ملی به وجود آید. اینان، در عین حال که عضو شورا می‌باشند، در این کمیته ارگان مشاور و اجرایی هیئت رهبری خواهند بود و ارتباط بین توده مردم و هیئت رهبری را تأمین خواهند کرد.

چون احزاب و نیروهای نهضت ملی متشکل و دارای دُکترین اجتماعی-اقتصادی هستند و به مناسبت تشکل، با مردم رابطه دارند، باید همواره مورد شور «هیئت رهبری» باشند و تصمیمات مهمی بدون مشورت و جلب موافقت آنان گرفته نشود.

در خاتمه، یادآوری می‌شود که برنامه و خط‌مشی‌ها بدون مشورت و اطلاع احزاب ملی و نیروهای نهضت ملی تصویب و منتشر نشود، که در این صورت باز مشکلی بر مشکلاتی که به وجود آمده است - و یا به وجود آورده‌اند - اضافه خواهد شد.

از طرف هیئت اجرائیه حزب زحمتکشان ملت ایران

(نیروی سوم)

[بعد از تحریر] - این نامه، علاوه بر جناب آقای اللّهیار صالح برای جنابان آقایان دکتر غلامحسین صدیقی، باقر کاظمی، مهندس مهدی بازرگان، حاج حسن قاسمی، آیت‌الله آقاسیدرضا زنجانی و محمدرضا اقبال فرستاده شده است.

این نامه در مردادماه ۱۳۴۰، نزدیک به چهار ماه پس از نخست‌وزیر شدن دکتر علی امینی، نوشته شده و نام محمّد درخشش، وزیر فرهنگ، و نورالدین الموتی، وزیر دادگستری، کابینه او نیز به نیکی برده شده است. ملکی و جامعه سوسیالیست‌ها در ایران عقیده داشتند که، در عین مخالفت با دولت امینی، نباید آن را کوبید، چون دولت اصلاح‌گری‌ست، و چون اگر به دست عوامل استبداد، دولتش سقوط کند، یک رژیم استبدادی ترص و محکم جای آن را خواهد گرفت (و همین‌طور هم شد). نهضت آزادی هم همین عقیده را داشت. اما جبهه ملی دوم، حزب توده و کنفدراسیون دانشجویان ایرانی (در اروپا و آمریکا) خلاف این عقیده را داشتند، و جمعی از سران و رهبران جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا نیز - خواهی‌نخواهی - از نظر آنان پیروی می‌کردند.

این نامه ملکی - چنان‌که مشهود است - پاسخ تند و تیزی‌ست که او به انتقادات «جامعه اروپا» از راه و روش او و «جامعه ایران» نسبت به دولت امینی داده است. این موضوع در چند نامه دیگر ملکی نیز مطرح و بحث شده است. برای اطلاع از جزئیات تاریخ آن زمان، رجوع فرمائید به محمّدعلی همایون کاتوزیان، مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران و مقدمه خاطرات سیاسی خلیل ملکی.

تهران، بیست و چهارم مردادماه ۱۳۴۰

دوست عزیزم آقای دکتر پیشداد

این چند سطر را در تحت تأثیر نامه جنابعالی خطاب به نیک‌آئین و چند نامه دوستانه دیگر - که از رفقای دیگرمان رسیده بود و خواندم - می‌نویسم. حقیقت این است که تصویری که شما از ایران دارید، خیلی دور

از واقعیت است و سیاستی را که تصور می‌کنید پیروی کردن از آن سوسیالیستی است، در حقیقت خیانت به سوسیالیسم مستقل از دو بلوک و خیانت به کشور است. سوسیالیست‌های چپ در فرانسه به مناسبت مخالف بودن با [ژنرال] دوگُل، خرابکاری سیاسی و اقتصادی نمی‌کنند. آقای ادوارد دپرو^۱ از سیاست اقتصادی مترقی که طبقه حاکمه داشته باشد، پشتیبانی می‌کند نه از سیاست اقتصادی پوزادیسست‌ها^۲. او معتقد است که با دست خالی نمی‌توان سوسیالیسم را بنا کرد، باید از همین سرمایه‌داری چیزی گرفت. بدون چیزی بودن، نمی‌توان همه چیز بود.

اگر ما از تمام شعارهایی که شما می‌دهید پیروی کنیم، در حقیقت به سیاستی کمک کرده‌ایم که یک قصاب تیمساری را جانشین امینی خواهد کرد. با کمال تأسف، دیده می‌شود آنچه ما بین ایرانیان مقیم اروپا به نام «افکار عمومی» است و شما نیز در نیرو^۳ و غیر آن از آن دنباله‌روی می‌کنید، همان افکار عمومی ساخت کارخانه حزب توده است. در تهران، ما نیستیم که با حزب توده و شوروی مبارزه می‌کنیم. بعکس این آنها هستند که در ایران موقعیتی کاملاً مغایر آنچه در مصر و هند دارند، تعقیب می‌کنند. آنها عملاً ما را دشمن شماره یک تلقی کرده و تصور می‌کنند که می‌توانند ما را لجن مال کرده و جبهه ملی را یکجا بلع کنند و احتیاجی به این مسئله پیدا نکنند که اول رژیم شیبیه مصر و هند به وجود آید و سپس آنها آن را از بین برده و کمونیسم را جانشین آن سازند. آنها عملاً دشمن این هستند که در ایران جنبش و یا حکومت بی‌طرف اصیل به وجود آید. آنها با دشمنی با ما می‌خواهند این مرحله را بجهند.

شماها خوب بود عوض پند و اندرز به [دکتر] امینی که با عراق و افغانستان اتحادی ایجاد کند و با اتحاد جماهیر شوروی مترقی کنار آید،

کمی به شوروی و حزب توده پند و اندرز دهید که جناح سوسیالیستی نهضت ملی را بدتر از هیئت حاکمه نکوبند.

از قول بعضی رفقا نوشته بودید که آنها مجله علم و زندگی و نویسندگان آن را سوسیالیست نمی‌دانند. از قرار معلوم سوسیالیست کسی است که بگوید ارز [پولی که تبدیل به آرز می‌شود و برای دانشجویان ایرانی به اروپا فرستاده می‌شود] دهقانان و کارگران ایران باید به اعیان‌زاده‌ها داده شود! سوسیالیست کسی نیست که در عین مخالفت با دولت امینی، او را بطور موقت تحمل کند تا بتواند در این فرصت نیروهای ملی و مترقی را بسیج و تجهیز کند و از روی کار آمدن حکومت قصابان جلوگیری نماید. سوسیالیست کسی است که دکتر امینی را به سود شاه و دربار بکوبد و مبارزه حاد [محمد] درخشش را با درباریان و متنفذین کثیف ندیده گرفته و او را به باد انتقاد بگیرد. درخشش در یک ماه آنقدر کار مثبت در فرهنگ انجام داده که وزرای فرهنگ نهضت ملی در تمام آن دوره انجام نداده‌اند. [نورالدین] الموتی نه تنها سازمان دادگستری را به خوبی لطفی^۴ درست کرده، بلکه دست به محاکماتی می‌زند که مرحوم لطفی خواب آن را نیز نمی‌دید. در وزارت‌خانه‌های راه و دارائی نیز کارهای مثبتی انجام می‌گیرد، اما از لحاظ اصلاحات کشاورزی رقیق نیز، از قرار معلوم، خبری نخواهد شد.^۵ وزیر کشاورزی اتحادیه ملاکین را دعوت و تقریباً از آنها عذرخواهی کرده. [مجله و هفته‌نامه] علم و زندگی توقیف شد. مانند زمان دکتر اقبال، از تمام چاپخانه‌ها التزام گرفته‌اند که روزنامه مخفی و یا اعلامیه مخفی را به سازمان امنیت تحویل دهند. مطبوعه‌ای که ما در آنجا مطبوعات مخفی چاپ می‌کردیم، در حین چاپ جریان سی‌تیر^۶ که دانشگاه اشغال شده و به زندان و شکنجه‌خانه تبدیل شده بود، توقیف شد. روز سی‌تیر دانشجویان را مانند اسیران جنگی در

دانشگاه جمع کرده و با باتون می‌زدند و فحاشی می‌کردند. پسر هجده‌ساله من نیز این بار از این افتخار بی نصیب نمانده بود... هرچند امینی مانند اقبال چاکر نیست، اما حکومت کاملاً در دست امینی نمی‌باشد. فشار بر دانشجویان دانشگاه را دولت امینی یک نوع خرابکاری مرتجعین درباره دولت خود تلقی می‌کند. جریان سی تیر در حقیقت موفقیت دشمنان دولت امینی بود که امینی نیز، در ظاهر، آن را به حساب موفقیت خود می‌گذارد. دولت در سی تیر انتظار [جمعیت] بیشتری داشت، اما در حدود چند هزار دانشجو و کمی بازاری بودند که تظاهرات غیرقابل توجهی کردند و پس از مدتی پراکنده شدند. تجهیزات دولت و خشونت سازمان‌های انتظامی خیلی بیشتر از نیروهائی بود که به میدان آمده بودند. رهبری تظاهرات بدون اغراق در اغلب موارد با رفقای ما بود...

باری، بمناسبت سی تیر، نیروهای مخالف دولت امینی و طرفداران شدت عمل پیروز شده و به اوضاع مسلط گردیده و اوضاع سابق را دارند از نو برقرار می‌کنند. و این خدمتی است که شعارهائی از نوع آنچه شما در آنجا می‌پسندید و میل دارید در اینجا ما هم از آنها [از آن شعارها] پیروی کنیم، به ملت ایران و به نهضت ملی انجام داده! در ایران، با شعار نمی‌توان توده‌ها را جلب کرد. توده مردم در دنبال شعارتند و تیز نمی‌رود و الا دنبال آرامش^۷ می‌رفت. توده [مردم] در دنبال چند رجل بی فکر و بی فورم است. حال یک مبارزه بین ما و حزب توده و افکار توده‌ای برای تصاحب عنوان جبهه ملی وجود دارد. اگر ما بتوانیم آن را به دست آوریم، از لحاظ تبلیغاتی و نفوذ بین توده مردم موفقیت بزرگی به دست می‌آوریم. اما پس از اطلاع از روش‌های نوین شما، نسبت به جبهه ملی [دوم]، ما نیز در اینجا یک روش مستقل‌تر و بااطمینان‌تر پیش گرفته‌ایم.

در صورتی که وضع نامطلوب‌تری پیش نیاید، در اوایل شهریور کنگره^۸ خواهیم داشت.

با سلام‌های قلبی به تمام دوستان و رفقا

یادداشت‌ها

۱. ادوارد دپرو (E. Depreux)، از رهبران برجسته حزب سوسیالیست فرانسه، که به علت مخالفت اصولی با رفتار و کردار دستگاه رهبری حزب سوسیالیست (و منجمله و بویژه گمی‌موله)، از این حزب انشعاب کرد و با عده‌ای از سوسیالیست‌های چپ مستقل و برخی از کمونیست‌های سابق و بعضی از ترقی‌خواهان و تحوّل‌طلبان حزب سوسیالیست متّحده (P.S.U.) را بنیان گذاشت.
۲. در دهه پنجاه میلادی، در دوره جمهوری چهارم، شخصی به نام پوژاد در فرانسه شعارهای پوپولیستی و عوام‌فریبانه داد و موفق شد برای مدتی از حمایت و پشتیبانی پیشه‌وران و اصناف و سرمایه‌داران کوچک و بخشی از طبقات متوسط برخوردار شود، اما طولی نکشید که «نهضت پوژادیس» از نفس افتاد و رفته رفته از بین رفت.
۳. نیرو، برای مدتی نسبتاً کوتاه، ارگان خبری گروه (یا واحد) سوسیالیست‌های ایرانی در انگلستان بود.
۴. عبدالعلی لطفی، وزیر دادگستری دولت دکتر محمد مصدّق.
۵. این پیش‌بینی درست از آب درنیامد و دولت امینی برنامه اصلاح ارضی‌اش را پی‌گیری کرد، اگرچه در نیمه راه آن، دولت او از کار افتاد.
۶. اشاره به تظاهرات سالروز قیام سی تیر است در سی تیر ۱۳۴۰، برای جزئیات، رجوع فرمایید به مقدمه خاطرات سیاسی خلیل ملکی و مصدّق و مبارزه برای قدرت در ایران.
۷. منظور احمد آرامش است که با مهندس شریف‌امامی نسبت نزدیکی داشت و پیش از این، حتی رئیس سازمان برنامه شده بود. اما از این زمان به بعد، سخت از دست رژیم شاه خشمگین بود، چنان‌که در دو سه شب‌نامه شعار جمهوری داده بود.
۸. منظور نخستین کنگره جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران است.

در تابستان ۱۳۴۰، بین الملل سوسیالیست‌ها (که دبیرخانه آن در لندن است) از جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران و شخص خلیل ملکی دعوت کرد که در یک کنفرانس توسعه اقتصادی در بادن (اتریش) و سپس در کنگره بین الملل سوسیالیست‌ها در ژنوا (ایتالیا) شرکت کنند. نامه زیر - از خلیل ملکی در تهران به برادرش حسین ملک در پاریس - از جمله، و بویژه، موضوع این دعوت را مطرح می‌کند. چند ماه بعد، ملکی به همراه حسین ملک و یک تن دیگر از اعضای جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا در نشست‌های مزبور شرکت کردند. برای اطلاع بیشتر، رجوع فرمایید به خاطرات سیاسی خلیل ملکی.

تهران، شهریور ۱۳۴۰

برادر عزیزم^۱

نامه اخیر شما رسید. درباره مطالب سیاسی و قضاوت‌های شما، کاملاً موافقم، زیرا قضاوت‌های شما ناشی از مشاهده واقعیات ایران است، و قضاوت‌های دیگران ناشی از واقعیاتی که در محیط اروپا - ایرانیان سوسیالیست و یا نیمه سوسیالیست شاهد آن هستند.

عین دعوت^۲ از لندن را برای شما [به ضمیمه این نامه] فرستادم که تو و رفقای دیگر پاریس و آلمان و اطریش در جریان آن باشید. ما در اینجا در شرایط سخت و نگران‌کننده‌ای کنگره سه‌روزه را پایان دادیم^۳. وسیله چاپ و غیره وجود ندارد. کنگره خیلی خوب و با موفقیت برگزار شد.

بزودی قطعنامه و بعضی اسناد [مربوط به این کنگره] به آنجا فرستاده می‌شود. منشور جامعه اروپا^۴ را با مختصر تغییرات جزئی - که مورد موافقت [دکتر هوشنگ] شیرین‌لو^۵ نیز بود - پذیرفتیم. پیش از این کنگره من تصمیم داشتم به کنگره [بین‌الملل] سوسیالیست‌ها بروم و شماها این کار را انجام دهید. کنگره تصویب کرد و مأموریت داد که من بروم و وسائل و مخارج آن از طرف کمیته مرکزی [جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران] تأمین شود. گفتم پیش من در این مورد حرف نزنید و خودتان [وسایل این سفر را] آماده کنید. نمی‌دانم با آن بی‌بندوباری رفقا چه خواهد شد. در هر حال، قولی را امروز فردا به [دبیرخانه بین‌الملل سوسیالیست‌ها در] لندن می‌فرستیم. البته نباید تصور کنید که بار از دوش شما برداشته شده است. بالعکس، رفقای اروپا برای تهیه و ترجمه گزارش‌های لازم که به دبیرخانه بین‌الملل سوسیالیست‌ها تسلیم شود، باید همکاری جدی بکنند. بخصوص برای کنفرانس بادن باید تمام گزارش‌ها و کمک‌های لازم از طرف شما انجام شود، و یا اصلاً در مورد کنفرانس بادن تو به‌تنهایی و یا با هم در آن شرکت کنیم، و همچنین در کنگره بین‌الملل سوسیالیست‌ها در رُم باید هیئت نمایندگی داشته باشیم.

یقین دارم که مطالب مربوط به کنفرانس بادن را تو آماده داری و لازم است که کاملاً، و هر چه زودتر، آنها راه آماده کنی و حتی ممکن است خود تو به دبیرخانه بین‌الملل سوسیالیست‌ها در لندن بنویسی که کمک ما به آن کنفرانس در چه موارد و در چه حدودی خواهد بود.

جبهه ملی [دوم] در تهران بار دیگر فرصتی را از دست داد. حالا دست و پا می‌کنند که گذشته را جبران کنند؛ به ما نیز نزدیک‌تر شده‌اند. بزودی نامه‌ای مفصل‌تر برای تو می‌نویسم. حالا که بنا شد در این

نامه‌های تهران ۳۷

دعوت شرکت کنیم، امیدوارم تو و رفقای دیگر [قضیه را] جدی بگیرد.
اگر شماها نبودید، البته من [این دعوت را] قبول نمی‌کردم.

برادرت

[بعد از تحریر] - بنا بود تصدیقی بعنوان ناخوشی خواهر امیر پیشداد^۶
فرستاده شود. تأکید کنید آن را زودتر بفرستند.

ضمیمه: متن فارسی نامه آلبرت کارتی، دبیر بین‌الملل سوسیالیست‌ها، به
خلیل ملکی.

یادداشت‌ها

۱. حسین ملک (برادر ناتنی خلیل ملکی)، که دو سه سال بود برای گذراندن دکترا (در رشته کشاورزی) به پاریس آمده بود.
۲. مراد دعوت بین‌الملل سوسیالیست‌ها از خلیل ملکی و همفکرانش برای شرکت در کنفرانس بادن و کنگره ژم است.
۳. مراد نخستین کنگره جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران است.
۴. مراد جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپاست.
۵. دکتر هوشنگ شیرین‌لو از بنیان‌گذاران و فعالان طراز اول جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا.
۶. گیتی پیشداد (خواهر امیر پیشداد) مبتلا به سرطان شده بود و برای آمدن به فرانسه، نیاز به دعوتنامه پزشکی داشت که به محض اطلاع، فرستاده شد.

**ترجمه نامه آلبرت کارتی، دبیر بین الملل سوسیالیست‌ها،
به خلیل ملکی (پیوست نامه ملکی به حسین ملک
در شهریورماه ۱۳۴۰)**

لندن، ۷ ژوئیه ۱۹۶۱

رفیق عزیز خلیل ملکی،

به خاطر دارید که در اوایل سال جاری [میلادی] به شما نوشتم که بین الملل سوسیالیست‌ها در پاییز امسال دو گردهم‌آیی مهم خواهد داشت. اولی عبارت از کنفرانس صاحب‌نظران و کارشناسان اقتصاد است که در بادن (در اتریش، نزدیک وین) از چهاردهم تا بیست‌وپنجم اکتبر تشکیل می‌شود. گردهم‌آیی دوم کنگره عادی بین الملل سوسیالیست‌هاست که هر دو سال یکبار تشکیل می‌شود. این بار، این کنگره از ۲۳ تا ۲۷ اکتبر در شهر رُم (ایتالیا) برگزار خواهد شد.

چون از این پیش می‌دانم که شما مانیفستی [بیانیه‌ای] منتشر کرده‌اید و حتماً در ایران و در اروپا افراد صلاحیت‌دار و صاحب‌نظری در امور اقتصادی و سیاسی دارید، من از صمیم قلب جامعه شما را به شرکت در این دو گردهم‌آیی دعوت می‌کنم. اگر خود شما و یا نماینده جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران بتوانید به اروپا بیایید، ما خوشحال خواهیم شد که در این دو «میتینگ» شرکت کنید. مخارج مسافرت و اقامت بر عهده شرکت‌کنندگان است، اما در حین اقامت در بادن، شما و یا نماینده جامعه شما (اگر خودتان نتوانید بیایید) مهمان بین الملل سوسیالیست‌ها خواهید بود.

موضوع کنفرانس بادن عبارت است از «همکاری اقتصادی بین کشورهای زُشدیافته و کشورهای در حال رشد». از اروپا و آفریقا و آمریکای جنوبی و نیز از آسیا

نمایندگانی در این کنفرانس شرکت خواهند کرد. طرحی که ما در نظر داریم (و به کنفرانس ارائه خواهیم داد) این است که کنفرانس بادن مسئله سوسیالیسم و دموکراسی را مورد بحث قرار دهد و تبادل نظر عمیق و همه‌جانبه‌ای در این زمینه صورت گیرد. مسایل اقتصادی را می‌توان به شرح زیر تقسیم‌بندی کرد: صنعتی کردن، تکامل زراعی، کمک‌های فنی، سرمایه‌گذاری پولی، مسائل مربوط به سکنه، نقشه‌گذاری. در عین حال، جنبه‌های بین‌المللی و منطقه‌ای و محلی آن مسایل نیز مورد توجه قرار خواهد گرفت.

اگر جامعه شما مصمم است نماینده یا نمایندگانی به کنفرانس بادن بفرستد، خیلی مایل هستیم هر چه زودتر بدانیم که در کدام یک از این مسائل کمکی به کنفرانس خواهد کرد و گزارشی خواهد داد.

در کنگره بین‌الملل سوسیالیست‌ها، در ژم، هم احزاب عضو انترناسیونال و هم احزاب «آبسرواتور» (ناظر) شرکت خواهند کرد. بخش عمده مباحثات و تبادل نظرها مربوط به نتایج به دست آمده در کنفرانس بادن خواهد بود.

ما شرکت هیئت نمایندگی جامعه سوسیالیست‌های ایران را به عنوان ناظر حسن استقبال می‌کنیم. شرکت در این کنگره هیچ گونه تعهد الزام‌آوری برای شما ایجاد نمی‌کند.

ما متن «بیانیه» شما را که امیدوار بودید برای ما بفرستید، هنوز دریافت نکرده‌ایم. در صورتی که یک نسخه برای ما ارسال دارید، ما آن را با نهایت دقت مطالعه خواهیم کرد.

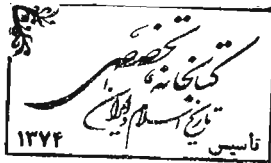
ما حوادث و وقایع ایران را تا حدودی که به ما (اعضا و فعالان انترناسیونال سوسیالیست‌ها) مربوط است، با نهایت علاقه تعقیب می‌کنیم. ما بر این باوریم که جامعه شما می‌تواند کمک ارزنده‌ای به کنفرانس بادن و مآلاً به کنگره انترناسیونال بکند.

چون می‌خواهیم برنامه نهایی خود را برای این گردهم‌آیی‌ها هر چه زودتر تدوین و تنظیم و آماده کنیم، خیلی ممنون خواهیم شد اگر شما بدون

معطلی ما را مطلع سازید که جامعه سوسیالیست‌های ایران دعوت ما را قبول می‌کند.
با سلام‌های برادرانه و صمیمی
آلبرت کارتی^۱
(دبیر بین‌الملل سوسیالیست‌ها)

یادداشت‌ها

۱. آلبرت کارتی، عضو حزب کارگر انگلستان، سال‌ها دبیرکل دبیرخانه بین‌الملل سوسیالیست‌ها (Socialist International) بود. یکی دو بار هم سفری به ایران کرد و با سوسیالیست‌های ایران از نزدیک آشنا و هم‌تین و هم‌صحبت شد. یکی از دلایل توقیف و محاکمه نظامی ملکی در سال ۱۳۳۵ سفر اخیر کارتی به تهران بود، سرِ راهش به استرالیا، برای دیدار با ملکی. سفارت ایران در لندن پس از بازخواست زیاد، و معطلی و نظرخواهی از ایران، به او ویزای دو سه روزه داده بود. خود او عقیده داشت که دستگیری ملکی به دلیل سفر او به تهران بود.



تهران، ۸ مهر ۱۳۴۰ برابر ۳۰ سپتامبر ۱۹۶۱

برادر عزیزم،

آخرین نامه تو مورخ ۲۰ سپتامبر رسید. از این که سرمایه‌گذاری در مسئله نفت را [در کنفرانس بادن، در اتریش] طرح کنیم، من هم کاملاً موافقم و امیدوارم [این کار] به قدر کافی پیش رفته باشد. اگر تهیه کننده آن خود تو باشی، البته رنگی کمونیستی به خود نمی‌گیرد. در غیر این صورت، خودت باید مواظب [تهیه آن] باشی.

من پاسپورت گرفته و بلیت نیز خریده‌ام. در تاریخ پنج اکتبر (که روز پنج‌شنبه است) ساعت ده ونیم (شب) با هواپیمای پاس [PAS] که به فارسی آن را پارس می‌گویند، حرکت می‌کنم و ساعت هفت صبح در پاریس خواهم بود. [چند نکته]:

۱- من یک سخنرانی یا گزارش از وضع اجتماعی ایران و رشد و امکان فکر سوسیالیستی [در ایران] تهیه کرده‌ام که به زبان آلمانی ترجمه شده. به فرض این که در کنگره [انترناسیونال سوسیالیست‌ها] در رم [ایتالیا] به ما نوبت و وقت برسد، مفصل‌تر از این است که در بیست دقیقه تا نیم ساعت خوانده شود. باید آن را تکثیر کنیم تا به تمام نمایندگان [کنگره] داده شود و خلاصه‌ای از آن انتخاب و [در کنگره] خوانده شود. باید در فکر پُلی‌کپی کردن آن باشید.

۲- منشور جامعه [سوسیالیست‌های ایران] را دکتر [هوشنگ] شیرینلو به فرانسه برگردانده و تایپ شده و آماده برای پُلی‌کپی است.

برنامه جامعه را دکتر محمد صفا دارد [به فرانسه] ترجمه می‌کند. متن خطی آن را همراه خواهم داشت که باید در پاریس تایپ و تکثیر شود.

۳- گزارش دکتر [هوشنگ] ساعدلو راجع به تکامل زراعی شاید به زبان آلمانی و تایپ شده حاضر شود. امید زیادی به آن ندارم.

۴- [کو آو ایران]^۲ گزارشی از وضع جبهه ملی و احزاب در دوره پس از سی تیر [۱۳۳۱] تهیه کرده که از لحاظ ما خوب است و ترجمه انگلیسی قطعنامه کنگره [جامعه سوسیالیست‌های ایران] را نیز در [صفحات] آخر دارد. این گزارش را که به زبان انگلیسی است، تایپ کرده‌ایم، باید در پاریس تکثیر شود.

حالا که موضوع و تاریخ ورود مرا [به پاریس] که روز پنجم اکتبرست، دانستید، باید برنامه آنجا و کنفرانس و غیره را خودتان مهیا کنید. در صورتی که در کنفرانس وین، تو و یا یکی دیگر از رفقا رسماً شرکت کند، بهترست و در هر حال من هم در آن تاریخ در بادن (نزدیک وین) خواهم بود. بلیت من تهران-پاریس و برگشتن است، اما محدود نیست. هر وقت خواستم، برمی‌گردم. باید ترتیب مسافرت و اقامت را نوعی دهید که حتی الامکان - همان‌طور که خودت نوشته بودی - خرج زیاد نداشته باشد. اگر هتل یا اتاقی قبلاً آماده شده باشد که از هتل گران قیمت اجتناب کنیم، خیلی بهتر است. نامه سرگشاده حالا کهنه شده است. مطالب آن را بطور مبتذل و دست‌وپاشکسته در مجله فردوسی (که محمود عنایت آنجا رفته) چاپ کرده‌اند. در صورتی که بتوانید ترتیب مصاحبه‌ای را با روزنامه لوموند و یا روزنامه معتبر دیگری بدید، بهتر از نامه سرگشاده خواهد بود.

درست نفهمیدم که [فرخ] داداش پور [با شماها] فعالیت می‌کند یا نمی‌کند. در صورت اخیر، بمناسبت آمدن من، امیدوارم و یقین دارم که تجدید فعالیت خواهد کرد.

از این‌که به قول عُرفا و متصوفان، مردان خوب همواره دچار ابتلاهایی هستند و پیشداد ما نیز از آن مردان خوب است، نه تنها من بلکه همه خیلی متأثر هستیم^۳. ما همواره یک تصوّر عالی از دکتر پیشداد داریم. امیدوارم این دوره ابتلاهای او دیگر خاتمه پذیرد.

به گیزلا^۴ سلام دارم. خیلی خوشوقت هستم که دوباره دیداری به عمل خواهد آمد. از دیدن مینای عزیز^۵ نیز خیلی خوشحال هستم.

همان طور که قبلاً نوشتم، پیش از خاتمه کنفرانس بادن و کنگره [انترناسیونال سوسیالیست‌ها] بهترست، تا حدود امکان، موضوع سرّی بماند. ضمناً در طول مدّت اقامت، میل ندارم با ایرانیان زیاد تماس بگیرم، مثلاً کافه- رستوران‌هایی که در آنجا باید صحبت شود، نوعی انتخاب شود که از لحاظ ایرانی‌ها شلوغ نباشد. مایلم بیشتر با رفقای صمیمی و قابل اعتماد صحبت و بحث شود.

در صورتی که به محض رسیدن این نامه جوابی بنویسید، به من خواهد رسید.

در انتظار جواب

یادداشت‌ها:

۱. حسین ملک.
۲. Echo of Iran
۳. اشاره‌ای است به درگذشت گیتی، خواهر جوان پیشداد.
۴. همسر آلمانی حسین ملک.
۵. مینا ملکی، برادرزاده خلیل ملکی (دختر حاج شفیع).

تهران، دهم مهرماه ۱۳۴۰ برابر با
دوم اکتبر ۱۹۶۱

دوست عزیزم، آقای دکتر پیشداد،
به نظر من، بهترین تسلیت برای افراد مصیبت‌زده^۱ این است که
تسلیتی نگفت و - به اصطلاح - داغ را تازه نکرد. اما، در هر حال، رسم
ادب و علاقه چنین است.
آنچه از لحاظ ما مردان اجتماعی مطرح است، این است که از راه
علم و مبارزه اجتماعی به این آلام و مصیبت‌های بشری (منظورم
محرومیت‌های زودرس است) خاتمه داد. شخص شما، خوشبختانه، هم
از لحاظ علم و هم اجتماع در راه مبارزه‌ای هستید که با این مسئله سروکار
دارد.
فعالیت و مشغولیت بیشتر شما در راه مبارزه اجتماعی و علمی
بهترین تسلیت و وسیله فراموش کردن آن چیزی خواهد بود که غیرقابل
برگشت است.

با احساس همدردی برادرانه یا پدرانانه

[بعدالتحریر] - دو روز پیش، نامه‌ای به [حسین] ملک نوشته و تاریخ
حرکت [از تهران] را روز پنجم اکتبر تعیین کرده‌ام. ساعت ده‌ونیم
بعدازظهر از تهران حرکت می‌کنم و ساعت هفت صبح در پاریس پیاده
خواهم شد. بخصوص مطابق اصرار دکتر [هوشنگ] ساعدلو، تصمیم

نامه‌های تهران ۴۵

گرفته شد که پیش از شرکت در کنفرانس‌ها^۲ به پاریس بیایم تا هم مقدمات کار را فراهم کنیم و هم راجع به مسائل مائِخِرُفیه^۳ مشورت و صحبت کنیم. تعیین برنامه اقامت و حرکت و ملاقات‌ها و بحث‌ها طبیعتاً به عهده شماست و من کاملاً تسلیم نظریات و برنامه‌ای هستم که شما معلوم و معین می‌کنید.

به امید دیدار نزدیک

یادداشت‌ها

۱. مُراد درگذشت گیتی پیشداد، در عنفوان جوانی، از بیماری سرطان است.
۲. منظور کنفرانس باذن (در اتریش) و کنگره انترناسیونال سوسیالیست‌ها (در ژنِوا) است.
۳. مسائل جاری.

تهران، نوزدهم آبان‌ماه ۱۳۴۰

دوست و رفیق عزیز دکتر پیشداد

از این مسافرت^۱ و شناسایی نزدیک رفقا خیلی خرسند هستم. هرچند از لحاظ چندی و چونی احساس تلخی نیز وجود دارد؛ اما روی هم رفته احساسی که حالا از رفقای اروپا دارم، مطلوب و شیرین است. مثلاً نوشتن این نامه به شخص شما برای من خیلی خوشایند است. در حقیقت، یکی از شیرین‌ترین خاطرات ایام توقف در پاریس از نو شناختن شما بود. البته این ارزیابی، ارزش سایر رفقا از نوع دکتر [حسن] مهاجری و [حسین] حسین‌زاده و دیگران را کم نمی‌کند.

خیلی متأسفم که چرا نمی‌توانستم - و یا نمی‌خواستم - مدتی زیادتر در اروپا بمانم و رفقا را بیشتر از نزدیک بشناسم تا به افکار همدیگر بیشتر آشنا شویم. امیدوارم آنچه بطور شفاهی فوت شد، در حدود امکان، بطور کتبی جبران شود....

امیدوارم مسائل مطروحه را جداً با همه رفقا به بحث بگذارید و آنچه نکات تازه و جالب توجه یا خلاف آن چیزی باشد که از طرف من و رفقای تهران مطرح شده، برای من بنویسید تا بحث و تبادل نظر را در صورت لزوم ادامه دهیم. ضمناً حوادث نیز اوضاع را روشن‌تر می‌کند.

در این جا، جبهه ملی [دوم] باز آتش‌فشانی‌ها کرد و اعلام داشت که ستیزه خواهد کرد و به پا خواهد خاست. خطاب به مردم دلیر تهران گفت: **قُمْ فَاسْتَقِم!**^۲ اما روز قیام را در مقابل تهدید دولت باطل ساخت. در

حقیقت، نه قیامی شد نه استقامتی. عیناً همان وضع نهضت مقاومت ملی را پیدا کرد که در اواخر [فقط] اسمش بود. نه نهضت و جنبشی در کار بود، نه مقاومتی. البته ما هم ناچار هم‌آهنگ و موازی با آنها [جبهه ملی دوّم] حرکت می‌کنیم، اما گفته و نوشته را نوعی انشاء می‌کنیم که تناقض فاحش و زننده بین گفتار و کردار ظاهر نشود.

به مناسبت این‌که شاه، امینی را می‌خواسته کنار بگذارد و قدس نخعی را روی کار آورد و سیاست‌های خارجی آن را نپذیرفته‌اند، دکتر امینی در مقابل شاه حالا قرص‌تر شده و می‌خواهد به خیال خود کارهایی انجام دهد، اما تا چه حدّ موفّق خواهد شد، مسئله‌ای قابل تأمل است. جناح‌های مخالف و فاسدتر هیئت حاکمه با جبهه ملی [دوّم] هم‌آواز شده بودند و از مشکلاتی که برای امینی ایجاد می‌شد بالاخره جبهه ملی [دوّم] استفاده نمی‌کرد، مرتجع‌ترها و مرجع کلّ آنها [یعنی شاه] بهره‌برداری می‌کردند. در آخر کار، گویا جبهه ملی متوجّه شد، هم از لحاظ ضعف [سازمانی] و هم از راه تفکر عقب‌نشینی کرد. اما پی بردن به این حقایق از اوّل کار نیز ممکن بود. لازم نبود آن‌همه سخن‌پردازی و بلندپروازی کنند. از طرف دیگر، چاره‌ای نیز ندارند، زیرا به مردم وعده‌هایی داده‌اند و مردم از آنها انتظاراتی دارند....

پیش از آمدن به اروپا، تقاضای ملاقاتی از دکتر امینی کرده بودم که پس از حرکت من [به سوی اروپا] وقت داده بود. در روی آن زمینه، اظهار تمایلی به ملاقات شد [پس از بازگشت من از سفر]. صحبت عمده راجع به مجله علم و زندگی و لزوم انتشار آن بود. تقصیر را از گردن خود ساقط [کرد] و به گردن دیگران [لابد ساواک] انداخت. قول داد همان شب اقدام کند، و اقدام کرده و خبرش را به ما داده. به احتمال قوی، علم و زندگی ماهیانه راه خواهد افتاد. علم و زندگی نیز خیلی مقروض است. شروع کرده‌ایم به گدایی...

صبیحه^۵ از لطف شما نوشته بود. در ایام گذشته، اطبایی بودند که مجانی معالجه می‌کردند و پول دوا را نیز می‌دادند. اما در قرن بیستم دیگر این رایج نیست که شما در عین معالجه، پول دارو و آزمایشگاه را نیز شخصاً پردازید. در صورتی که وجوهی را که پرداخته‌اید، بگیرید، به همان اندازه ممنون خواهیم بود.

خانم شما شاید خیال کند که من اصلاً زبان ندارم، زیرا حتی یک کلمه با ایشان حرف نزد^۳. ایام جوانی به جای خود، من در دوران پیری هم، بنا بر عادت، نسبت به زن‌ها خشک و محجوب هستم، آن‌هم به یک زبان خارجی که در حرف زدن آن تسلط ندارم^۴. در هر حال، سلام مرا به ایشان برسانید. من او را زن خوشبختی می‌دانم و حتماً شما نیز شوهر خوشبختی هستید.

چون اسامی بعضی از رفقا را فراموش کرده‌ام، اسم نمی‌برم. لطفاً شما به یکی یکی سلام‌های گرم مرا ابلاغ فرمایید.

با سلام‌های قلبی

یادداشت‌ها:

۱. منظور سفری است که ملکی در سپتامبر و اکتبر ۱۹۶۱، به دعوت بین‌المللی سوسیالیست‌ها، برای شرکت در کنفرانس بادن [در اتریش] و در هفتمین کنگره بین‌المللی سوسیالیست‌ها در رُم (ایتالیا) انجام داد و سری هم به یاران و همفکران و شاگردان (سابق) خود در فرانسه، آلمان غربی و اتریش زد.
۲. یعنی: برخیز و استقامت کن.
۳. در مهمانی ناهاری که پیشداد به افتخار خلیل ملکی و همسرش صبیحه خانم در خانه‌اش ترتیب داده بود.
۴. همسر امیر پیشداد فرانسوی است و زبان فارسی نمی‌داند. ملکی فرانسه را به آسانی می‌خواند و از این زبان، مقالات و کتاب‌های فراوانی به فارسی ترجمه کرد. اما برایش بسیار سخت بود که به این زبان مکالمه کند.
۵. صبیحه گنجه‌ای همسر ملکی.

تهران، اسفند ۱۳۴۰

توسط رفیق حسین ملک

رفقای عزیز^۱

خیلی متأسفم که مدتی است نتوانسته‌ام نامه مفصل برایتان بنویسم، هرچند که غیر از ملک، شماها نیز بدتر از من بوده‌اید. در هر حال، مختصری از اوضاع اینجا:

۱- هیئت حاکمه همان دو جناح را دارد که در ظاهر و در زیر فشار اربابانشان با هم همکاری دارند، اما یکی بر علیه دیگری دائماً تحریکات می‌کند^۲. دولت امینی از صمیم قلب می‌خواهد سروسامانی به کارها بدهد. در مواردی، توفیق‌هایی نیز نصیبش می‌شود. اما این موفقیت‌کما و کیفاً آن مقدار نیست که بتواند درد کشور را دوا کند. مثلاً مبارزه با فساد با قوانین فعلی و کُندی جریان دادگستری هرگز به جایی نمی‌رسد. دزدان ادارات نیز این را می‌دانند و به همین مناسبت همه مشغول کار خود هستند. محدود کردن واردات تا حدودی عمل می‌شود. در وزارت دارائی سعی و کوششی برای تعدیل بودجه به عمل می‌آید، اما مانند خال‌کوبی شیر به بازوی آن مرد، هر کجای هیئت حاکمه درد می‌آید، از خال‌کوبی یا اصلاح صرف‌نظر می‌شود. در حقیقت، دولت امینی نه قدرت واقعی را دارد و نه فورمول و برنامه لازم برای رشد و توسعه را. در مورد تقسیم زمین، در حدود محدودی که شده، در مواردی دهقانان ثلث بهره مالکانه را به عنوان قسط قیمت زمین می‌پردازند، و دهقانان بیدار و تحریک

شده‌اند. در دهاتی که مشمول نیست و حتی در آنهایی که نخواهند شد، دهقانان از همین حالا می‌گویند سهم نخواهند پرداخت. ملاکین هم از این احساسات بعضاً راضی هستند، تا بلکه اصل کار [یعنی اصلاحات ارضی] در نتیجهٔ اغتشاشات و هرج و مرج منتفی شود.

آنچه تا حالا انجام یافته از دو لحاظ مفید است: اولاً عده‌ای از کارمندان دولت مانند مهندس خلخالی در آذربایجان یک روحیه تازه اصلاحات ارضی و تعاونی پیدا کرده‌اند. گویا رئیس اصلاحات ارضی تبریز بود که به یکی از رفقای ما گفته و با او خیلی گرم گرفته و گفته بود که: من [مجله] علم و زندگی و نشریات شما را می‌خواندم. در یک جلسه رسمی، همان مطالب را بازگو کردم. وزیر کشاورزی به من گفت که خودت باید فلان مسئولیت را قبول کنی. نتیجه دوم این است که غلطک تاریخ راه افتاده. کسی گویا قادر به متوقف کردن آن نخواهد بود. وزیر کشاورزی [حسن ارسنجانی]، با تمام حماقتی که دارد، حرف‌هایی می‌زند که آن حرف‌ها، از دهان یک وزیر، دهقانان را شجاعت می‌دهد. رعایای یک ده که مشمول [اصلاحات ارضی] نمی‌شود، گفته‌اند ما سهم مالکانه نمی‌پردازیم، زیرا خود شاه فرموده که هرکس در هر زمین زراعت می‌کند، حاصل [زراعت] از آن خود اوست.

۲- جبههٔ ملی [دوم] در نتیجه کارهایش لطمه بزرگی خورده. عده کسانی که در جلسات حاضر می‌شوند، خیلی تحلیل رفته‌اند. مانده‌ها نیز انتقاد شدید و حتی [با سران جبهه] مبارزه می‌کنند. دسته‌های مختلف با ما تماس می‌گیرند. بعضی عضو شده‌اند و عده بیشتری ممکن است عضو شوند. اما تنبلی و بی‌حرکتی رفقای ما اجازه نداد از این وضع بهره‌برداری کامل شود. دکتر سنجابی و حجازی و خنجی و شاپور بختیار هنوز در زندان‌اند.^۳ شاید سنجابی این‌روزها آزاد شود و عده‌ای از دانشجویان که

بعضی آزاد شدند، اما نوشاد اکبری شاید با حجازی و خنجی و شاپور بختیار به دادرسی روند. نهضت آزادی به عکس سابق از توده‌ای‌ها بریده و به ما، هم از بالا و هم از پایین، نزدیک شده‌اند. مهندس بازرگان (که با هم ملاقات کردیم) صد درصد با ما موافق است و رهبران دیگر نیز، اما هنوز هم از ترس رنجیدن جبهه ملی و افکار عمومی اقدامی نمی‌کنند که بمنزله دکانی در مقابل دکان جبهه ملی تلقی شود. نهضت آزادی از لحاظ افراد متشکل در دانشگاه از جبهه ملی قوی‌ترست. اگر افراد پان‌ایرانیست^۴ و نهضت آزادی (که هر دو با ما هم‌آهنگ هستند)، از جبهه ملی [دوم] کنار روند، چیز معتنا بهی باقی نمی‌ماند.

هیئت بازرسی حادثه دانشگاه گزارش خود را به نخست‌وزیر داده. این هیئت مورد احترام جبهه‌ای‌ها نیز هست. در این هیئت از من نیز بازجویی شد، یعنی به عنوان مطلع به اوضاع دانشگاه، محترمانه سئوالات شفاهی به عمل آمد. از قرار معلوم، این گزارش جبهه ملی را رسماً در حادثه دانشگاه مقصر ندانسته، اما آنها را آلت دست تلقی کرده است که سه نفر یعنی حجازی و خنجی و بختیار از این توطئه دست‌راستی‌ها [علیه دولت امینی] خبر داشته و جبهه ملی را آلت کرده‌اند^۵، و دکتر سنجابی هم از قضیه مطلع بوده.

در هر حال، در پائین جبهه ملی عدم رضایت از رهبری، و متهم کردن آن سه نفر یا چهار نفر، حکومت می‌کند، اما دکتر [غلامحسین] صدیقی و اینها می‌گویند جبهه ملی و راه و رسمش همین بوده و همین خواهد بود و نسبت به رفقای زندانشان نیز احترام فراوان قائل‌اند. بعضی از افراد شورای مرکزی جبهه ملی [دوم] که تا حالا با من رابطه نداشتند، تماس گرفته‌اند. آنها هم ناراضی هستند. گویا تا آزاد نشدن زندانی‌ها تصمیمی نخواهند گرفت و پس از آن هم که اوضاع کهنه می‌شود، باز تصمیمی نمی‌گیرند.

در این اواخر یک فکر قدیمی من در مخیله‌ام تازه شد و آن این است که شاید امیدوار نگاه داشتن مردم به جبهه ملی [دوم] خیانتی باشد، زیرا امیدوار بودن به جایی که آملدی به آنجا نیست، غیر از اتلاف وقت و انرژی چه سودی دارد؟ آیا جبهه ملی [دوم] با این ریخت و شکل و شمایل، نهضتی را متشکل خواهد ساخت؟ کشوری را در راه رشد و توسعه خواهد انداخت؟ یک سیاست خارجی صحیح و بی‌طرف [غیرمتعهد] پیش خواهد گرفت؟ بدون اغراق، صدرحمت به دکتر مصدق که به تنهایی از مجموعه این رهبران سر و گردنی بلندتر بود.

۳- وضع خود ما از لحاظ تبلیغاتی خیلی خوب است. اما از لحاظ سازمانی رکود و یاسی که پس از حادثه دانشگاه به وجود آمده در رفقای ما نیز تأثیر داشته. امید است بتوانیم [بر آن] غلبه کنیم.

رفقای از اروپا برگشته، همه مشغول در آوردن تافتون هستند، آن‌هم چه تافتونی: یک زندگی مرفه و لوکس گویا لازمه سوسیالیست بودن است. غیر از دکتر [هوشنگ] ساعدلو، هیچ یک کوچک‌ترین فعالیت اجتماعی [سیاسی] ندارد. این تنبلی عملی و جسمانی، با تندروی‌های فکری و ایده‌آلیستی جبران می‌شود. بقیه بماند شاید اتفاق ملاقاتی لااقل با بعضی از شماها به عمل آید. دعوتی از طرف «صندوق ثودور کوز» اتریش برای من رسیده. موضوع همکاری اقتصادی و روابط دوستانه است. من جنبه اجتماعی قضیه یعنی علل موفقیت و عدم موفقیت کمک‌های خارجی را گرفته‌ام. یک نسخه فارسی آن را از آلمان باید به آنجا [به پاریس] فرستاده باشند تا اگر نظری دارید، بنویسید. تمام مخارج مسافرت و یک هفته اقامت را خودشان پذیرفته‌اند. من فقط تا آلمان می‌توانم بیایم، چون هیچ مایل نیستم از راه تشکیلات [تهران] کمک قبول کنم، لذا از لحاظ مادی در مضیقه هستم و نمی‌توانم به پاریس بیایم. نهم

تیرماه یعنی سی‌ام ژوئن حرکت می‌کنم و تا هفتم ژوئیه در زالسبورگ، نزدیک وین، خواهم بود. بعد میل دارم در آلمان اقلأً بعضی از شماها را - اگر برایتان ممکن بود - ببینم.

با صمیمانه‌ترین سلام‌ها

یادداشت‌ها:

۱. رهبری جامعهٔ سوسیالیست‌های اروپا در پاریس.
۲. به زبان ساده منظور «جناح شاه» و «جناح دکتر علی امینی»ست.
۳. این‌ها را دولت امینی توقیف کرده بود نه سازمان امنیت. اتهامشان شرکت در توطئهٔ اول بهمن ۱۳۴۰ بود. در آن روز به تحریک تیمور بختیار و با اطلاع و پشتیبانی شاه کماندوها به دانشگاه تهران حمله کردند، دانشجویان و استادان و کارمندان را کتک زدند و مجروح کردند و کتابخانه‌ها و آزمایشگاه‌ها را خراب کردند. گفته می‌شد که در این توطئه سران نامبردهٔ جبههٔ ملی دوم شرکت داشتند. نیت توطئه‌گران این بود که دولت امینی مسئول شناخته شود و ناگزیر به استعفا گردد. برای شرح مفصل‌تر رجوع فرمائید به کاتوزیان، مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران.
۴. منظور حزب ملت ایران است، به رهبری داریوش فروهر.
۵. رجوع فرمائید به یادداشت ۳ در بالا.

تهران، مرداد ۱۳۴۱

برادر عزیز^۱

آخرین نامه دو صفحه‌ای شما که بیشتر راجع به هند بود، رسید. راجع به هند، من هم تقریباً به همان نتایجی رسیده‌ام که شما نوشته‌اید. حقوق تو را دیروز به رضا داداش^۲ تحویل دادم که بفرستد. شاید آن حقوق عقب‌افتاده را که به [وزارت] دارائی برگشته، در طی این ماه آقای [حمید] شریعتمداری وصول کند.

یک کارث [پستال] از [فرّخ] داداشپور من داشتم و صبیحه^۳ نیز کارتی از مینا^۴ از بُن [آلمان غربی] دریافت کرد. به هر دو سلام فراوان برسانید.

[حسین] حسین‌زاده و هوشنگ وزیری و پرویز مظفری و بیژن فوادی از اتریش، در تهران بودند. شبی حسین‌زاده را مهمان کردیم. رفقا جمع بودند. یک‌روز جمعه نیز دعوت نسبتاً مفصّلی برای صحبت با حسین‌زاده صبح در منزل به عمل آمد و او رفقا را در جریان اوضاع رفقای اروپا گذارد، یعنی تاریخچه‌ای بیان کرد و بنا شده است که هفته آینده یک سخنرانی در دفتر مجله [علم و زندگی] به عمل آورد.

حقیقت این است که رفقای که از اروپا برمی‌گردند تبدیل به یک سِکْت [فرقه] شده‌اند و بکلی فعالیت اجتماعی را کنار می‌گذارند و در پی زندگی هستند و برای توجیه تنبلی خود، به چپ‌نمائی متوسّل می‌شوند و وقتی این تذکرات [به آنان] داده می‌شود، می‌رنجند. به همین مناسبت،

این نوشته من بوسیله نامه^۵ در تهران منعکس نگردد. حتی آقای دکتر [هوشنگ] ساعدلو که عضو کمیته [مرکزی] است، فرقی با دیگران زیاد ندارد. در بعضی از مهمانی‌ها و گاهی صبح جمعه، من دعوت می‌کنم، می‌آیند و صحبت‌هایی می‌شود. درباره حسین زاده سعی می‌کنیم وضع غیر از [وضع] آنها باشد، بلکه دو هفته یکبار، صبح جمعه، یک جلسه [گفت‌وشنود] آزاد داشته باشیم که همه را جمع کنیم.

راجع به اوضاع، اولاً دولت وضعش از لحاظ داخلی و خارجی خوب است. از لحاظ داخلی، مسئله اصلاحات ارضی به رژیم قوامی داده است. استقبالی که در مراغه و اراک و غیره از شاه کردند، بی‌اندازه گرم بود. در حقیقت، آن‌طوری که [حسن] ارسنجانلی به او توصیه کرده بود، یک پایگاه اجتماعی خیلی نیرومندتر از مال جبهه ملی به دست آورده است. مسئله را نیز خیلی جدی گرفته‌اند، یعنی علناً به رعایا توصیه می‌شود که بهره مالکانه ندهند. حتی شاه به مالکین غیر مشمول [اصلاحات ارضی] پند و اندرز داده که زمین‌ها را به دولت منتقل کنید، زیرا دوران نظام ارباب و رعیتی سر آمده است، بروید زمین‌های بایر را مکانیزه اداره کنید که موضوع ارباب و رعیتی در کار نباشد.

در این‌که اصول مالکیت ارباب و رعیتی به این شکل از بین می‌رود، شکی نیست، اما اشکال کار در آن چیزی است که جانشین آن می‌گردد. در قسمت‌های اداری و اقتصادی و فساد، وضع به حال سابق برگشته و تمام کارهای مثبت امینی را که واقعاً کم نبود، هم در اقتصاد و هم در مبارزه با فساد و غیره مؤثر بود، یکی پس از دیگری خنثی می‌کنند. [احسان] نراقی به [دکتر علی] امینی توصیه کرده بود که در پاریس با [رُنه] دمون و [ژیل] لوزیه و غیره^۶ معاشرت کند. امینی به این نتیجه رسیده که اگر بار دیگر فرصتی پیش آمد، اقدامات [دولتش] رادیکال

باشد. من به نراقی گفتم: خوب بود [امینی] با ملک و اینها ملاقات می‌کرد. گفت که نمره تلفن او را به شما خواهد نوشت که تماس بگیرید. در هر حال، خود شما در صدد باشید با او تماس بگیرید. من در اینجا با آقای نورالدین الموتی^۷ تماس گرفتم و صحبت‌هایی کردیم که ادامه خواهد داشت.

بهبود روابط با شوروی نتیجه تغییر سیاست شوروی است نه [تغییر سیاست] ایران، زیرا شاه و وزرایش بارها اعلام کرده بودند که پایگاه موشک و غیره به دیگران واگذار نمی‌کنند. در نتیجه سردی روابط با آمریکا، شوروی گویا موقع مناسبی برای ایجاد روابط بهتر با شاه پیدا کرده است. از طرف دیگر، بمناسبت محکم دیدن وضعیّت شاه، بخصوص بمناسبت اصلاحات ارضی، [به رژیم شاه] نزدیک شده‌اند. سفیر آمریکا مدّتی درباره [اسدالله] علم سکوت کرده بود، اما دیروز تعریف و تمجیدی از او کرده است.

جبهه ملّی [دوم] خیلی از زمینه خود را از دست داده، اما چنان‌که می‌دانیم مردم فراموشکار هستند و عده‌ای از روشنفکران و غیر آن، بمناسبت آمدی که به آینده و امکانات جبهه ملّی دارند، باز هم خود را راضی می‌کنند. جبهه ملّی زمینه را در دانشگاه خیلی از دست داده، یعنی توده [دانشجویان] به این آسانی به دنبال نمی‌آیند. در دموکراسیونی که می‌خواستند اخیراً برای دو درجه کردن امتحانات راه بیندازند، معلوم شد که بیشتر از حدود شش صد، هفت صد نفر پیروی نکردند، آن‌هم با تعریف و تمجید از رئیس دانشگاه. دکتر فرهاد از آزادیخواهان درجه یک شده است، زیرا او اوّل بهمن [حادثه دانشگاه] را وسیله‌ای برای مخالفت با دکتر امینی قرار داد، و به عنوان حمایت از دانشجویان این کار را کرد. هیئت سه‌نفری برای تحقیق درست شده بود که حتّی مورد احترام و

اعتماد جبهه ملی نیز بود. در زمان امینی، آنها گزارشی بر علیه دکتر فرهاد و کفیلی داده بودند و بر طرف شد. بنا بود که دکتر فرهاد عوض شود، ولی با رفتن دکتر امینی، وضع دکتر فرهاد تقویت و تثبیت شده. آن هیئت سه نفری جبهه ملی را به عنوان جبهه تبرئه کرده بودند، اما [مسعود] حجازی و [محمد علی] خنجی و شاپور بختیار را محرک دانسته بودند^۱، و دکتر سنجابی نیز [از آن ماجرا] مطلع بوده است. با سقوط دولت امینی، نه تنها دکتر فرهاد تثبیت شد، بلکه پرونده آن چهار نفر جبهه ملی نیز بسته شد و آنها نیز آزاد گردیدند.

دکتر سنجابی مدتی است از حزب ایران کنار گذاشته شده و با حجازی و خنجی روی هم ریخته است. بعد از آزادی، آنها دکتر سنجابی را کنار گذاردند و [اللهیار] صالح رئیس هیئت اجراییه [جبهه ملی دوم] شد. در نتیجه عدم رضایت دانشجویان، کمیسیون تحقیقی درست شده بود و آن کمیسیون می‌خواست از سنجابی تحقیق کند. او عصبانی می‌شود. اعلامیه‌ای به امضای شخص خود در تجلیل از اول بهمن می‌دهد که موجب عصبانیت عده‌ای از دانشجویان شده و اعلامیه را پاره می‌کنند. سنجابی با فحش و فحش‌کاری از جبهه ملی [دوم] کناره‌گیری می‌کند، اما بعدها، آن طوری که رسم است، آقای دکتر صدیقی سر مسئله را به هم می‌آورد و صلح و صفا، در عین تشنه و مخالفت و نفاق، برقرار می‌شود. حالا می‌خواهند کنگره تشکیل دهند و بالاخره انتخاباتی کنند. از داخل شورای [مرکزی] جبهه ملی [دوم] به من خبر دادند که کنگره تشکیل خواهد شد. پیشنهاد می‌کردند که ما کتباً تقاضای شرکت در کنگره کنیم. گفتم ما تقاضا سابقاً کرده‌ایم. حالا دیگر کتبی تقاضا نمی‌کنیم، خودتان مطرح کنید. الان چند روز گذشته و خبری نشده.

در هر حال، برای جبهه ملی [دوم]، با اوضاع کنونی، شانس و

آینده نیست. تازه اگر شانس بود هم اینها لیاقت استفاده بطور نهائی ندارند.

همان طور که می‌دانید، ما مصمم هستیم که به حالت خودمان اهمیت بیشتر دهیم و با آنها کج‌دار و مریز راه برویم، نه برای این که برای آنها ارزش اجتماعی قائلیم، بلکه برای این که هنوز عده‌ای برای آنها ارزش اجتماعی قائل‌اند. ما به این نتیجه رسیدیم که امیدوار نگاه داشتن مردم به جایی که امید نیست، خیانت است، البته اگر چاره‌ای جز آن باشد.

بیانیه‌ای که جامعه [سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران] داده بود یک تأثیر غیرمنتظره در تمام محافل حتی بیشتر پائین و کمتر بالای جبهه ملی [دوم] داشت. در توده‌ای‌ها نیز به همین ترتیب. اما آن طوری که باید و شاید بهره‌برداری نکردیم. با خاتمه یافتن امتحانات دانشگاه امید است تکانی بخوریم.

با دولت حاضر [دولت اسدالله علم] روابطی نداریم. اظهارنظر مختصر و منفی در [مجله] فردوسی به امضای من به عمل آمد که شاید دیده‌اید. در نظر است که بزودی اعلامیه‌ای انتقادی از دولت بیرون بدهیم، بخصوص روی خفقان مطبوعات و به ابتدال کشاندن آن تکیه کنیم.

باید سعی شود که رابطه با اروپا بهتر باشد. از این نوع نامه‌ها، هر چه لازم می‌دانید، برای دوستان آلمان و غیره بنویسید و بفرستید.

به گیزلا^۹ از قول من خیلی سلام برسان. از این که جواب نامه او را ننوشتم، خیلی خجل هستم. از کمک‌های بدون شائبه و باارزش و بدون تظاهر او ممنونم و هرگز آن را فراموش نمی‌کنم.

با سلام‌های قلبی

یادداشت‌ها:

۱. حسین ملک.
۲. رضا ملکی، برادر خلیل ملکی.
۳. صبیحه ملکی (گنجه‌ای).
۴. برادرزاده ملکی.
۵. یعنی محتوای این نامه را در نامه‌هایی که برای دوستان تهران می‌نویسید و می‌فرستید، منعکس نکنید.
۶. از استادان دانشگاه پاریس و متخصص در مسائل اصلاحات ارضی و رشد اقتصادی در کشورهای جهان سوم.
۷. وزیر دادگستری در دولت امینی که ساقط شده بود. شاه از الموتی نفرت داشت و بزودی دستگیرش کردند.
۸. در ارتباط با توطئه اول بهمن، رجوع فرمائید به یادداشت‌های نامه ملکی به حسین ملک به تاریخ اسفند ۱۳۴۰ (در بالا).
۹. همسر آلمانی حسین ملک (در آن سال‌ها).

این نامه پس از سقوط دولت دکتر امینی نوشته شده است، وقتی که سایر مخالفان رژیم سابق داشتند نسبت به دولت امینی تجدید نظر می‌کردند. ضمناً این دوره، اواخر دوره اصلاحات خروشچف در شوروی نیز بود. به این هر دو دلیل، ملکی در این نامه اظهار خوش‌بینی و امیدواری می‌کند.

تهران، ۷ آذر ۱۳۴۱

برادر عزیز^۱

خیلی متأسفم که پس از مراجعت به ایران^۲ نامه برای شما و دوستان ننوشته‌ام. اولاً راجع به حقوق تو لابد رضا [شایان] و منوچهر [صفا] نوشته‌اند که بمناسبت سفر شخصی که از طرف تو وکالت داشت، حقوق تو را پس از ده روز به [وزارت] دارائی پس فرستادند. نمی‌دانم این وکالت به [حمید] شریعتمداری^۳ چرا به نحوست افتاده است. تمام زحمت این کار که بیشتر گریبان‌گیر اوست. اگر تا حالا وکالت نامه برای شریعتمداری نفرستاده‌ای، هر چه زودتر بفرست تا حقوق [بازنشستگی] ات وصول شود.

در اینجا مطلب تازه و مهمی وجود ندارد. یک تفسیر از اوضاع [و احوال ایران] برایتان فرستاده شده، که امیدوارم رسیده باشد، و همچنین یک بیانیه جامعه درباره نهضت و جبهه ملی^۴. این بیانیه تأثیر کاملاً بی‌مانندی در پایین [اعضاء عادی] جبهه ملی [دوم] و سایر عناصر نهضت ملی کرده و پرستیژ سوسیالیست‌های ایران را خیلی بالا برده است.

خیلی از توده‌ای‌ها - که حالا [از شوروی و حزب توده] برگشته‌اند - در تحت تأثیر آن قرار گرفته و اظهار امیدواری و تأیید کرده‌اند که فکر سوسیالیسم را مکتب ما پیشرفت داده و در تئوری نیز پیش رفته است و برای ما دلسوزی‌هایی کرده و پیشنهادهای داده‌اند. در هر حال، اتمسفر [جو] سیاسی مترقی ایران، بمناسبت حوادث و پیش‌آمدهای اخیر، زیاده تحت تأثیر مکتب ما قرار گرفته بخصوص مخالفت سازنده - که ما در مقابل دولت دکتر امینی بودیم - صحت‌اش در ضمن عمل ثابت شده و امروز - عوض اتهامات و انتقادات سابق - در حرف همه ما را تأیید می‌کنند.

امینی خیلی آبرومند کنار رفت و امروز شاید واقعاً دارای یک پایگاه اجتماعی باشد. افکار عمومی روشنفکران و کارمندان و غیر اینها هنوز برای او رسالتی قائلند. درباره دولت حاضر^۵، من یک اظهار نظر صریح و منفی و مختصر در [مجله] فردوسی به عمل آورده‌ام که نمی‌دانم دیده‌اید یا نه. در جواب سئوالی، از جمله نوشتم که اعضاء هیئت حاکمه ما همه عضو باشگاه لاینز (یک باشگاه آمریکایی شیرمردان نیکوکار) هستند، اما همه «شیرانِ علم» که حمله‌شان از باد باشد دم به دم^۶! بعدها تصمیم گرفتیم سعی کنیم در مسائل روز سکوت رعایت شود و اگر مجله [علم و زندگی] منتشر شد و یا در [مجله] فردوسی و غیره، بیشتر مسائل اجتماعی را اساسی و علمی بررسی کنیم.

در این اواخر، دستگاه شهربانی و سازمان امنیت خیلی زیاد سر به سر رفقای ما می‌گذارند و آدرس‌ها و مکاتبات ما را ممیزی می‌کنند. هنوز درست نفهمیده‌ایم که برای چیست. ما اغلب روابطمان را با شهرستان‌ها توسط مسافر و گاراژ عمل می‌کنیم. با وجود این، نامه‌هایی از رفقای اروپا برای من و دیگران می‌رسد. من در دفتر مجله [علم و زندگی]، گزارشی

راجع به [کنفرانس بادن، نزدیک] وین دادم. به روزنامه‌ها اکیداً قدغن شده بود که سخنرانی ملکی را مبادا بنویسید! آقای رئیس تبلیغات (که سانسور مطبوعات مدتی است به او رجوع شده) در اختناق افکار واقعاً دست سازمان امنیت را به کمک شهربانی از پشت بسته است. متأسفانه، رفقای ما نیز اخیراً خیلی تنبل و بی‌حرکت شده‌اند. تنها فعالیت ما، اجتماعاتی در دفتر [علم و زندگی] و در منازل است و پخش اعلامیه اخیر [نوشتن] مطالبی در [مجله] فردوسی و کتاب هفته و غیره.

اخیراً سه روز پلنوم کمیته مرکزی داشتیم که رفقای عضو کمیته، مقیم شهرستان‌ها نیز، شرکت کردند. تصمیم‌هایی برای یک حرکت گرفته شده، که امیدوارم به نتیجه برسد. رفقای که از اروپا [از جامعه] سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا] آمده‌اند، یک محیط زندگی منهای زندگی اجتماعی و آغشته به بی‌حرکتی به وجود آورده‌اند و هرکس نیز از اروپا می‌آید در تحت تأثیر این تنبلی و بی‌حرکتی قرار می‌گیرد. آنها این تنبلی و یا این «اینرسی» (intertie) خود را با ژست شجاعانه چپ‌روی توجیه می‌کنند و امکانات فعالیت اصیل را نابود اعلام می‌کنند و حتی به ما نیز مثلاً توصیه می‌کنند که اگر امکان نشر مجله [علم و زندگی] بود، از آن صرف‌نظر کنیم تا مورد تهمت قرار نگیریم! امید من در درجه اول به دکتر پیشداد و داداش‌پور است که با آمدن آنها، سروسامانی به کارها داده شود. [حسین] حسین‌زاده آمده، ولی هنوز من او را زیارت نکرده‌ام. چند روز پیش، صبح جمعه‌ای دکتر [هوشنگ] شیرین‌لو و دکتر [ابراهیم] خوشنویس و عده‌ای دیگر از رفقا اینجا بودند. صحبت‌ها شد و من آنها را از نبودن فعالیت انتقاد کردم. به رفقا سلام برسانید. با مراجعت مسافران ایران [رفقای که برای تعطیلات به ایران رفته بودند]، امیدوارم در آنجا محیط مناسبی به وجود آورید و از اوضاع جدید بهره‌برداری کنید.

ما می‌خواهیم رساله‌ای منتشر کنیم و در آن فرق نظریات امروزی را با [نظریات] سابق شرح دهیم که چقدر شوروی به ما نزدیک شده [پس از استالین‌زدایی خروشچف] و چقدر ما به آنها، یعنی مسائل مربوط به کنگره بیستم و غیره چیست و چقدر ما را به آنها نزدیک کرده و فرق ما امروزه روز با کمونیسم در چه حدودی است. نظریات خود را با رسالاتی درباره کنگره بیستم [حزب کمونیست شوروی] برای ما بفرستید و بخصوص از دکتر پیشداد خواهش کنید ادبیاتی [اسناد و مدارکی] در این مورد تهیه و ارسال دارد. خیلی ممنون می‌شویم.

یادداشت‌ها

۱. حسین ملک.
۲. منظور مراجعت از سفری است به اروپا (به اتریش و ایتالیا) در سپتامبر و اکتبر ۱۹۶۱، به دعوت بین‌الملل سوسیالیست‌ها. مراجعه فرماید به یادداشت شماره ۱ نامه مورخ نوزدهم آبان ۱۳۴۰ (به امیر پیشداد). در همین کتاب.
۳. از اعضاء قدیم حزب نیروی سوم که در آن زمان هم عضو جامعه سوسیالیست‌ها در ایران بود.
۴. این بیانیه (مورخ مردادماه ۱۳۴۱) زیر عنوان «در جست‌وجوی راهی به بیرون از سرگستگی» در شماره پنجم، دوره اول، مجله سوسیالیسم، ارگان تئوریک جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا، صص ۱۳-۱۵، منتشر شد.
۵. دولت اسدالله علم.
۶. مولوی می‌گوید: ما همه شیریم شیران علم/ حمله‌مان از باد باشد دم به دم.

نامه به دکتر مصدق

در اسفندماه ۱۳۳۱، خلیل ملکی - پس از چند ماه کوشش برای گرفتن گذرنامه - با فرزندش پیروز ملکی عازم اتریش شد. مسافرت ملکی سه دلیل داشت:

- معالجه بیماری قلبی‌اش،
- همراهی پیروز - پسرش - برای نام‌نویسی در یک دانشگاه اتریشی،
- احساس غم و غربتی که از وضع نهضت ملی (و خاصه جبهه ملی دوم) به او دست داده بود.

همین سبب شد که به مصدق این نامه بلند را بنویسد که در ضمن آن، هم گزارشی از فعالیت‌های خود و سازمانش از کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ تا آن زمان دهد، هم اوضاع سیاسی جاری (و خاصه وضع جبهه ملی دوم) را به نقد و بررسی گذارد، و هم - به طور سربسته - از اوضاع و احوال سیاسی و خصوصی خود پیش مصدق، کم و بیش، درددلی کند.

برای اطلاعات بیشتر رجوع فرمایید به: کاتوزیان، مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران و مقدمه خاطرات سیاسی خلیل ملکی.

طرح این نامه را از حدود پنج ماه پیش که تقاضای گذرنامه کردم در نظر داشتیم. بمناسبت مشکلات مربوط به گرفتن اجازه خروج و اخذ گذرنامه اینهمه طول کشید و متأسفانه اینک مصادف با ایامی می‌شود که دوستان جبهه ملی ما دچار زندان گردیده‌اند. اخلاقاً ناراحت هستیم که در این موقعیت این نامه گله‌آمیز و انتقادی را حضورتان می‌فرستم. جای بسی تأسف است که از این‌همه شور و شوق نسل جوان و زیان و خسارت و شکنجه که سران با سنجیه نهضت می‌کشند، به مناسباتی که

در زیر به عرض می‌رسد، نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود. در هر حال، روا ندیدم بمناسبت این نکته احساساتی و عاطفی از فرستادن یک تحلیل منطقی و واقع‌بینانه به حضورتان صرف‌نظر کنم.

تهران، اسفند ۱۳۴۱

پدر بزرگوار ملت ایران،

در این موقع که با کمال تأسف و با خاطراتی که بیشتر تلخ و دردناک است ایران را برای ماه‌ها ترک می‌کنم سخت این احتیاج عمیق قلبی را احساس می‌کنم که شمه‌ای از آنچه بر نهضت ملی ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ گذشته است و به مبارزات گروه‌های سیاسی ارتباط دارد حضورتان گزارش دهم.

نهضت ملی ایران اکنون در شرایط سختی قرار گرفته است و همه چیز نشان می‌دهد که هیأت حاکمه توانسته است وضع خویش را محکم کند و خود را از بُن‌بستی که در آن قرار گرفته بود باز برای مدتی نجات دهد و نهضت ملی ایران را از صحنه فعال سیاست کنار زند. ولی آنچه پیش آمده جبری نبود: برای نهضت ملی ایران، در دو سال اخیر، یک فرصت تاریخی دیگر به وجود آمده بود که متأسفانه از دست رفت. در فاصله ابطال انتخابات اول دوره بیستم تا انحلال مجلسین و پس از آن، هیأت حاکمه در بدترین وضع قرار داشت. فساد حتی بیش از امروز سراسر دستگاه‌های اداری را فرا گرفته بود، بحران اقتصادی عظیمی کشور را تهدید می‌کرد و یک بحران بزرگ اجتماعی نیز بر اثر مجموعه شرایط داخلی و خارجی بروز کرده بود. هیأت حاکمه برای برطرف کردن بحران اقتصادی-اجتماعی و نارضائی شدید مردم هیچ راه‌حلی نداشت. روابط دستگاه حاکم با دولت شوروی به حداکثر بحران رسیده بود و

دولت کیندی (که تازه روی کار آمده بود) با پند گرفتن از دولت پیشین آمریکا در صدد بود که به جای تکیه بر هیأت حاکمه فاسد در پی جلب نظر نیروهای ملی و مترقی باشد، و بهمین مناسبت، در آن زمان، از دادن کمک به هیأت حاکمه ایران خودداری می‌کرد.

مجموعه این احوال سبب شد که یک فرصت تاریخی برای نهضت ملی ایران به وجود آید و در صورتی که درست عمل می‌شد، به آسانی ممکن بود نهضت ملی ابتکار عمل را به دست گیرد و هیأت حاکمه فاسد را از صحنه سیاست خارج کند. ولی متأسفانه، به سبب فقدان یک رهبری آگاه و متحرک و نیرومند و به علت عدم تشخیص شرایط داخلی و خارجی از طرف سران جبهه ملی، این فرصت تاریخی از دست رفت.

در تمامی این مدت ما، چه از راه مذاکره خصوصی با سران جبهه ملی و چه از طریق تجزیه و تحلیل دقیق اوضاع در انتشارات خود، راه درست را به رهبران و به مبارزان نشان دادیم. ولی متأسفانه توجهی نشد. در تمامی این مدت تا این اواخر که فرصت از دست رفت، سران جبهه ملی دادن هرگونه برنامه را برای نهضت ملی ایران خیانت و یا دست‌کم باعث «ایجاد تششت» معرفی می‌کردند، تا آن‌که سرانجام پس از آن‌که کار از کار گذشت در کنگره جبهه ملی «برنامه» ای را تصویب کردند.

نتیجه تمام این ندانم‌کاری‌ها و اشتباهات حیرت‌انگیز سران جبهه ملی به آنجا انجامید که همه از چند و چون آن آگاهند، بدین معنا که جبهه ملی در این دور مبارزه را باخت و هیأت حاکمه موفق شد که در شرایط کنونی دهقانان را (دست‌کم برای مدتی) بفریبد، روابط خود را با دولت شوروی بهبود بخشد و پرزیدنت کیندی را سرانجام متقاعد سازد که موقعیت رژیم حاکم را تبریک بگوید و رهبری بلامنزاع شاه را تصدیق کند.

به موازات قدرت یافتن هیأت حاکمه، جبهه ملی رو به ضعف رفت و نه تنها موفق به جلب کارگران و دهقانان نشد، بلکه اکنون رهبری جبهه مورد حملات و انتقادات شدیدی از طرف وفادارترین مؤمنان خود و مخصوصاً دانشجویان طرفدار جبهه ملی قرار گرفته است.

به ضمیمه این نامه، من بعضی از انتشاراتی را که در آن شرایط و اوضاع و احوال جامعه ایران را تشریح کرده و راه درست مبارزه را به رهبران و مبارزان نشان داده‌ایم خدمتتان تقدیم می‌کنم. با مطالعه آنها تصدیق خواهید فرمود که ما به سهم خود آنچه در قوه داشتیم برای نجات نهضت ملی ایران و روشن ساختن راه مبارزه کوشیده‌ایم. اکنون، پس از این مقدمه مختصر، اجازه می‌خواهم گزارش مختصری از فعالیت‌های پس از بیست و هشتم مرداد سازمان خودمان: حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوّم) و عناصر نهضت ملی را بطور کلی به اطلاع برسانم.

ماه‌ها پیش از کودتای ۲۸ مرداد از طرف ارگان‌های دولتی بوسیله ما مورینی که در حزب توده داشتند گزارشی از وضع داخلی حزب توده تهیه شده بود که رئیس شهربانی وقت آن جناب قسمت مربوط به حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوّم) را به این جانب نشان داد تا از مفاد آن مطلع باشم. به موجب این گزارش (که خوب محتوای آن را به خاطر دارم) رهبری حزب توده از این‌که افراد نسل جوان در مدارس و دانشگاه هنگامی که می‌خواهند در سیاست داخل شوند مانند گذشته در حزب توده متشکل نمی‌شوند بلکه بیشتر به حزب زحمتکشان (نیروی سوّم) روی می‌آورند، نگران گشته بود. گفته شده بود اگرچه در کلاس‌های بالای دانشگاه هنوز حزب توده اکثریت دارد، ولی در کلاس‌های پائین «نیروی سوّمی‌ها» اکثریت پیدا کرده‌اند. رهبری حزب توده تصمیم می‌گیرد (و این نکته در آن گزارش به صراحت و به تفصیل ذکر شده بود) که سه گروه از

عُمّال خود را به حزب نیروی سوّم بفرستد: گروهی بعنوان سمپاتیزان، گروهی بعنوان عضو ساده و نیز عده‌ای از افراد برجسته ولی ناشناس که با خدمت به حزب بتوانند در رهبری رسوخ کنند و مجموعاً «در حزب قدرت پیدا کنند». وظیفه عمده این سه گروه این بود که در داخل حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوّم) بطور مصنوعی دو جناح به وجود آورند: یکی «جناح ضد دربار و جمهوری خواه» و دیگری «جناح درباری» که خلیل ملکی را مصنوعاً با بوق و کرنا در رأس «جناح درباری» معرفی کنند و با ایجاد برخورد و اصطکاک، و «بی‌آبرو کردن» جناح درباری ساختگی، نیروی سوّم را بعنوان یک حزب در حال رشد کمی و کیفی از هم بپاشند. البته، همان طور که جنابعالی اطلاع دارید، توطئه بر علیه حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوّم) منحصر به دستگاه رهبری حزب توده نبود و همچنان که اصطلاح پُر معنای «توده‌ای- نفتی» حاکمیت، هیأت حاکمه نیز در این توطئه و برای رسیدن به همان مقصود سهیم و شریک بود.

من ابتدا از آن توطئه دوّم خبر نداشتم، ولی پس از بازگشت از فلک‌الافلاک از آن باخبر شدم. پس از کودتای ۲۸ مرداد، دستگاه حاکم مرا با توده‌ای‌ها به فلک‌الافلاک فرستاد. من در دوران رضاشاهی که آن‌جناب نیز در بند بودید بیش از چهار سال زندانی و تبعید بودم و به مناسبت مبارزات اجتماعی که در زندان داشتیم با زندان تاریک، با زندان انتقامی، در بند دزدها و جنایتکاران و بارها تازیانه خوردن و امثال آن آشنائی داشتم. اما تمامی این شکنجه‌ها توأم با شور و شوق انقلابی و در همراهی با رهروانی بود که متفقاً برای یک هدف مشترک می‌جنگیدیم. حال آن‌که آنچه در فلک‌الافلاک در انتظار من بود یک شکنجه روحی از نوع جدید است که در تمامی ادوار گذشته تاریخ نظیر ندارد و از اختراعات

قرن بیستم است. من در آنجا در یک محیط کینه و نفرت غوطه‌ور بودم. این‌که انسان تک و تنها در میان گروهی زندانی باشد که هم‌زمان سابق او بوده‌اند ولی به او به نظر یک دشمن و خیانت‌کار می‌نگرند عذاب الیمی است که تنها کسانی که در معرض آن باشند به درجه خردکنندگی آن پی می‌برند - و من درین جا قصد تشریح آن را ندارم. سال‌ها بعد از آن‌که از زندان آزاد شدم، بعد از کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی، پسر مرحوم ملک‌الشعرای بهار - که از افراد برجسته حزب توده در فلک‌الافلاک بود - از آن حزب برگشت و هفته‌ای یکبار پیش من می‌آمد. او برای من حکایت کرد که رفقای حزبی اش نقشه قتل مرا در فلک‌الافلاک کشیده بودند به این ترتیب: گویا قرار بود خسرو قشقائی قیام کند و خرم‌آباد را فتح کند و مقارن همین احوال، افسران توده‌ای که در قسمتی از فلک‌الافلاک زندانی بودند قیام کنند و کنترل زندان را به دست گیرند و برای من نیز پیش‌بینی شده بود که قبل از رسیدن قشقائی‌ها، داخل دژ یک هیأت سه‌نفری مرا «محاكمه» و فی‌المجلس اعدام کنند.

بعدها، پس از انتشار قسمتی از یادداشت‌های من و اظهارات مهندس قاسمی (که در فلک‌الافلاک با من هم‌اتاق بود) به مدیر مجله فردوسی و فاش شدن توطئه برای کشتن من، گویا عده‌ای به سرلشگر دادستان ایراد کرده بودند که چرا ملکی را تنهائی با آنهمه توده‌ای به یک محل فرستاده است. سرلشگر دادستان در مجله فردوسی در این باب مقاله‌ای نوشت و ضمن دفاع از خودش نوشت که پس از ۲۸ مرداد تنها دو دسته باقی مانده بودند که فعالیت مؤثر داشتند یکی حزب توده و دیگری نیروی سوم. و چون ملکی در خفا گاه خودش و پس از بازداشت شدن در زندان تهران هم راحت نمی‌نشست و به رفقاییش دستوراتی می‌داد، ناچار شدیم او را همراه توده‌ای‌ها به فلک‌الافلاک تبعید کنیم.

البته سرلشگر دادستان این مسأله را کاملاً مسکوت گذارد که در مقابل تبعید من به فلک‌الافلاک دست جناح ظاهراً «جمهوری‌خواه» را در نیروی سوّم کاملاً باز گذاشته بود تا با تبلیغات علیه جناح موهوم «درباری» و خرابکاری در حزب، مبارزان حزبی را نومید و دلسرد کنند و به مقصود اصلی خود که متلاشی ساختن نیروی سوّم بود برسند. در حالی که اعضاء هیأت اجرائیه حزب و کادر درجه اوّل و حتی افراد ساده ولی فعّال حزبی هر روز گرفتار می‌شدند، این عناصر «ضد دربار و جمهوری‌خواه» تا پس از تصویب شدن امتیاز کنسرسیوم حتی یک ساعت هم بازداشت نشدند. رهبری این توطئه با دو نفر بود: یکی از این دو نفر پسر مردی است که به گفته آن جناب «پدرانش از حجاز به ایران آمدند» و برای اغوای یکی از وزیران جنابعالی حیل‌ها به کار بردند تا آن نامه کذائی در رادیو خوانده شود. اگر «پدر» سهم وزرای آن جناب بود، «پسر» نیز سهم ما بود که «وظیفه» خود را به نحو دیگری انجام داد!

بهر صورت پس از آزاد شدن من از زندان جلساتی برای رسیدگی به این خیانت تشکیل دادیم و یازده نفر از حزب اخراج شدند - از جمله همان دو نفری که رهبری توطئه را به دست داشتند: خنجی و حجازی. شرح خیانت این افراد و دلایل آن در همان زمان از طرف تشکیلات حزب ما چاپ و منتشر شد، که نسخه‌ای از آن همراه این نامه تقدیم می‌شود. اگر من در این جا به شرح این موضوع پرداختم تا حدّی به این دلیل است که این دو نفر خیانتکار بعدها به جبهه ملی رفتند و هر چه ما به رهبران جبهه تذکر دادیم که مواظب آنها باشند توجه نکردند، سهل است، مهم‌ترین مسئولیتهای تشکیلاتی و تعلیماتی جبهه ملی را در اختیار آنان گذاشتند و دو نفر خائن را از روی ندانم‌کاری تبدیل به دو نفر از رهبران جبهه ملی کردند. و اینک که خیانت‌های آنان به افکار عمومی و جبهه ملی فاش شده

از همه سو فریاد اعتراض مبارزان و دانشجویان جبهه ملی به این جریان برخاسته است.

درین جا باید اضافه کنم آنچه من پس از بازگشت از فلک‌الافلاک دیدم و شدیدترین ناراحتی‌های روحی از روبرو شدن با آن به من دست داد، تنها چند بروتوس (Brutus) که خائن از آب درآمده بودند نبود، بلکه تأسف آور این بود که افراد و سران دیگر گروه‌ها و احزاب ملی نه تنها برای برطرف کردن شکاف و نفاق کاری انجام نمی‌دادند، حتی از بروز آن به مناسبت حسادت و رقابت و سایر امراض روشنفکرانه که خود آن جناب با نظائر آن زیاده سر و کار داشته‌اید، خوشحال بودند و به آن دامن می‌زدند و بدبختانه هنوز هم در همان راه‌ها سیر می‌کنند.

این امراض فکری و روحی روشنفکرانه به‌مراه عدم آگاهی اجتماعی و سیاسی و نداشتن خصلت رهبری، بزرگ‌ترین مانع و مشکل نهضت ملی پس از کودتای ۲۸ مرداد بوده است زیرا پیش از آن، رهبری بلامنازع جنابعالی و شخصیت بارزتان مافوق همه و آشتی‌دهنده همه بود - هرچند تا حدودی در دوره رهبری جنابعالی نیز از رهگذر صاحبان این امراض روشنفکرانه زیان‌هایی به نهضت ملی ایران وارد آمد.

همین روحیه انحصارطلبی و تشمت و نفاق و دیگر کمبودها در رهبری است که در اغلب کشورهای مشابه ایران نیز وجود دارد و بهمین مناسبت رهبری را از دست سیاستمداران خارج کرده و به دست ارتشیان باتقوی یا بی تقوی نهاده است. در محیط ارتشیان پرهیزکار عوض نفاق و تشمت و حسادت، حس همقطاری و همدردی و همبستگی توأم با انضباط وجود دارد و این همان چیزی است که سیاستمداران احزاب و گروه‌های ملی زیاد به آن احتیاج دارند.

باری، پس از کودتای ۲۸ مرداد ما به سهم خود کوشیدیم تا حد

امکان از سوئی صدای نهضت ملی ایران را به گوش جهانیان برسانیم و از سوی دیگر برای نهضت ملی ایران مکتبی به وجود آوریم و شرایط را آماده کنیم که زمانی که فرصت تاریخی دوباره پیش آید نهضت ملی ایران برای بهره‌داری از آن آمادگی داشته باشد.

هنگامی که مسأله قرارداد کنسرسیوم مطرح شد، علاوه بر انتشارات مخفی دیگر در این مورد یک نشریه مخفی بطور پلی‌کپی تهیه شد که نسخه‌ای از آن را تقدیم می‌کنم. ما لازم می‌دانستیم علاوه بر نشریات مخفی در مجلس فرمایشی نیز تریبونی به دست آوریم تا صدای ملت ایران را علیه قرارداد کنسرسیوم - که مخالف با اصل ملی شدن صنعت نفت بود - به گوش جهانیان برسانیم. برای این منظور مخصوصاً آقای درخشش آمادگی بیشتری داشت. ما در سابق با درخشش تماس‌هایی داشتیم و به مناسبت مبارزه‌ای که در داخل جامعه لیسانسیه‌های دانشسرای عالی وجود داشت ما همواره کمک‌های فکری و سازمانی لازم را به آقای درخشش می‌کردیم و در عین اینکه با ایشان اختلافاتی داشتیم، معهذاتاً حدود لازم به ایشان کمک می‌کردیم. بهر صورت با آقای درخشش صحبت کردیم و او هم آمادگی خویش را برای مخالفت با قرارداد کنسرسیوم اعلام کرد. متعاقب آن اشخاص مختلفی برای آقای درخشش مطالبی فرستادند و از جمله آقای مهندس حسینی نیز مطالبی در این مورد تهیه کرد، که آقای درخشش مجموعه آنها را به ما داد تا سخنرانی او را تنظیم کنیم. یک نسخه از این سخنرانی خدمتتان تقدیم می‌شود. مطالب فنی این سخنرانی بطور عمده توسط آقای مهندس حسینی و یکی از دوستان ایشان از مجلات خارجی مربوط به صنعت نفت ترجمه شده است و مطالب اجتماعی و سیاسی و قضاوت‌ها و تفسیرهای مربوط را ما اضافه کرده‌ایم.

پس از تصویب شدن قرارداد کنسرسیوم و به وجود آمدن ثبات نسبی در وضع هیأت حاکمه ایران، ما به این نتیجه رسیدیم که باید از تمام امکانات موجود برای فعالیت‌های اجتماعی و مطبوعاتی استفاده کرد و سعی و کوشش‌هایی در این زمینه صورت گرفت که منجر به انتشار مجله ماهانه «نبرد زندگی» گردید. جریان به این ترتیب بود که آقای محمود افشار پسر یمین لشکر در عین این‌که دانشجوی دانشکده حقوق بود، موفق شده بود با به دست آوردن گواهی کبر سن، وکیل مجلس هم بشود. او خیال داشت یک مجله هفتگی مصور تأسیس کند، ولی جمعی از رفقای دانشجوی ما که با او همکلاس و دوست بودند با وی در این زمینه صحبت کردند و سرانجام او را متقاعد کردیم که یک مجله ماهانه تئوریک به وجود آورد. بدین ترتیب «نبرد زندگی» به وجود آمد و در اوایل کار از همکاری و حمایت آقایان دکتر پیرنیا و دکتر جزائری و حمید بختیار نیز برخوردار بود ولی بزودی منحصر به نویسندگان خاص خودمان شد. آقای محمود افشار در دوره بعدی به نمایندگی مجلس انتخاب نشد و آن را معلول همکاری با ما دانست و بهمین دلیل از انتشار مجله (که تنها کمک مالی آن مربوط به او بود) خودداری کرد. اما نشریات ما جای خود را باز کرده بود و عملاً به نام و به عنوان «ارگان تئوریک نهضت ملی» تلقی می‌شد و بدون کمک مالی زیاد هم دیگر می‌توانست روی پای خود بایستد. ما این نشریات را به شکل کتاب‌های ماهیانه ادامه دادیم و مختصر کمکی که برای ادامه آن لازم بود از طریق تشکیلات و احانات مختصر علاقه‌مندان تأمین می‌شد. درین دوران، چندین هزار صفحه «نبرد زندگی» و بعد «علم و زندگی» و سایر نشریات و ترجمه‌ها منتشر شده است. آزمایش‌های اجتماعی دوران پس از جنگ جهانی دوم در کشورهای آسیائی و افریقائی و آمریکای لاتین در این نشریات مورد بحث و مطالعه

قرار گرفته و به این ترتیب برای تربیت و شکل دادن سربازان نهضت ملی و به وجود آوردن و تکمیل دکترین نهضت ملی خدمتی انجام گرفته است. در این دوران، توقیف‌های پی‌درپی و کتاب سوزاندن‌های شهربانی و سازمان امنیت و اخیراً اداره تبلیغات مشکلات مادی فراوانی بر سر این نشریات به وجود آورده است. اخیراً نیز قسمتی از مطبوعات چاپ‌شده ما توقیف و سوزانده شد و بهمین مناسبت مبالغی به چاپخانه کیهان بده‌کاریم. مدت درازست (از اواسط دولت امینی) که اصولاً نشریات ما توقیف شده و امکان انتشار هیچ نشریه علنی را نداریم. در این جا به این نکته لازمست اشاره کنم که فعالیت‌های مطبوعاتی مکتب اجتماعی ما منحصر به فعالیت‌های خاص مطبوعات خودمان نیست: در مطبوعات اعم از روزنامه‌های مهم و مجلات و نشریات دیگر عده زیادی از پرورش‌یافتگان این مکتب وجود دارند که تا آنجا که مقدورشان باشد در بالا بردن سطح فکر مردم و انتشار مطالب آموزنده کوشش می‌کنند.

در طول این مدت، ما همواره کوشیده‌ایم تا عده‌ای از سران مورد اعتماد نهضت را راضی و تشویق کنیم که گرد هم آیند و اوضاع جهانی و داخلی را بررسی کنند و تا آنجا که ممکن باشد در راه به وجود آوردن یک سازمان برای نهضت ملی ایران و دست‌کم برای به وجود آوردن یک رهبری برای زمانی که فرصت تاریخی به وجود آید تشریک مساعی نمایند. از جمله در یکی از شماره‌های دوره اول «نبرد زندگی» تحلیلی از گذشته برای ترسیم راه آینده بعمل آمد و در همان شماره پیشنهاد شد که تمام عناصر نهضت ملی ایران با هر اسم و رسم که بودند و هستند، در حدود وجوه مشترکشان، در یک کانون جمع شوند و جامعیتی به وجود آورند و اصول این جامعیت نیز پیشنهاد شده بود. در دنبال انتشار این پیشنهاد، عده‌ای از دوستان ما با آقایان صالح و دکتر معظمی و امیرعلائی

در این زمینه تماس گرفتند. تمایل آنها را به این پیشنهاد جلب کرده بودند. پس از آن با آقایان صالح و امیرعلائی و دکتر معظمی در این زمینه مذاکراتی کردیم، اما بالاخره مطابق گفته صریح آقای صالح دوستان حزب ایرانی‌شان مانع از ایجاد این وحدت گردیدند. من حداقل را به آقای صالح پیشنهاد کردم و گفتم که یقیناً در آینده فرصتی به دست خواهد آمد و در این دوران رکورد وظیفه رهبران است که مسائل مختلف را مورد بحث و بررسی و تصمیم قرار دهند تا هنگامی که فرصت پیش آمد آمادگی کافی داشته باشند. و بعد از آقای صالح پرسیدم: اگر امروز فرصتی پیش آمد آیا شما می‌دانید چه باید بکنید؟ ایشان جواب دادند که واقعاً نمی‌دانم و اگر امروز به من تکلیفی شود باید رد کنم. بهر صورت، در عمل، حتی جلسات کوچکی هم که برای بحث و مذاکره بود دیگر تشکیل نشد تا آن‌که گرمای «انتخابات آزاد» ناگهان بسیاری را از لانه بیرون کشید.

اینک به عرض می‌رسد تنها سازمانی که بدون کوچک‌ترین اغراق در این دوران سکوت و رکود هم از لحاظ سازمانی و هم از لحاظ مطالعه و غنی ساختن دکتترین نهضت ملی دوران پیش از کودتای ۲۸ مرداد را به مرحله تاریخی جدید متصل کرده و یک هفته هم فعالیت سازمانی خود را تعطیل نکرده و با وسعتی کم یا بیش ادامه داده است، چه در ایران و چه در خارج از کشور، همین نیروی سومی‌ها بودند که به نام نیروی سوم، هواداران نبرد زندگی، هواداران علم و زندگی، هواداران سوسیالیسم و بالاخره جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران مبارزه منظم و راهنمایی‌کننده را ادامه داده‌اند. راهنمایی‌ها و کوشش‌های سازمان‌دهنده ما هرگز محدود به خودمان نبوده و نیست. علی‌رغم نفاقها و تشنت‌ها و حسادت‌های کودکانه دیگران ما همواره مجموعه نهضت را منظور و هدف قرار داده‌ایم و با خونسردی و از خودگذشتگی همیشه مصالح نهضت وسیع و

جبهه ملی ایران را در نظر داشته‌ایم. در زمان شور و شوق اولیه دوران اخیر در دانشگاه و در زمان تحصن سران جبهه ملی در سینا، علم و زندگی هفتگی (که تا سی هزار نسخه چاپ می‌شد و پس از توقیف دست‌به‌دست می‌گشت و به قیمت‌های گزاف فروش می‌رفت) همواره از مصالح جبهه ملی بهتر و وسیع‌تر از خود آنها دفاع می‌کرد و در عمل، روزنامه ما رابط جبهه ملی ایران با شهرستان‌ها و بطور کلی با توده مردم بود. عکسها و مطالبی که در علم و زندگی چاپ می‌شد و به شهرستانها و اروپا و آمریکا فرستاده می‌شد یک شور و شوق انقلابی بین دانشجویان شهرستان‌ها و دانشجویان ایرانی در اروپا و آمریکا به وجود آورد.

اینک به بعضی از وقایع سیاسی دوران اخیر اشاره می‌کنم: پس از آن‌که شاه انتخابات اولیه را لغو کرد، آقای علم سه جلسه دوساعته با من ملاقات کرد و سعی کرد تا مرا متقاعد سازد که با شاه ملاقات بعمل آورم. مناسبات آقای علم با من از آنجا بود که در یکی از شماره‌های «نبرد زندگی» از برنامه اصلاح ارضی ای که آقای علم به نام حزب مردم مطرح کرده بود یک انتقاد کوبنده صورت گرفته بود. در دنبال آن، آقای علم چند بار از ما تقاضای همکاری کرده بود، ولی من به ایشان گفتم که همکاری ما با ایشان در چهارچوب دستگاه حاکم فعلی عملی نتواند بود. بهر صورت ارتباط دوستانه‌ای با ایشان باقی ماند و به سائقه آن آشنائی ملاقات مزبور بعمل آمد. در آن روزها، رژیم حاکم ضعیف بود و در مقابل اوضاع و احوال بین‌المللی و محلی خود را ضعیف حس می‌کرد و حاضر بود امتیازات زیادی به جبهه ملی بدهد. همین اصرار به این‌که من به ملاقات شاه بروم، از دلایل همین ضعف بود. من به آقای علم گفتم: چرا من تنهایی به ملاقات بروم؟ آیا بهتر نیست که چند نفر از سران نهضت ملی دعوت شوند و منهم به معیت آنها؟ او گفت: شما بیانیه جامعه‌تان را انتشار

داده‌اید و موقعیت خود را نسبت به احترام به قانون اساسی معین کرده‌اید و در مورد حزب توده نیز همواره وضع شما مشخص بوده است. او می‌گفت: اعلیحضرت میل دارند که سران جبهه ملی نیز مانند شما موقعیت و وضع خود را نسبت به این دو موضوع روشن کنند و آنوقت ملاقات و مذاکره بعمل آید. او می‌گفت: منظور از ملاقات با شخص شما آماده کردن زمینه برای ملاقات دسته‌جمعی است. سرانجام، من پس از تصویب هیأت اجرائیه سازمانمان و مشورت مستقیم با آقایان صدیقی و سنجابی، به ملاقات رفتم. این ملاقات دونفره در حدود سه ساعت طول کشید و در این ملاقات - مانند ملاقات اول که با اطلاع و مشورت آنجناب در گذشته صورت گرفته بود - من با کسب اجازه از لحاظ محتوی بحث مانند یک انسان با انسان صحبت کردم نه مطابق رسوم درباری. مذاکرات لاف‌از طرف من صریح و رک و ساده بود. در طی مذاکرات شاه تقریباً دو بار عصبانی شد، ولی من تسلیم نشدم. مثلاً در یک مورد او تصور می‌کرد - یا لاف‌از تظاهر به این می‌کرد - که نهضتی که آن پدر بزرگوار در رأس آن هستید پشتیبان زیادی بین توده مردم ندارد. در جواب گفتم: آنچه در این مورد به عرض اعلیحضرت رسانده‌اند صحیح نیست و آنچه من بعرض می‌رسانم با واقعیت تطبیق می‌کند. در مقابل مقاومت مجدد او در برابر این حرف گفتم: اگر اعلیحضرت انتظار دارند من هم مانند درباریان هر چه را فرمودید تأیید کنم، مسأله دیگریست، اما اگر اعلیحضرت مایل هستند از واقعیات موجود اجتماعی آن‌طور که هست نه آن‌طور که مورد پسند است اطلاع حاصل کنند، آنچه که من عرض می‌کنم صحیح است. این را انصاف می‌دهم که در تمام مواردی که من مقاومت کردم و توضیح دادم بالاخره قانع شدند! درباره فراندوم و دکتر صدیقی و دفاع من از ایشان قریب یک ساعت بحث شد و متقاعد

شدند که صلاح شخص ایشان نیز زیاد کردن شکاف ناشی از ۲۸ مرداد نیست بلکه پُر کردن آنست. بالاخره ایشان سفارشی را به توسط من به سران جبهه ملی دادند. او می‌گفت: برای من چه فرق می‌کند که عمرو یا زید باشد، من هر نوع اختیارات قانونی دارم و حال که مردم صالح‌ها و سنجایی‌ها را می‌خواهند، من حرفی ندارم. او می‌گفت: من از آنها فقط دو اطمینان می‌خواهم. اولاً وضع خود را رسماً نسبت به احترام به قانون اساسی (که منظور ایشان احترام به مقام سلطنت بود) اعلام کنند؛ ثانیاً وضع خود را نسبت به حزب توده مشخص سازند. بعد گفتم: البته مطلب سومی هم هست که اختلافی در آن نخواهد بود و آن رشد اقتصادی است که لازمه استقلال کشور است. او تأکید کرد در صورتی که این دو مطلب روشن شود برای من صالح‌ها با دیگران فرق ندارند.

من این مطلب را به آقایان اطلاع دادم ولی در آن روزها بازار منفی‌بافی مطلق رواج داشت و رهبران نهضت، مانند موارد گذشته، حتی عوام‌فریب هم نبودند بلکه فریفته تمام و کمال عوام بودند. متأسفانه سران جبهه ملی، در عمل، نشان دادند که مردانی نیستند که در جریان‌های سیاسی آگاهانه دخالت کنند و با تدبیر و موقع‌شناسی از فرصت‌ها استفاده کنند. آنها نشان دادند که هدفشان محبوب‌القلوب بودن صرف است نه اقدام و خدمت اجتماعی که محبوبیت تاریخی بیاورد. آنان در سنگر راحت منفی‌بافی موضع گرفتند.

در آن زمان که هیأت حاکمه سخت متزلزل بود و همه‌گونه امتیاز را به نفع نهضت ملی می‌شد گرفت، اعلام کردن دو کلمه درباره قانون اساسی و حزب توده می‌توانست وضع نهضت را از جنبه داخلی و خارجی مشخص و روشن سازد. ولی رهبران این دو موضوع را مسکوت گذاردند تا آن‌که سرانجام خود تبدیل به مدافع قانون اساسی و سلطنت مشروطه گشتند و

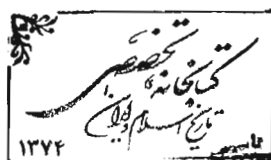
به مناسبت تهمت‌هایی که از طرف سازمان امنیت به آنان زده می‌شد مجبور شدند بارها بر علیه حزب توده و رادیوهای وابسته به شوروی اعلامیه بدهند. حال آنکه اگر از اول وضع را روشن کرده بودند مجبور به چنین دنباله‌روی‌هایی نمی‌شدند. بهر صورت اگر درست عمل شده بود، ممکن بود جبهه ملی به جای دکتر امینی روی کار بیاید ولی چنین نشد. در دوره حکومت دکتر امینی نیز فرصت نوع دیگری وجود داشت و میان هیأت حاکمه شکاف افتاده بود و به آسانی می‌شد پس از امینی حکومت ملی تشکیل داد، اما رهبران جبهه با اشتباه‌کاری‌های حیرت‌انگیز این فرصت را نیز از دست دادند (تحلیلی از این وقایع در دو اعلامیه تیرماه و آبان‌ماه جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران انجام گرفته که به حضورتان تقدیم می‌شود). نتیجه این ندانم‌کاری‌ها آن شد که شعارهایی که می‌بایست از طرف نهضت ملی ایران مطرح شود و مبارزات مهمی به دنبال آن صورت گیرد مطرح نشد و ابتکار کار به دست هیأت حاکمه افتاد اما گرچه حالا رژیم هیأت حاکمه موفق شده موقتاً دهقانان را بفریبد و بهمین مناسبت از موقعیت خود خیلی راضی است، با این‌همه بزودی بمناسبت شروع دوران ساختمانی در روستاها و شهرها با مشکلات بزرگی مواجه خواهد شد. یک مبارزه جدی در پیش است که نهضت ملی ایران باید خود را برای آن آماده کند. به علت آن‌که در این مرحله روابط طبقات مختلف اجتماعی به شدت طرح خواهد شد، نهضت ملی ایران باید یک محتوی اجتماعی خیلی بیشتر از گذشته داشته باشد و برای مشکلات مختلف اقتصادی-اجتماعی راه‌حل‌های مترقی عرضه کند.

پدر بزرگوار ملت ایران،

ما، در گذشته، سهم خود را انجام داده‌ایم و در آینده نیز دمی از کوشش

بازنخواهیم ایستاد. سهم ما در این جنبش و مخصوصاً در دوران اخیر در درجه اول به وجود آوردن دکترین برای نهضت و نشان دادن راه‌حل‌های صحیح است که تاکنون تا حدود نسبتاً زیادی به این وظیفه عمل شده و در راه تکمیل آن کوشش می‌کنیم. از سوی دیگر کوشش ما این بوده است که برای سازمان بخشیدن به نهضت کادر فعال و با معلوماتی تربیت کنیم. و این وظیفه نیز تا حدود زیادی انجام شده است و در صورتی که یک رهبری متمرکز و آگاه برای نهضت ملی ایران به وجود آید، کادرهائی که ما تربیت کرده‌ایم کمک بزرگی برای این رهبری خواهد بود.

ما در دوران پس از کودتای ۲۸ مرداد همان دشمنان گذشته بلکه بیشتر را داریم و داشته‌ایم. اما در عوض دوستان و هواداران زیادی بخصوص از صفوف حزب توده به دست آورده‌ایم. همچنان که مستحضر هستید، پس از کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی، در بعضی از احزاب کمونیست تصفیه‌هائی بعمل آمده است که آن را «غیراستالینی کردن» نام نهاده‌اند. اما هنوز این تصفیه در بعضی از احزاب کمونیست و از جمله حزب توده بعمل نیامده است و بهمین مناسبت ما هم چنان مانند گذشته در معرض تهمت و اتهام آنان قرار داریم. تصور می‌کنم جنابعالی خود از یکی دو مورد این داستان‌پردازی‌ها با اطلاع گشته‌اید، ولی این‌گونه افتراها و افسانه‌ها تنها مربوط به داخل ایران نیست: بعنوان نمونه در حدود یکسال و نیم پیش یک توده‌ای استالینی مقیم فرانسه موفق شد با استفاده از عدم اطلاع مسئولان هفته‌نامه «نول ابسرواتور» - که گرایش سوسیالیستی دست‌چپ مستقل دارد و بهمین جهت مورد علاقه ما و رفقای ما در آن کشور است - سه مقاله درباره اوضاع ایران بنویسد. قسمت مهمی از این مقاله صرف تهمت و افترا به این جانب شده بود و از جمله نوشته شده بود که: در تهران خلیل ملکی نامی هست که مستشار و



معمد سفارت آمریکا و شاه ایران است و با دستور شاه تا حالا سه بار در احمدآباد با دکتر مصدق ملاقات و مذاکره کرده است تا بین شاه و مصدق آشتی برقرار کند، اما چون مصدق سازشکار نیست تن به این موضوع نداده و ملکی را از خود رانده است!

اما در عوض، در برابر این‌گونه دروغ‌گوئی‌ها و افسانه‌پردازی‌ها، بسیاری از کمونیست‌های سابق ایران مخصوصاً پس از جریانات کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی (که خروشچف کجروپها و خطاها و جنایات استالین را در آن کنگره با صراحت آشکار ساخت) نسبت به ما علاقه و دلبستگی و ارج فراوانی پیدا کرده‌اند. بعنوان نمونه می‌توانم مورد زیر را ذکر کنم: مهندس شرمینی که رهبر سازمان جوانان حزب توده بود به پانزده سال حبس محکوم شد، ولی با آن‌که تمام رهبران درجه اول که به مرگ محکوم شده بودند از زندان آزاد شده‌اند، او هنوز در بند است. علت سخت‌گیری دستگاه حاکم به او اینست که او حاضر نشد مانند دیگر رهبران اعتراف‌نامه‌ای به دستگاه حاکم بدهد و تاکنون با کمال شهامت ایستادگی و مقاومت کرده است. به جای آن او به وسیله مادرش نامه‌ای برای من فرستاد که در همان موقع در «نبرد زندگی» چاپ شد و در آن نامه از جمله چنین نوشته بود: «... به این جهت من از صمیم قلب به مناسبت سوءظنی که نسبت به شما و عقاید شما داشتم پوزش می‌طلبم و صریحاً اعلام می‌کنم که درک نادرست مسائل اجتماعی و تأثیر محیط و احساسات تعصب‌آمیز آن روزها مرا مانند بسیاری از جوانان حزبی به طریقی می‌راند که از تعمق و تعقل درباره نظریات شما دوری گزینم. نتیجه آن شد که سالها در گمراهی بسر بردیم و به سرمان آن آمد که می‌دانیم. من در برابر قدرت تشخیص علمی و شهامت اخلاقی شما که در برابر طوفانی از تهمت و افترا جسورانه پایداری نموده‌اید سر تکریم فرو می‌آورم و ضمن

آرزوی توفیق بیشتر شما...». خوشبختانه امروز اوضاع با سابق خیلی فرق کرده است و افکار عمومی جبهه ملی و اعضاء فهمیده سابق حزب توده به خوبی خیانتکاران و اشتباه کاران را شناخته‌اند و دست دوستی به سوی ما دراز کرده و صحت نظریات و قضاوت‌های اجتماعی ما را به خوبی دریافته‌اند.

در عرض این مدت، صرف نظر از جبهه داخلی، ما در محافل بین‌المللی نیز پیرویهائی به دست آورده‌ایم و در شناساندن نهضت ملی ایران که آن پدر بزرگوار در رأس آن هستید کوشش‌هایی بعمل آورده‌ایم: در سال گذشته، این‌جانب در سه کنفرانس بین‌المللی دعوت داشته و شرکت کرده‌ام. این کنفرانس‌ها (با آن‌که در مواردی شخصیت‌های مهم دولتی کشورها نیز در آن شرکت داشتند) کنفرانس‌های دولتی نبودند. در هر سه کنفرانس از این‌جانب بعنوان رهبر جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران دعوت شده بود که به اتفاق دو نفر از رفقای جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا در آن شرکت کردم. کنفرانس اول کنگره بین‌الملل سوسیالیست‌ها بود که در شهر ژنوا تشکیل شد و از ما بعنوان «ناظر» دعوت بعمل آمده بود، زیرا ما به مناسباتی مایل به عضویت رسمی در آن بین‌الملل نیستیم. کنفرانس دیگر در شهر باون در کشور اطریش بود که به مطالعه و بحث درباره کشورهای در حال رشد اختصاص داشت و علاوه بر شخصیت‌های مهم بین‌المللی، بسیاری از نمایندگان آسیائی و افریقائی در آن شرکت داشتند. کنفرانس سوم در شهر زالسبورگ در اطریش بود که نمایندگان حدود شصت ملیت از اروپا و آمریکا و آسیا و افریقا و آمریکای لاتین در آن شرکت داشتند و موضوع بحث مربوط به همکاری بین کشورهای پیشرفته صنعتی و کشورهای در حال رشد بود. من به کنگره ژنوا به خرج تشکیلات جامعه سوسیالیست‌های

نهضت ملی ایران مسافرت کردم و مخارج دو کنفرانس دیگر به همت مؤسسات اجتماعی اروپا تأمین شده بود. در هر سه کنفرانس قسمت اعظم بحث هیأت نمایندگی ایران مربوط به مسأله نفت و شناساندن نهضت ملی ایران بود. در این جا، محض اطلاع آنجناب، مختصری از جریان کنفرانس زالتسبورگ را به عرض می‌رسانم: ما گزارش نسبتاً مفصلی از اوضاع اجتماعی ایران و کمک‌های خارجی که شده بود و نتایجی که گرفته نشده بود به کنفرانس دادیم که قسمت آخر آن مربوط به کنسرسیوم نفت بود. در این گزارش من با زبان ارقام و اعداد نشان داده بودم که سرمایه‌گذاری در نفت، آن‌طوری که خیلی از کارشناسان بین‌المللی تلقی یا وانمود می‌کنند، کمکی به کشورهای در حال رشد نیست بلکه استثمار آنهاست. و با تکیه به یک ضرب‌المثل آلمانی، تقاضا کردم که «بچه را به نام حقیقی خود» بنامیم: کمک را کمک و استثمار را استثمار بنامیم. در این قسمت، بحثی دربارهٔ ملی شدن صنعت نفت ایران بعمل آمده بود. پس از پایان سخنرانی من یکنفر از هیأت نمایندگی آمریکا - که زیر نظر یک نماینده کنگره آمریکا بود - در ضمن سخنرانی خود به گزارش من اشاره کرد و گفت که او اصولاً حق ملی کردن صنایع را برای کشورهای در حال رشد صحیح می‌داند، زیرا این حق ناشی از حق حاکمیت ملی است، اما باید توجه داشت که پیمانهای بین‌المللی نیز محترم هستند و باید احترام آنها محفوظ بماند. من از این‌که در آن کنفرانس به امتیاز کنسرسیوم نفت لقب «پیمان بین‌المللی» داده شد، سخت تحریک و عصبانی شدم و طی یک یادداشت مختصر از رئیس کنفرانس (که وزیر دارائی تونس بود و من در ضمن راه با او آشنا شده بودم) درخواست کردم که استثنائاً اجازه بدهد تا چند دقیقه‌ای اظهار نظر بکنم. پس از این‌که اجازه داده شد چنین گفتم: در این جا بحث شد که بار کنفرانس را با سخنرانی‌های ضد امپریالیستی سنگین‌تر نکرده و به مسائل عینی بپردازیم (وزیر خارجهٔ اطریش در ضمن افتتاح کنفرانس

چنین توصیه کرده بود!). هرچند که جنبه‌های سیاسی امپریالیسم هنوز پایان نیافته، به‌صورت جنبه‌های اقتصادی امپریالیسم قرن نوزده تقریباً دست‌نخورده باقی مانده است. من در گزارش خود سرمایه‌گذاری خصوصی را در صنعت نفت که ادامه همان امپریالیسم اقتصادی قرن نوزده است مورد بحث قرار دادم. امروز، در این جا، صحبت از «محترم بودن» پیمانهای بین‌المللی شد و امتیاز صنعت نفت ایران به کنسرسیوم نیز بدین عنوان خوانده شد. لابد پیمان بین‌المللی پیمانی است که بین ملت‌ها یعنی دولت‌های منتخب ملت‌ها منعقد شود. اما در صورتی که بعضی هیأت‌های حاکمه سران نهضت‌های ملی را زندانی کنند و پیمان‌هایی برخلاف مصالح ملت منعقد سازند، چگونه می‌توان این پیمانها را «محترم» شمرد؟ آری این‌گونه پیمانها برای نمایندگان تراست‌های بزرگ محترم‌اند، اما برای ملل کشورهای نفت‌خیز غیرمحترم. من دیروز قسمتی از گزارش خود را برای رعایت اختصار تلخیص کردم. اکنون ترجمه انگلیسی آن در دست منست و با وجود این‌که تلفظ انگلیسی من بد است از روی همین متن قسمت مربوط را می‌خوانم. ترجمه انگلیسی من بد است زیرا انگلیسی را در زندان پیش خود یاد گرفتم، همان زندان‌هایی که هیأت‌های حاکمه آنها را پر می‌کنند تا بتوانند پیمانهای بین‌المللی «محترم» برای عده‌ای و «غیرمحترم» برای ملل خود منعقد سازند. در زمان حکومت آیزنهاور، سناتور کندی به معیت هشت نفر سناتور از جمله سناتور همفری مراسله‌ای برای آیزنهاور فرستادند که در آن از جمله چنین گفته شده بود: «کمک‌های نظامی آمریکا برای سرپا نگاه داشتن هیأت‌های حاکمه‌ای به‌کار می‌رود که به اکثریت ملت خودشان متکی نیستند.» یکی از این نوع هیأت‌های حاکمه حکومتی است که در ایران در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پیش آمد. در آن زمان نخست‌وزیر قانونی کشور دکتر محمد مصدق به‌مراه هزاران نفر از جمله من توسط کودتائی در زندان انداخته شدند تا

حکومتی که متکی به اکثریت ملت خود نبود یک پیمان موسوم به «بین‌المللی» به وجود آورد که در نظر عده‌ای محترم و در نظر ملت ایران غیرمحترم است. متأسفانه آنچه را که سناتور کندی گفته و نوشته بود، پرزیدنت کندی آن را فراموش کرد زیرا خود او نیز در راه به وجود آوردن یا ادامه داشتن حکومت یا دولتهائی که به اکثریت خود تکیه ندارند کمک کرده و می‌کند. آری چنین است پیمان‌هائی که در این جا از «محترم» بودن آنها برای حفظ نظام بین‌المللی سخن به میان می‌آید.

پس از این صحبت عده‌ای زیاد از نمایندگان کنفرانس و مخصوصاً نمایندگان آسیائی و افریقائی با من تماس گرفتند و دربارهٔ حوادث دوران نخست‌وزیری آنجناب صحبت به میان آوردند. از جمله اینها، پروفیسور ماهالا نویس بود که به اضافه آقای نهرو، سفیر هند در واشنگتن، جزء هیأت نمایندگی هند بود. ماهالا نویس را - که مشاور جواهر لعل نهروست - پدر نقشه‌های پنج‌سالهٔ هند خوانده‌اند. در روز آخر کنفرانس او نزد هیأت نمایندگی ما آمد و از جمله گفت که: پس از صحبت‌های دیروز شما من فرصتی به دست آوردم و تمام گزارش شما را با دقت خواندم و به شما تبریک می‌گویم که مسائل کشورهای عقب‌افتاده را خوب تشخیص داده و تجزیه و تحلیل می‌کنید و جای خوشوقتی است که هنوز هستند عناصری که با شایستگی نهضت ملی ایران را با شجاعت و تشخیص صحیح ادامه می‌دهند.

اگر به این مطلب اشاره می‌کنم به منظور خودستائی نیست بلکه برای گزارش دادن به آنجناب و اطمینان دادن این امر است که کاری را که شما با شایستگی شروع کردید نافرجام نخواهد بود و نسل جوان با ارزش و شجاع ایران و همهٔ زحمتکشان و روشنفکران و دیگران آن را با لیاقت ادامه خواهند داد. فراموش نمی‌کنم پس از مراجعت از فلک‌الافلاک پسر

که در آن زمان دهساله و نوآموز بود می‌گفت: ما در مدرسه سازمان «پویندگان راه مصدق» به وجود آورده‌ایم. آری، اکثریت بزرگ ملت ایران پویندگان راهی هستند که نام آن پدر بزرگوار علامت و نشانه آنست. و منظور از این گزارش نیز اینست که ما هم می‌کوشیم سهم خود را در این جهاد مقدس در صحنه ملی و بین‌المللی با شایستگی انجام دهیم.

*
* *

و اینک در خاتمه گزارش مایلم اعضاء کمیته مرکزی جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران را حضورتان معرفی کنم:

منوچهر صفا یکی از قدیم‌ترین مبارزان نهضت، تئورسین دقیق مسائل اجتماعی و نویسنده باقربحه شیرازی که دارای سجایای برجسته و قابل احترام است.

مهندس ابوالقاسم قندهاریان از زمان حزب توده در نهضت ما شرکت داشته، دانشمند آمارشناس و تحلیل‌کننده علمی اوضاع اجتماعیست.

عباس عاقلی‌زاده دانشجوی حقوق و یکی از مبرزترین و شجاع‌ترین سازمان‌دهندگان تشکیلاتی است.

رضا شایان ناشر «نبرد زندگی»، از پابرجاترین مؤمنان این مکتب، کارمند کاردان وزارت کار و یکی از بهترین آشنایان امور کارگری.

حسین سرشار یکی از همراهان قدیمی در حزب توده و انشعاب بعدی ما از آن حزب. تئورسین لایق و باسجیه.

علیجان شانس‌ی معمار زحمتکش و لایق و مسئول امور کارگری، دبیر سندیکای ساختمانی (اگر سازمان امنیت بگذارد!)

داریوش آشوری دانشجوی مبارز و آگاه، هنرمند و نویسندهٔ مبرز که آینده خوبی برای او پیش‌بینی می‌شود.

دکتر غلامرضا وثیق عضو سابق وزارت کار، کارشناس امور کارگری و شرکت‌های تعاونی و از مبارزان قدیمی، ناشر علم و زندگی.

دکتر هوشنگ ساعدلو دکتر کشاورزی و حقوق روستائی. از سازمان جوانان حزب توده تا حالا در ایران و اروپا در مبارزات نهضت ملی شرکت داشته.

خلیل ملکی دانشجوی علوم اجتماعی.

علاوه بر اینها عده‌ای از اعضاء کمیتهٔ مرکزی در شهرستانها اقامت دارند که هر سه ماه یکبار در جلسه عمومی کمیتهٔ مرکزی در تهران شرکت می‌کنند. رهبری در دست هیأت اجرائیه است که از افراد کمیتهٔ مرکزی انتخاب شده است. اعضاء کمیتهٔ مرکزی در شهرستانها عبارتند از:

خانم دکتر پروین فخرائی پزشک جوان و محقق که از سازمان جوانان حزب توده به بعد در تمام جریانهای نهضت وارد بوده و تئوری‌دان مسائل اجتماعی است و در سازمان خرمشهر و آبادان فعالیت می‌کند.

اکبر ززینه باف یکی از فرهنگیان برجسته آذربایجان که در مبارزات پس از ۲۸ مرداد در آذربایجان نقش برجسته داشته و دارد.

هورفر یکی از فرهنگیان برجسته و مورد اعتماد همه در اصفهان.

دکتر محمدحسین سعیدی در مبارزات پیش از کودتای ۲۸ مرداد در تبریز و پس از آن در مازندران سهم بسزائی داشته و دارد.

دکتر فاتحی در مبارزات پیش از ۲۸ مرداد در تبریز و فعلاً در گیلان شرکت مؤثر داشته و دارد.

مایل بودم در اینجا از عده‌ای از دانشجویان و کارگران جوان و برجسته نام ببرم که محض اختصار از آن صرف نظر می‌نمایم و تنها به ذکر اسامی چند تن از اعضاء جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا که بزودی به تهران برمی‌گردند اکتفا می‌کنم:

دکتر امیر پیشداد پزشک برجسته و لایق، تئورسین متبحر در مسائل اجتماعی، سازمان‌دهنده برجسته که دارای تمام اوصاف و سجایای یک رهبر واقعی است. من به آینده او امید و ایمان زیاد دارم.

دکتر فرخ داداش پور جامعه‌شناس دقیق و متبحر و مبارز باشور و شوق که نقش بزرگی در تبلیغات و تعلیمات بازی می‌کند.
دکتر مهدی آریان یک سازمان‌دهنده و تئوری‌دان برجسته که در تمام دوران بعد از ۲۸ مرداد تشکیلات دانشجویان ایرانی در اروپا را در راه نهضت ملی زنده نگاه داشته.

مهندس حسین ملک از سازمان جوانان حزب توده به بعد مبارز پرشور و شجاع تئوری‌دان و دانشمند برجسته. در زالتسبورگ یکی از پروفیسورهای فرانسوی او را افتخار دانشکده خودشان معرفی کرد. آقای آلبرت کارتی، دبیر بین‌الملل سوسیالیست‌ها، در یکی از نامه‌های اخیر خود به من، او را کارشناس برجسته بین‌المللی معرفی کرد که آینده درخشانی در انتظار اوست.

*
* *

حال که صحبت از اشخاص به میان آمد مایلم از شخصی صحبت کنم که

هرچند در مبارزات اجتماعی سهم مستقیم زیادی ندارد، اما اگر من سهمی در این مورد دارم قسمت بزرگ آن مرهون کمک و یاری اوست. او همسر من صبیحه گنجه‌ای دختر مادریست که یکی از پسران آن مادر او را شیرزنی نامیده است که در نشیب و فراز زندگی و بخصوص در نشیب، در حبس و تبعید و غارت‌های مکرر خانه‌شان، همواره شجاعانه در کنار شوهرش که نزدیک‌ترین همکار مرحوم شیخ محمد خیابانی بود، مقاومت می‌کرد. همسر من پس از بازداشت اولیه من، در دوران رضاشاه، وارد خدمت فرهنگ شد. او از سوئی در تلاش معاش و از سوی دیگر برای دلداری دادن من در زندان قصر بین شهر اراک و تهران در رفت و آمد بود و اولین فرزند خود را که من چند بار او را از پشت میله‌های زندان ملاقات کرده بودم، در این گیر و دار از دست داد. رفتار او در مقابل افسران و مأموران، به خلاف بعضی از مادران و زنان، خیلی محکم و شجاعانه و موجب سرافرازی من بود. در تمام دوران زندگی که من حتی چند ماه پشت سرهم استراحت فکری یا جسمی نداشته‌ام، او شجاعانه در کنار من بوده و چرخ زندگی را با زحمات شبانه‌روزی خود راه انداخته است. او که می‌داند که من به طور اختیاری این راه را برگزیده‌ام، هرگز فشار اخلاقی به من وارد نکرده است که در زندگی راهی غیر از مبارزه شاهراه نهضت ملی و ایده‌آل‌های اجتماعی برگزینم، بلکه خود در این راه پرشور و شکر که پیموده‌ام، با فداکاری و از خودگذشتگی همواره یار شاطری بوده است. اینک که من با یکی از فرزندانم که قصد تحصیل دارد عازم خارج هستیم، از راه حقوق دولتی یا تقاعد تنها قادر به ادامه زندگی دو نفری هستیم و او که همواره مدیر و معلم مدرسه و کمک مؤثری برای زندگیمان بوده، از راه حقوق معلمی زندگی خود و دو فرزند دیگرمان را اداره خواهد کرد. در خاتمه به عرض می‌رساند که مسافرت من به خارج به معنای

خستگی و کناره‌گیری از سیاست نیست و من با آنکه شصت سال دارم، از لحاظ جسمی و روانی برای مبارزه آمادگی کامل در خود حس می‌کنم. بهر تقدیر، پس از مدتی دور بودن از ایران در صورتی که کمیته مرکزی جامعه لازم بداند و یا به مناسباتی آنجناب اشاره فرمایند، برای مراجعت و از سر گرفتن فعالیت در ایران آماده هستم. هرچند که در مدت اقامت در اروپا شاید در سیاست روز مداخله نداشته باشم، ولی از جنبه فکری و کمک برای غنی ساختن مکتب نهضت ملی ایران بسهم خویش کوشش خود را ادامه خواهم داد.

این نامه را آخرین خداحافظی تلقی نمی‌کنم و امیدوارم روزی در شرایط مساعدتر از حضور آنجناب و راهنمایی‌های ارزنده‌تان استفاده کنم.

با سلام‌های توأم با تأثرات و تلخی‌های مربوط به گذشته
و امید و ایمان به آینده

نامه‌های اروپا

(۱۳۴۳ - ۱۳۴۱)

ژم، اسفند ۱۳۴۲ برابر با مارس ۱۹۶۳

رفقای عزیز^۱،

همان‌طور که رفیق حسین‌زاده بطور مفصل و شاید خود اینجانب بطور مختصر شما را در جریان گذارده‌ایم، فعلاً برای مدتی کم و بیش دراز با پسر بزرگم [پیروز] به قصد تحصیل به اروپا (اطریش) آمده‌ایم. پس از چند روز اقامت در ژم، به وین می‌روم. برای آمدن به پاریس و مراجعت، اعتباری در بودجه پیش‌بینی کرده‌ام که اگر خرج فوق‌العاده، خلاف پیش‌بینی، پیش نیاید پس از یکی دو ماه دیگر شما را و رفقای آلمان را خواهم دید.

همان‌طور که به اطلاع شما رسیده، من در مدت اقامت در اروپا در رهبری جریان‌ها شرکت نخواهم کرد و حتی در سیاست روز نیز دخالت نمی‌کنم تا دست رفقا مانند گذشته باز باشد که راهی را که صحیح تشخیص می‌دهند، بروند. البته اظهار نظر و مشورت مانعی با این نظر نخواهد داشت. اما از لحاظ تعلیماتی بخصوص برای رفقای اطریش که به آن احتیاج دارند، فعالیت خواهم کرد.

پیش از حرکت از تهران، مقدار نسبتاً زیادی مطالب از کتابها و رسالات - که رفیق امیر پیشداد فرستاده بود - ترجمه کرده‌ام که تا حدود موجود برای شما می‌فرستم. کتاب مارکیسم دوران ما تألیف ژیل مارتینه^۲ تماماً [به فارسی] ترجمه شده، فقط فصل آخرش که خیلی مربوط به امور و مسائل خاص فرانسه بود و برای خواننده ایرانی جالب نبود، خلاصه

شده. از مجلهٔ *آتود*^۳ - که در بروکسل [بلژیک] چاپ می‌شود - مقالات متعدّد ترجمه شده که یکی از آنها *پلی‌گیپی* شده و موجود است و فرستاده می‌شود. جلد اوّل کتاب ژیل مارتینه (مارکسیسم دوران ما) *پلی‌گیپی* شده (در تهران). دو نسخه برایتان فرستادم. شاید این کتاب در تهران در سِری کتابهای جیبی چاپ شود. به من چنین وعده داده شده، تا چه پیش آید. همان‌طور که از روی اوراقی که برادرم رضا ملکی به شما تسلیم می‌کند خواهید دید، برای جبران انتشارات تهران که توقیف است [نبرد زندگی، علم و زندگی، آینده روشن...]، تصمیم گرفتیم از اجتماع تودیمی که تشکیل شده بود [به مناسبت سفر ملکی به اروپا] استفاده کنیم و اعانه‌ای برای *سوسیالیسم*^۴ جمع‌آوری نماییم. فعلاً در حدود چهار هزار تومان وصول شده که آقای رضا ملکی به رفیق پیشداد می‌دهد تا بلکه بقیه آن نیز که در حدود هزار تومان یا بیشتر است، وصول شود.

نامه نسبتاً مفصّلی به دکتر مصدّق نوشته‌ام که بنا بود یک نسخه همراه داشته باشم^۵، متأسفانه خانم [صبیحه ملکی] که به قصد خواندن [آن را] برداشته بود، در آخرین لحظات فراموش کرده. امیدوارم یک نسخه از آن به شما و یکی به اینجا [اطریش] برسد [یعنی رفقای تهران بفرستند]. یک رساله تقریباً پنجاه صفحه‌ای مخفیانه [در تهران] چاپ شده که در جواب نشریهٔ تعلیماتی *جبههٔ ملی* [دوم] است و مختصری از آن مربوط است به *کنگرهٔ جبههٔ ملی* [دوم]، که به نظرم مؤثر و مفید باشد. ده نسخه از آن را دارم که متأسفانه یک فورم آن هنوز ناقص بود و چاپ نشده بود که بعدها خواهند فرستاد. دو نسخه از آن برای شما فرستادم. در تهران بحث بود که در موقع زندانی بودن سران *جبههٔ ملی* [دوم] انتشار این رساله خوب نیست. بنا شد به میزان وسیع نشر نشود تا موقع مناسب. شاید تا عید [نوروز] آنها [سران *جبههٔ ملی* دوم] آزاد شوند.

راجع به رهبری جریان [جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران] و توسعه یافتن آن، پیش از حرکت اقداماتی کرده‌ام که امیدوارم به نتیجه مطلوب برسد و نه تنها نبودن مرا در تهران جبران کند، بلکه چند بار جای من پُر شود. شاید دور بودن من از تهران مؤید نظری باشد که دارم. با آقای دکتر عابدی^۶ - که از هر حیث خود را خوب حفظ کرده و روابط او و شخصیت‌اش در محافل قابل توجه است - صحبت کرده‌ام که هر هفته یا هر دو هفته یکبار جلساتی با آقایان [منوچهر] صفا و غیره داشته باشد، هم آنها را در جریان سیاست‌ها بگذارد و هم [با او] مشورت به عمل آید، چیزی بدهد و بگیرد. ثانیاً دکتر عابدی را تشویق کردم که علاوه بر این کار، سعی کند جمعیتی را که ما در سابق می‌خواستیم به وجود آوریم، حالا او به این کار اقدام کند. در هر حال، او فعلاً پذیرفته است نقشی را که من در گذشته [در چارچوب جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران] می‌خواستم بازی کنم و تا حالا موفق نشدیم، او به عهده بگیرد، و چون هم اوضاع آماده است و هم ترسی را که بعضی‌ها [در جبهه ملی دوم] از من داشتند از او ندارند، شاید دکتر عابدی بتواند موفق شود. در هر حال، چند گروه سیاسی-اجتماعی با ارزش که با من رابطه داشتند، آنها را با دکتر عابدی و رفقا [ی جامعه] در تماس گذاردم.

امروز عده زیادی از روشنفکران و سایر عوامل اجتماعی مترقی تا این حد که از رهبری جبهه ملی [دوم] ناراضی هستند، وجه مشترک دارند و عده زیادی از آنها از لحاظ قضاوت‌های سیاسی و هدفهای اجتماعی نیز با ما وجه مشترک زیاد دارند. مسئله اینست که آیا می‌توان همه اینها را از داخل جبهه ملی گرفته تا خارج آن جمع و جور کرد؟ این سعی و کوشش، بدون مخالفت با جبهه ملی [دوم] یعنی موازی با آن، ادامه دارد. اما اگر موفقیتی داشت، لابد عکس‌العمل از طرف آنها ظاهر خواهد شد.

اما راجع به اوضاع و احوال ایران: ساحری که نیروی عظیم دهقانی را آزاد کرده، دعای باطل السحر آن را ندارد. ثبات و عدم ثبات و یا سقوط رژیم بستگی به موفقیت اصلاحات ارضی دارد. لذا قاعدتاً آنچه در قدرت دارند به کار خواهند برد. شاه و دولت حاضر بزودی در مقابل مشکلات زیادی قرار خواهند گرفت. برای ساختن رژیم نوین اقتصاد کشاورزی سرمایه‌داری دستگاه سالم‌تر از دستگاه دولتی فعلی لازم است. آثاری از این اقدام و اراده دیده نمی‌شود. فقط خوشبینی کودکانه عَلم [نخست‌وزیر وقت] و یا تظاهر به خوشبینی. امسال در اغلب جاها بذر کاشته نشده. مالک نه‌تنها سودی در آن نمی‌بیند، حتی حاضر است ضرر بزند و خرابکاری کند. قنات‌ها لارویی نشده‌اند. باران نیز به اندازه کافی نیامده است. در چندین صد ده و یا چندین هزار ده فقط بیست تا پنجاه شرکت تعاونی ناقص تشکیل شده. از پرورش کادر به میزانی که [بدان] احتیاج هست، خبری نیست. غفلت و مسامحه عجیبی در این مورد وجود دارد. شاه و رژیم وقتی عملاً در مقابل انبوه مشکلات ناشی از عوامل مذکور در فوق قرار خواهند گرفت، احتیاج مبرم به همکاری خواهند داشت. عوامل سیاسی مختلف از جمله جبهه ملی [دوم] اگر بدانند چکار کنند و عوامفریبی و فریفته شدن نسبت به عوام را کنار بگذارند، می‌توانند از موقعیت استفاده کنند.

این نامه را از ژرم می‌نویسم. پس از رفتن به وین (اطریش) شاید زود و شاید در حدود یک ماه دیگر به کارلسروهه و بُن و پاریس بیایم و اگر بتوانم، مایل هستم به هانور [آلمان] و اگر شما صلاح بدانید، به سوئیس و انگلستان - که این آخری مشکل به نظر می‌رسد - نیز بروم تا تبادل فکری بین رفقا به عمل آید و آنها در جریان واقعیات ایران قرار گیرند.

با سلام‌های قلبی

[بعد از تحریر] - راجع به آمدن به پاریس، آمدنم فقط از لحاظ اجتماعی است. در آنجا نه کار دیگری دارم و نه احتیاج به گردش و تفریح. در صورتی که مفید بدانید، متمنی است هرچه زودتر حسین داداش یا داداش‌پور چند کلمه بنویسند و موقع مناسبی باشد که رفقا در سفر (تابستانی) نباشند. هرچه زودتر باشد، از لحاظ من بهترست تا به دیدن شماها موفق شوم.

در حاشیه این نامه، ملکی چند سطری برای برادرش حسین ملک نوشته که در زیر می‌آید:

حسین داداش، سلام،

در تهران همه در انتظار تو هستند. راستی نکته‌ای را باید برای بنویسم تا گوشی دستت باشد: در حدود چهار ماه بود که گذرنامه من در سازمان امنیت گیر کرده بود. از یک افسر پرسیدم که بالاغیرتاً بگو کار من چرا و چگونه دچار اشکال شده. گفت: اهمیت ندارد، تیمسار تصویب کرده^۷؛ اگر ملاقاتی با سرهنگ امجدی (غیر از سرتیپ امجدی سابق) بکنی، کار درست می‌شود. ملاقات کردم. علاوه بر ایرادی که [پرونده من] داشت و آن را لوطی‌منشانه برطرف کرد، از جمله گفت: برادر شما در پاریس است. در یک جلسه عروسی که کسی گفته به سلامتی شاه بخوریم، حسین ملک جواب داده: نه، به مرگ شاه بخوریم! من گفتم این اطلاع شما دروغ است، یعنی برای شما گزارشی دروغی فرستاده‌اند، چون ملک بالاخره سیاست می‌فهمد (البته عقیده ندارم، اما چنین گفتم) هرگز این کار را نمی‌کند. گفتم: صحیح است که آنها [ملک و همفکرانش] از رژیم حاکمه خوششان نمی‌آید، اما بالاخره آنها در کادر قانون اساسی

که سلطنت مشروطه را محترم می‌شمارد، فعالیت می‌کنند و از این قبیل حرفها. او گفت: بالاخره ما همشهری هستیم و اقوام ما با اقوام شما نسبت دارند و من نگذاشتم این گزارش در پرونده او منعکس شود. در هر حال، تصوّر نمی‌کنم برای آمدن تو مانع باشد.

به مینا و داداش پور^۸ و رفقای دیگر سلام دارم. به رفیق پیشداد و به حسین‌زاده سلام مخصوص مرا برسان. نمی‌دانم تو را در وین می‌بینم یا نه؟

خداحافظ

یادداشت‌ها:

۱. رفقای سوسیالیست ایرانی در پاریس.
۲. *Le Marxisme de Notre Temps*, Gilles Martinet (مارکسیسم دوران ما)، تألیف ژیل مارتینه (مدیر هفته‌نامه فرانس اُبسرواتور که در اوایل دهه شصت میلادی به نوول اُبسرواتور تغییر نام داد)، یکی از رهبران حزب سوسیالیست متحده (PSU) در آن زمان و یکی از رهبران حزب سوسیالیست فرانسه بعد از تجدید سازمان آن در سال ۱۹۷۱. ملکی مارکسیسم دوران ما را به فارسی ترجمه کرد ولی ساواک جلو نشر آن را گرفت.
۳. *Etudes* مجله اِتود (= مطالعات) در سالهای پنجاه و شصت میلادی در بروکسل منتشر می‌شد. عده‌ای از مارکسیست‌ها و کمونیست‌های برگشته از شوروی و مارکسیسم-لنینیسم و استالینیسم مقالات تحلیلی باارزشی در آن می‌نوشتند.
۴. منظور مجله سوسیالیسم و ماهنامه سوسیالیسم، ارگان جامعه سوسیالیستهای ایرانی در اروپاست.
۵. رجوع فرمائید به متن نامه خلیل ملکی به دکتر مصدق، در همین کتاب.
۶. دکتر رحیم عابدی، استاد سابق دانشکده فنی، مدیرعامل اسبق شرکت پتروشیمی ایران و رئیس اسبق پلی تکنیک تهران. او از فعالان سرشناس و از سران انشعاب ۱۳۲۶ در حزب توده بود و پس از آن نیز روابط نزدیک خود را با ملکی ادامه داد. رجوع فرمائید به مقاله دکتر رحیم عابدی در کتاب یادنامه خلیل ملکی صص ۲۴۱-۲۳۷، به کوشش امیر پیشداد و همایون کاتوزیان، تهران: انتشار، ۱۳۷۰.

۹۸ نامه‌های خلیل ملکی

۷. منظور سرلشکر حسن پاکروان است که، پس از سقوط تیمور بختیار، در سال ۱۳۴۰، رئیس سازمان امنیت شد، درست به این دلیل که مردی درس خوانده و باانعطاف، و برای سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۲ که رژیم عقب‌نشینی کرده بود، مناسب بود. پس از آن، او را عزل کردند و سپهبد نعمت‌الله نصیری را به جایش گذاشتند.
۸. برادرزاده ملکی و شوهرش.

وین، چهارم مارس ۱۹۶۳

دوست عزیزم^۱

دو نامه شما رسید. از نامه‌ها و مطالبی که فرستادید، ممنون شدم. اعلامیه تهران^۲ تکثیر و منتشر شد. سهم شما لابد بزودی می‌رسد. یک نسخه لفاً می‌فرستم. از نامه [ناخوانا] سعی می‌کنم یک رونوشت برای شما فرستاده شود. خواهش می‌کنم از من مطالبی درباره مسائل روز نخواهید. نشریاتی آماده شده و منتشر خواهد شد^۳ و برای شما نیز فرستاده می‌شود.

درددل کرده بودید درباره قرض و طلب از رفقا. حقیقت این است که من انتظارم از شما نوع دیگری بود، و هنوز هم هست. انسان باید بتواند خودش را اداره کند. پیروز^۴ نیز وضعش در ایران خیلی عوض و خوب شده. شما از رفقا گله دارید، در حالی که باید از خودتان گله داشته باشید. انسان باید آنچه را دارد ببخشد، نه آنچه را ندارد. یعنی از ضروریات زندگی گذشته اگر چیزی داشتید، آن هم به کسانی که مثل خود شما حق و حساب بدانند، قرض بدهید نه به کسانی که شما را در مضیقه بگذارند. در هر حال، اگر نخواهید از پدرتان [پول] بگیرید یا باید صرفه‌جویی کرده و جای آن [پول] را پُر کنید و یا آن را وصول کنید و یا ترکیبی از آن دو. این‌طور که شنیدم باز هم در آنجا به یکی از دوستانتان که [او را] خوب می‌شناسید، قروضی داده‌اید. شما این‌جا به من گفته بودید که مقداری صرفه‌جویی [ذخیره] دارید و تا ماه‌ها از پدرتان پول نخواهید گرفت.

من در این جا به اندازه‌ای احتیاط می‌کنم که به پیروز گفتم دژدار پنج هزار شیلینگ نزد من امانت گذارده و خواسته است که مدتها به خودش هم ندهم، زیرا می‌دانید او عقیده داشت آدم پولش را تا آخرین شیلینگ خرج کند! پس از او، حتی به نوروز هم اینطور گفتم تا به امید چند شیلینگ موجود، دائماً خرج نکنند - و اغلب به این نیز شبیخون زده می‌شود. در هر حال، باید وضع خود را درست کنید. نه تنها مقروض نباشید همواره مقداری صرفه‌جویی داشته باشید.

به همه رفقا و بویژه به [احتشام] درخشان سلام برسانید. گویا [پرویز] مظفری آنجاست. تلفن کرده بود، من نبودم. سلام مرا به او برسانید و آدرس او را در مونیخ برابم بفرستید. آقای قاضی چندی پیش از مونیخ نامه‌ای فرستاده بود که متأسفانه نتوانستم به موقع به آن جواب بدهم. عذر خواسته سلام مرا به او برسانید. گویا در گراتس است. به سیاح‌پور^۵ و دیگران سلام دارم. امیدوارم آنها را در وین ببینم.

یادداشت‌ها

۱. فریدون دژدار.
۲. اعلامیه جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران.
۳. مقالات تحلیلی ملکی درباره علل و عوامل اختلافات ایدئولوژیک و سیاسی چین و شوروی، که گروه سوسیالیست‌های ایرانی در وین تایپ و چاپ و پخش می‌کرد، به صورت جزوه‌های آموزشی.
۴. پسر بزرگ ملکی.
۵. فرهنگ سیاح‌پور، برادر هوشنگ سیاح‌پور که در آن زمان در گراتس درس می‌خواند و عضو گروه سوسیالیست‌های ایرانی در اتریش بود.

وین، ۱۵ مارس ۱۹۶۳

رفیق عزیز دکتر پیشداد

نامه‌ای توسط رضا ملکی^۱ فرستاده بودم که حتماً خوانده‌اید. از خود شما بارها وعده‌نامه مفصل را شنیدم یا خواندم اما به مفاد «هزار وعده خوبان یکی وفا نکنند» به زیارت نامه‌ای نائل نشدم. در هر حال لزوم چندانی هم - از لحاظ اجتماعی - نداشت زیرا ارتباط برقرار بود. گاه‌گاهی [مجله] سوسیالیسم و کتاب‌ها و رسالاتی که [به تهران] می‌فرستادید می‌رسید و مورد استفاده قرار می‌گرفت. مقداری از آنها را من ترجمه کردم که بعضی را برایتان فرستادم و از بعضی دیگر فقط یک نسخه خطی همراه دارم. خیلی متأسف شدم که موقع آمدن [از تهران] از خانم مادر شما نتوانستم خداحافظی کنم. ایشان هر چند به چند لطف می‌فرمودند، در این مدت حدود ۵ ماه که [گرفتن] گذرنامه من طول کشید، و به فکر بودم که ایشان را زیارت کنم، سری زدند. و خانه شما را نیز نه خود من و خانم که یک‌بار آنجا رفته بودیم یادمان بود و نه رفقای دیگر بلد بودند. و این خود ایرادی به آنها و ماست. من اوائل می‌خواستم روزی بروم و دو ساعتی بگردم تا پیدا کنم زیرا اگر شخصاً [خانه را] می‌دیدم به احتمال قوی می‌شناختم. تنها لازم بود چند کوچه را زیر پا بگذارم. متأسفانه در روزهای اخیر همچو فرصتی پیش نیامد، و فکر کردم توسط شما عذرخواهی مفصل و خداحافظی کنم.

همانطور که نوشته بودم در نظر داشتم که اگر لزومی یا سودی داشت

مسافرتی تا پاریس بکنم، ولی آن‌طور که از تشکیل شدن کنگره و مسافرت شماها به آلمان شنیدم، مسافرت [من] تا آلمان کافی خواهد بود.^۲ باز هم شنیدم که شما در ضمن نامه‌ای از شرکت من در کنگره نوشته بودید. اما من صلاح نمی‌دانم و لاقلاً تا مدت‌ها، و یا شاید همیشه شرکت فعال در سیاست روز نخواهم داشت، و بخصوص در رهبری شرکت نخواهم داشت. البته برای بالا بردن سطح معلومات رفقای اطریش، و همچنین در تبلیغات و جلب افراد تازه، آنچه از عهده من بریاید دریغ نخواهم کرد، بخصوص که حالا [در وین] زندگی خانوادگی نیز ندارم، و تمام فکر و وقت مرا زندگی اجتماعی و یا خانواده بزرگ سوسیالیست‌های ایران خواهد گرفت.

از قرار معلوم کنگره در یکی از شهرهای آلمان منعقد خواهد شد. مایلیم که حتی در موقع تشکیل کنگره در آن شهر نباشم. از شما خواهش دارم خودتان در پاریس، و با مکاتبه با رفقای دیگر از جمله در هائور با [مهدی] آریان^۳، و اگر لزومی دیدید با بعضی از رفقای لندن و سویس ارتباط گرفته‌قراری بگذارید که پیش از تشکیل کنگره (یک یا دو روز) با هم تماس داشته باشیم. می‌توانیم جلسات عمومی‌تر و خصوصی داشته باشیم. خیلی خوشحال شدم که شما و [فرخ] داداشپور و [حسین] ملک عازم تهران هستید، اما از لحاظ پاریس امیدوارم نگرانی در کار نباشد.^۴ به رفقای عزیز [حسین] حسین‌زاده و دکتر [حسن] مهاجر[ی]^۵ و دیگران سلام مرا ابلاغ فرمائید. در انتظار نامه شما و تعیین روز و محل هستم که شما و دوستان دیگر را زیارت کنم. البته خیلی مایل هستم که با رفقای کارلسروهه نیز در تماس باشم. در صورتی که ملاقات در [شهر] بُن باشد یک یا دو روز پیش‌تر در کارلسروهه هم رفقا را دیده و بعد به بُن یا هر جای دیگر که مشخص شده عزیمت خواهد شد. از وضع [حسین] ملک

نامه‌های اروپا ۱۰۳

هیچ خبر ندارم - که پیش از عزیمت [او] به ایران ملاقاتی [با من] به عمل خواهد آمد یا نه.

از مجلس تودיעی که [در تهران] تشکیل شده بود استفاده کرده و قریب ۴ هزار تومان نقد، و شاید هزار تومان یا خیلی بیشتر یا کمتر [تعهد؟] برای سوسیالیسم اعانه جمع کردیم. حالا که در ایران نمی‌توان انتشارات مستقیم داشت، بلکه شما در اینجا این فعالیت را تا حدودی توسعه دهید. اما باید ترتیب بدهید که از انتشارات شما بیشتر از یک یا دو شماره [یعنی نسخه] به تهران برسد - با پست هوایی نشد با پست زمینی. و مسافر البته از همه بهتر است. ممکن است از هر شهر اروپایی توسط مسافرین فرستاد. به آنها باید اطمینان داد که در مهرآباد هیچ توجهی به نوع کتب نمی‌شود. در این سه بار مسافرت که اخیراً من به عمل آوردم حتی یک‌بار هم بازرسی [گمرکی] به عمل نیامد. و از افرادی که حیثاً بازرسی به عمل آمده توجهی به نوع کتب نشده. به خانم‌تان سلام مرا ابلاغ فرمائید. با وجود بچه گمان نمی‌کنم همراه شما به آلمان بیایند. امیدوارم حال ایشان و بچه خوب باشد. احتمال می‌دهم که مینا^۱ را در آلمان ببینم. خواهش می‌کنم، با واسطه یا بلاواسطه سلام و اشتیاق مرا به دیدار ایشان برسانید.

در انتظار نامه و بالاخره دیدار شما

[بعد از تحریر] - خیلی ممنون می‌شوم که در نوشتن نامه تأخیر زیاد نشود تا تکلیف هرچه زودتر روشن شود چون تعیین موقع مسافرت با مسئله تهیه منزل دائمی [برای] من در وین ارتباط دارد و پسر بزرگ [من] پیروز نیز همراه است، که البته در مسافرت به آلمان همراه نخواهد بود.

یادداشت‌ها:

۱. برادر خلیل ملکی.
۲. منظور کنگره سالانه جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپاست که قرار بود به زودی در آلمان تشکیل شود.
۳. دبیر تشکیلات جامعه سوسیالیست‌های اروپا در کشور آلمان.
۴. داداش پور و ملک (برادر ملکی) عضو جامعه سوسیالیست‌های اروپا، واحد پاریس، بودند. اشاره ملکی با احتمال بازگشت این سه به ایران است، اگرچه فقط داداش پور بازگشت.
۵. حسین زاده و مهاجری از اعضاء واحد پاریس.
۶. مینا ملکی، دختر حاج شفیع برادر بزرگ خلیل ملکی.

وین، ۲۸ مارس ۱۹۶۳

دوست عزیز^۱

پس از مدّت‌ها در وین نامه شما را با خوشحالی خواندم. دربارهٔ مسافرت به آلمان - اگر سازمان داده شد - نه تنها مانعی نمی‌بینم بلکه با کمال خوشوقتی شرکت خواهم کرد. منتظر نامه شما و رفیق شریفی هستم. قبلاً نیز با ایشان مکاتبه شده بود. اما به مناسبت تشکیل شدن کنگرهٔ [جامعهٔ سوسیالیستهای اروپا] در سویس من مسافرت را فعلاً منتفی اعلام کرده بودم.^۲

مقالهٔ کذایی را این طور که می‌بینید تغییرات دادم و به سرعت برایتان آماده کردم. اگر قابل استفاده باشد منتشر می‌فرمائید. مجلهٔ اتود^۳ را من همراه ندارم که موضوع مربوط به یوگسلاوی را ترجمه کنم. مجلهٔ اتود را نمی‌دانم به چه مناسبتی و از چه راهی از بروکسل به آدرس من در تهران می‌فرستند. اما در وین ندارم. در صورتی که در آینده نیز ارسال فرمائید ممنون می‌شوم. تحقیق خواهم کرد که آیا در وین هست یا نه. من سعی می‌کنم در کتابخانه‌هایی که برای مطالعه می‌روم راجع به روابط یوگسلاوی مطالبی تهیه کنم] و بفرستم. از شمارهٔ خاص [ویژه] اتود، علاوه بر موضوع اصلی «استالینسم و غیراستالینی کردن» چندین مقالهٔ دیگر ترجمه کردم [در تهران]، که نسخهٔ بعضی از آنها را همراه دارم. تا حدودی که در حافظه‌ام هست «پیدایش یک طبقهٔ نو» که مقالهٔ مستند و جالبی است، «راست چپ، اصطلاحاتی مبهم»، یا عنوانی مشابه این، «تجدیدنظرطلبی

۱۰۶ نامه‌های خلیل ملکی

لهستان» و «رنالیسم سوسیالیستی»، که همه آنها از همان شماره مخصوص
اتود ترجمه شده.

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد
۲. کنگره بالاخره در آلمان تشکیل شد، ولی ملکی بالاخره در آن شرکت نکرد (رجوع
فرمائید به نامه بعدی).
۳. *Etudes*، مجلهٔ چپ مستقل (رجوع فرمائید به نامهٔ اسفند ۱۳۴۲).

این نامه را ملکی از وین (اتریش) به برادرش حسین ملک در پاریس نوشته است. اگرچه تاریخ ندارد، اما به دلایلی - از جمله اشاره‌اش به جشن نوروز دانشجویان در وین - در اواخر ماه مارس یا اوایل ماه آوریل ۱۹۶۳ (فروردین ۱۳۴۲) نوشته شده است. دو نکته در آن درخور توجه است: یکی تأکیدش بر این که قصد دخالت در رهبری - حتی فعالیت - سیاسی در اروپا را ندارد، چنان‌که به کناره‌گیری از فعالیت حتی در ایران هم اشاره می‌کند، که خود یکی از زمینه‌های سفرش به اروپا بود (اگرچه پس از بازگشت به ایران به خواهش رفقاییش در آنجا دوباره فعالیت را از سر گرفت تا بالاخره به زندان افتاد). نکته دیگر این که ملکی حاضر بود اگر کنگره جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا، در آلمان تشکیل شود در آن شرکت کند ولی بالاخره شرکت نکرد چون در این فاصله از انتشار دو نامه سرگشاده جامعه اروپا خشمگین و دل‌آزرده شده بود.

برادر عزیز حسین داداش

نامه مفصلی توسط تو [برای رفقای پاریس] فرستادم و یک نامه نیز مستقیم به دکتر پیشداد نوشته‌ام. امیدوارم حال و کارت خوب باشد. نمی‌دانم پیش از رفتن به تهران تو را می‌بینم یا نه.

منظور از نوشتن این نامه این است که به رفقا اطلاع دهم که با تشکیل شدن کنگره در ژنو یا شهر دیگری در سوئیس ملاقات من با رفقا فعلاً منتفی می‌شود و برای فرصت دیگری باقی می‌ماند. در صورتی که در یکی از شهرهای آلمان بود، البته با کمال اشتیاق یک یا دو روز زودتر از

کنگره می‌آمدم و ملاقات به عمل می‌آمد، اما میل ندارم به سوئیس بیایم. قاعدتاً می‌بایست تا حالا نامه‌ای از شماها به من می‌رسید. تعجب می‌کنم که این قدر در نوشتن نامه تنبل هستید و یا مشغله دارید و این مانع است. البته رفقای اینجا را من در جریان اوضاع و احوال ایران گذاشتم و شما را نیز کتباً [مطلع ساختم]. در صورتی که نقاطی برای رفقای پاریس روشن نیست، می‌توانند سؤال کنند تا به طور دقیق جواب بنویسم. در هر حال، امیدوارم باز در ضمن یک نامه مفصل سعی کنم تا حدودی که [در یک نامه] ممکن است رفقا را در جریان اوضاع ایران بگذارم.

در وین، وضع نسبتاً خیلی خوب است. جشن نوروز با مدیریت بیشتر رفقای ما و اکثریت بزرگ هنرمندان جامعه [سوسیالیست‌های ایرانی در اتریش] و هوادارانشان به خوبی برگزار شد و همه را تحت تأثیر قرار داد. این جشن در مقابل جشن سفارت و خرابکاری‌های او و برعلیه او به وجود آمد. اتحادیه دانشجویان سازمان‌دهنده این جشن بود. اکثریت بزرگ دانشجویان اینجا بودند، اما خانواده‌ها آنجا. من به مناسباتی که معلوم است آن شب [به جشن نوروز دانشجویان] نرفتم، اما پیروز^۱ رفته بود و خیلی تحت تأثیر بود.

یک موضوع دیگر تحصن دانشجویان در سفارت و تقاضاها و مطالبات آنان بود، و سنگ بزرگ که عملاً باز رفقای گراتس ما سنگینی بدون لزوم آن را به عهده داشتند. «وینی‌ها» [دانشجویان ایرانی در وین] کمتر شرکت کردند. البته دستور کنفدراسیون، دستوری غیرمنطقی بود و غیر از این نیز نمی‌توانست باشد. بالاخره دانشجویان خود را راضی کردند که پیروز شده‌اند، اما در حقیقت حتی خرابی‌های ناشی از این تحصن جبران نشد تا چه رسد به تحقق تقاضاها، که اصلاً برآورده نشد. باری، بعضی از رفقا از اینجا و آنجا پیشنهاد شرکت مرا در کنگره

نامه‌های اروپا ۱۰۹

کردند و من جداً ردّ کردم. همان طور که بارها تذکر داده شده، نه در رهبری و نه در سیاستِ روز ابداً دخالت نخواهم کرد. البته مشورت خصوصی با رفقای خیلی نزدیک منافاتی [با این تصمیم] ندارد. وجود من در اینجا نباید کوچک‌ترین مشکل یا رودربایستی برای رفقا ایجاد کند زیرا در ایران نخواستم اینطور شود تا چه رسد به اروپا. در ایران خیلی انتظار تو و دکتر پیشداد را دارند.

خداحافظ

یادداشت‌ها:

۱. پسر بزرگ خلیل ملکی.

نامه انتقادی خلیل ملکی به جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا

اصلی این نامه تاریخ ندارد، ولی بی‌شک در اواخر مارس یا اوایل آوریل ۱۹۶۳ نوشته شده، چون در ماه آوریل آن سال کنگره جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در شهر ین، پایتخت آلمان غربی، تشکیل می‌شد، و ملکی در پایان این نامه می‌گوید که - به رغم دعوتی که از او برای شرکت در کنگره به عنوان ناظر و نیز دید و بازدید با دوستان اروپا شده بود - به ین نخواهد رفت.

در آن زمان، دو سه ماه بود که ملکی هم برای معالجه بیماری قلب خود و هم برای استقرار پسرش، پیروز ملکی، در تحصیلات دانشگاهی به وین (اتریش) رفته بود. مقارن همان زمان، دو نامه از جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا، اول در نیرو - ارگان خبری آن - و سپس با فاصله‌ای اندک در مجله سوسیالیسم - ارگان تئوریک جامعه - شماره ۶ (مارس ۱۹۶۳) به چاپ رسید. یکی از این نامه‌ها خطاب به حزب کمونیست شوروی بود و دیگری به جبهه ملی ایران در اروپا. نامه به حزب کمونیست شوروی لحنی دوستانه داشت، اما مضمون آن اعتراض به رفتار دوستانه - حتی صمیمانه - ای بود که شوروی به تازگی در برابر رژیم ایران در پیش گرفته بود، و حزب توده در مقاله‌ای در روزنامه مردم به عنوان «زنده‌باد دوستی ایران و شوروی» آن را صددرصد تأیید کرد. نامه دوم نیز لحنی دوستانه داشت و در آن رسماً تقاضای عضویت در جبهه ملی اروپا شده بود، اما با تأکید بر این که - برخلاف سیاستی که جبهه در ایران و در اروپا در پیش گرفته بود و بالاخره، هم اکثریت اعضا جبهه در ایران و هم دکتر مصدق آن را محکوم کردند - جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا حاضر نخواهد بود که سازمان خود را در جبهه ملی منحل کند، بلکه مایل است که با حفظ هویت سازمانی خود وابسته به جبهه ملی باشد،

یعنی همان شکلی که مصدق هم می‌خواست و در جبهه ملی سوّم عملی شد. (رجوع فرمایید به کاتوزیان، مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران و خاطرات سیاسی خلیل ملکی).

شاید بتوان گفت که بیشتر ایرادهایی که ملکی در این نامه گرفته، و تحلیل‌های سیاسی و روانشناختی که کرده، درست است. از سوی دیگر، جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا آن نامه اعتراض‌آمیز (ولی با زبان دوستانه) را به حزب کمونیست شوروی ننوشته بود به این خیال که پس از خواندن آن، دولت شوروی در مورد ایران تغییر روش دهد. و نیز آن نامه دیگر را به جبهه ملی اروپا ننوشته بود به این گمان که آنان از سیاست انحلال سازمان‌ها و احزاب دست برخواهند داشت.

در مورد نامه به شوروی لازم بود که این اعتراض را دست‌کم یک سازمان سیاسی ایرانی بکند (ولحن دوستانه آن نیز، گذشته از ملاحظات دیپلماتیک، متأثر از این واقعیت بود که رهبری خروشچف در آن زمان تأثیر مثبتی نسبت به شوروی آن‌روز در میان روشنفکران ایران - و جاهای دیگر - گذاشته بود). در مورد نامه دوّم نیز جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا ناگزیر می‌بایست در مورد عضویت سازمانی، رسماً و کتباً موضوع را با جبهه ملی در اروپا مطرح کند تا پاسخ آنها هرگونه شبهه‌ای را از میان بردارد (چنان‌که برداشت).

با همه این اوصاف، و از جانب دیگر، خشم و یأس و افسردگی ملکی - که این نامه آکنده از آن است - صددرصد قابل فهم است. این نامه خطاب به دکتر امیر پیشداد است، به عنوان دبیر جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا.

رفیق عزیز دکتر امیر پیشداد،

به مناسبت مشاهده دو سند سیاسی یا شاید «ناسیاسی» تصمیم گرفتم که این نامه را بنویسم تا به هرکدام از رفقا نیز که صلاح بدانید،

بخوانید و یا نشان بدهید. خود من نیز شاید دو رونوشت یکی برای مهندس شریفی و یکی برای رفیق وزیری بفرستم. در هر حال، از شما خواهش می‌کنم [این نامه را] لااقل به [حسین] ملک و [فرخ] داداشپور نیز نشان دهید.

با نوشتن این نامه و در حقیقت بمناسبت مشاهده آن دو سند فعلاً خود را از زیارت شماها محروم می‌سازم و از مسافرتی که [برای دیدار و گفت‌وگو] در نظر داشتم، صرف‌نظر می‌کنم.

یکی از این دو سند نامه‌ای است که الان در دسترس من نیست. اما مفاهیم هر دو سند خوب در ذهنم نقش بسته است، که گویا به عنوان شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی نوشته شده بود. در صورتی که این نامه به شکل فقط اعتراض و افشای ماهیت طبقاتی و پیروی از سیاست قدرت که دولت شوروی همواره سالک این طریقت است، بود البته خیلی به مورد بود. اما نامه خیلی دوستانه و با روحیه همقطاری و همدردی و هم‌مسلبکی نوشته شده و انتظار - حتی اطمینانی - اظهار شده که به استیناف(!) شما ترتیب اثر داده شده و درباره سیاست‌شان نسبت به شاه تجدیدنظر به عمل آورند.

خارج از متن، یادآوری می‌کنم که نامه حاضر از روی عصبانیت شدید بخصوص راجع به سند دوم - که در زیر درباره آن حرف خواهم زد - نوشته شده. پس این نامه نه دوستانه است و نه سیاسی. شاید عنوان فحش‌نامه برایش مناسب‌تر باشد. نمی‌دانم حق دارم این فحش‌ها را بدهم یا نه، اما در هر حال می‌نویسم. شاید از فرستادن این نامه پشیمان شوم و یا نشوم. همان‌طور که روزی به [عبدالحسین] نوشین نوشتم، من در مقامی هستم که هر نوع صراحت لهجه تا حدود بی‌ادبی را توجیه می‌کند.^۱ با کمال تأسف، شماها امروز نسبت به من همان وضع نوشین را دارید زیرا

در آن روز که نامه برای او می‌نوشتیم، هنوز نسبت به او ایمان داشتیم و تصوّر نمی‌کردم که آن راه را رود که رفت.

می‌خواستیم بنویسم که [این] انتظار - تا چه رسد به اطمینان - که گویا آن شورای عالی به مناسبت نامه کمیته مرکزی [جامعه] سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا در سیاست خود تجدیدنظر خواهد کرد از روی کمال ساده‌دلی است. ما شنیده بودیم که ترک‌ها، یعنی امثال من، صاف و ساده‌اند. شما نظر آن شورای عالی را به ماهیت طبقاتی هیئت حاکمه ایران جلب فرموده بودید. من نیز نظر آن کمیته مرکزی^۲ را به ماهیت طبقاتی هیئت حاکمه شوروی جلب می‌کنم که از دوران استالین به بعد و حتی در زمان خروشف^۳، بیشتر منافع طبقات زحمتکش جهان و احزاب کمونیست را (تا چه رسد به سوسیالیست‌ها را) فدای منافع استراتژیک و اقتصادی «طبقه جدید»^۴ کرده است. در دوران استالین، همکاری دولت شوروی و عمال کمیترون و کمینفورم فقط با احزاب کمونیست محلی بود، در صورتی که پس از استالین و حتی در زمان خروشف، با هیئت‌های حاکمه اعم از باتقوی یا فاسد همکاری‌های صمیمانه به عمل می‌آید، که در مواردی به ضرر احزاب کمونیست محلی است. بنابراین، سیاست کنونی خروشف یک ترجیح‌بند ساده از سیاست همیشگی دولت شوروی است و انتظار - تا چه رسد به اطمینان - آن کمیته مرکزی به تجدیدنظر [در آن سیاست] بکلی بیمورد است. اگر تمام آنچه را که در سیاست بین‌المللی و در سیاست خارجی خودمان به سرمان آمده و تلخی و دردناک بودن آن را در تن و جان خود حس کرده‌ایم، فراموش کرده‌اید، لااقل وضع کوبا که خیلی تازه است، فراموش نشده. آیا ماهیت طبقاتی هیئت حاکمه آمریکا از ماهیت طبقاتی رژیم ایران غیرطبقاتی‌تر است و یا سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا و کمیته مرکزی آن برای شوروی‌ها اهمیتی بیشتر از انقلابیون کوبا و فیدل کاسترو دارند؟

اگر در نامه آن کمیته مرکزی، در عین تأیید سیاست واقع‌بینانه و صلح‌جویانه خروشف، اعتراضی نسبت به توهینی که به کاسترو شد و از بالای سر او با امپریالیسم آمریکا کنار آمدند شده بود، آیا خیلی به‌موردتر نبود تا اظهار اطمینان به این‌که درباره سیاست خودشان در ایران تجدید نظر به عمل آورند؟^۵ آیا تصوّر می‌کنید که دولت شوروی درباره واقعیّات اجتماعی ایران به اندازه من و شما اطلاع ندارد که می‌خواهید آن دولت را به ماهیّت طبقاتی رژیم شاه آشنا سازید؟ آیا ادارات اطلاعاتی شوروی راجع به اوضاع ایران بیشتر از جوانان سوسیالیست ایرانی در اروپا آشنایی و آگاهی ندارند؟ این‌که تصوّر فرموده‌اید که به مناسبت این‌که شاه وعده داده است در ایران پایگاه [نظامی] به غرب ندهد موجب دوستانه شدن روابط شوروی و ایران گردیده است باز دلیل آشنا نبودن شما به واقعیّات ایران و تکرار ساده‌مطالبی است که رادیو مسکو و رادیو پیک ایران و غیره، به خلاف واقعیّت، می‌گفتند: ایران و رژیم حاکمه آن از اوّل کار بارها گفته و اعلام کرده بودند که پایگاه به غرب نخواهند داد و حتّی شاه در موقع ملاقات با من^۶، به مناسبتی روی آن تأکید کرد و نظر ما را درباره این‌که ایران نباید پایگاه ضدّ شوروی باشد، تأیید کرد.

اما علّت این‌که تبلیغات شوروی تا دیروز داد و بیداد راه انداخته بود و متأسفانه شما هم این داد و بیداد [تبلیغاتی] را باور می‌کردید و آن را آزادی‌خواهی تلقّی می‌کردید، اما امروز از رژیم ایران تعریف و تمجید می‌کند که پایگاه به غرب نمی‌دهد برای این است که سیاست شوروی عوض شده. و الا در حالی که آمریکا پایگاه‌های خود را از ترکیه و غیره جمع می‌کند، چه افتخاری برای شاه ایران است که وعده ندادن پایگاه [نظامی] کند.

علّت تغییر سیاست شوروی، به احتمال قوی، این است: سیاستمداران

شوروی مردمان خونسرد و واقع‌بینی هستند. هرگز خودشان دچار توهمات تبلیغاتی - که خود آن را برای فریب توده‌ها به وجود می‌آورند - نمی‌شوند. این استعداد را خدا بخصوص برای ما ایرانی‌ها ارزانی داشته است که دائماً فریفته خط و مشی‌هایی شویم که تبلیغات شوروی (نه سیاست او) به وجود می‌آورد. از دو سال پیش به این طرف، به مناسبت سیاست جدید آمریکا، امکان تحولاتی در ایران می‌رفت. شوروی‌ها نیز تصور می‌کردند که شاه ساقط شود و آنها نیز می‌خواستند در ضمن این تغییرات که آمریکایی‌ها در ایران به وجود می‌آورند، از این نم‌کلاهی برای خود درست کنند. و رفتن حزب توده به جبهه ملی نیز به این منظور بود. وقتی که اخیراً دولت شوروی حس کرد که رژیم شاه باثبات است و آمریکائیه‌ها نیز از او راضی شده و از جبهه ملی مانند گذشته هواداری نمی‌کنند، این است که گویا می‌خواهد وضع خود را با رژیم حاکمه ایران عادی کند. سیاستمداران واقع‌بین شوروی البته مانند ما سرشان را بیهوده به دیوار نمی‌کوبند که باید رژیم شاه خائن ساقط شود. وقتی می‌بینند تا مدتها این رژیم ثابت است، رابطه خود را عادی می‌کنند و از آن استفاده می‌برند تا زمانی که احتمال و یا یقین به سقوط رژیم [شاه] باشد و یا وسایل آن را تهیه کرده باشند. آن وقت باز مخالفت از سر گرفته می‌شود. درباره سؤال اول که نوشته‌اید: آیا شاه ایران به قول خود راجع به ندادن پایگاه وفادار خواهد ماند؟ شوروی‌ها خیلی خوب می‌دانند که شاه از ترس شوروی و برای بقای رژیم خودش، حتی در زمانی که آمریکائیه‌ها مایل به گرفتن پایگاه بودند، نداد. حالاً که این موضوع اصلاً منتفی شده و اسلحه‌های نو با بُرد زیاد و از خشکی و از دریا می‌توانند هدف‌گیری کنند، شاه ایران چرا به قول خود و به حفظ تاج و تخت خود وفادار نماند؟ این‌که نوشته‌اید: در ایران جنبش‌های انقلابی را به مناسبت حسن روابط درهم

خواهند کویید، باید به عرضتان برسانم که در نتیجه ندانم‌کاریهای جبهه ملی [دوم] و دنباله‌روی ما و شما از آنها، متأسفانه فعلاً جنبش انقلابی‌ای در ایران باقی نمانده است تا کوییده شود. در ایران فعلاً یک جنبش واقعی ارتجاعی وجود دارد که به اصلاحات نیم‌بند کنونی نیز عقیده ندارد و فتودال‌ها و برخی از روحانیون واپس‌گرا آن [جنبش] را به وجود آورده‌اند و می‌خواهند رژیم شاه را وادار به تجدیدنظر درباره این اصلاحات نیم‌بند (که چیزی بیشتر از ریشخند است) کنند و متأسفانه جبهه ملی [دوم] نیز از این جنبش ارتجاعی جانبداری می‌کند، در حالی که مانند گذشته این جبهه ملی نخواهد بود که از این همکاری بهره‌برداری کند، بلکه ارتجاعیون خواهند بود که با آلت کردن جبهه ملی [دوم] از اوضاع بهره‌برداری خواهند کرد.

عده‌ای از ناظران بی‌طرف و غیرحزبی، وضع جبهه ملی [دوم] را در مقابل اصلاحات ارضی هیئت حاکمه [ایران] به وضع توده‌ای‌ها در مقابل ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور تشبیه کرده‌اند. همان‌طور که توده‌ای‌ها در آن زمان در بن‌بست قرار گرفته و شعارهای رنگارنگشان در دنبال نهضت ملی بخصوص نیروی سوّم قرار داشت، جبهه ملی [دوم] را نیز رژیم حاضر در بن‌بست قرار داده است و عملاً هدف و استراتژی و خط مشی جبهه ملی امروز در دنباله‌روی از سیاست شاه همان وضع توده‌ای‌های آن زمان را دارد.

این که نوشته‌اید: سیاست تازه شوروی موجب درّندگی بیشتر رژیم و دلسرد شدن نیروهای مترقی خواهد شد، اگر این را به عنوان اعتراض و افشای سیاست همیشگی شوروی نوشته بودید، عیب نداشت. اما از راه هم‌مسلكی تذکرات حکیمانه و پند و اندرز داده شده. از لحاظ شوروی‌ها، جهنّم! که موجب درّندگی بیشتر رژیم و دلسرد شدن نیروهای مترقی

خواهد شد. اولاً این اولین کاسه و کوزه نیست که شوروی شکسته است. ثانیاً دلسرد شدن کدام نیروهای مترقی؟ سوسیالیست‌ها یا جبهه ملی [دوم] یا توده‌ای‌ها؟ در حالی که از دلسرد شدن کاسترو و انقلابیون کوبا ابائی نداشتند، انتظار دارید از دلسرد شدن سوسیالیست‌های ایران غمگین شوند و به تقاضای استیناف ما ترتیب اثر داده و در سیاست خود تجدید نظر کنند؟ مگر توجه ندارید که هنوز نه تنها حزب توده بلکه دولت شوروی نیز سیاست خود را درباره سوسیالیست‌های ایران دست‌انیزه^۷ نکرده است. دلسرد شدن جبهه ملی [دوم] یا حزب توده برای سیاست قدرت شوروی مهم نیست، آنچه اهمیت دارد فرمانبرداری است.

[در نامه‌ای که به حزب کمونیست شوروی نوشته‌اید]، سؤال کرده بودید که آیا رژیم ایران در دست‌نشانده‌گی خود تغییری کرده؟ اولاً دولت شوروی کجا متعهد شده است که با دست‌نشانده‌ها روابط حُسن همجواری نداشته باشد؟ ثانیاً وقتی شوروی با آمریکا صمیمانه‌ترین روابط را دارد، چه لزومی دارد که با دست‌نشانده‌اش نداشته باشد؟ [در آن نامه] از پشتیبانی شوروی از الجزیره و کنگو و کوبا بحث کرده‌اید. پشتیبانی از الجزیره و کنگو تا چه حد ارزنده و گرامی بود، باید از خود الجزیره‌ای‌ها و از انقلابیون واقعی کنگو پرسید. راجع به کوبا نیز شاید کاسترو امروز در ارزنده و گرامی بودن آن پشتیبانی شک و تردیدی به خود راه داده باشد. علاوه بر این، پشتیبانی شوروی از ملل ناراضی جهان سوم آیا از لحاظ یک سیاست سوسیالیستی است یا از لحاظ سیاست قدرت؟ آیا آمریکا از این نوع پشتیبانی‌ها به عمل نمی‌آورد؟ این‌که مرقوم داشته‌اید که: اگر دولت شما هم چنین تصمیمی نگرفته باشد! روزنامه ایزوستیا و غیره نوشته‌اند و گفته‌اند. آیا واقعاً تصور کردید که ایزوستیا (و رادیو مسکو) سرخود و بدون اطلاع دولت شوروی نوشته و گفته‌اند،

و یا خواسته‌اید سیاست (!) به خرج دهید و چون دولت شوروی، در نتیجه تذکرات سوسیالیست‌های ایران در سیاست خود در ایران تجدید نظر خواهد کرد، و چون لازم است در رودربایستی گیر نکنند، راه را برای انکار باز گذاشته‌اید تا دولت شوروی بگوید، ما خیر نداشتیم، ایزوستیا و رادیو مسکو فضولی کرده‌اند! در هر حال، اگر سیاست به خرج دادن است، باید گفت که سیاست کهنه و پوسیده‌ای است. اگر این نوع «سیاست» در قرون وسطی حق حیات داشت، امروز سیاست صراحت و واقع‌بینی است.

نامه [شما] به شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی خالی از تناقض نیز نیست. از جمله مرقوم فرموده‌اید: اما معلوم می‌شود که اوضاع همچنان برپایه زمان استالین می‌چرخد. اگر این طورست، پس چه می‌گویید و این همه انتظار و اطمینان چیست و چرا با لحن هم‌مسلك نامه نوشته‌اید و امید و انتظار و اطمینان دارید. اگر زمان استالین بود، می‌توانستیم امیدوار باشیم که با رژیم حاکمه [در ایران] روابط این قدر حسنه نداشته باشند. در پایان آن نامه، بار دیگر این مضمون تکرار شده است که «ما سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا به این امید بودیم و هستیم که دولت شما در مشی خود نسبت به رژیم فاسد ایران تجدید نظر کند». اما ما کمونیست‌ها و سوسیالیست‌های سابق در اروپا و سوسیالیست‌های ایرانی فعلی در اروپا از این امید و انتظارها داشتیم اما آزمودیم که صحیح نیست، و آزموده را از نو نمی‌آزماییم.

به نظر من شماره ویژه مجله *Etudes*، که توسط گروهی از روشنفکران و مارکسیست‌ها و سوسیالیست‌های مستقل در بلژیک (در بروکسل) منتشر می‌شود، می‌تواند اساس بحثی قرار گیرد که ما موقعیت خود را نسبت به رژیم خروشف به صورتی دقیق و روشن یک‌بار برای همیشه تعیین کنیم، یعنی آنچه تا حالا بوده و هست. راجع به آینده [این

رژیم] در شمارهٔ اخیر نشریهٔ مونات آلمانی، بحث مفصل و مقالات متعددی هست که تمام آن را هنوز نخوانده‌ام.

موضوعی که باقی می‌ماند و شاید از لحاظ شما مهم است، این است که گفته شود که این نامه، یک نامه سیاسی است و جنبه تبلیغاتی دارد و آنطور که بعضی از دست‌پرورده‌های سوسیالیست ایرانی در اروپا می‌گویند، برای سربازگیری و یا جلب مشتری این حرف‌ها زده و نوشته می‌شود. تجربه و قضاوت من این است که این نوع تظاهرات چپ‌روانه، نه تنها تبلیغات نیست و سربازگیری هم نمی‌کند، بلکه ضد تبلیغات بوده و سرباز از دست می‌دهد. یک دکترین و یک ایدئولوژی مشخص محکم و مستقیم که هدف و استراتژی را فدای تبلیغات نکند، بلکه تبلیغات را در خدمت هدف و استراتژی قرار دهد، می‌تواند سربازگیری کند. به عنوان نمونه، دودلی و تذبذب و دنباله‌روی و سعی برای تلفیق (نه ترکیب و وحدت) با دو دوست مقیم پاریس موجب شد که شما نتوانید در لندن سربازگیری کنید^۸ و بعضی از بهترین سربازان را از دست دادید و بعضی دیگر را ناچار به تظاهرات چپ‌روانه مبتذل کردید (کاتوزیان)^۹.

این نامه کمیته مرکزی پاریس به شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (!) نمونه تبلیغاتی است که توده‌ای‌ها و جبهه ملی‌ها و سوسیالیست‌های مردد را که ممکن بود به مکتب سوسیالیسم بگردند و یا [در افکار و عقاید سوسیالیستی] پابرجاتر شوند، مرددتر کرده و بالاخره به آن جبهه سوق یابند، یعنی به کمونیسم نوع شوروی.

بعضی از رفقای ما در ایران گاهی این ایراد را از من می‌گرفتند که من برای رفتار و گفتار و تقریرات مهم اشخاص و رفقا همواره دلایل و محرک‌هایی را می‌خواهم کشف کنم. همواره از این ایراد دفاع کرده و آن را نقص و عیبی ندانسته‌ام که باید ترک شود. بنابراین، می‌خواهم فضولی

کنم و با کمال گستاخی - که شاید آن را عفو کنید، چون در موقعیتی واقع شده‌ام که این عفو شما بمورد خواهد بود - به عرض برسانم که گویا رفقای پاریس، به عللی که به عرض خواهد رسید و قابل توضیح است، اما توجیه‌نشدنی است، اعتماد به خود را از دست داده‌اند. همان طور که در نتیجه مشاهدات و آزمایشهای تلخ و دردناک از زمان نهضت توده‌ای ایران به بعد نوشته و گفته‌ام، جامعه روشنفکران ایران شخصیت خود را از دست داده‌اند. بزرگترین نقص کشور ما که موجب بقای هیئت حاکمه شده است، فقدان یک رهبری آگاه و نیرومند است. آگاهی وجود دارد، اما نیرو که ناشی از اعتماد به خود است، چه عرض کنم - اعتماد به خود و آگاهی و نیرومندی که نیروهای اجتماعی را جلب و متشکل می‌کند.

وقتی به یک یک شما - تا حدودی که می‌شناسم - فکر می‌کنم، نمی‌توانم باور کنم که این دو سند غیرسیاسی کاملاً از فرد فرد شما ناشی باشد. از سوی دیگر، چون می‌دانم که این اسناد با مباشرت و موافقت شما منتشر شده است، به یاد روانشناسی می‌آفتم که روانشناسی توده‌ها را مورد تحقیق و بررسی قرار داده. به موجب این تحقیق دربارهٔ اعماق روح انسانی در توده‌های بدون تشکل یک «روح توده‌ای»^{۱۰} به وجود می‌آید که قضاوت‌ها و اعمال آن «روح توده‌ای» با قضاوت و اعمال فرد فرد آنها متفاوت و احیاناً متناقض است. افراد باهوش و با قضاوت صحیح، در حین توده‌ای گردیدن شخصیت خود را از دست داده و در توده منحل شده و هرگونه شخصیت و قضاوت صحیح خود را از دست می‌دهند. در عصر حاضر، قدرت‌های توتالیتر بطور مصنوعی این «روح توده‌ای» را به وجود آورده و آن را در خدمت هدف‌ها و تبلیغات خود قرار داده‌اند. این نمود خاص تمام کشورهاست که «روح توده‌ای» را رادیو مسکو و پیک ایران و نشریات حزب توده به وجود آورده و اکثریت نزدیک به تمام اشخاصی که

وارد در سیاست‌اند و از جمله جامعهٔ سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا در معرض مرض مُسریِ این «روح توده‌ای» قرار دارند. این است که مطالبی را می‌گویند، قضاوت‌هایی می‌کنند، به اقداماتی دست می‌زنند که فرد آنها به آن قضاوت‌ها و آن اعمال ایمان قلبی ندارند، برای خود بهانه‌هایی به عنوان استدلال ایجاد می‌کنند، در حالی که اگر به خود بازگردند و شخصیت خود را از نو بیابند، به این اعمال و به این قضاوت‌ها لعنت و نفرین می‌فرستند.

یک عامل دیگر که گویا همهٔ رفقای پاریس ما را تحت تأثیر قرار داده و یک پیچیدگی تازه در طب این مرض مُسری به وجود آورده، از دست دادن بخشی از نیروهای خود و خود را جدا (ایزوله) حس کردن است. به همین مناسبت از طرفی به هیئت رئیسه شورای عالی حزب کمونیست شوروی (حزب کمونیست شوروی، شورای عالی دارد؟) التماس می‌کند و از طرف دیگر به جبههٔ ملی [دوم] التماس می‌کند که آنها را از «ایزولمان» و جدایی نجات دهد. اگر این التماس‌ها موجب درمان شدن درد بود، باز حرفی بود. در هر حال، من ابداً مخالف این نیستم که شما تقاضای وحدت جبهه‌ای با جبههٔ ملی بکنید، اما این‌که با تبرّی جستن از سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران خواسته‌اید این تقاضای عاجزانهٔ خود را به کرسی بنشانید، خلی متأثر گردیدم^{۱۱}. در صورتی که شما این موضوع را بطور شفاهی با آنها در میان می‌گذاشتید، باز مانعی در کار نبود. من نمی‌دانم چه علت منطقی وجود دارد که جبههٔ ملی [دوم] با سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران اتحاد نداشته باشد و شما عملاً عدم لزوم و یا امکان همکاری با جامعهٔ سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران را تلویحاً تأیید کرده‌اید و از قرار معلوم، آنها را مقصّر دانسته و با اعلام استقلال خود از آنها و با اعلام «اختلافات و تفاوت‌هایی در بعضی از

ارزیابی‌ها و تاکتیک‌های جامعه‌سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا «با جامعه‌سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران در مقالات و اعلامیه‌ها و بیانیه‌های هر دو جامعه درباره مسائل واحد انعکاس یافته است»، در حقیقت جامعه‌سوسیالیست‌های ایرانی را برای جبهه ملی [دوم] غیرقابل قبول تلقی فرموده و با اعلام این اختلاف، خودتان را قابل قبول اعلام فرموده‌اید. خواهش می‌کنم سه لیست از «ارزیابی‌ها و تاکتیک‌های» جامعه‌اروپایی^{۱۲} و ایرانی^{۱۳} و جبهه ملی [دوم] در گذشته فراهم آورید و آنها را با واقعیت‌هایی که امروز برای همه روشن شده مقایسه کنید تا معلوم شود قضاوت‌های جامعه‌اروپایی با جامعه ایرانی بیشتر تطابق دارد یا با [قضاوت‌های] جبهه ملی [دوم].

اما چه علتی وجود دارد که با وجود داشتن وجوه مشترک بیشتر با جامعه‌سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران، شما از اینها تبری جسته و از آنها [جبهه ملی دومی‌ها] ملتسانه تقاضای وحدت می‌کنید؟ آن‌طوری که خیلی‌ها تصور می‌کردند (و فعلاً در ایران از این تصور واهی خلاص شده و رهایی یافته‌اند) گویا جبهه ملی [دوم] به قدرت می‌رسید و خیلی‌ها نمی‌خواستند عقب بمانند، بوی کباب شنیده بودند، اما خر داغ می‌کردند. جبهه ملی [دوم] به فرض رسیدن به قدرت، چه کار خواهد کرد؟ یکی از اعضای شورای مرکزی جبهه ملی [دوم] به من گفت: این هیئت حاکمه احمق است، اگر حکومت را خودشان به دست ما بسپارند در مدت دو روز اختلاف و نفاق را به جایی می‌رسانیم که ناچار از بین می‌رویم.

این‌که سعی فرموده‌اید «شبهه وابستگی و یگانگی تشکیلاتی این دو جامعه» را از «دوستان جبهه ملی» در اروپا بزدايید، اصولاً مانعی ندارد و همواره چنین بوده. اما سؤال خیلی از «رفقای» سوسیالیست ایرانی شما

این خواهد بود: این شبهه را که از «دوستان» جبهه ملی [دوم در اروپا] تان برطرف کرده و با آنها وحدت به وجود آورده‌اید آیا شبهه‌ای در دوستان سوسیالیست‌تان به وجود نمی‌آورد که چطور شده و چه گناه کبیره از ما سر زده که با تبری جستن از ما، با آنها اتحاد و یگانگی از بالای سر ما به وجود می‌آورید؟

شما [در نامه به هیئت اجرایی سازمان‌های اروپایی جبهه ملی ایران، مورخ ۲۵ دی ماه ۱۳۴۱] نوشته‌اید: «جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا جامعه‌ای است مستقل که دارای هیچ‌گونه ارتباط الزام‌آور با هیچ‌یک از سازمان‌های سیاسی موجود در ایران نیست». ایرادی به این [مطلب] وارد نیست. اما قابل توجه است که می‌خواهید از این پس مستقل نباشید و ارتباط الزام‌آور با جبهه ملی [دوم در اروپا] داشته باشید! یعنی مفتخرید که با جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران ارتباط الزام‌آور ندارید، اما افتخار بیشتر دارید که ارتباط الزام‌آور با جبهه ملی کذائی داشته باشید!

[نکته قابل تأمل دیگر این‌که در این نامه] جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا، جبهه ملی [دوم] را «در وجوه ترقی‌خواهانه آن» تأیید کرده است! دکتر [غلامحسین] صدیقی در تحصن سنا^{۱۴} یک نزاع و برخورد سخت با [باقر] کاظمی کرده بود که: تو باعث شدی ما جامعه سوسیالیست‌های ایرانی و ملکی را نپذیریم، در صورتی که آنها خیلی بهتر از خود ما، از ما دفاع کرده‌اند و هفته‌نامه علم و زندگی را به رخ او کشیده بود، و بارها [از این بابت] تلفنی یا حضوری از ما تشکر کردند. در اغلب شهرستان‌ها، ما جبهه ملی را تشکیل دادیم و بعدها، وضع دیگری پیش آمد.

درباره نامه مصدق دچار اشتباه عظیمی شده‌اید. نمی‌خواهم منشاء

این اشتباه را تحلیل کنم، زیرا به درازا می‌کشد. مصدق در نامه خود هرگز «لزوم پشتیبانی هرچه بیشتر نیروهای متشکل و مترقی از جبهه ملی» را نخواست، زیرا (علیرغم انحصارطلبی حزب ایران که عنوان جبهه ملی را روی خود گذارده) همه نیروهای ملی و مترقی عملاً این پشتیبانی را کرده‌اند و می‌کنند. آنچه مصدق خواسته درست عکس آن چیز است که شما درک کرده‌اید و یا نوشته‌اید. مصدق از جبهه ملی خواسته که درهای آن به روی همه باز باشد^{۱۵}. مصدق حزب ایران را خوب می‌شناسد و خوب می‌داند که آنها از نام جبهه ملی سوءاستفاده می‌کنند و [آن را] منحصر به خودشان و هواداران کمشان کرده‌اند. مصدق از ترکیب کنونی جبهه ملی خیلی ناراضی است. در تهران گفته شد که پیام اول مصدق [به جبهه ملی] خیلی لحن انتقادی داشته چندان که [اللهیار] صالح پس از شنیدن آن نوارگریه کرده و از پسر دکتر مصدق خواهش کرده که آن را عوض کند و آنچه شما دیدید [متن] عوض شده [آن پیام] است که سر تا پا لحن انتقاد از جبهه ملی و شورای آن و اساسنامه آن دارد. اطلاع مشخص دارم که پس از کنگره، نظر مصدق نسبت به جبهه ملی بدتر شده. شاهکار این نامه عاجزانه در آنجاست که نوشته‌اید: «آگاهیم که دشواری‌هایی از نظر مقررات اساسنامه جبهه ملی... وجود دارد». شما با آگاهی به این دشواری‌ها در حقیقت انحلال [سازمان] خود را اذعان کرده و نوشته‌اید «شاید الحاق جامعه ما به جبهه ملی با حفظ کامل هویت و شخصیت آن ممتنع باشد، منحل و مستحیل شدن یکسره جامعه ما در جبهه ملی نیز برای ما منصفانه نتواند بود».

شاید از لحاظ جبهه ملی [دوم] منصفانه نباشد، اما اگر مارکس زنده بود می‌گفت: از لحاظ جامعه‌ای که مدعی داشتن دگرترین انقلابی است، مستحیل شدن در یک جبهه ملی بی‌شکل و بی‌برنامه و بی‌تشخیص و

بدون رهبری، احمقانه است نه غیرمنصفانه. در مورد این‌که مرقوم رفته است: «محتویات ارگان‌های ادواری جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا (سوسیالیسم، نیرو) ...»، باید گفت محتویات نیرو، لااقل در دوره‌ای، چنان بوده است که خود کمیته مرکزی جامعه آن را محکوم کرد. اما با کمال معذرت باید عرض کنم که ناتوانی و بی‌شخصیتی دسته‌جمعی عده‌ای از فرد فردهای باشخصیت از همان رفتار با نیرو واضح می‌شود: تلگراف «ندای راستین آزادگان و بیدادشکنان» به اوتانت^{۱۶} عوض آن‌که یک سند سیاسی باشد، یک موضوع فکاهی است که موجب خنده هر خواننده‌ای که منطق فکر صحیح را از دست نداده می‌شود. قسمتی از مطالب نیرو نشان می‌دهد که در باز هم بر همان پاشنه می‌گردد.

باز تکرار می‌کنم که تمایل شما به عضویت در جبهه ملی [دوم] در اروپا] با حفظ تشکیلات و دکترین یک امر کاملاً طبیعی و صحیح است، اما نه با این دستپاچگی و التماس و الحاح و فداکردن نزدیک‌ترین رفقای خودتان، که به قول خود شما تقصیری غیر از این ندارند که در ارزیابی‌ها و قضاوت‌ها و تحلیل‌هایشان چند ماه یا چند سال و در مواردی، یک قرن از دیگران جلو هستند زیرا رهبران جبهه ملی [دوم] حتی در سطح قرن نوزده نیز نیستند. من وقتی فکر می‌کنم که این نامه شما به دست جبهه ملی [دوم] در ایران و به دست دکتر مصدق می‌رسد و به جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران توهین شده، من در اینجا از آنها خجالت می‌کشم. شما با اشاراتی فصیح‌تر و بلیغ‌تر از عبارات، تمام اتهامات وارده [از سوی دشمنان] به ما را تأیید کرده‌اید. مسئله جامعه سوسیالیست‌های ایران خوشبختانه دیگر مسئله ملکی نیست، مسئله منوچهر صفا و سرشارها و شایان‌ها و شانسی‌ها و جوانان و دانشجویانی است که در سیاه‌ترین مواقع که رهبران جبهه ملی [دوم] یا در خفاگاه بودند و پس از ظاهر شدن،

جرات دخالت در سیاست را نداشتند، نهضت را زنده نگاه داشته‌اند. نمی‌دانم داداش پورها و ملک‌ها که از نزدیک با این هم‌زمان جوانمرد و از خود گذشته رابطه داشتند و پیشدادها و دیگران که از دور با این جریان‌ها آشنا بودند چگونه خود را راضی کرده‌اند در حساس‌ترین موقع این ضربه را به آنها وارد کنند. من شخصاً همواره عادت کرده‌ام که از برتوسها^{۱۷}، از پشت خنجر بخورم، اما انتظار این آخری را نداشتم.

مطلب نوشتنی و گفتنی زیاد دارم، اما حوصله‌ام تمام شده و [این نامه را] در همین جا خاتمه می‌دهم. تصور می‌کردم که در وین روزهای آرامی خواهم داشت. اما، بدون تردید، بدترین ایام سالیان اخیر را پس از خواندن این نامه^{۱۸} در نیرو می‌گذرانم.

با کمال خجلت از رفقای که شاید زودتر از موعد برای دیدن من به بُن [پایتخت آلمان غربی] می‌آیند، از این مسافرت صرف‌نظر کردم، چون یقین دارم که در صورت روبرو شدن با رفقای پاریس از این‌که در این سطور هستم، بی‌ادب‌تر نیز خواهم بود.

نامه‌ی اخیر رفیق پیشداد رسید. خیلی ممنون شدم.

یادداشت‌ها:

۱. رجوع فرمایید به نامه‌ی خلیل ملکی به عبدالحسین نوشین، در همین کتاب.
۲. کمیته‌ی مرکزی جامعه‌ی سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا.
۳. خروش و تلفظ فرانسه خروشچف، دبیرکل حزب کمونیست شوروی در آن وقت، بود.
۴. اشاره است به کتاب میلوان جیلاس به همین عنوان در انتقاد از نظام حکومتی در شوروی آن روز.
۵. اشاره به برخورد آمریکا با شورویست در بحران معروف به «بحران موشک‌های کوبا» که، در نتیجه، شوروی حاضر شد موشک‌هایی را که به این کشور داده بود، پس بگیرد.

۶. ملاقات ملکی با شاه در مهرماه ۱۳۳۹. رجوع فرمایید به نامه خلیل ملکی به دکتر محمد مصدق، در همین کتاب.
۷. دستالینیزه = Destaliniser: پاک‌سازی از دید و روش استالینی.
۸. ظاهراً یکی دو تن از جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در آلمان و اتریش چنین ادعایی کرده بودند، ولی واقعیت نداشت.
۹. این نیز مبتنی بر برداشت نادرست همان یکی دو تن بود و واقعیت نداشت، و در همان زمان در پاسخی که برای ملکی رفت، توضیح داده شد.
۱۰. منظور از «روح توده‌ای» آن چیزی است که امروز به آن «روانشناسی توده‌ای» می‌گویند. ارتباطی به حزب توده ندارد.
۱۱. منظور تبرئ جستن از سوسیالیست‌ها در ایران نبود، ولی بی‌شک ملکی چنین پنداشته (حتی مسئله را شخصی گرفته) بود و سخت رنجیده بود.
۱۲. جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا.
۱۳. جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران.
۱۴. اشاره به تحصن سران جبهه ملی دوم در مجلس سنا برای اعتراض به دخالت دولت در انتخابات دوره بیستم مجلس شورا (بهمن - اسفند ۱۳۴۰).
۱۵. ظاهراً منظور پیام مصدق به کنگره جبهه ملی است.
۱۶. اوتانت، دبیرکل سازمان ملل بود.
۱۷. Brutus سیاستمدار رومی که با این‌که از منسوبان قیصر (ژول سزار) بود در توطئه قتل او شرکت کرد و از پشت به او خنجر زد.
۱۸. اشاره به نامه کمیته مرکزی جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا به هیئت اجرائی سازمان‌های اروپایی جبهه ملی ایران است. نیرو، در آن زمان، برای مدتی ارگان خبری و سیاسی جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا بود و در لندن منتشر می‌شد.

این نامه را ملکی به مسعود قدرت، از فعالان جامعهٔ سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا -واحدگراتس) نوشته و تقاضای پانصد شیلینگ اتریش قرض کرده است.

وین، ۷ ماه مه ۱۹۶۳

دوست عزیزم مسعود قدرت

من تا ۳۱ ماه مه مبلغ پانصد شیلینگ قرض لازم دارم تا به اضافه پول موجود در حساب بانکی بتوانم کرایه خانه، هزینهٔ بیمارستان و مخارج جاری را بپردازم. از تهران دو مورد و از پاریس یک مورد پول خواسته‌ام که ممکن است تا آخر ماه مه و حداکثر تا یک هفته [بعد از آن] برسد.

اما خواهش می‌کنم این پول را از رفقای دیگری که می‌توانند بپردازند برای من قرض کن، زیرا به مناسباتی که هم می‌دانم و هم نمی‌دانم، نمی‌خواهم مادرت متوجه شود که من از تو قرض گرفته‌ام. البته این ابداً از لحاظ کم‌ارادتی به مادر و خانوادهٔ شما نیست، بالعکس خاطرهٔ اولین نرروز در وین و صحبت‌ها با مادر شما تأثیری بی‌اندازه مطلوب دربارهٔ ایشان بخصوص از لحاظ وجود خود تو گذارده. معذک مایلم که این پول تا ۳۱ ماه مه از یکی از رفقا توسط شما به اسم من قرض شود تا اگر تا آن روز پول [از تهران یا از پاریس] نرسیده باشد، پرداخت هزینهٔ بیمارستان و کرایهٔ خانه به تأخیر نیفتد.

از مهندس [ابوالقاسم] قندهاریان نیز که دوهزار و پانصد شیلینگ از من قرض کرد، خبری نیست. اما از خانم و تهران پول حتماً و به فوریت می‌رسد.

این نامه در پاسخ نامه‌ای است که امیر پیشداد برای رفع سوء تفاهم ملکی که از نامه پیشین او به جامعه سوسیالیست‌های اروپا بارز و مشهود است به او نوشته بود.

وین، نوزدهم سپتامبر ۱۹۶۳

دوست عزیزم^۱

از رسیدن نامه شما که مدت‌ها انتظار آن را داشتم و بعدها نداشتم، بی‌اندازه خوشحال شدم به نوعی که توانستم به تبدیلی و بی‌اثری و کسالت روحی خود - که درباره آن در نامه مفصل بعدی صحبت خواهم کرد - غلبه کنم.

امروز نامه شما رسید. برای این که تأخیری در جواب موقت به عمل نیاید، فعلاً به این مختصر اکتفا می‌کنم که بعدها بطور مفصل بنویسم. شاید چند روز طول بکشد.

من مدت‌هاست در نظر داشتم نامه برای شما بنویسم. به مناسبت اشتغال‌های فکری و ابتلاها (که در نامه بعدی خواهم نوشت) تا حالا موفق نشدم [که آن نامه را بنویسم] و چون قاعدتاً می‌بایست مفصل باشد، هفته‌های زیادی از آن گذشته، یعنی هنوز زمانی که در بیمارستان بودم^۲ به این فکر افتادم که منتظر نامه شما نباشم و نامه مفصلی بنویسم.

درباره نامه سرگشاده^۳ ملاحظات کوچکی داشتم که [به پیوست] برایتان می‌فرستم. درباره جبهه ملی، خودتان در کنگره تصمیم گرفته‌اید. من در این مورد دیگر مطلب زیادی برای نوشتن ندارم. اما آقای

[منوچهر] صفا، در ضمن عذرخواهی از دیرکردن نامه، به من نوشته بود علت این بوده که نامه مفصلی در کالبدشکافی صریح از جبهه ملی [دوم] برای شما نوشته است که میل دارد توسط مسافری بفرستد، که لابد بزودی به شما خواهد رسید. بالاخره جبهه ملی اروپا، ولو در حدودی استقلال از ایران داشته باشد، بدون جبهه ملی ایران معنی نخواهد داشت. همان طور که - به نظر من - جامعه سوسیالیست‌های اروپا نیز بدون تکیه ایران معنی نخواهد داشت، که در آن باره بعد بحث خواهیم کرد. نامه آقای [منوچهر] صفا لابد ذهن شما را در این مورد روشن کرده و با واقعیت ایران آشنا خواهد ساخت.

خواهش می‌کنم سلام و اشتیاق به دیدار مرا به رفقا از جمله [فرخ] داداش‌پور، [حسین] حسین‌زاده، دکتر [ابراهیم] خوشنویس و دکتر [حسن] مهاجری و دیگران (که متأسفانه اسمشان را فراموش کرده‌ام) برسانید.

در خاتمه، بار دیگر از نامه تقویت‌کننده و روحیه‌دهنده شما خیلی خوشحال شدم. فعلاً تا نامه بعدی، با سلام‌های صمیمانه و قلبی.

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد.
۲. ملکی به سبب بیماری قلبی مدتی در بیمارستان، در شهر وین (اتریش)، بستری بود.
۳. مراد متن دومین نامه سرگشاده کمیته مرکزی جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی است. این نامه در شماره هفتم، دوره اول، مجله سوسیالیسم موزخ دی‌ماه ۱۳۴۲ (دسامبر ۱۹۶۳) صفحه ۹ و صفحه ۱۰ درج شده است.

وین، ۲۶ سپتامبر ۱۹۶۳

دوست عزیزم دکتر امیر پیشداد،

هنوز خود را آماده برای نوشتن نامه مفصل نکرده‌ام که دیروز [سیامک] امیرشاهی^۱ به همراهی [منوچهر] هزارخانی^۲ دیدن آمدند. پسر من نوروز و خانم [صبیحه ملکی] نیز در وین هستند. صحبت نوعی پیش آمد که صحبت سیاسی نشد. من در آخر [جلسه] اظهار تأسف از این کردم. هزارخانی گفت که مایل است یک جلسه دیگر نیز ملاقاتی به عمل آید. من هم با خوشوقتی پذیرفتم. قرار است امروز ملاقات دست دهد. او گفت: اگر نامه‌ای، چیزی داشته باشید، من حامل آن [به پاریس] خواهم بود. با وجود این که خود را آماده نکرده بودم که نامه بنویسم، بخصوص این نامه را امروز صبح شروع کردم که ایشان حامل نامه‌ای باشند برای شما.

هیچ نمی‌دانم ایشان در چه حالی هستند. همین قدر می‌دانم که شما در نامه‌تان از ایشان به عنوان رفیق سابق یاد کرده بودید که حالا با اتحادیه [دانشجویان ایرانی در فرانسه] همکاری می‌کند. سعی و کوشش من در ملاقات امروز این خواهد بود که ایشان را تشویق به همکاری مجدد با شما [با جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا] بکنم. هیچ نمی‌دانم زمینه دارد یا نه؟

باری، فعلاً از وضع مزاجی و روحی خودم شروع می‌کنم و بعد، بعضی نکات کوچک را ذکر می‌کنم تا در نامه دیگری، موضوعی را که در نظر داشتم با شما در میان گذارم، بحث کنم.

حقیقت این است که درست نمی‌دانم وضع مزاجی من چگونه است. پزشکان اینجا [اتریش] بیمار را در جریان وضع مزاجی‌اش نمی‌گذارند. یک ناراحتی خاصی احساس نمی‌کنم. در حدود قفسه سینه گاهی غیرعادی بودن‌هایی را حس می‌کنم که نمی‌دانم ذهنی است یا عینی. پزشک معالج من یک‌ماه‌ونیم به مسافرت رفته بود. همین روزها [از سفر] آمده. در غیاب او، من احتیاجی حس نکردم به پزشک دیگری رجوع کنم. او پس از بیمارستان^۳ شش‌ماه استراحت کامل و بدون هیچ‌گونه اوقات تلخی برای من (علاوه بر دارو) تجویز کرده، که تا حدود امکان عمل می‌شود. در هر حال، این‌که نتوانستم در این مدت برای شما نامه بنویسم، بمناسبت کم‌حوصلگی زیاد است که بیشتر در نتیجه اوضاع خانوادگی پیش می‌آمد. پسر بزرگ من پیروز که همراه من به اتریش آمده بود پسری است با استعداد و بخصوص در مسائل اجتماعی و عمومی. اما در درس خواندن لایالی است. منطق خاص خود را دارد. بالاخره از اتریش و اروپایی‌ها بطور کلی خوشش نیامد و با منطق و نقشه خاص خودش، به خلاف میل من و مادرش، به ایران بازگشت.

در هر حال، بی‌حوصلگی من بیشتر از بیماری شاید مربوط به او بود و هست. این بود عذر گناهی که مرتکب شدم و در این مدت دراز، با وجود تمایل زیاد، برای مکاتبه با شما به آن موفق نشدم. اما آرزوی این نوشتن همواره برایم خاطره شیرینی را داشت و امیدوار بودم و هستم که بتوان تلخی نوشته‌های از روی عصبانیت گذشته را جبران کرد. اما با رسیدن نامه شما خیلی از مطالبی که می‌خواستم بنویسم منتفی شده، زیرا شما خود به‌تنهایی به همه مطالب و مشکلات غلبه کرده‌اید و کوشش من برای تحصیل حاصل لزومی ندارد. فقط به بعضی نکات اشاره کرده و یک مطلبی را نیز بیان خواهم کرد. نوشته بودید:

نامه‌های اروپا ۱۳۳

«... و از بزرگ شدن و ریشه گرفتن سوء تفاهمات و رنجش‌ها و نومی‌دی‌ها جلوگیری می‌نمودیم... و حتی صمیمیت و حسن تفاهمی را که تا آن زمان میان اکثریت قریب به اتفاق واحدهای جامعه و خاصه واحدهای وین، بُن، کارلسروهه و پاریس موجود بود، تحت الشعاع قرار می‌داد». می‌دانید، من این عیب گویا خیلی بزرگ را دارم که اهل مجامله نیستم و گویا بیشتر از حد لزوم رُک‌گو هستم و تعارف نمی‌کنم. با همان خشونت‌تی که بعضی مطالب را نوشتم، حالا باز با صراحت تکرار می‌کنم: تا حدودی که مربوط به شخص من و افرادی در وین که من می‌شناسم و تماس کتبی که با آلمان داشته‌ام، نه امکان «بزرگ شدن و ریشه گرفتن سوء تفاهمات و رنجش‌ها» وجود داشته است و نه لطمه‌ای به «صمیمیت و حسن تفاهم که تا آن زمان» وجود داشت، وارد آمده. آنچه می‌نویسم عین حقیقت و واقعیت است که همواره در دنبال صحبت مربوط به آن دو نامه^۴ و کنگره، همه به هم و من به همه و همچنین همه رفقا به من می‌خواستند اطمینان دهند و اطمینان دهیم که این مطالب سر سوزنی از علاقه و صمیمیت ما را نسبت به رفقای پاریس کم نکرده و بخصوص، همه رفقا نسبت به شخص شما علاقه‌ای مفرط و احترام بی‌اندازه داشته‌اند و دارند، و بدون اغراق و تعارف به هیچ وجه از آن کاسته نشده، و همه نگران آن بوده‌ایم که مبادا شما از این جریان‌ها زیاد رنجیده‌خاطر شوید. بهمین علت بود که من مصمم بودم ابتکار مکاتبه با شما را در دست گیرم که پیروز و راه و روش زندگی او مانع تسریع این کار شد.

یک نکته دیگر مربوط به این است که نوشته بودید: کدام یک از رفقای که به ایران برگشته‌اند، فعالیت دارند. با کمال تأسف، چند نفر از رفقای که از پاریس برگشته‌اند یا برحسب تصادف و یا بمناسبت سوابق ذهنی خاص مربوط به استقلال طلبی مطلق^۵ از طرفی، و سنگ‌های بزرگ

انقلابی برداشتن از طرف دیگر، از هر نوع فعالیت خودداری کرده و مشغولیت‌هایی برای خود آماده کرده‌اند که جلال آل‌احمد در نامه‌ای که اخیراً برای من نوشته نوع آنها و اعمالشان را این‌طور تعریف کرده: «... که دیگر هیچکس نمانده است. هر کدامان، از ما باقیمانده‌ها، دچار حماقتی یا رذالتی یا آب و علفی و یا دلخوشکنکی و ما روشنفکرها امان که چه ... به اوضاع ... که حالا آزادی بانوان را ... و ... می‌دهند و املاک را آن ... تقسیم می‌کنند و الخ...». اشتباه نشود: آل‌احمد کلی نوشته نه درباره چند شخص. این من هستم که قسمت «آب و علف و دلخوشکنک» را با بعضی از دوستان قابل تطبیق می‌دانم. آن‌هم البته بطور خصوصی برای شما می‌نویسم.

اغلب رفقای که از آلمان یا اتریش در تعطیلات [تابستان] به تهران می‌آیند، با علاقه زیاد در دفتر مجله [علم و زندگی] حاضر می‌شوند و در تماس دائمی هستند. به عنوان مثال، حتی از لندن، مهندس شاهیده همکاری خیلی صمیمی و فعال با رفقای آبادان دارد. در تهران نیز با او تماس داشتم. چندی پیش از آمدن من [به اتریش] با دو نفر مهندس دیگر که در تهران بودند، شبی به خانه ما آمدند و چند ساعتی صحبت کردیم. من از افکار مهندس شاهیده خیلی خوشحال شدم. معلوم شد با علاقه زیاد در آنجا مشغول هستند. حتی آقای [مهندس احمد] موسوی^۱ که اخیراً از پاریس آمده یک روز در وین بود و همه‌اش تقریباً با چند نفر دیگر با هم بودیم، می‌گفت می‌رود به آبادان و با آنها همکاری خواهد کرد. از قرار معلوم، در موسوی و شاید بعضی دیگر از رفقای لندن تحوّل‌هایی پیدا شده و تحلیلشان از مسائل سیاسی صحیح‌تر شده.

آخرین مطلبی که در این مورد می‌خواستم بنویسم این است که من همواره با صراحت کامل انتقاد کرده و حاضر به شنیدن انتقاد هستم و

عقیده دارم وقتی سهو و یا اشتباهی بود، باید با شجاعت به آن اعتراف کرد، نه این‌که سعی برای رفو کردن آن کرد. یک آدم متوسط اهل عمل را در تهران می‌شناختم که برای خود فیلسوفی بود. از جمله کلمات قصار او این بود: یک اشتباه کردی، اعتراف کن. اگر خواستی آن را رفو کنی، می‌شود هزار و یک اشتباه! حقیقت این است من انتظار داشتم که رفقای کمیته مرکزی در کنگره وجود اشتباهی را قبول کنند. فرمولی را که حسین ملک پیدا کرده بود، به نظر من، کاملاً مصنوعی بود و غیرمنطقی.

باری، در این مورد - یعنی در اصل موضوع - من بیشتر از حد کافی شاید نوشته‌ام و اصول آن را (منهای عبارات ناشی از عصبانیت) هنوز هم قبول دارم. اما دیگر بحثی در آن مورد را جانش نمی‌دانم، مگر در مواردی که مربوط به تعیین استراتژی و تاکتیک حال و آینده باشد. در نامه آینده، درباره این‌که «چه باید کرد» بحث خواهم کرد.

دوست عزیز، همان طور که در نامه به دکتر مصدق یادآوری کرده بودم^۷، من برای شما رسالتی را در نهضت ملی و سوسیالیستی ایران قائل هستم؛ رسالتی را که من بمناسباتی موفق به اتمام آن نشدم، برای شما قائل هستم و به همین مناسبت است که بحثی را در نامه آینده شروع خواهم کرد.

با سلام‌های صمیمانه برای همه رفقا

یادداشت‌ها:

۱. از فعالان گروه سوسیالیست‌های ایرانی در اتریش.
۲. زمانی، از فعالان جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا (واحد فرانسه).
۳. بر اثر بیماری قلبی، ملکی مدتی در بیمارستان (در وین) بستری و تحت درمان بود.
۴. اشاره به نامه‌هایی است که کمیته مرکزی جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا به «سازمان‌های اروپایی جبهه ملی ایران» و به «حزب کمونیست اتحاد جماهیر

- شوروی» نوشته بود، و ملکی انتقادات فراوانی به این هر دو نامه داشت. برای متن این دو نامه، مراجعه کنید به: مجلهٔ سوسیالیسم، شمارهٔ ۶، مارس ۱۹۶۳. برای بهتر پی بردن به کمّ و کیف انتقادات ملکی دربارهٔ این دو نامه، مراجعه فرمایید به نامهٔ ملکی به پیشداد، مورخ اوایل آوریل ۱۹۶۳، در همین کتاب.
۵. اشاره به استقلال سیاسی و سازمانی جامعهٔ سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا نسبت به جامعهٔ سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران است. رجوع کنید به نامهٔ انتقادی ملکی مورخ اوایل آوریل ۱۹۶۳ (و یادداشت شمارهٔ ۴، در همین صفحه).
- زمانی ملکی شوخی-جدی پیامی برای کمیتهٔ مرکزی جامعهٔ سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا فرستاده بود بدین مضمون: «حالا که می‌خواهید از ما [جامعهٔ ایران] مستقل باشید، دست‌کم شعبه‌ای در تهران باز کنید تا اعضای جامعهٔ اروپا که به ایران برمی‌گردند به آن شعبه مراجعه کنند، چون عملاً به جامعهٔ سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران مراجعه نمی‌کنند، گویا ما را به اندازهٔ کافی انقلابی نمی‌دانند!»
۶. مهندس موسوی نیز مانند مهندس شاهیده از اعضای جامعهٔ سوسیالیست‌های ایرانی در انگلستان بود.
۷. رجوع فرمائید به نامهٔ ملکی به دکتر مصدّق، در همین کتاب.

وین، چهاردهم اکتبر ۱۹۶۳

دوست عزیز^۱

گویا جواب آخرین نامه شما را داده باشم. سه کتاب یا بروشور که فرستاده بودید، رسید. خیلی ممنون شدم. نامه کمیته مرکزی چین را خواندم. پس از خواندن بقیه اسناد، نظر خود را به اختصار خواهم نوشت. امیدوارم کتاب اتوکری تیک^۲ که فرستادم، رسیده باشد و رفع گله از رفیق [ناصر] پاکدامن شده باشد.

موضوع استقلال^۳ را تا حدودی که اطلاعات من از اوضاع اروپا قد می‌داد، طرح کرده‌ام. در صورتی که موافق باشید، آن را به عنوان یک تز طرح و تا حدودی دلایل موافق و مخالف را تشریح [کنید] و به واحدها [ی] جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا] بفرستید تا به بحث شفاهی و کتبی گذارده شود، تا زمینه برای کنگره آینده نیز آماده گردد. البته قسمت‌هایی به تصویب کنگره رسیده که می‌توان به آن عمل کرد.

من خیلی مایل هستم بدانم شما کی به ایران مراجعه می‌کنید. من به خود وعده زیادی داده‌ام که شما در آنجا به یک وظیفه اجتماعی مهم عمل کنید و هم‌اکنون می‌توانید این کار را شروع کنید. این کار وسیع به وجود آوردن جبهه‌ای از تمام تمایلات سوسیالیستی یا مترقی زمینه خوب دارد. اما با خودخواهی‌ها و سایر خصایل خاص روشنفکران، بخصوص در کشورهای عقب مانده و در حال خفقان، زمان لازم است. اما فعلاً می‌توان با آحادی کار را شروع کرد و با طول زمان [به آن] وسعت داد.

پسر بزرگ من پیروز از تهران خبری نوشته به مضمون زیر:

«رفقا یک اعلامیه تند و تیز و خیلی منطقی و لازم داده بودند. نتیجه آن، تا حدودی که من اطلاع پیدا کرده‌ام، بازداشت اعضاء کمیته مرکزی از جمله مهندس قندهاریان و منوچهر صفا بوده. تا حالا هنوز ارتباط پیدا نکرده‌ام و اطلاع صحیح ندارم. اوضاع اینجا خیلی خفقان‌آور است که من در اروپا تصور آن را نمی‌کردم. حقیقتاً غیرقابل تحمل است».

پس از آن، خبری نرسیده. فقط امروز از [جلال] آل‌احمد نامه‌ای داشتم. نوشته: گرفتاری قندهاریان و صفا برطرف شده. آل‌احمد نیز نوشته است: «یک حیوان عهد بوق که در لباس انسانی رفته و سلاح انقلابی قرن بیستمی در دست گرفته! چنین آدمی حتی از کینگ‌کونگ هم خطرناک‌تر است. و بی هیچ مَقَرّی!».

در صورتی که کتاب *آتوکری تیک* [تجدید] چاپ شد، آن را به حساب من خریده و برای آل‌احمد بفرستید. خیلی ممنون می‌شوم. آدرس آل‌احمد: تجریش، آخر خیابان فردوسی، جلال آل‌احمد.

به همه دوستان و رفقا سلام‌های صمیمانه مرا ابلاغ فرمایید. یک مقاله داده بودم رفقا [ی وین] بفرستند. امیدوارم رسیده باشد. لفاً مطالبی را تقدیم می‌کنم.

در انتظار خواندن نوشته‌های [نامه‌های] شما.

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد.
۲. *Autocritique* کتابی است که ادگار مورن (Edgar Morin) فیلسوف و جامعه‌شناس فرانسوی، یکی از جداشدگان (ترک‌گویندگان) حزب کمونیست فرانسه در سال ۱۹۵۹ در انتقاد از سابقه سیاسی خود منتشر کرده بود. این کتاب را ناصر پاکدامن توسط امیر پیشداد به امانت برای ملکی فرستاده بود، و چون بزودی نایاب شد، کمی نگران بود که آن کتاب بازنگردد و به دستش نرسد (گویا قصد داشت آن را به فارسی ترجمه کند).
۳. منظور استقلال سازمانی و سیاسی جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا از جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران است.

وین، شنبه ۱۶ نوامبر ۱۹۶۳

دوست عزیز دکتر امیر پیشداد،

با کمال خوشوقتی، نامه‌ی اخیر شما و مجله‌ی سوسیالیسم^۱ را دریافت کردم. درباره‌ی مطالب مندرج در این شماره - که آن را برنامه خوانده‌اید - امیدوارم حوصله‌ای پیدا کنم، آن را بخوانم و بعد نظریات خود را برای شما بنویسم.

در مورد نظریات جامعه [سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا] نوشته بودید. امیدوارم به همان ترتیب که قرار گذاشته‌اید، عمل شود. من هم به نوبه‌ی خود، لااقل تا مدتی که در اروپا هستم و یا از ایران، از هیچ نوع کمک دریغ نخواهم کرد. در نامه‌های گذشته که من از نوشتن سرمقاله عذر خواستم، به این مناسبت بود که تلقی و ارزیابی من از اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران تا حدودی با مال شما فرق دارد - و حتی در مواردی با [ارزیابی] رفقای تهران نیز فرق پیدا کرده، یعنی آنها حادثه‌ی پانزدهم خرداد [۱۳۴۲] را نوعی تفسیر می‌کنند که به نظر من تصور واهی است.

در هر حال، همین موضوع شکاف در نهضت کمونیستی جهان و روابط احزاب کمونیست، تمایل‌های جدیدشان - که به تدریج به سوسیالیسم غربی نزدیک می‌شوند - به نظر من موضوع خیلی قابل توجه و امیدوارکننده‌ای است، و روشن شدن جوانب این مسئله حتماً برای تمام سوسیالیست‌های ایران لازم و ضروری است. من از روی مدارک و

کتاب‌هایی که شما برایم ارسال داشتید یا خودم تهیه کردم، خیلی استفاده کرده و به این موضوع علاقه‌مند شده‌ام. امیدوارم در این باره مطالبی تهیه کنم که در ستون آزاد [نشریات جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا] منتشر شود. همچنین شاید راجع به معنای کُتوپراتیو (cooperative) - که در ایران کم به آن توجه می‌شود - مطالبی بفرستم. مقداری مطلب از مجلهٔ اتود [مطالعات]^۲ ترجمه کرده‌ام که گویا پیش شماست. اگر صلاح دانستید، از آنها استفاده کنید.

در مورد نشریهٔ [چاپ] وین^۳، شمارهٔ اول آن تهیه و چاپ شده و شاید کار آن امروز تمام و منتشر شده باشد. مطالب شمارهٔ دوم و ستنسیل آن نیز تهیه شده تا بزودی چاپ شود. در این دو شماره، فقط اسناد و مدارک مربوط به اختلاف [سیاسی و ایدئولوژیک] چین و شوروی و روی متون اصلی و مستند و یا مقالات و تفسیرهای دیگران منتشر می‌شود، و از طرف نشریه [وین]، به غیر از یک بار در مورد روابط ایران و شوروی، اظهارنظر [موضع‌گیری] نشده. بعدها هم اگر مطلبی بود، به عنوان ستون آزاد خواهد بود [یعنی به عنوان مواضع رسمی جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا قلمداد نخواهد شد].

چون این کار در این‌جا شروع شده و اعلانش نیز قبلاً منتشر شده است، به نظر من خوب است موافقت کنید که لااقل برای این زمستر [نیمسال دانشگاهی] زمستانی چند شماره منتشر شود. از لحاظ قلمی و درمی [پولی] تحمیلی به شما نخواهد بود.

وقتی من در بیمارستان بستری بودم و برادرم^۴ به این‌جا آمد، باز هم از او پانصد تومان برای تکثیر و توزیع جواب نشریهٔ تعلیماتی جبههٔ ملی [دوم] گدایی کردیم. وقتی [واحد] لندن از چاپ آن منصرف شد، این پول در نزد من باقی‌ست، و با همین پول است که نشریهٔ جامعهٔ

سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران و همچنین پاسخ به نشریه تعلیماتی جبهه ملی [دوم] پُلی‌گپی شده است و دو شماره نشریه نبرد گروه سوسیالیست‌های ایرانی در وین تهیه شده. با کمال تأسف، تنها تهیه‌کننده مطالب این نشریه من هستم و به قدر کافی وقت دارم که برای سوسیالیسم و غیره نیز مطالبی تهیه کنم.

از [واحد] کارلسروهه [در آلمان غربی]^۵ نامه‌ای به من نوشته و تقاضای مطالبی کرده بودند. من یک نسخه پُلی‌گپی شده «استالین‌یسم و استالین‌زدایی» را حک و اصلاح کردم و می‌خواستم مستقیماً برای آنها بفرستم. اینک پس از دریافت نامه شما برای پاریس می‌فرستم که در صورت لزوم [از آن] استفاده کنید. سابقاً از اینها [از این مطالب] برای شما فرستاده شده، اخیراً رفیق دریاییگی^۶ مقاله «پیدایش یک طبقه جدید»^۷ را - که به نظر من خیلی جالب توجه است - برایتان فرستاده است. امیدوارم [آن را] دریافت کرده باشید.

کتاب «مارکسیسم دوران ما»، نوشته ژیل مارتینه^۸، نیز ترجمه شده [به فارسی] و یک نسخه از آن نزد من هست. فصل اول آن، زیر عنوان «چرا مارکسیسم؟» پُلی‌گپی شده و برای شما نیز فرستاده شده است. به نظر من، اگر لااقل مقداری از محتویات آن در [مجله] سوسیالیسم منعکس شود، لازم و ضروری است. در صورتی که مطالبی را در نظر دارید [برای چاپ و نشر در مجله نامبرده]، معین کنید من اقدام به ترجمه آنها می‌کنم.

به رفقای عزیز [فرخ] داداش‌پور و [حسین] حسین‌زاده و بخصوص به دو رفیق عزیز دکتر [حسن] مهاجری و دکتر [پرویز] معیلی - که عازم تهران هستند - خیلی سلام برسانید.

با سلام‌های قلبی

یادداشت‌ها:

۱. منظور شماره هفتم مجله سوسیالیسم، دوره اول، و بویژه ضمیمه آن یعنی «مصوبات پنجمین کنگره جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا» است.
۲. مجله اِتود (Études) در یکی از نامه‌های پیشین ملکی از آن یاد شده است.
۳. منظور نشریه‌ای است که گروه سوسیالیست‌های ایرانی در وین تنظیم و طبع و نشر می‌کردند، به صورت هلی‌کپی (که در آن سالها ارزان‌تر از شیوه‌های دیگر بود).
۴. رضا ملکی که به جامعه سوسیالیست‌های ایران کمک مالی می‌کرد.
۵. به علت پراکندگی جغرافیایی، جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا، از لحاظ سازمانی و تشکیلاتی، به واحدهای شهری و واحدهای کشوری تقسیم شده بود. واحد کارلسروهه یعنی گروه سوسیالیست‌های ایرانی در کارلسروهه، عضو جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا.
۶. از فعالان گروه سوسیالیست‌های ایرانی در وین.
۷. این مقاله را ملکی در ایام اقامتش در وین (اتریش) از مجله اِتود به فارسی برگرداند. منظور همان «طبقه» ایست که بعدها در اسناد و مدارک سیاسی به «نومانکلاتورا» معروف شد.
۸. از این کتاب نیز پیش از این یاد شده.

نامه‌های اروپا ۱۴۳

وین، دؤم دسامبر ۱۹۶۳

دوست عزیزم دکتر امیر پیشداد

نامه‌ای از [منوچهر] صفا داشتم که قسمت‌هایی از آن با ماشین نوشته شده که برای اطلاع واحدهای جامعه [سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا] فرستاده شود. چون تعداد [نسخ ارسالی] کم بود، اصل نامه را برای شما می‌فرستم تا در جریان اوضاع ایران باشید. شاید برای خود شما نیز از ایران رسیده باشد.

نامه‌ای پس از آن از [عباس] عاقلی زاده^۱ داشتم که شاید خلاصه آن را نیز خودم برای شما بفرستم. بخشنامه‌ها و بعضی از مطالب مربوط به کنگره [جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا] رسید. در مورد نشریه، گویا فراموش کرده‌اید که خود شما از این بچه‌ها خواسته بودید که نشریه منتشر کنند. بالاخره تصمیم گرفته شد که فقط دو یا سه شماره منتشر شود و بعد همان‌طور که شما صلاح دانسته‌اید و من و رفقای اینجا نیز همان‌طور صلاح می‌دانیم، عمل شود. در موقع وصول نامه شما، شماره اول این نشریه حاضر شده بود و فقط بعد تصمیم گرفته بودند که جلدی تهیه شود و یکدفعه چاپ شود، چون کلیشه گران و از ادامه [کار] صرف‌نظر شده بود، کلیشه چاپ نشد و به همان صورت [بدون جلد] منتشر گردید. یک شماره من برای شما فرستاده بودم. شماره دؤم - که باز اسناد و مدارک است - قسمتی حاضر است و قسمتی پس از تکمیل شدن، منتشر خواهد شد. موضوع اختلاف شوروی و چین برای من بی‌اندازه جالب است. از

کتاب‌ها و نشریاتی که شما فرستادید، زیاد و با دقت استفاده می‌کنم. بعضی کتب از منابع انگلیسی و آلمانی نیز تهیه کرده‌ام. در نظر دارم چیزی زیر عنوان «تفکراتی دربارهٔ اختلاف چین و شوروی» بنویسم، و این یک اظهار عقیدهٔ نهائی، نه از لحاظ نشریه و نه از لحاظ خود من نخواهد بود. به شکل شکِّ دِکارتی بحث خواهد شد. در نظر است که این نوشته به عنوان سوّمین نشریه و خاتمهٔ آن منتشر شود. اما اگر شما ترجیح می‌دهید، اینجا به همان دو نشریه اکتفا می‌شود و نوشتهٔ مذکور در فوق را (اگر نوشته شد) برای شما می‌فرستم.

باری، این نامه را با عجله و از روی بیحوصلگی نوشتم. معذرت می‌خواهم. به حسین‌زاده و داداشپور و دیگران از قول من بی‌زحمت سلام برسانید.

با سلام‌های صمیمانه سوسیالیستی

[بعد از تحریر] - خیلی مایل هستم راجع به کنگرهٔ دهم حزب کمونیست ایتالیا اطلاعاتی به دست آورم. [این کار] تا حالا در اینجا امکان‌پذیر نشده. همچنین راجع به هربرت مارکوزه^۲ - که کتاب مارکسیسم سوویتیک^۳ او را شما برایم فرستادید و خیلی جالب توجه است - اطلاعات بیشتر به دست آورم. این فیلسوف و استاد دانشگاه چه تمایلی و چه سوابقی دارد؟ کیست و چیست؟ در صورتی که اطلاعاتی و مدارکی دربارهٔ او به دست آورید و برایم بفرستید، خیلی ممنون می‌شوم.

نمی‌دانم ترجمه‌هایی را که برای شما فرستادم و رفقا فرستاده‌اند، رسیده یا نه؟

یادداشت‌ها:

۱. عضو کمیته مرکزی و مسئول تشکیلات جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران.
۲. Herbert Marcuse (۱۸۹۸ - ۱۹۷۹) در سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰، در محافل روشنفکری آمریکا و اروپای غربی شهرت و محبوبیتی داشت و کتاب *انسان یک‌بعدی* و کتابهای دیگرش (در انتقاد از تمدن کاپیتالیستی بر اساس تحلیلی فرویدی-مارکسیستی) سر و صدا کرده بود.
۳. مارکسیسم نوع شوروی.

وین، ۸ دسامبر ۱۹۶۳

دوست عزیز دکتر امیر پیشداد

نامهٔ مورّخهٔ ۴ دسامبر شما دیروز ۷ دسامبر به من رسید. از گرفتاری‌هایی که سالهاست دامنگیر شماست و در اوایل بدتر نیز بود من همواره متأثر بوده با رفقا و خانم دربارهٔ آن صحبت می‌کردیم. لافل جای خوشوقتی ست که گرفتاری‌های فعلی‌تان تنها از لحاظ زحمت و فشار جسمانی ست که به شخص شما وارد می‌آید. تا حدودی که می‌تواند به شخص من مربوط باشد با کمال میل برای سبک کردن این بار کمک می‌کنم. من مایل نبودم دربارهٔ مسائل روز وقت صرف کرده و چیز بنویسم، اما برای این‌که کار شما آسان‌تر شود به این کار نیز اقدام می‌کنم.

دو مقاله‌ای که خواسته بودید سعی کردم نه مطابق سلیقهٔ خود بلکه مطابق سلیقهٔ شما و سوسیالیسم از آب دربیاید، اما نمی‌دانم تا چه اندازه موفق شده باشم. هرچند شما همواره سعی کرده‌اید که رنگ ضدّ شوروی در سوسیالیسم منعکس نشود، اما موضوع بحث "جبههٔ ضدّ استعمار" یا "جبههٔ ضدّ دیکتاتوری" نوعی ست که غیر از این نمی‌شد. از این گذشته گویا شما نیز پس از وضع کنونی شوروی با رژیم شاه همین سلیقه را دارید. ۲۵ سطر که نوشته بودید نفهمیدم چه نوع سطری ست. من با وجود مقاله‌نویسی با اصطلاحات ژورنالیستی زیاد آشنا نیستم. سعی کردم هرچه کوتاه‌تر باشد. می‌توانید کم و زیاد و جرح و تعدیل کنید. اگر مطالبی را از کتاب‌هایی که برای من فرستادید بخواهید تلخیص یا ترجمه شود با

کمال میل انجام می‌دهم، و یا از کُتبی که می‌فرستید ترجمه می‌شود. خواهش می‌کنم در صورتی که کتابهایی را فقط به قصد من بخرید صورت [هزینه] آن را برای من بفرستید تا تأدیه شود.

نشریه‌ای که اینجا شروع شده حداکثر سه شماره خواهد بود نه بیشتر. اسم «نبرد» هم که موقوف شده. من که جوان نیستم و از شما هم خیلی مُسن‌ترم یادم نبود که [جهانگیر] تفضلی «نبرد» منتشر می‌کرده. به نظر من بی‌مورد به کار رفتن یک اصطلاح دلیل نمی‌شود که از آن صرف‌نظر کرد. در زمان تشکیل دادن حزب زحمتکشان ملت ایران دکتر بقایی یک تئورسین داشت و او را در جلسه ما حاضر کرده بود که دربارهٔ مرامنامه و اسم حزب بحث کند. هم با اصطلاح «زحمتکشان» و هم «ملت ایران» مخالف بود. می‌گفت حزب توده دائماً از زحمتکشان و ستاد زحمتکشان بحث می‌کند. گفتم درست به همین دلیل لزومی ندارد تمام اصطلاحات خوب و مترقی را در انحصار آنها بگذاریم.

در مورد اختلاف چین و شوروی ما نباید به خاطر جلب افراد قضاوت این یا آن طرف را تأیید کنیم. هدف و ایدآل برای انسان‌های اجتماعی جلب افراد نیست بلکه صلاح و سود جامعه و بشریت، یعنی طبقات زحمتکش جامعه و بشریت است. اگر به فرض روش چین منجر به یک فاجعه شود، و روش شوروی از آن فاجعه بی‌مانند در تاریخ بخواهد جلوگیری کند، برای خاطر جلب چند جوان احساساتی اما بدون فکر و تعقل نباید طرف چین را - مثلاً - بگیریم. بنابراین از لحاظ ایدئولوژیک و هدف، و هدف‌های استراتژیک نزدیک و دور، هرگز نباید به مناسبت جلب افراد در قضاوت تغییراتی بدهیم. اما - پس از تشخیص هدف استراتژیک صحیح - در سطح تاکتیکی، حالت روان‌شناسی اشخاص را از لحاظ تبلیغاتی می‌توانیم در نظر بگیریم. بعضی‌ها به من ایراد کردند که

در ترجمه اسناد مربوط به این اختلاف طرف چین را بیشتر گرفته‌ام. گفتم ما حقایق را بالاخره خواهیم نوشت، اما شوروی و رهبری حزب توده برای ایران خطر دارند و چین این خطر را ندارد. ما در عین هواداری از خط مشی صحیح، چه مربوط به شوروی باشد یا چین، می‌توانیم از لحاظ تبلیغاتی به نقاط مثبت چین بیشتر تکیه کنیم و به نقاط ضعف شوروی نیز. اما جهات مثبت سیاست شوروی را [در جهت «همزیستی مسالمت‌آمیز»] که برای سرنوشت بشریت حیاتی مهماتی است نمی‌توانیم ندیده بگیریم. یک موضوع یا نکته دیگر در ضمن مثال، در حدود سه سال پیش اگر ما طرفداری بی‌قید و شرط از جبهه ملی [دوم] که خودمان نیز عضو آن نبودیم می‌کردیم در آن روزها به سود ما بود، و پشتیبانی نکردن بی‌قید و شرط خیلی به ضرر ما (در آن روزها) بود اما خط مشی سیاسی فقط برای زمان محدود نیست. ما می‌دیدیم که این روش جبهه ملی [دوم] با وجود عامه‌پسند بودن عاقبت ندارد، و روزی عامه از آن روگردانده و مخالف آن روش‌ها شده و حقایق را درک خواهد کرد. این بود که از لحاظ تاکتیکی ما بیشتر از آنچه به جبهه ملی [دوم] عقیده داشتیم از آنها هواداری کردیم، اما از لحاظ هدف استراتژیک دور و نزدیک دنباله‌روی نکردیم [فقط به خاطر این] که آبروی موقت برای خود تحصیل کنیم. نتیجه این شده که حالا تمام افراد مترقی و با حسن نیت جبهه ملی [دوم] هوادار راه و رسم ما هستند. نمونه برجسته‌تر انشعاب از حزب توده و روشهایی است که نسبت به شوروی و استالین داشتیم، الی آخر.

از چین دو شماره انفرماسیون پکن برای من فرستاده‌اند که معلوم است آدرس آن را شما داده‌اید. خواهش می‌کنم آدرس، یعنی اسم کوچه را، آن‌طور که در پشت پاکت می‌نویسم بنویسد. این صحیح است، و گویا انگلیسی، و به معنی کوچه تخم مرغ طلایی است. به گفته ژان پل [سارتر،

شما پیش از تحقیق انتخاب کرده‌اید. از قرار معلوم هرچه می‌خوانید و آنچه برای من فرستاده‌اید اغلب از منابع چینی است (آنچه مربوط به اختلاف بین این دوست) و نظریه [پالمیرو] تولیاتی^۱ و [مورس] تورز^۲ و حزب کمونیست آمریکا و هند و غیره همه فقط از لابلای سطور نشریات چینی برای من قابل مطالعه بوده. البته اینجا دو کتاب آلمانی و انگلیسی به دست آوردم که نظریه هر دو طرف را بیان کرده اما ناقص است.

من از شما راجع به کنگره دهم حزب کمونیست ایتالیا سؤال کرده بودم نه راجع به حزب سوسیالیست نئی^۳ ایتالیا، اگرچه به این یکی نیز خیلی علاقه دارم و برای ماها خیلی جالب و لازم است. اگر در نامه به جای کمونیست، سوسیالیست نوشته باشید اشتباه است. تزه‌های جدیدی که حزب کمونیست ایتالیا از کنگره ۲۰ به بعد و بخصوص در ۱۹۵۷ طرح کرده و بعدها از آن پشتیبانی کرده به نظر من خیلی قابل مطالعه است و در حقیقت آخرین نتایجی است که با جرأت‌تر از خودِ خروش‌شچف از خروش‌شچفسم گرفته می‌شود. شوروی‌ها هرچند به آن افکار و نظریات تفوه نمی‌کنند اما آنها را تکذیب و یا با آنها مخالفت هم نمی‌کنند. در کنفرانس بخارست، نظریات ایتالیا فقط مورد انتقاد چین و آلبانی بود. در خاتمه بار دیگر تأکید می‌کنم که تمام وقت من در اختیار شماست. هرطور مایل باشید بنویسید، همکاری می‌کنم.

با صمیمانه‌ترین سلامهای سوسیالیستی

یادداشت‌ها:

۱. رهبر حزب کمونیست ایتالیا.
۲. رهبر حزب کمونیست فرانسه.
۳. حزب سوسیالیست ایتالیا به رهبری پیترونی که به حزب سوسیالیست نئی شهرت داشت، در برابر حزب سوسیال دموکرات ایتالیا به رهبری ساراگات.

وین، ۱۳ دسامبر ۱۹۶۳

برادر عزیزم حسین داداش^۱

دومین نامه تو را از دهلی دریافت کردم. نامه اول را با رفقا دسته‌جمعی خواندیم. نامه دوم را نیز تا حد لازم خواهیم خواند. اوضاع رفقای ما از لحاظ تحرک در اتریش و پاریس خوب نیست. در پاریس تنها دکتر پیشداد است که فعالیت دارد و طبیعتاً خیلی کند پیشرفت می‌کند. از آلمان و لندن اطلاع زیادی ندارم. وضع لندن، نسبت به گذشته، خیلی خوب شده. بعضی از آنها تهران رفته و با خط مشی [جامعه سوسیالیست‌های ایران] موافقت کرده و فعالیت می‌کنند. آن‌که رئیس کنگره [جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا] بود، گویا به نام محمد طاهری، توزرد از آب درآمده، یعنی هم جاسوس دستگاه [سازمان امنیت] است و هم دزد، و از سازمان [سوسیالیست‌های ایرانی] رانده شده. باری، پس از کنگره، از قرار معلوم، دکتر پیشداد دچار یک دپرسیون [افسردگی] روحی بوده و بالاخره به آن غلبه کرده و یک نامه مفصل و خیلی خوب و عالی به من نوشت. رابطه منظم داریم. من نامه مفصلی به او نوشتم و رونوشتی نیز به ایران [برای رفقای جامعه] فرستادم. تاریخ خلاصه‌ای از فعالیت خودم در تهران در این زمینه که شما در اروپا نمی‌بایست از اصل و نسب خود تبری بجوید. این افتخارات گذشته است که می‌تواند جاذبه داشته باشد و افراد را جلب کند نه تبری از آن. خواستم ثابت کنم که رفقای اروپا از این استقلال‌کذائی هیچ سودی نبرده‌اند و زیان

نیز برده‌اند. از قرار معلوم، رفقای آلمان نیز - مانند هوشنگ وزیری - همین عقیده را دارند و دکتر پیشداد نیز در این مورد متقاعد شده است. گویا تنها راجع به گذشته ملاحظاتی دارد، اما راجع به آینده اختلافی [با ما] ندارد.

آنچه من فعلاً در این جا دارم مطالعه می‌کنم، اختلاف چین و شوروی است. رفقای لندن و پاریس، از قرار معلوم، باز دنبال چین راه افتاده‌اند. تو هم لابد همین‌طور. اما من نه چینی هستم و نه خروشچفی. سیاست خروشچف را از لحاظ سیاست صلح جهانی و شناختن دنیای غرب و وضع کمونیست‌های اروپای غربی واقع‌بین‌تر می‌بینم. مسئله بی‌اندازه جالب شده است. تزه‌های توگلیاتی^۲ در کنگره دهم حزبشان - که مورد انتقاد جدی چین است - خیلی جالب است و به سوسیالیست‌های اروپا خیلی نزدیک شده. هرچند خروشچف حرف‌های توگلیاتی را نمی‌زند، آنها را تکذیب نیز نمی‌کند و روی هم‌رفته از احزاب کمونیست اروپا و آمریکا و هند در مقابل حملات چین دفاع می‌کند. در احزاب کمونیست اروپای شرقی و اروپا و بگویم جامعه غربی، تحولاتی در شرف وقوع است که اولاً استقلال آنها را از مسکو پیشرفت می‌دهد و مسکو نیز، گویا ناچار، داشتن متحدین قابل اعتماد را به دست‌نشانده‌ها ترجیح می‌دهد. ثانیاً این تحول از لحاظ ایدئولوژیک است که به همزیستی واقعی مسالمت‌آمیز دائمی و سیاست صلح وفادار می‌شوند و در راه عبور مسالمت‌آمیز به طرف سوسیالیسم قدم برمی‌دارند. در ملاقاتی که هیئت نمایندگی S.F.I.O.^۳ با خودگی موله^۴ از خروشچف کردند و ساعت‌ها و روزها بحث شده، آنها [شوروی‌ها] اینها [سوسیالیست‌های فرانسه] را بعنوان عضو خانواده پذیرائی کردند، مانند یکی از دو عضو بزرگ یک خانواده. این بار به نظر می‌آید که پیشنهاد همکاری آنها به سوسیالیست‌ها مانند

گذشته نیست و یک همکاری صمیمی است، یعنی کمونیست‌ها، بخصوص در اروپای غربی و مخصوصاً در ایتالیا، از مواضع سابق خود صرف‌نظر کرده و به سوسیالیست‌ها نزدیک شده‌اند. چینی‌ها حق دارند آنها را تجدیدنظرطلب می‌خوانند، اما حق ندارند تجدیدنظرطلبی [رویزیونیسم] را در عصر هسته اتمی و اِکونومتری و اُتوماسیون و غیره محکوم سازند. چینی‌ها انقلابیون اصیلی هستند، اما در داخل دیوار چین زندگی می‌کنند، زمان خود را فقط در داخل خود و اطراف درک کرده‌اند، جامعه غربی و حتی شوروی را نیز درک نکرده و نفهمیده‌اند. تعجب است که هنوز مارکسیسم-لنینیسم کلاسیک برای آنها یک حقیقت اونیورسِل [جهانشمول] است، نوعی حرف می‌زنند مثل این‌که در قرن نوزدهم و یا اوایل قرن بیستم زندگی می‌کنند.

مطالعه من در این مورد [اختلافات چین و شوروی] ادامه دارد، اما از قرار معلوم، تکامل اوضاع این‌طور است که در شوروی همان حکومت «طبقه جدید» حکمفرماست، اما می‌خواهند بطور تدریجی، بدون انفجار، به سوسیالیسم برسند، و در اروپا [اروپای غربی] از پیدایش طبقه جدید گویا جلوگیری خواهد شد (یعنی در ایتالیا و فرانسه که کمونیست‌ها قوی هستند) و در سایر نقاط اروپای غرب نیز نحوه سوسیال‌دموکراسی - که شاید به اصالت خواهد گرایید - پیش خواهد رفت.

در مورد ایران که من [با دوستان تهران] رابطه نسبتاً منظم دارم، خبری نیست. از خبر دکتر ودیمی نیز سر در نیاوردم. لابد شایعه‌ای مانند هزاران شایعه دیگر بوده که او [آن را] حقیقت تلقی کرده. تا حدی که اطلاع دارم، پس از ۱۵ خرداد [۱۳۴۲] هیچ تازه‌ای مهم پیش نیامده. تفسیر اوضاع ۱۵ خرداد، به نظر من، همان است که من کرده بودم. رفقای تهران نیز کم‌کم دارند به همان نتیجه می‌رسند. در تاکتیک عملی، اختلاف

نداشتیم. اما در تفسیر اوضاع اختلاف داشتیم. به نظر من، جنابعالی با وجود علمی بودن طرز تفکرت، با دیگران «اسب‌دوانی» (عصبانی) شده بودید و با خوشبینی عجیبی از واقعیات دور شده و دورنماهای جالبی را می‌دیدید. اما تمام آنها از آسیاب افتاده. آخوندها خانه‌نشین و خاموش شده‌اند. تنها رفقای ما هستند که فعالیت سیاسی منطقی و تا حدود زیاد، واقع‌بینانه دارند. [منوچهر] صفا و رفقای دیگر عملاً رهبری را خوب انجام می‌دهند. نگرانی آنها برای خالی بودن جای من صحیح نبود. چند بار بازداشت شده‌اند و با مولوی^۵ و پاکروان^۶ خوب و محکم و منطقی بحث کرده و بالاخره آزاد شده‌اند.

صبحه^۷ به تهران مراجعت کرد. پیروز^۸ مریض بود، خوب شده. نوروز^۹ تحصیل می‌کند و سلام دارد و فعالیت اجتماعی مفیدتر از همه انجام می‌دهد.

حال مزاجی من نسبتاً خوب است. برای پاییز آینده، خیال مراجعت به ایران دارم، اما در رهبری [جامعه سوسیالیست‌های ایران] شرکت نمی‌کنم. حاج‌خانم^{۱۰} هم حالش خوب است.

سعی کن با ایشوگامها^{۱۱} ملاقات کنی، شاید رابطه با [رفقای] تهران برقرار شود و از رفقای ما برای شرکت در بین‌الملل سوسیالیست‌ها دعوت شود. به [محمود] تفضلی سلام زیاد برسان. به امید دیدار

یادداشت‌ها:

۱. حسین ملک.
۲. پالمیرو تویلیاتی (Palmiro Togliatti) دبیرکل حزب کمونیست ایتالیا.
۳. S.F.I.O. یعنی: بخش (شعبه) فرانسوی انترناسیونال کارگری. در سال ۱۹۷۱، پس از تغییرات و تحولاتی، نام آن شد: حزب سوسیالیست.
۴. Guy Mollet دبیرکل حزب سوسیالیست فرانسه (یا S.F.I.O.) از سال ۱۹۴۹ تا سال ۱۹۶۹.

۱۵۴ نامه‌های خلیل ملکی

۵. سرهنگ مولوی، رئیس ساواک استان مرکزی.
۶. تیمسار حسن پاکروان، رئیس سازمان امنیت.
۷. صبیحه ملکی (گنجه‌ای)، همسر خلیل ملکی.
۸. پیروز پسر بزرگ ملکی.
۹. نوروز، پسر کوچک ملکی.
۱۰. مادر خلیل ملکی و حسین ملک.
۱۱. از رهبران حزب کنگره هند که ملکی و ملک با او در کنفرانس بادن (اتریش) آشنا شده بودند.

وین، بیست و دوم دسامبر ۱۹۶۳

دوست عزیز دکتر امیر پیشداد

نامه گرامی شما را دریافت کردم و چنان که وعده کرده بودید، دو کتاب یکی از ادگار اسنو^۱ و دیگری از تیورمند^۲ رسید. هنوز نخوانده‌ام، اما از مطالعه سطحی که کردم هر دو خیلی پُرارزش‌اند.

سابقاً شنیده بودم که در پاریس رفقا در ضمن اظهار لطف درباره من، یادآور شده بودند که من به منابع تازه دسترسی ندارم و بهمین مناسبت کتاب‌هایی [برایم] می‌فرستادند. از آنچه نوشته بودید، من با میل این لطف رفقا را پذیرفتم. ضمناً می‌خواستم این نکته را یادآوری کنم: با وجود این که کتاب‌های ارسالی شما واقعاً برای شخص من و مکتب [اجتماعی ما] مفید بود و ما را در جریان اوضاع تازه می‌گذاشت و بخصوص مسائل مربوط به اختلاف چین و شوروی - که بی‌اندازه برای من جالب است - این را نیز باید [بگویم] که اغلب این کتابهای تازه شما تأیید تزهائی بوده است که من و رفقا آن تزه‌ها را طرح [کرده‌ایم] و یا قبول داشته‌ایم. در روزنامه هفتگی علم و زندگی^۳ من مطالبی راجع به امپریالیسم و عبور مسالمت‌آمیز و مسائل مربوط به کشورهای در حال توسعه می‌نوشتم که مورد حملات سخت انقلابیون دوآتشه خودمان [یعنی بعضی از رفقای چپ‌نمای خودمان] قرار می‌گرفت. حالا می‌بینم که حزب کمونیست ایتالیا و تولیاتی^۴ و خیلی دیگر همان مطالب را طرح و تأیید می‌کنند. درباره «چه آلترناتیوهایی در مبارزات آینده - در ایران - ممکن و

موجود است؟»^۵، به دقت [آن را] خواندم و خیلی تعجب کردم که در این مدت کوتاه این قدر به واقع بینی گراییده‌اید. اصول کلی آن، به نظر من، کاملاً صحیح است. فقط مواردی هست که باید روشن شود و در صورت لزوم تصحیح‌هایی وارد شود:

۱- در مورد «جبهه ملی [دوم]»: از لحاظ واقعیت، صرف نظر از رهبران درجه اول معدود و رهبران و یا کادر درجه دوم، افراد جبهه ملی - بخصوص جوان‌ها - همه دارای تمایلات سوسیالیستی هستند.

۲- روشنفکران، به نظر من، در کشورهای در حال رشد (جهان سوم) دارای اهمیت زیاد هستند. در اعلامیه‌ها باید به این نکته توجه بیشتر کرد که جلب زحمتکشان به کمک آنها امکان پذیرست.

۳- ما، در ایران، وقتی صحبت از دولت ملی می‌کردیم، منظورمان دولت بورژوازی نبود، بلکه منظورمان خواهی خواهی همین آقایان سران جبهه ملی بود. ناچار این فرض را می‌کردیم که برنامه حکومت آنها باید مشابه برنامه ما سوسیالیست‌ها باشد. یک سال پس از ۲۸ مرداد، من پیشنهاد تشکیل جامعه سوسیالیست‌ها را به آنها دادم و آنها با برنامه جامعه سوسیالیست‌ها مخالف نبودند، فقط رقابت و تنگ نظری بعضی از آنها مانع تشکیل جامعه به معنایی که ما می‌خواستیم شد. وقتی ما اولین بیانیه جامعه را بیرون دادیم^۶، دکتر سنجابی به من گفت: ما هم با مختصر تغییراتی باید همین را قبول کنیم. [اگر] عملاً نمی‌کردند، کار دیگری بود. منظور این است [که] سوسیالیست‌های ایران، پس از ۲۸ مرداد، منظورشان از حکومت ملی همان حکومت ملهم از سوسیالیسم منطبق با شرایط مشخص (کونکرت^۷) ایران بود. بالاخره ما در ایران تشکیل حکومت ملی را به معنایی تلقی می‌کردیم که در شرایط حاضر ایران رسالت اصیل سوسیالیست‌هاست.

۴- این که می‌گویید: «... دیگر تنها به مبارزه در راه استقرار حکومت ملی اکتفا نکنند، بلکه خود مستقیماً وارد میدان مبارزه...». اولاً، همان طور که گفتم، منظور ما در ایران از استعداد حکومت ملی همان وارد شدن مستقیم در میدان مبارزه برای تحقق همان هدف‌هاست که نوشته‌اید. تنها چون تمام افکار عمومی متوجه [دیگران] بود، ما موفق نمی‌شدیم. اما حالا وضع بی‌شک خیلی مناسب‌ترست.

یک سؤال دیگر در این مورد که باید مورد توجه شما باشد: شما در نظر دارید «جبهه واحد سوسیالیستی» چگونه باید به قدرت برسد؟ از راه جنگ‌های خیابانی و یا از راه سعی و کوشش برای شرکت در یک حکومت ملی، به آن معنا که گفتم و یا مثلاً تشکیل دادن چنین حکومتی؟

۵- ما اغلب برای اجتناب از اشتباه شدن با جبهه واحد توده‌ای‌های متشکل، اصطلاح «متحد» را در مقابل «واحد» به کار می‌بردیم. اگر آنچه شما منظور دارید، یک حزب سوسیالیست واحد و یا متحد است، چرا [باید] اسم آن را جبهه گذاشت؟ ما «جامعه» را انتخاب کرده بودیم که جامعیت پیدا نشد. حالا چه ضرر دارد که حزب بنامیم، و همکاری حزب سوسیالیست را با سایر عناصری که در اول این اعلامیه برشمرده‌اید، جبهه بنامیم؟ [جبهه] ضد دیکتاتوری یا هر چیز دیگر.

من این نظریات را در نامه‌ای که شما خواسته بودید، در نظر گرفته‌ام. آنچه نوشته‌ام پس از خواندن دوباره و در ضمن نوشتن تصور کردم [که اگر] آنچه شما می‌خواهید نشده باشد، شاید مقاله‌ای شده باشد. بعضی جاها که جنبه تئوری داشته، محض اختصار، کوتاه آمدیم و شاید بعضی قسمت‌های سیاسی مفصل و یا بيمورد باشد. در هر حال، هر نوع جرح و تعدیل لازم باشد، البته هیچ مانع ندارد، و یا با در نظر گرفتن بعضی از نکات این نوشته، نامه سرگشاده دیگری تهیه شود.

من در نوشتن این نامه یا مقاله همان نوشته شما را راهنمای خود قرار دادم. اما در عین حال، شما در نوشتن این استراتژی و تاکتیک جدید و سعی برای جلب سایر سوسیالیست‌ها شاید بیشتر اصالت تئوریک و کسانی را که در اروپا هستند، در مد نظر داشته‌اید. اما من بطور کونکرت افراد و گروه‌هایی را در ایران در پیش چشم دارم که امکان جمع‌وجور کردن آنها وجود دارد.

یکی از موارد و یا نکاتی که من از سال‌ها پیش در نظر داشتم و هم‌اکنون بیشتر از همیشه باید مورد توجه باشد، این است که روشنفکران و کارمندان و حتی خود کارگران به یک سازمان غیرقانونی، سازمانی که مورد حمله مستقیم هیئت حاکمه باشد، نمی‌پیوندند. [سؤال این است]: آیا باید یک جریان [سازمان] زیرزمینی یا یک جریان لگال^۸ به وجود آید؟ به نظر من، اگر منظور به وجود آوردن یک سازمان توده‌ای باشد، باید جریان لگال باشد و شخص شاه مورد حمله مستقیم قرار نگیرد. انتقاد از هیئت حاکمه [یعنی غیر از شاه] هر قدر سخت [تند و تیز] باشد، برای آنان لااقل تا حدودی قابل تحمل است. در هر حال، در شرایط لگال می‌توان به هدف‌هایی رسید و نیروهایی را متشکل کرد و از ترس و لرز کارگران و بخصوص روشنفکران (که تازه اینها برای جلب کارگران و حالا برای جلب دهقانان اهمیت دارند) کاست. وقتی یک سازمان نیرومند به وجود آمد، در موقع لازم می‌توان تاکتیک‌های تازه‌تر و انقلابی‌تر پیش گرفت.

در مورد کتاب‌هایی که برای من می‌فرستید، این حق برای من محفوظ است که اگر کتابی را خود من خواستم، به حساب من تهیه شود. اگر فراموش نکرده باشید، راجع به کنگره دهم حزب کمونیست ایتالیا چیزی خواستم. اگر ممکن شد، خیلی ممنون می‌شوم.

نشریه شماره یک وین مربوط به ترجمه اسناد و مدارک مربوط به اختلاف چین و شوروی حتماً [تاکنون] به دستتان رسیده. شماره دوم آن چاپ شده و حاضرست، اما چون بنا شده بیشتر از سه شماره بیرون ندهیم، مدارک را ضمیمه شماره دوم می‌کنیم و شماره سوم، یک نامه وارده خواهد بود که رونوشتی از آن را پیش از انتشار برای شما می‌فرستم. استنسیل [تایپ] شماره سوم نیز شروع شده است.

با تقدیم سلام

یادداشت‌ها:

۱. Edgar Snow
۲. ملکی دو کتاب از تیورمند (یا تیورمنده) به فارسی ترجمه و منتشر کرد: یکی جهانی میان ترس و امید و دیگری دنیایی ممکن. رجوع کنید به فهرست آثار خلیل ملکی.
۳. از سال ۱۳۳۴ تا ۱۳۴۱ مجله علم و زندگی یا نبرد زندگی به شکل گاهنامه منتشر می‌شد، و در سال‌های ۴۰-۱۳۳۹، علم و زندگی به صورت هفته‌نامه نیز منتشر شد. منظور از: روزنامه هفتگی علم و زندگی همین آخری است (که در سال ۱۳۴۱ توقیف و تعطیل شد و دیگر درنیامد).
۴. پالمیرو تولیاتی، رهبر حزب کمونیست ایتالیا (در آن سال‌ها).
۵. منظور مقاله (یا گزارش تحلیلی) کمیته مرکزی جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپاست که در پنجمین کنگره این جامعه به تصویب رسید و در مجله سوسیالیسم، دوره اول، شماره هفتم، دی‌ماه ۱۳۴۲ (دسامبر ۱۹۶۳) منتشر شد.
۶. بیانیه جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران در شهریورماه ۱۳۳۹ به صورت جزوه مستقلی منتشر شده است.
۷. Concret (مشخص).
۸. Légal: علنی، مسالمت‌آمیز (برخلاف: غیرقانونی، مخفی، قهرآمیز).

وین، اواخر دسامبر ۱۹۶۳

دوست عزیز دژدار

نامه شما رسید ممنون شدم. از قول من به همه رفقا سلام صمیمانه برسانید. درباره بحث مطالبی که به عنوان دکتر پیشداد فرستاده‌ام و به طور استثنایی به شما دادم موضوع این است که من میل ندارم از بالای سر او این مطلب را طرح کنم. اما شما گرچه آن مطلب را از من اخذ کرده باشید، مانع ندارد که با ابتکار خودتان طرح و بحث کنید.

من متأسفانه وقت ندارم این یادداشتها را ادامه دهم. با آقای صفا^۱ و دیگران مکاتبه شده که تاریخ حزب تدوین شود و تقسیم کار شود و آنچه سهم من باشد به من رجوع گردد. این تحقیق اسناد و مدارک لازم دارد که در وین وجود ندارد. امیدوارم آن دو جزوه را هرچه زودتر بفرستید. در اینجا برای چاپ از طرف حزب سوسیالیست [اتریش] مشکلاتی ایجاد شده که شاید تا حالا برطرف شده باشد. در صورتی که اینجا نشد اگر ماتریته‌ها را بفرستیم آنجا امکان چاپ هست یا نه؟ [پاسخ] آن را به من و یا دریاپیگی بنویسید.

دوست عزیز، من به مناسبت عزیمت خانم که از اسلامبول بناست با هوایما برود پول من ته کشیده. در صورتی که آن پولی را که بنا بود اوایل نوامبر بفرستید [حالا] بفرستید خیلی ممنون می‌شوم - یعنی در اولین فرصت که برایتان ممکن باشد.

با صمیمانه‌ترین سلام‌ها

یادداشت:

۱. منوچهر صفا، عضو کمیته مرکزی جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران.

وین، ۲۹ دسامبر ۱۹۶۳

دوست و رفیق عزیز دکتر امیر پیشداد،

تلگراف شما را وقتی زیارت کردم که تازه در موعد معین شده نمی‌توانستم حاضر باشم. با کمال تأسف و عذرخواهی فراوان (بخصوص از شما که تلگراف را امضا کرده بودید) و دیگران، نتوانستم خودم را آماده برای این ملاقات کنم (فعلاً).

این‌که نوشته بودید که انتقاد مجاز است و حُسن استقبال می‌شود اما بحث لازم است، باید به عرض برسانم البتّه بحث درباره این‌که جامعه سوسیالیست‌های ایرانی و یا جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا به جبهه ملی به شکل منطقی بیبوندند و یا نه، بحث دارد و می‌توان درباره آن بحث کرد. البتّه گویا لازمه استقلال سازمانی شما این است که [رفقای] تهران را حتّی باخبر هم نکنید تا چه رسد به مشورت. بحث را پس از انجام کار کردن فائده زیاد ندارد. من نمی‌دانم چه لطمه و صدمه‌ای به استقلال سازمانی یا ایدئولوژیک شما وارد می‌آمد که این مسئله را نه تنها با واحدهای [جامعه در] اروپا، بلکه با جامعه ایران نیز در میان می‌گذاشتید و آنها نظر خود را به شما می‌نوشتند. البتّه می‌توانستید به آن ترتیب اثر بدهید یا ندهید. حدّاقْل فایده و تأثیر آن این بود که نقاط ضعف چه عرض کنم، باید بگویم خطاها در طرز تقاضای پیوستن [به جبهه ملی] که از آن بحث کردم و باز اشاره خواهم کردم، پیش نیاید. اینها مسائلی است که قابل بحث است و می‌توان بطور کتبی نیز این بحث را ادامه داد و

چون من، بطور کلی، پس از این، خیال دخالت در مسائل روز را ندارم، میل زیادی به بحث در این مورد ندارم و متأسفم که در بدو ورود به اینجا، بمناسبت لزوم این‌که رفقا را در جریان واقعیات ایران بگذارم، ناچار بطور کتبی و شفاهی دربارهٔ مسائل روز، بحث به میان آمده. اما پس از چند ماه دیگر شاید من هم به وضع شما دچار شوم، یعنی در جریان واقعیات نباشم. اما شماها بعنوان سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا که هدفتان استقرار سوسیالیسم در ایران است، بدون تماس لازم و کافی و حتی بدون داشتن ریشه سوسیالیستی در ایران، دارید در خلاء پرواز می‌کنید، یعنی خیال می‌کنید که پرواز می‌کنید، در حقیقت درجا می‌زنید. دو سال است همان موضوع برای شما طرح است. دائماً بین دو «اکسترم»^۱ [دو بی‌نهایت] دارید نوسان می‌کنید: از منهای بی‌نهایت به سوی به‌اضافه بی‌نهایت و غیره.

نه حزب توده، نه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا و نه جبههٔ ملی و نه هیچ واحد سیاسی نمی‌تواند خود را از ایران تجرید کند، البته در صورتی که هدف نهائی‌اش مبارزه اجتماعی در ایران باشد. چطور می‌توان سوسیالیست بود و از ایران منتزع بود؟ سوسیالیسم نمی‌تواند از واقع‌بینی صرف نظر کند. شما اگر با جامعه سوسیالیست‌های [نهیضت ملی] ایران نمی‌توانید لااقل همکاری از نوع آنچه شهوت آن را با جبههٔ ملی دارید، بکنید، خودتان در آنجا [در ایران] واحدی تشکیل دهید. مدتها پیش به شیرینلو^۲ و اینها من این پیشنهاد را کردم. اما شما سنگ‌های بزرگی برداشته‌اید که اگر برداشتن آن در اروپا ممکن است، در ایران نه تنها پرتاب کردن و زدن، حتی برداشتنش امکان‌پذیر نیست. استراتژی و تاکتیک شما و جبههٔ ملی [در اروپا] باید متناسب با نیروهای خودتان در ایران و اروپا باشد. مال توده‌ای‌ها متناسب با نیروهای سیاسی و نظامی شوروی است.

شما و جبهه ملی [در اروپا] برای این‌که از لحاظ تبلیغاتی از حزب توده عقب‌نمانید، دچار این اشتباه شده و می‌شوید که استراتژی و تاکتیک خودتان را مطابق نیروهای مادی و معنوی شوروی انتخاب می‌کنید. در هر حال، در این موارد من نه ایرادی و نه بحثی با شماها دارم. اگر احیاناً تماس یا ملاقاتی بود، البته از اظهار نظر مشورتی ابا ندارم.

ایراد و انتقاد جدی که من به نامه شما به جبهه ملی دارم، آن قسمت است که اصولاً در آن مورد بحث لازم نیست، مگر برای افرادی که از لحاظ تئوری ضعیف باشند و بخواهیم به آنها حالی کنیم که این کار غلط است، ولی رفقای پاریس که خود مجتهد و یا شاگردانی هستند که خوشبختانه از استاد جلو افتاده‌اند و او هم از این لحاظ خیلی خوشوقت است، دیگر بحث ندارد...

یک مورد دیگر: ما اول با تقلید از شوروی‌ها و حالا که شوروی‌ها نجات یافته‌اند، با پیروی از چینی‌ها، نوعی از امپریالیسم صحبت می‌کنیم مثل این‌که در قرن نوزدهم قرار داریم. امپریالیسم مرحوم شده و از بین رفته و بقایای آن نیز بزودی از بین می‌رود. البته امپریالیسم از لحاظ اقتصادی باقی است، آن هم با شعار و مرده‌باد و زنده‌باد از بین نخواهد رفت. با آن باید با تربیت کادر و سازمان دادن تولید و رشد و توسعه و همکاری بین‌المللی، در چارچوب سازمان ملل متحد و غیره مبارزه کرد و در درجه اول، با داشتن برنامه و عمل رشد و توسعه. بنابراین، آنچه در کنگره [جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا] تصویب شده و از مقاله‌ای در شماره اول سوسیالیسم ماهانه انتخاب شده که «امپریالیسم آمریکا دشمن شماره یک ملت‌هاست»، به نظر من، شعار پوچ و بیهوده و خالی از معناست. همین «دشمن شماره یک ملت‌ها» در ایران با زور و فشار سعی کرد که جبهه ملی [دوم] را جانشین رژیم شاه کند و آنچه در قدرت داشت

به شاه فشار می‌آورد. اگر جبهه ملی [دوم] موفق نشد، تقصیر آن «دشمن شماره یک» نبود. آزادی‌های نسبی اخیر ایران و تغییر و تحولات در املاک بزرگ^۳ همه در تحت فشار دشمن شماره یک است. آنها مدتها از شاه مأیوس شدند. در به در می‌گشتند تا نیروی جانشینی پیدا کنند. تفرقه و تشتت مانع این بود که آلترناتیو پیدا شود و جانشین رژیم گردد. اگر منظور [از امپریالیسم] انحصارات نفت و غیره باشد، البته موضوع دیگری است. آن‌هم راهش فحش دادن نیست. باید با دقت و مطالعه و پشتکار آدم تربیت کرد، سازمان داد، بازار پیدا کرد و اگر حکومت صحیحی باشد، برچیدن بساط آنها کار یک روز است.

ما در اینجا [در واحد وین] حتی پیش از دیدن سوسیالیسم ماهانه که به آن خوبی و آبرومندی است، تصمیم گرفتیم که مطابق نظر شما چیزی منتشر نشود. اما آنچه شروع شده بود^۴، شماره اول و دوثلث شماره دوم استنسیل شده و حتی مقداری چاپ شده بود. رفقا گفتند: در این دو شماره، ما خود اظهارنظری نکردیم و این خوب نیست که ناظر بی‌طرفی باشیم. خوب است اظهارنظری بعنوان نامه وارده بشود، و بعد [این فعالیت] تعطیل شود. اگر می‌بینید تکثیر این جزوه‌ها به تأخیر افتاده، از بی‌همتای رفقای اینجا است. فقط کسی باید به خود زحمت دهد و استنسیل^۵ها را ببرد و در حزب سوسیالیست [اتریش] چاپ کند. الان ماه‌هاست جواب نشریه تعلیماتی استنسیل شده و همچنین نوشته‌های اخیر من، که [رفقا] همت نمی‌کنند ببرند آن را چاپ کنند، و الا بنا بود که زودتر تمام شود.

ضمناً این «نامه وارده» من^۶ بنا نبود این قدر طولانی باشد. این تقصیر کتاب‌های شما بود که خواندن آنها موجب شد که «نامه وارده» مفصل شود و از صورت «نامه وارده» خارج گردد. صحیح است که از لحاظ

عبارت‌پردازی واقعاً خشت است که پُر زده شده، اما محتویات آن، گمان می‌کنم، بعنوان موضوع بحث در اروپا و ایران لازم و ضروری است و بی‌اندازه از لحاظ ما جالب و مهم و حیاتی و مهماتی است.

در مورد متمرکز کردن امکانات و وسائل مادی و معنوی برای دو ارگان مهم جامعه [مجله و ماهنامه سوسیالیسم] ما هم صددرصد با شما موافق هستیم، اما با کمال تأسف رفقای وین نه وسائل مادی و نه معنوی به کار نمی‌اندازند. وانگهی، در اینجا وسائل مادی زیاد به کار نمی‌رود، فقط خریدن استنسیل است. بقیه هم مجانی است، آن هم از حدود پانصد تومانی است که من از رضا^۷ دریافت کردم بعنوان اعانه به تشکیلات [واحد] وین. از این پول هرچه باقی بماند، از طرف تشکیلات وین برای شما خواهیم فرستاد. اما از لحاظ نوشتن مقاله [برای مجله و ماهنامه سوسیالیسم]، انتشار این جزوه‌های بد چاپ شده، البته مانعی برای همکاری من با آن دو ارگان نبود و نیست، زیرا تصور می‌کنم که خود شما از کثرت مقالات من ذله شده باشید. دو مقاله نیز با این نامه می‌فرستم.

در مورد ملاقات پیش از رفتن من به ایران، چون به تفصیل مکاتبه شده و مبادله افکار، شاید [ملاقات] لزوم زیادی نداشته باشد. اما در صورتی که لازم بدانید و برای من نیز خیلی مطبوع خواهد بود در این صورت، در این فصل درس و غیره من ابداً راضی به زحمت رفقا نیستم و بخصوص شما با آن همه ابتلا و گرفتاری، چگونه می‌توانید سفر کنید. اگر لازم و مفید می‌دانید، من عوض وین از پاریس با هواپیما [به سوی تهران] حرکت می‌کنم. فرق خیلی مختصر دارد [از لحاظ هزینه سفر]. از وقتی [به اتریش] آمدم، اعتبار مختصری برای آمدن و برگشتن تا آلمان داشتم که هنوز محفوظ است. بنابراین، اگر لازم بود ترتیب آن را بدهید و به صورتی که من در حرکت از وین به طرف پاریس، بتوانم یک یا دو روز در

کارلسروهه و بُن و پاریس بمانم. چون مایل هستم که روزهای عید [نوروز] تهران باشم، در صورت لزوم مسافرت به آلمان و فرانسه، باید حدود پانزدهم اسفند (که حدود ششم مارس) است از اینجا [از وین] حرکت کنم، و ترتیب ملاقات‌ها داده شود، چون در اسلامبول نیز مایل هستم دو سه روز بمانم و آن شهر را از نزدیک ببینم. هرچه زودتر تکلیف [این سفرها] معلوم شود، بهترست زیرا در اتاق‌هایی که من هستم، باید یک ماه زودتر اعلام تخلیه کنم.

حسین ملک شاید تا دو سه هفته دیگر بیاید به اروپا^۱. از قرار معلوم، اوّل می‌رود به مونیخ، که گویا گیزلا^۲ آنجاست و خیال دارد در آنجا ماشین بخرد حالا پولی برای اعانه دادن [به جامعه] داشته باشد، چه می‌دانم: آنها که ماشین می‌خرند، کمتر اعتبار برای کارهای اجتماعی دارند. امیدوارم بتواند کمک به نشریه‌ها هم مادی و هم معنوی بکند.

من با رفتن به ایران، همکاری‌ام^۱ کمتر نخواهد شد. از آقای [منوچهر] صفا و دیگران جدّاً خواسته‌ام [که با انتشارات جامعه در اروپا همکاری کنند] و در تهران نیز عملاً مطالبی را گرفته و برای اروپا می‌فرستم.

در ایران، من در رهبری [جامعه سوسیالیست‌های ایران] شرکت نخواهم کرد. با کمی تفاوت، وضع اینجا را در آنجا حفظ خواهم کرد. امیدوارم وضع مزاجی من اجازه دهد که مطالعات را ادامه دهم. گمان نمی‌کنم که وضع مزاجی‌ام در ایران بدتر از اینجا باشد که بنا به گفته طبیب معالج رضایت‌بخش است.

با سلام‌های صمیمانه و قلبی

یادداشت‌ها:

۱. Extrême یعنی حالت افراطی.
۲. دکتر هوشنگ شیرینلو، از اعضای جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا (واحد پاریس) که در سال ۱۳۴۰ (۱۹۶۱ میلادی) به ایران بازگشته بود.
۳. اشاره‌ای است گذرا به اصلاحات ارضی در ایران.
۴. کمیته مرکزی جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا به همه واحدهای این جامعه (و نه فقط واحد وین) پیشنهاد کرده بود که امکانات و وسائل مادی و معنوی خود را در خدمت قوی‌تر و غنی‌تر ساختن مجله و ماهنامه سوسیالیسم (ارگان جامعه اروپا) بگذارند، نه این‌که هر واحد، با امکانات محدود، برای خود نشریه‌ای منتشر کند.
۵. ورقه مخصوصی که متن روی آن تایپ می‌شد و آن را در «ماشینی» قرار می‌دادند و متن را «تکثیر» و چاپ یا «پلی‌کپی» می‌کردند.
۶. «نامه وارده» سومین جزوه از جزوه‌هایی بود که سوسیالیست‌های واحد وین، با کمک فکری و قلمی ملکی، درباره اختلاف چین و شوروی منتشر می‌کردند. در این «نامه وارده»، موضع‌گیری سیاسی و ایدئولوژیک سوسیالیست‌ها درباره علل و عوامل اختلاف چین و شوروی عرضه شده است.
۷. رضا ملکی، برادر ملکی، که در تهران تجارت می‌کرد.
۸. در آن سال‌ها، حسین ملک برای مؤسسه FAO (وابسته به سازمان ملل متحد) کار می‌کرد و مأموریت‌هایی می‌گرفت به کشورهای در حال رشد (از هند گرفته تا ماداگاسکار و مراکش و هائیتی).
۹. همسر آلمانی سابق حسین ملک.
۱۰. منظور، همکاری قلمی است با انتشارات جامعه سوسیالیست‌ها در اروپا.

وین، هفتم ژانویه ۱۹۶۴

دوست عزیزم دژدار

چند روز پیش نامه شما رسید. از پیشرفت کارهای اجتماعی شما خیلی خوشوقت شدم. راجع به فرستادن مطالبی برای ماشین کردن نه من و نه نوروز [پسر کوچک ملکی] هیچ اطلاعی نداریم. نوروز از دریاییگی^۱ پرسیده بود او هم اطلاعی نداشت.

از وقتی خانم رفته و خرج من زیاد شده پولی دریافت نکرده‌ام و به فرض دریافت پول [باز هم] احتیاج مبرم به هزار شیلینگ دارم که بنا بود گویا ماه‌ها پیش بردازند. از وعده اخیرتان نیز جوابی نرسیده. نوروز دسته‌گلی به آب داده. خاکسترگرم را در اطاق گذاشت و شب بیدار شدم دیدم مبل و مقداری از پارکت [تخته‌های کف اطاق] سوخته. خیلی متضرر شده‌ام و هنوز [هم] کار تمام نیست. نوروز نداند من به شما نوشته‌ام و به کسی هم نگوئید. در هر حال خیلی ممنون می‌شوم که هر چه زودتر ممکن [باشد] پول به من برسد. از قرار معلوم پول تشکیلاتی نیز صرف شده. واقعاً تعجب آور است. امان از رفقای بد. البته منظور من رفقای غربی نیست. بزرگ‌ترین ضرر شما از جای دیگر است. اگر کسی غیر از شما بود من بی‌اندازه متأثر می‌شدم، نه برای ۱۰۰۰ شیلینگ بلکه خیلی بالاتر از آن. اما درباره شما نمی‌دانم، خوب چرا. در هر حال از ارزش شما در نظرم کاسته نشده، اما نگرانی دارم و گاهی می‌ترسم نوروز هم [اگر] اینجا بماند دچار این [گونه] زندگی شود. امیدوارم نظم و ترتیبی به کارهای

نامه‌های اروپا ۱۶۹

خود بدهید. به همه رفقا، پرچمی و درخشان^۲ و دیگران سلامهای قلبی
مرا برسانید.

یادداشت‌ها:

۱. از اعضاء واحد سوسیالیست‌های اروپا در وین.
۲. هر دو از اعضاء واحد سوسیالیست‌های اروپا در گراتس.

وین، ۲۲ ژانویه ۱۹۶۴

دوست عزیزم دکتر امیر پیشداد

نامهٔ اخیر شما را دریافت کردم. تنها چیزی که زندگی یکنواخت اینجا را بهم می‌زند و تنها انتظار من در روزهاست رسیدن نامه از ایران و اروپا، و بخصوص شماست که همواره پر از محتوی باارزش است.

در مورد نامهٔ سرگشاده به افراد حزب توده مطلبی نوشته بودید و این نگرانی را برای من پیش آورد مبادا رفقای آنجا به مناسبت [به خاطر] جلب افکار عمومی توده‌ای‌های منشعب [= توده‌ای‌های متمایل به مائوئیسم] بیشتر از حد لازم چینی شده باشند - توده‌ای یا چینی به معنی روان‌شناسی آن. و از تقاضای غیراستالینی کردن خوششان نیاید. باز هم یادآوری می‌کنم که ایدآل اجتماعی و هدف برای خاطر جلب افراد نیست بلکه جلب افراد برای از قوه به فعل آوردن هدف و ایدآل است. البته در سطح تاکتیکی می‌توان افکار عمومی را در نظر گرفت اما هدف و استراتژی نباید فدای تاکتیک‌های تبلیغاتی شود.

در مورد بد تایپ شدن نوشتهٔ من مرقوم داشته بودید. البته یک موضوع را محض تعارف ننوشته بودید و آن این است که علاوه بر اینکه فارسی من بد است، ترجمه‌ها نیز بدتر از آن است. و با کمال تأسف عجز بودن، حوصلهٔ آرام نوشتن و از نو خواندن را نمی‌دهد. همیشه پس از تکثیر یک‌بار می‌خوانم و متوجه نواقص زیادی می‌شوم. در ایران اخیراً نوشته‌های خود را به یکی از رفقا می‌دادم که یا خود اصلاح می‌کرد یا

علامت می‌گذاشت خود من اصلاح می‌کردم. در اینجا نیز این کار را کردم [با یک رفیق دیگر در اینجا]. آن رفیق هیچ دست نبرد و تذکری نداد و گفت خوب است. بعد دیدم نواقص زیادی دارد. خلاصه رفقای اینجا نیز مانند آنجا خیلی خیلی بی‌همت هستند. موقعی که من آمدم یک هفته طول می‌کشید تا یک اعلامیه یک صفحه‌ای را تایپ کنند، آن‌هم پر از غلط‌های کاملاً قابل اجتناب. حالا پسر کوچک شانزده ساله من - نوروز - در اینجا است. او اهل گردش زیاد نیست. در ایران ماشین تحریر کار نکرده بود. حالا اینجا پیش خودش یاد گرفته و همه را او می‌زند، اما او هم مانند پدرش عجول است. از کارهای شما، و نامه‌های شما (که اول او می‌خواند و به من فرصت نمی‌دهد) و سلیقه‌ای که در نوشته و انتشارات بکار می‌برید خیلی خوشش آمده و تحت تأثیر قرار دارد. میل دارد از سلیقه شما پیروی کند، اما عجله‌کنندگی اجازه نمی‌دهد. «تفکراتی دربارهٔ اختلافات چین و شوروی» که تایپ شده برای شما می‌فرستم.

سوسیالیسم ماهانه خیلی خوب شده - از لحاظ چاپ و غیره. دربارهٔ محتویات آن بعضی نظریات دارم. تصوّر کلی من این است که رفقای ما در اینجا، یعنی اروپا بیشتر و ایران نیز، اما کمتر، تحت تأثیر چپ‌روی‌های کمونیست‌ها سوابق ذهنی پیدا کرده‌اند. حالا کمونیست‌های اروپا و شوروی از این توهمات نجات یافته‌اند اما ما هنوز مرضی را که از آنها دریافته‌ایم معالجه نکرده‌ایم. به عنوان مثال اگر ما حزب کارگر انگلیس و سوسیال دموکرات آلمان و سایر احزاب سوسیالیست اروپا را تخطئه کنیم، و کمونیسم را نیز که [در اروپا] غیر از فرانسه و ایتالیا جایی اهمیت ندارد نپذیریم پس باید بگوئیم که کشورهای صنعتی اروپا نهضت کارگری ندارند. به قول آقای ژیل مارتینه باید واقعیت‌ها را آنطور که هستند نه آنطور که ما دلمان می‌خواهد بپذیریم.

حالا کمونیست‌ها، این دفعه به عکس سابق، صمیمانه می‌خواهند به سوسیالیست‌ها نزدیک و بالاخره یکی شوند، و البته هر دو اصلاح می‌شوند. اما ما در سوسیالیسم ماهانه و غیر آن همه را محکوم می‌کنیم. و این محکوم کردن مارکسیسم است زیرا از اصول آن این است که در کشور صنعتی پیشرفته باید نهضت کارگری بوجود آید. پس این نهضت کیست و کجاست؟ چند نفری که دلشان را به مطالبی خوش می‌کنند و چیزی مترقی می‌سازند نهضت کارگری نمی‌شوند. حزب کارگر انگلیس هر چه هست تنها تجسم واقعی نهضت کارگری [در آن کشور] است.

وین، پانزدهم فوریه ۱۹۶۴

دوست عزیزم دکتر امیر پیشداد

سوسیالیسم ماهانه و مجله سوسیالیسم و کتاب اصول (جدید) مارکسیسم-لنینیسم و بعضی نشریات دیگر از قبیل نامه سرگشاده به اعضا حزب توده رسید. جای خوشوقتی است که در این چند ماه اخیر فعالیتت از طرف جامعه [سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا] به وقوع پیوسته و رکود دوران اول سال (سال تشکیلاتی) را جبران کرده. امیدوارم نشریات رفته رفته پرمحتواتر و زیباتر از آنچه گردیده نیز بشود.

دوست عزیزم، من در وین یک زندگی آرام و یکنواخت دارم و از محیط خانه خود خیلی دور شده‌ام. شاید بهمین مناسبت وضع مزاجی خود را از آنچه هست، بهتر حس می‌کنم. اخیراً با اتوبوس یک مسافرت شهری نسبتاً دوری کردم. در مراجعت حس کردم که بیشتر از حد لزوم خسته شده‌ام و چون مرض قلبی من با خستگی شدید شروع شده، حتی الامکان از خسته شدن و خستگی اجتناب می‌کنم. به فکر رسیدن به این فاصله کوتاه با اتوبوس این‌همه مرا خسته می‌کند، چگونه با قطار تا پاریس خواهم رفت. با طیب معالج صحبت کردم و او منع کرد که حتی الامکان از مسافرت دور و دراز با قطار اجتناب کنم.

اینک برای بار دوم خلف وعده از من سر می‌زند، اما این بار تصدیق می‌فرمایید که تقصیر از من نیست و از حالت مزاجی من است. شاید شما زحمت کشیده و با دوستان دیگر مکاتبه کرده‌اید و بار دیگر موجب انفعال

شدید من فراهم شده است. در هر حال، اطمینان دارم که شما و دیگران مرا معفو^۱ و معذور خواهید دانست.

از حالت مزاجی و قلب بیمار گذشته، در چشم نیز عارضه‌ای که در ایران نیز چند بار سابقه داشت شروع شده و مدتی است متأسفانه بالاجبار از خواندن و نوشتن زیاد خودداری می‌کنم مگر در موارد اضطراری و کاملاً اجباری. فعلاً مشغول معالجه هستم. لگه‌هایی شناور در چشم پیدا شده. طبیب ویتامین A و یک کولیر^۲ تجویز کرده است.

دوست عزیز، لطف کمیته مرکزی [جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا] را درباره اهداء بعضی کتب قبول کردم. اما کتاب‌هایی را که خود من سفارش می‌دهم اگر به حساب من تهیه شود، خیلی اسباب خوشوقتی خواهد شد.

۱- رسالات و اسناد و مدارکی مربوط به سوسیالیسم در آسیا و افریقا و آمریکای لاتین.

۲- نشریات یعنی لیست نشریات ایتود^۳ و خود مجله ایتود به نام من اشتراک شود. ایتود را در تهران برای من از مؤسسه‌شان می‌فرستادند و شاید شما آن را برای من آبونه شده بودید، یعنی حالا این طور حدس می‌زنم^۴.

۳- لطفاً به دفتر انفورماسیون پکن^۵ در پاریس آدرس تازه مرا اطلاع دهید: Kh. Maleki تهران خیابان شاهرضا خیابان رامسر شماره ۱۹ از این زحمات قبلاً خیلی تشکر می‌کنم و معذرت می‌خواهم.

مطالعه‌ای را که درباره اختلاف چین و شوروی شروع کرده بودم، بمناسبت عارضه چشم متأسفانه در قسمت آخر ناتمام گذاردم. معذک چون استنسیل‌ها تهیه شده، شاید چاپ شود و استنسیل‌ها را همراه [خود] به ایران ببرم.

اگر مقداری از نشریات جامعه بفرستید، من می‌توانم همراه به ایران

بیرم. به عکس فرمایش دکتر [حسن] مهاجری^۱، رفیق عزیزمان، در سرحدات یا فرودگاه مهرآباد هیچ گونه مراقبت سیاسی وجود ندارد. خانم من و پسر من موقع آمدن مقداری نشریات و رسالات [از تهران] آوردند و موقع رفتن [به تهران] مقدار بیشتری بردند و صحیح و سالم به مقصد رسید. چون از خواندن و تصحیح [اسناد تایپ شده] خودداری می‌کنم، نتوانستم یک نسخه از بقیه مطلب مذکور در بالا را فعلاً برای شما بفرستم. حتماً پیش از حرکت [به سوی تهران] خواهم فرستاد.

حسین ملک یک روز در وین بود. حالا با اصرار من و رفقای گراتس، به آنجا رفته و باز با توصیه من از راه کارلسروهه و بُن به پاریس می‌آید، نه آن‌طور که خودش می‌خواست از راه سوئیس، که نزدیک‌ترست...

همان‌طور که وعده داده‌اید، امیدوارم چند ماه دیگر شما را در تهران ملاقات کنم و از مصاحبتتان برخوردار باشم.

در خاتمه، بار دیگر از این خلف وعده اجباری اظهار تأسف کرده و معذرت می‌خواهم.

یادداشت‌ها:

۱. معفو یعنی همان معذور.
۲. کولیر (collyre) قطره برای ریختن در چشم که معمولاً در مورد آب مروارید تجویز می‌شود.
۳. در نامه‌های پیش از این نشریه یاد شده است.
۴. حدس ملکی درست بود.
۵. دربارهٔ پکن انفورماسیون رجوع فرمائید به نامهٔ پیشین. در سال ۱۳۴۴ وقتی سازمان امنیت، برای جلوگیری از پاگرفتن جبههٔ ملی سوم، ملکی و یارانش را دستگیر، محاکمه و زندای کرد، به ملکی تهمت زدند که «کمونیست چینی» است و این نشریه را به عنوان گواه جرم ارائه کردند.
۶. دکتر حسن مهاجری، عضو جامعهٔ سوسیالیست‌های اروپا که تازه به ایران بازگشته بود.

وین، دهم ژانویه ۱۹۶۴

دوست عزیزم^۱

نامهٔ اخیر و مفصل شما در جواب نامهٔ سابق من رسید. با کمال تأسف باید بگویم که تأثیر چندان مطلوبی در من ایجاد نکرد، زیرا درباره خیلی از مطالب اظهارنظرهایی مفصل شده بود - که ایرادی یا ایراد چندانی در آن موارد وجود نداشت - و خیلی از مطالب یا مسائلی که مورد بحث و انتقاد بود، مسکوت گذارده شده بود و یا فی‌المثل درباره بعضی مطالب حالت روان‌شناسی آن زمان رفقای اروپائی تشریح شده بود، اما از این مسئله غفلت به عمل آمده است که آیا آن حالت روانشناسی و آن طرز تلقی از امور صحیح بوده و یا غلط؟ آیا نتایج صحیح داده و یا عملاً ناصحیح از آب درآمده؟

در هر حال، چون منظور از توجه به گذشته تنظیم راه و خط‌مشی‌های آینده است، نه انتقاد و ندامت، امیدوارم در مورد دو قسمت اخیر که خواهید نوشت، توافق نظر بیشتر داشته باشیم و تمام اوضاع و احوال این‌طور نشان می‌دهد که توافق زیاد در مورد آینده هست. بنابراین، می‌توان گذشته را - لاقلاً در جزئیاتش - ندیده گرفت.

دو مقاله فرستادم. آنچه به عنوان «نامه سرگشاده به افراد حزب توده» است، نمی‌دانم با سلیقه شما وفق می‌دهد یا نه. اول من در نظر داشتم که نامه‌ای با امضای خود به روزنامه مردم^۲ بنویسم. بعد فکر کردم اسم من در این میان نباشد، بهتر است. این نامه [سرگشاده] را در صورتی که با سلیقه

رفقای اروپا وفق ندهد، ممکن است به نام «نامه وارده از ایران» که یک فرد سوسیالیست متشکل^۳ نوشته منتشر ساخت.^۴

«تفکراتی دربارهٔ اختلاف چین و شوروی» هنوز تمام نشده. شاید در همین حدود و یا مقداری کمتر نیز تهیه شود. این خلاصه نتیجه‌ای است که من از کتاب‌هایی که شما فرستادید و بعضی نیز اینجا [در اتریش] تهیه شده، استنباط و استخراج کرده‌ام. اینها در این جا استنسیل شده^۵ و این کپی‌ها نیز با همان استنسیل‌ها زده شده، اما تصوّر نمی‌کنم به این زودی‌ها نوبت تکثیر آنها برسد. در صورتی که شما مفید و لازم بدانید زودتر چاپ شود، مانعی نخواهد داشت. در هر حال، میل دارم نظر شما را در مورد مسائل مطروحه در این «تفکرات» بدانم. بالاخره باید به توافقی برسیم. من، روی هم رفته، موافق سیاست خروشچف و احزاب کمونیست اروپا [اُرکمونیسیم] هستم، در سیاست صلح جهانی و مسائل مربوط به انقلاب^۶. از طرف دیگر، همان‌طور که بعد سعی خواهم کرد نشان دهم، چینی‌ها نیز غیر از موارد معین، اختلاف عملی با روسیه و سایر احزاب کمونیست ندارند، فقط در عالم تبلیغات لفاظی می‌کنند. آنچه را که خروشچف صریح اعلام می‌دارد، چینی‌ها به آن عمل می‌کنند، یعنی نهضت‌های انقلابی را تا آستانه جنگ جهانی تعقیب نمی‌کنند و کمک نیز نمی‌کنند. حتی در کشور خودشان، نه تنها به فرموز^۷ و هونگ‌گنگ^۸ حمله نکردند، حتی با وجود این‌که عامل انسانی را بزرگ‌ترین عامل و بالای [برتر از] تکنولوژی اعلام می‌کنند، به جزائر ساحلی ماتو و غیره نیز حمله نکردند. اگر شوروی به هند و مصر کمک می‌کند، آنها [چینی‌ها] خود با پاکستان و ژنرال دُگل و حتی اخیراً با مصر لاس زدند و می‌زنند. من دربارهٔ اصالت بیشتر انقلاب چین در دنباله این مطالب خواهم نوشت. اما سیاست اکثریت بزرگ احزاب کمونیست اروپا، به نظر من، صحیح‌ترست

و همان تِزها [تجزیه و تحلیل‌ها]ئی است که ما تا حالا داشته‌ایم و آنها [کمونیست‌های اروپای غربی] روی تِزهای سوسیالیست‌ها و از جمله تِزهای ما آمده‌اند.

چند مقاله که از روزنامه‌ها بُریده بودند [و محض اطلاع من فرستاده بودید]، خواسته بودید پس بفرستم. در صورتی که نام آن مقالات را بار دیگر بنویسید، پس می‌فرستم، یا اگر لازم بود، همه را [پس می‌فرستم]. از پکن آنفُرماسیون که شما برایم آبونه شدید، مرتب می‌رسد و نامه‌هایی نیز، و تقویم نیز، خیلی ممنون هستم. بسیار مفیدست که ما از نظریات آنها باخبر شویم.

در مورد [مقاله] تفکراتی دربارهٔ اختلاف چین و شوروی، اگر نتوانستید [متن ارسالی را] بخوانید [چون غلط‌های تایپی فراوانی دارد]، ممکن است نسخه اصلی خطّی [دستنویس] را نیز بفرستم.

من در حدود عید [نوروز]، شاید چند روز پیش‌تر، باید [به تهران] مراجعت کنم: خانم و همهٔ خانواده جدّاً از من خواسته‌اند. ضمناً اینجا بدون پرستاری خانواده و ناخوشی سخت است. به رفقای عزیز پاریس سلام مرا ابلاغ کنید.

با گرم‌ترین سلام‌های قلبی

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد.
۲. ارگان حزب توده.
۳. یعنی فرد سوسیالیستی که در یک سازمان سیاسی‌ست.
۴. کمیته مرکزی جامعهٔ سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا با پیشنهاد ملکی موافقت کرد و با استفاده از مقاله‌ای که او فرستاده بود، خود نامه‌ای سرگشاده «به اعضای حزب تودهٔ ایران» نوشت و در شمارهٔ هفتم ماهنامهٔ سوسیالیسم مورخ تیرماه ۱۳۴۳ منتشر کرد.

۵. پلی‌کپی شده.
۶. یعنی: من، برخلاف حزب کمونیست چین و هواخواهانش که با سیاست «همزیستی مسالمت‌آمیز» بین بلوک شرق و غرب مخالفند، با همزیستی مسالمت‌آمیز بین دو بلوک، و طرد روش‌های قهرآمیز در داخل کشورها، موافقم.
۷. جزیره «فُرمُز» (Formose) که هنوز هم با نام «تایوان» (Taiwan)، کشوری چینی، جدا از چین اصلی (از چین کمونیست) است.
۸. هونگ‌کونگ (Hong Kong) در آن زمان، طبق یک قرارداد بین‌المللی با چین، مستعمره انگلیس بود، و در پایان قرارداد، در سال ۱۹۹۷، به شکل ویژه‌ای به جمهوری چین پیوست.

این نامه را ملکی اندکی پیش از سفرش از وین به گراتس به احتشام درخشان - مسئول تشکیلات جامعهٔ سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا در واحد گراتس (اتریش) نوشته است. در ضمن نامه، ملکی از پرویز مظفری و فریدون دژدار و دریابیگی - هر سه از فعالان جامعه در گراتس - نام برده است.

وین، ۲۷ فوریه ۱۹۶۴

توسط رفیق عزیز درخشان، رفقای مقیم گراتس
من پیش از مسافرت‌های اخیرم به اتریش بارها دربارهٔ رفقای گراتس
و محیط سیاسی و اجتماعی آنها مطالبی شنیده و همواره مایل بودم که به
دیدار رفقای آن شهر نائل شوم. متأسفانه، در دو مسافرت قبلی این
سعادت نصیب من نشد و از زمانی که بار اخیر به وین آمده‌ام، باز مترصد
بودم که به دیدن شماها نائل شوم. چنان‌که می‌دانید، بیماری^۱ و قدغن
بودن مسافرت دور و دراز مانع از دیدار شماها شد.
من بزودی عازم ایران هستم و با وجود این‌که دکتر معالج مسافرت با
ترن را برای مقاصد دور قدغن کرده، معذک نمی‌توانم بدون دیدار
شماها این کشور را ترک کنم. در نظر داشتم همین روزها یکی دو روز پیش
شما بیایم، اما چون پزشک معالج رفتن مرا به پاریس تصویب نکرد،
تاریخی را که برای آن مسافرت در نظر گرفته بودم، به گراتس تخصیص
می‌دهم. یعنی در صورتی که شما موافق باشید، من روز ششم ماه مارس

نامه‌های اروپا ۱۸۱

(۱۶ اسفند) از وین حرکت می‌کنم و حدود ساعت شش بعد از ظهر به گراتس می‌روم. دو شب و دو روز آنجا خواهم بود و بعد به وین برگشته و تقریباً بدون معطلی با هواپیما به اسلامبول و از آنجا حدود عید نوروز عازم تهران خواهم شد.

امیدوارم رفیق مظفری که دائم‌السفر شده در گراتس باشد و او را زیارت کنم. امیدوارم گرفتاری‌های رفتاری گراتس بزودی خاتمه یابد تا با خیال فارغ ساعت‌هایی مشغول تبادل نظر باشیم.

چون آدرس رفیق احتشام در دسترس نبود و توسط تلفن نیز نتوانستم با دریاپیگی تماس بگیرم، این نامه را به آدرس رفیق دژدار می‌فرستم.

در انتظار دیدار شماها

یادداشت‌ها:

۱. سکنه قلبی در وین، بستری شدن در بیمارستان و بعد ادامه درمان زیر نظر طبیب معالج.

وین، بیست و نهم فوریه ۱۹۶۴

دوست عزیز دکتر امیر پیشداد

شاید این آخرین نامه‌ای باشد که از وین برای شما می‌فرستم. سال گذشته که به اروپا آمدم، با انتظارات و وعده‌ی زیادی بود که درباره‌ی استفاده از دیدار و ملاقات‌های شماها^۱ به خود می‌دادم. همان‌طور که می‌دانید، در این مورد دچار محرومیت شدید شدم^۲. اما بالاخره حالا که اروپا را - لابد برای همیشه - ترک می‌کنم، با آمپرسیون خیلی خوب از شخص شما و رفقای اروپاست. من شخصاً نسبت به ارزش و لیاقت شما همواره ایمان و عقیده زیاد داشتم و حالا نیز این ایمان و عقیده چندین برابر شده و با کمال شوق و اشتیاق، انتظار ملاقات شما را در تهران دارم.

عارضه‌ی چشم من موجب شد که مطالعه‌ی مربوط به اختلافات چین و شوروی ناقص [ناتمام] بماند. امیدوارم در ایران آن را تکمیل کنم. از تکثیر و نشر آن در وین صرف‌نظر کردیم^۳، زیرا چاپ آن بد شده بود. شاید با تغییرات و اصلاحات عبارتی بتوانم در ایران منتشر کنم. معذک، قسمت دوم آن را شاید برای شما فرستادم، که خواندنش سخت است^۴. پس از رسیدن نامه‌ی شما مربوط به گراتس^۵، نامه نوشته و اطلاع دادم. اخیراً جوابی از رفیق باکوچی آمده. روز ششم مارس از وین به گراتس حرکت می‌کنم و دو سه روزی آنجا خواهم بود و [بعد] به وین برگشته و همان روز یا یک روز دیگر [یعنی: یک روز بعد] از راه ژم به تهران پرواز می‌کنم. بنابراین، اگر نامه‌ای یا اطلاعیه‌ای به همین آدرس فعلی من

بنویسید، به من خواهد رسید. میل دارم آدرس [بهمن] محصص را در ژم برایم بفرستید، نه برای ملاقات شخصی او، بلکه بوسیله او میل دارم تهرانی و میرزابهرام را در ژم ببینم. من سابقاً شما را با این دو نفر اخیر در تماس گذارده بودم. حالا آدرس تازه آنها را ندارم. از قراری که شنیدم، محصص خیلی هنرمند شده^۶ و ارزش اجتماعی خود را از دست داده. در صورتی که با این دو نفر تماس بگیرید، بهتر است.

رسالات و بروشورهای باارزشی که فرستادید، مرتباً [یکی پس از دیگری] رسید. جایی خوانده بودم که ایساق دیچر [ایزاک دوپچر] در مجله عصر جدید^۷ مقاله‌ای دارد. خیلی دلم می‌خواست آن را بخوانم که خوشبختانه جزو فرستاده‌های شما رسید.

از پیشنهاد تشکیل کتابخانه خیلی خوشوقت شدم^۸. نظر من این است که خود شما باید تصدی این کار را در ایران به عهده بگیرید. من سعی خواهم کرد مقدمات را فراهم کنم. با سلام‌های صمیمانه و قلبی، در انتظار دیدار نزدیک شما در تهران، و البته دریافت نامه‌ها و یا مبادله نامه‌ها.

[بعد از تحریر]: چند تذکر که به نظر من مهم است: انتشار نامه سرگشاده به افراد حزب توده در شکلی که پیشنهاد شده، به نظر من، یک اشتباه است. آیا منظور اتحاد با جناحی است که هوادار چین است؟ اگر این طور باشد، هم از لحاظ استراتژیک و هدف غلط است و هم از لحاظ تاکتیک. شما از زیاده‌روی رفقای گراتس شکایت دارید. اگر ما با جناح هوادار چین توده‌ای‌ها متحد شویم، باید خیلی شدیدتر از رفقای گراتس عمل کنیم. چنین اتحادی با ضعف سازمانی رفقای [جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در] اروپا سازگار نیست و موجب منحل شدن [یعنی: حل شدن] رفقای

اروپا در توده‌ای‌ها خواهد شد و موجب کناره‌گیری خیلی‌ها. این اتحاد، از طرف دیگر، خیلی از عناصر سوسیالیستی را در ایران از ما دور خواهد کرد. از طرف دیگر، این انقلابیون دو آتشه در وین از طرفی چپ‌نمایی و از طرف دیگر با سفارت [ایران در اتریش] ساخت و پاخت می‌کنند.

به نظر من، جناح هوادار شوروی [در حزب توده] اگر از لحاظ اخلاقی مسئله دارند، لااقل از لحاظ سیاسی با ارزش‌اند. ما باید مستقل از هر دو جناح بوده و عوض اتحاد متشکل، در صدد باشیم که تجزیه و انحلال آنها [توده‌ای‌ها] را، بخصوص در ایران، تسریع کنم و افراد سالم و ارزنده را جلب و جذب کنیم.

درباره نامه‌ای که سال گذشته [از طرف کمیته مرکزی جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا] به [سازمان‌های اروپائی] جبهه ملی ایران نوشته شد و در کنگره مورد بحث قرار گرفت و سیاست نوئی اتخاذ شد، هیچ نوع اشاره مستقیم در شماره هفتم مجله سوسیالیسم [دوره اول] به عمل نیامد. آیا لازم نبود پس از آن همه تظاهر و فرستادن مجله برای دکتر مصدق و غیره، از سیاست نو و جواب شما به جبهه ملی چیزی در سوسیالیسم منعکس شود؟ آیا مقایسه دو شماره اخیر سوسیالیسم شوروی^۹ توضیحی لازم ندارد؟ آیا تناقض مسکوت گذاشته نشده؟

به نظر من مفید است که از [طرح] نامه سرگشاده‌ای که من [خطاب به اعضای ساده حزب توده] نوشته بودم، قسمت مربوط به انتقاد از سرمقاله مردم [آرگان کمیته مرکزی حزب توده] تجزیه و در ماهنامه سوسیالیسم منتشر شود.

یادداشت‌ها:

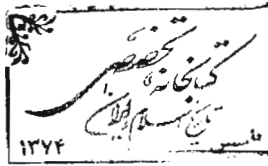
۱. یعنی اعضاء جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا.
۲. «محرومیّت» او از دیدار با خیلی از اعضاء جامعه سوسیالیست‌های اروپا، پاره‌ای به دلیل بیماری قلبی او، و پاره‌ای نیز به دلیل رنجشی بود که به خاطر بعضی انتشارات جامعه برای او پیش آمده بود. رجوع فرمائید به نامه‌های پیشین.
۳. ابتدا تحلیل‌های سیاسی و ایدئولوژیک ملکی از علل و عوامل واقعی اختلافات چین و شوروی به صورت جزوه‌های کوچکی توسط سوسیالیست‌های ایرانی در اتریش، برای مطالعه و تبادل نظر در حوزه‌ها، تایپ و تکثیر می‌شد. اما به علت فقدان امکانات فنی و مالی، پس از انتشار جزوه سوم، این فعالیت تعطیل شد.
۴. لابد به علت بدی کیفیت تایپ و پهلوی کپی و اغلاط فراوان.
۵. واحد جامعه سوسیالیست‌ها در شهر گراتس، اتریش.
۶. ملکی هر وقت عبارت «هنرمند شدن» را به طعنه به کار می‌برد، منظورش بُریدن روشنفکران از ارزش‌های اجتماعی بود.
۷. عصر جدید. ماهنامه‌ای که ژان پل سارتر مدیر آن بود.
۸. امیر پیشداد پیشنهاد کرده بود که در تهران کتابخانه‌ای ایجاد شود و رفقا و علاقه‌مندان هر یک، کتاب یا کتاب‌هایی (به فارسی یا به انگلیسی یا به زبان فرانسه یا آلمانی) به این کتابخانه اهداء کنند و دوستان دور و نزدیک بتوانند از این کتاب‌ها استفاده کنند. ضمناً محلّ نسبتاً کم‌خطری برای دیدارها و گفت‌وگوها باشد.
۹. یعنی: مجله سوسیالیسم در قیاس با ماهنامه سوسیالیسم.

وین، دوّم مارس ۱۹۶۴

دوست عزیزم دکتر امیر پیشداد

نامه‌ای به رفیق آلبرت کارتی، دبیر بین‌الملل سوسیالیست‌ها، نوشته‌ام که قسمتی [از آن] مربوط به ارتباط با شماهاست. در صورتی که آن را به هر شکلی از اشکال که تغییر دهید، تصویب کنید، زحمتش را خود شما یا حسین ملک کشیده، به فرانسه برگردانده و به آدرس او بفرستید. آدرس مستقیم او را در دسترس ندارم، اما یک شماره ارگان بین‌الملل سوسیالیست‌ها را علیحده به معیت قسمت دوّم از نوشته مربوط به اختلافات چین و شوروی برایتان فرستادم تا هم از چگونگی ارگان بین‌الملل سوسیالیست‌ها آگاه شوید و هم به همان آدرس، ترجمه نامه مرا بفرستید. به مناسبت عارضه چشم، من دقت زیاد در مطالب آن نکرده‌ام. شما یا حسین [ملک] اگر تغییراتی بدهید، مانعی ندارد. در صورتی که آدرس رفیق کاتوزیان را نیز [به آلبرت کارتی] بدهید، به نظر من خوب است که تماسی در بین باشد [یعنی تماس با بین‌الملل سوسیالیست‌ها قطع نشود]. شاید مایل باشند چیزی راجع به ایران (نهضت سوسیالیستی و غیره) بنویسند. در این صورت، تلخیصی از سرمقاله سوسیالیسم مفید خواهد بود.

بالاخره نامه‌ای که داداش‌پور مطابق توصیه شما نوشته بود، رسید. من به عقیده خود اختلافات و اشتباهات بین خودمان را سعی نکرده‌ام «درامتیزه» کنم. اما تصوّر می‌کنم که داداش‌پور، در نامه مختصر خود،



نامه‌های اروپا ۱۸۷

خواسته اختلافات و اشتباهات را «باگاتلیزه»^۱ کند. مقایسه سرمقاله تاریخ جبهه ملی ایران با محتویات اخیر مجله سوسیالیسم، و همچنین مقایسه دو شماره اخیر مجله سوسیالیسم با هم، که خیلی از تناقضات بدون توضیح مسکوت گذارده شده، خود حاکی از این واقعیت است. البته توجه به اینها برای اجتناب از اشتباهات آینده است.

من، در وین، با یکی از رهبران حزب توده که از سابق با من سابقه آشنایی داشت، ملاقاتی کردم و به او گفتم که من از جانب شخص خودم با او صحبت می‌کنم. من نظریه مثبت خود را راجع به تمایل نوین که خروشچف نشانه آن است، با او در میان گذاردم با ذکر اختلافات شدیدی که هنوز بین ما و آنها وجود دارد، و سفارش کردم که اغلب احزاب کمونیست جهان غیراستالینی شده‌اند، اما حزب توده همچنان با عینک استالینی از خروشچف دفاع می‌کند. من لزوم «دستالینیزه»^۲ شدن حزب توده و لزوم استقلال از مسکو و عدم دفاع از سیاست شوروی را نسبت به رژیم ایران توسط او سفارش کردم. او (تقفی) تذکر داد که این ملاقات خصوصی بماند. او نیز با من در کلیات هم عقیده بود و قول داد مسئله را در داخل حزب توده طرح کند. من گفتم: این که درباره من و ما سکوت کرده‌اید [یعنی دیگر بد و بیراه و ناسزا نمی‌گویید و تهمت نمی‌زنید] خوب است، اما کافی نیست. باید اشتباهات گذشته را جبران کنید.

تقاضای ملاقات را توسط یکی از رفقای وین من به عمل آورده بودم. بیشتر از یک هفته طول کشید تا او، پس از تلفن اول، قرار ملاقاتی گذارد. یقین دارم این ملاقات را، پس از کسب اجازه از مقامات لازم، به عمل آورده.

من حدود نهم مارس از گراتس برگشته و بلافاصله به ژم و تهران پرواز می‌کنم، نوعی که در اوایل نوروز (حدود بیستم مارس) در تهران باشم.

امضای مرا در زیر نامه به آلبرت کارتی (که بعضی از رفقای شما به شوخی به او ماک‌کارتی می‌گویند) بگذارید: Kh. Maleki
با سلام‌ها و درودهای فراوان و بخصوص با اظهار تشکر از برنامه دقیق و از روی محبت و صفا که شخص شما برای ملاقات با من قرار داده بودید و همچنین با انفعال از عدم امکان این ملاقات و در انتظار ملاقات چند ماه دیگر^۳ و دریافت نامه‌های شما در ایران.
علاقه‌مند و مؤمن به رهبری آینده شما

یادداشت‌ها:

۱. باگاتیل (Bagatelle) واژه‌ای است فرانسوی که معنای گوناگونی دارد. یکی از معنای آن: بی‌اهمیت، پیش‌پاافتاده، مبتذل است. قاعدتاً از این واژه، فعل نمی‌سازند. در این جا، منظور ملکی از «باگاتیلزه» کردن، کم‌اهمیت یا بی‌اهمیت، پیش‌پاافتاده... جلوه دادن است. به بیان دیگری، می‌گوید داداش‌پور به جای بحث درباره علل و عوامل اختلافات و اشتباهات، آنها را بی‌اهمیت دانسته و به ابتذال کشانده است.
۲. استالین‌زدایی.
۳. ملکی امیدوار بود که چند ماه بعد از این، پیشداد را در تهران ببیند، ولی چنین سفری برای پیشداد ممکن نشد.

گراتس، هشتم مارس ۱۹۶۴

دوست عزیز دکتر امیر پیشداد

نامه شما را در وین دریافت کردم و امروز - روز سوم اقامتان در این شهر - جواب می نویسم. عارضه چشم^۱ موجب تأخیر شد. مقاله‌ای را که [برای ماهنامه سوسیالیسم] خواسته بودید، چون مفصل می شد، دو مقاله کردم و با سرعت و عجله نوشتم، زیرا از ناراحتی چشم نگران هستم و الآن نیز به اختصار می پردازم.

در نامه گذشته، می بایست پیش نویس نامه‌ای به بین الملل سوسیالیست (به رفیق آلبرت کارتی) را بفرستم که لطفاً شما یا [حسین] ملک آن را به فرانسه برگردانید و با امضای من برای او بفرستید. در نامه گذشته، شرحی در آن باره نوشته‌ام که شاید با نبودن پیش نویس برای شما ابهام ایجاد کرده باشد. خواهش می کنم اگر آن نامه در دسترس است، به شرح مربوط به این پیش نویس دقت فرمایید.

از دریافت نامه اخیرتان خیلی خوشوقت شدم. قسمتی مربوط به لطف و محبت شخصی انسانی بود که موجب خرسندی کامل من است، و قسمت‌های اجتماعی نیز کاملاً رضایت بخش بود. برای رعایت چشم نظریات خود را تشریح نمی کنم و به فرصت دیگر می گذارم.

در گراتس دو جلسه داشته‌ایم. امروز (یکشنبه) نیز جلسه خواهیم داشت. خانم من جداً خواهش کرده بود (به مناسبت نگرانی از بیماری قلب من) که در شهرهایی که آشنا ندارم، توقف نکنم. بنابراین، یک هفته

که قرار بود در رُم بمانم آن را نیز به گراتس اختصاص دادم. محیط اجتماعی رفقای ما بی اندازه خوب و جالب توجه است. درباره مطالبی که نوشته بودید، بحث‌های کلی شده است. شاید بتوانیم نسخه‌ای از «اختلافات چین و شوروی» را - که قبلاً برایتان فرستاده‌ام^۲ - در این جا مورد بحث قرار دهیم.

در انتظار دیدار نزدیک، با سلام‌های گرم و فراوان به شما و همه

یادداشت‌ها:

۱. منظور آب مروارید چشم است.
۲. منظور تحلیلی است که ملکی درباره اختلافات ایدئولوژیک و سیاسی چین و شوروی نوشت و برای عده‌ای از دوستان و همفکران فرستاد.

رُم، بیست و یکم مارس ۱۹۶۴

دوست عزیز و ارجمند دکتر امیر پیشداد،
من مجبور شدم در رُم بیشتر از آنچه تصوّر می‌کردم توقّف کنم. معذک، بمناسبت نبودن آدرس، با دوستان اینجا ملاقاتی حاصل نشد. به آدرس [بهمن] محصّص^۱ هم نامه ننوشتم. اما فرصتی پیدا شد که به این کار مطبوع دست بزنم، یعنی چند سطری باز برای شما بنویسم. دو موضوع مختصر چند سطری داشتم که از وین می‌خواستم برای ماهنامه [سوسیالیسم] بفرستم. فرصت نشد. در اینجا نوشتم، اما هرکدام بیشتر از چند سطر شد. در صورتی که در ماهنامه مطالب جالب و مختصر درج شود، می‌تواند کسالت آور بودن مقالات مفصّل را تعدیل کند. امیدوارم بتوانم در ایران آقای [منوچهر] صفا و دیگران را وادار به نوشتن مطالبی کنم. شاید تا حالا نیز چیزی فرستاده باشند. خودم نیز مطالبی به آدرس معلوم [لورفته] خواهم فرستاد.
فردا از رُم حرکت می‌کنم. بیست و سوم یا بیست و چهارم مارس در تهران خواهم بود، زیرا بلیت ارزان هواپیما [شارتر] از راه کویت ردّ می‌شود و چند ساعتی در آنجا توقّف هست.
در این جا، باز هم درباره دو موضوع صحبت می‌کنم:
پس از تحولاتی که در شوروی پیش آمده و بخصوص به مناسبت دورنمای روشنی که تمایل جدید دارد، چنان‌که از نوشته‌های من درباره اختلاف چین و شوروی شاید قابل حسّ باشد^۲، من نسبت به شوروی این احساس را دارم که شاید شکاف و انشعاب گذشته، از نو (بالاخره) به

اتحاد کامل برسد^۳. اما هنوز خیلی زود است که از وحدت^۴ حرف زده شود، چنان که تیتو نیز هنوز استقلال فکر و عمل خود را حفظ کرده و گومولکا و کادار و تولیاتی^۵ و دیگران نیز در راه استقلال می‌روند.

به نظر من، راه وحدت با توده‌ای‌ها خیلی دورتر از راه نزدیک شدن به شوروی است. توده‌ای‌های رسمی و متشکل^۶ باید شرایط ما را بپذیرند و [به آن] عمل کنند تا راه باز شود. اما توده‌ای‌های بازگشته، در صورتی که به مواضع سوسیالیست‌ها نزدیک شده باشند، باید در تشکیلات ما حل شوند نه این‌که آنها ما را در خود منحل کنند.

در یکی از نامه‌های اخیرتان نوشته بودید که اتحاد با جامعه [سوسیالیست‌های نهضت ملی] ایران بالاخره باید عملی شود، اما نباید عجله داشت. در موقع خواندن این مطلب، این نکته به نظر من آمد که شاید شما برای اتحاد با توده‌ای‌ها عجله بیشتری دارید تا برای اتحاد با جامعه سوسیالیست‌های ایران (شاید برای این‌که این خود تحصیل حاصل است). در هر حال، اتحاد با جامعه ایران خیلی دیر شده، اما اتحاد با توده‌ای‌های متشکل خیلی زود است، و در حقیقت شرایط آن اصلاً نرسیده است. من حالا حتی مانند سال گذشته شور و شوقی ندارم. اتحاد با جامعه [سوسیالیست‌های] ایران از لحاظ شخصی و احساسی برای من مساوی [علی‌السویه] است. شاید به مناسبت سن و سال و ناخوشی و آزمایش‌های تلخ زندگی، مانند رواقیون (stoiciens)، نسبت به همه چیز بی‌تفاوت شده و عوض سمپاتی و آنتی‌پاتی، نسبت به همه چیز آپاتی^۷ پیدا کرده‌ام و قضاوت‌های سیاسی-اجتماعی من فقط از لحاظ منطقی علمی و اجتماعی است.

ملاقات با رفقای گراتس خیلی مطبوع و خوشایند بود^۸. یک «گمونوته» رفقای سوسیالیستی دارند که از صمیمیت و علاقه‌مندی و

تحرک آنها سخت تحت تأثیر قرار گرفتیم. مدت ده روز حدود دو تا چهار ساعت جلسات رسمی و، علاوه بر آن، با عده‌ای ملاقات‌های غیررسمی و خصوصی (علاوه بر یک سمینار) داشتیم. قرار بود مشکلات و ملاحظات خودشان را در وسط حرف طرح کنند و چنین نیز می‌شد. بحث‌های مفصل و مشروح پیش آمد. چند روز اول درباره ایران و نهضت ملی بحث می‌شد. بعد تمام نوشته درباره [علل و عوامل] اختلاف چین و شوروی^۹ خوانده شد و تفسیر و بحث شد، و در این ضمن، بحث‌های ایدئولوژیک کلی و مطالب مربوط به ایران نیز مورد بحث قرار می‌گرفت. در مورد مسئله‌ای که نوشته بودید نیز سعی و کوشش‌هایی شد و بیشتر از آنچه من انتظار داشتم، با واقع‌بینی برخوردیم. در روزهای آخر، سئوالاتشان خیلی منطقی‌تر از روزهای اول شده بود و این مرا امیدوار می‌ساخت که وقت بیهوده تلف نشده است. گزارش مفصل [این روزها را] لابد رفیق باکوچی برایتان می‌فرستد. قضاوت آنها حتماً عینی‌تر از مال من خواهد بود. شاید این صحبت‌ها و مذاکرات آنها را لااقل قانع کرده باشد که قضاوت از روی روزنامه‌ها و «پولمیک‌ها»^{۱۰} صحیح نیست. باید در صدد مطالعه دقیق و عمیق مسائل اجتماعی بود. من سعی کردم آنها را به این نکته متوجه کنم.

از برخورد نزدیک با رفقای گراتس نیز خیلی خوشوقت و امیدوار شدم، عیناً مانند آلمان و انگلستان. اسامی شنیده می‌شد و افراد سوسیالیست را می‌شناختم. اما با بعضی از رفقای آلمان و بعد انگلستان که تماس پیدا کردم، فهمیدم که چه افراد باارزش [در جامعه سوسیالیست‌ها] وجود دارند که برای ما و حتی شخص من گنجینه‌ای هستند که قابل ارزیابی نیستند، یعنی با واحد مقیاس معمولی نمی‌توان ارزش آنها را تعیین کرد. یک مهندس جوان لندن^{۱۱}، که حالا در آبادان کار می‌کند، با چند نفر از

دوستان آبادانی ما شبی به دیدن من آمدند. از مذاکرات او فهمیدم که چه رشته‌های عمیقی او را با ما پیوند داده و چه فعالیت‌های باارزشی آنها در انگلستان برای سوسیالیست‌های ایران و از جمله شخص من داشته‌اند.

مانند همه جا، در گراتس هسته‌ای مرکزی (نه کمیته مرکزی) هست که با بعضی از رفقای ایران و وین در یکی از مدارس متوسطه بوده‌اند و چه فعالیت‌ها و سوابق درخشان داشته‌اند. یکی از آنها از خانواده نمازی‌های شیراز (اروند) است که پدرش مطلع می‌شود که فعالیت سیاسی دارد. قدغن می‌کند و او، پول پدر را پس می‌فرستد و مدتی هفت ماه کار سیاه و تحصیل را توأم می‌سازد و از عقیده سوسیالیستی خود برنمی‌گردد تا بعد پول برای او باز به وساطت کسی فرستاده می‌شود. اما هنوز رابطه کتبی با پدر نداشت. من تأکید کردم و او پذیرفت که برای عید نوروز با پدرش مکاتبه کند. به او یادآوری کردم که من سراسر عمر یک مبارز خسته‌نشدنی بوده‌ام و هستم، اما در عین حال، پدر نیز هستم و قطع رابطه پدر و فرزند را برای همیشه، جرمی نابخشودنی می‌دانم. [پرویز] مظفری الان تقریباً به همین وضع مبتلاست. مال او شاید زودتر حل شود. در هر حال، افراد خیلی باارزشی داریم که انسان، پس از آشنایی نزدیک، به ارزش غیرقابل توصیف آنها پی می‌برد.

دوست عزیز،

امیدوارم در این چند ماه با فعالیت خستگی‌ناپذیرتان به وضع سازمان‌های [جامعه سوسیالیست‌های] اروپا سر و سامان بهتری بدهید تا کار شما، در غیاب شما^{۱۲} نیز به همان خوبی و باارزشی ادامه داشته باشد، و پس از آن، در ایران، از وجود شما، شاید بهتر و مؤثرتر استفاده شود. در انتظار دریافت نامه‌ها و دیدار نزدیکتان، و با سلام و درود فراوان به دوستان پاریس

یادداشت‌ها:

۱. در نامه‌های پیش از او یاد شده.
۲. اشاره به سلسله مقالاتی است که ملکی در وین دربارهٔ علل و عوامل اختلافات سیاسی و ایدئولوژیک چین و شوروی نوشت و به صورت جزوه‌هایی «برای مصرف داخلی» پُلی‌کپی شد.
۳. این خوش‌بینی ناشی از باز شدن نسبی فضای سیاسی شوروی بود ولی بزودی، با سقوط خروشچف در سال ۱۹۶۴، مبانی آن از میان رفت.
۴. در این نامه (و در نوشته‌های دیگری)، ملکی اتحاد را به معنای همکاری طبق نقشه و برنامه، و وحدت را به معنای یکپارچه و یگانه شدن (یکپارچگی و یگانگی سازمانی-سیاسی) به کار می‌برد.
۵. مارشال تیتو، رهبر جمهوری یوگسلاوی، به کلی از شوروی مستقل بود. تویلیاتی، رهبر حزب کمونیست ایتالیا و از کمونیست‌های آزادی‌خواه دورهٔ خود، کادار، رهبر جمهوری مجارستان که کوشش می‌کرد رژیم مجارستان را خُرده خُرده اصلاح کند. گومولکا رهبر جمهوری لهستان که تمایل به نوعی اصلاحات رقیق داشت.
۶. منظور سازمان حزب توده است.
۷. apathie = بی‌اعتنایی کامل (ضد شور و شوق).
۸. واحد گراتس یکی از مهم‌ترین و «جوان‌ترین» واحدهای جامعهٔ سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا بود. ملکی به پیشنهاد واحد پاریس ده روزی به گراتس رفت تا اعضای واحد این شهر را بهتر و بیشتر با مسائل ایدئولوژیک و سیاسی و واقعیات اجتماعی ایران آشنا سازد.
۹. رجوع فرمائید به یادداشت شمارهٔ ۲.
۱۰. یعنی احتجاج.
۱۱. منظور مهندس پرویز شاهده است.
۱۲. ملکی امیدوار بود که چند ماه بعد از این، پیشداد را در تهران ببیند و همکاری و همگامی سیاسی-سازمانی در تهران ادامه یابد. ولی به دلایل امنیتی چنین سفری برای پیشداد امکان‌پذیر نشد.



نامه‌های پیش از زندان

(۱۳۴۴ - ۱۳۴۳)

تهران، ۲۵ مارس ۱۹۶۴

دوست عزیز^۱

چند روز پس از عید نوروز به تهران رسیدم. داداش [پور]^۲ نیز پریروز وارد شد. از خواندن نامه شما که همراه آورده بود خیلی خوشوقت شدم. درباره مطالب آن اگر نظری بود بعدها خواهم نوشت. حالا با عجله این مقاله را که به گفته داداش [پور] فوراً ضروری‌ست تهیه و ارسال می‌دارم. امیدوارم سایرین نیز [مقاله] تهیه کنند. قول داده‌اند، اما چون نمی‌دانستم فوری خواهد بود یا نه، من عجله کردم. یک تحلیلی از اوضاع تهیه شده که بناست به زودی نسخه‌ای از آن برای شما ارسال شود.

پدر بزرگوار^۳ از این بزرگواران^۴ خیلی ناراضی‌ست، اما دانشجویان وابسته به آن بزرگواران را (که حالا دیگر وابسته به هم نیستند) تشویق می‌کند که مبارزه را تعطیل نکنند. چنانکه می‌دانید [اللّهیار] صالح و شرکاء سیاست «صبر و انتظار» پیشه گرفته‌اند، و این مورد تنفر سخت آن پدر بزرگوار است. از قرار مسموع آن پدر نامه‌ای نیز به جبهه ملی اروپا نوشته و از منحل شدن احزاب در جبهه اظهار نگرانی کرده و رهبران را به این مناسبت که احزاب را تضعیف می‌کنند انتقاد کرده است.^۵ امیدوارم بزودی نامه مشروحی بنویسم.

حسین [ملک] چه کار می‌کند؛ چرا نامه نمی‌نویسد؟ شنیدم که آلبرت کارتی در جواب نامه کذایی (متشکر که نامه را تمام و کمال ترجمه کرده و فرستاده‌اید) از او مطالبی درباره هند خواسته است. خیلی بمورد

نامه‌های پیش از زندان ۱۹۹

است که مطالبی بفرستد. حسین مطالعه و تحقیق زیاد می‌کند اما کمتر چیزی تحویل می‌دهد. امیدوارم پس از این چنین نباشد و به سوسیالیسم و سایر نشریات کمک قابل ملاحظه‌ای بکند. من نامه‌ای از آلبرت کارتی هنوز دریافت نکرده‌ام. نامه‌هایی از لندن رسیده است اما جواب آن نامه کذایی نیست.

با دروهای قلبی و در انتظار دریافت نامه و دیدار نزدیک

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد.
۲. فتح داداش پور.
۳. دکتر مصدق.
۴. سران جبهه ملی دوم.
۵. برای شرح تاریخی این وقایع رجوع فرمائید به خاطرات سیاسی خلیل ملکی، مقدمه محمدعلی همایون کاتوزیان، و - از همین نویسنده - مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، ترجمه فرزانه طاهری.

این نامه به فریدون دژدار در گراتس نوشته شده، اندکی پس از بازگشت ملکی از وین به تهران. پسر کوچکش نوروز که مدت کوتاهی در وین پیش او بود، اینک به تهران بازگشته بود. اما پسر بزرگش پیروز به شهر ناپل در ایتالیا رفته بود، و از جمله سفارش برای فرستادن اثاثهٔ بازماندهٔ آنها برای پیروز به این دلیل است.

تهران، نوزدهم فروردین ۱۳۴۳

دوست عزیزم رفیق دژدار،

امیدوارم شما و همهٔ دوستان و رفقا در کارهای اجتماعی و تحصیلی موفق باشید. نوروز هم بد نیست. مشغول کار خودش است، مانند گذشته که در تهران بود. البته حالا بیشتر گرم و سرد روزگار را چشیده است. ممتنی هستم که سلام مرا به همهٔ دوستان - که از دیدن و مصاحبت آنان لذت بردم - برسانید. خاطرهٔ گراتس و فرد فرد رفقای که از نزدیک با آنها تماس گرفتم فراموش نشدنی است.

مطلب تازه‌ای نیست. آن دو سفر کرده که شرح رفتاری‌هایشان را خوانده‌اید، حالا در تجدید مسافرت‌اند و امید بهتری نیست^۱. خفقان به حدّ اعلیٰ رسیده. جبههٔ ملی سؤم هنوز تشکیل‌اش اعلام نشده. اوضاع و احوال از هر حیث اخلاقاً به سود ما جریان یافته، اما به مناسبت سخت بودن زمینه بهره‌برداری نمی‌شود و شاید یکی از علل آن همت نکردن رفقا باشد.

نامه‌های پیش از زندان ۲۰۱

دربارهٔ اثاثهٔ نوروز، امیدوارم این آخرین بار باشد که بنویسم: لطفاً آن را هر چه زودتر تمام کنید. خواهش می‌کنم هر جور هست آن اثاثه را تمام و بدون کم‌وکاست جمع‌وجور کنید. قالیچه را اگر فروخته شده پولش را به نام و نشان پیروز بفرستید. اگر نه هر چه زودتر آن را به [ناخوانا] برسانید و بقیه اثاثه را آنچه به درد پیروز می‌خورد، توسط پُست زمینی برای او و آنچه به درد او نمی‌خورد توسط پُست زمینی به تهران بفرستید. در صورتی که نوروز محلی [پول] ندارد و خرجی داشت، یا از پول قالیچه بردارید و یا به من بنویسید تا برایتان بفرستم. امیدوارم این موضوع را تمام کنید که [دیگر] در مکاتبه از آن صحبتی به میان نیاید. تنها آن پالتوسنگین را نفرستید، بلکه آن را بفروشید و یا به کسی که به آن نیاز داشته باشد، بدهید. خانم کیف بیجازی‌اش را حتماً می‌خواهد. یادتان نرود که آن را توی جامه‌دان بفرستید. در ضمن چیزهایی که برای پیروز می‌فرستید، ماشین ریش‌تراشی و یک پتوی خوب و کفش و وسایل طبخ و ظروف نیز باشد.

با کمال تشکر و عذرخواهی از این همه زحمت، و با سلام‌های فراوان و سلام به همهٔ رفقا.

[در حاشیه]: بنده هم به نوبهٔ خود سلام عرض می‌کنم و از این‌که این اسباب‌های زیادی اسباب زحمت شما شده است، معذرت می‌خواهم.
صبیحه ملکی

یادداشت‌ها:

۱. اشاره به عباس عاقلی‌زاده و منوچهر صفا که در زندان به سر می‌بردند و در تاریخ تحریر این نامه، به زندان بُرازجان منتقل شده بودند، و آمیدی به آزادی آنان نبود.

تهران - ۳ اردیبهشت ۱۳۴۳ برابر با ۲۳ آوریل ۶۴

دوست عزیز دکتر امیر پیشداد

تنها نامه‌ای که پس از ورود به تهران از شما دریافت کرده‌ام نامه‌ای است که توسط [فرخ] داداش‌پور فرستاده بودید و خیلی اسباب خوشوقتی گردید. من نامه‌ای توسط آقای [رضا] شایان می‌فرستم که از لندن پست کند. شاید خودش نیز از پاریس دیدنی کند. آقای شایان، ناشر نبرد زندگی، یکی از دوستانِ باسجیه و باکردارِ ماست اما در تئوری دست زیاد ندارد. چند شب پیش در یک جلسهٔ مهمانی مطلع شدم که رونوشت دو نامهٔ مصدق و نامهٔ حزب ملت ایران به شورای جبههٔ ملی [دوم] به دست آمده و همان شب بنا بود مسافری به پاریس بیاید. خواهش کردم که همان ساعت رونوشت آنها تهیه و برایتان ارسال شود. امیدوارم و یا شاید یقین است رسیده است. و این دو نامه شما را به خوبی در جریان نهضت ملی ایران می‌گذارد. همانطور که مصدق نوشته رهبران یا سرانِ جبههٔ ملی فعلاً تبدیل به همان «سر» شده‌اند و بدن و سایر اعضا از آنها بریده‌اند. توده و پائین جبههٔ ملی - تا حدودی که باقی مانده - نسبت به آنها بی‌ایمان‌اند و نسبت به ما مؤمن. نهضت آزادی ایران نیز شأن و مرتبهٔ زیادی پیدا کرده. از سابق، این نهضت آزادی در دانشگاه بیشتر از جبههٔ ملی هوادار داشت. حالا وضع‌شان بهتر نیز شده است. زندانی شدن عده‌ای از آنها شأن و مرتبهٔ اجتماعی آنها را طبیعتاً بالا برده. روابط آنها نیز با ما خوب است. نهضت آزادی دو جناح مذهبی و مترقی دارد که جناح مترقی فرق زیادی

با ما ندارند و روابط و علاقه معنوی زیادی نیز دارند، اما هرگز میل ندارند در مقابل جناح مذهبی قرار گیرند. از لحاظ تشریفات و مناسبات ظاهری رهبران مذهبی نیز با ما خیلی خوب است. بخصوص دکتر [رحیم] عابدی به مهندس بازرگان خیلی نزدیک است، و اغلب رابط ما با ایشان. چند روز پیش به دیدار مهندس بازرگان و [آیت‌الله] طالقانی و مهندس [عزت‌الله] سبحانی و غیره رفتیم. کمی صحبت شد و بخصوص طالقانی درباره وحدت نهضت [ملی] مطالبی بیان می‌داشت. بنا شده از روزهای مخصوص دیگری که فرصت صحبت بیشتر باشد به دیدنش بروم. بعدها [عباس] عاقلی زاده مطلع شده بود که رفتن به دیدار آنها تأثیر مطلوبی در آنان گذارده است. [داریوش] فروهر و زنش که از رهبران جبهه ملی بودند از شورا کناره‌گیری کرده‌اند و در گروه موسوم به «حزب» ایران نیز اختلافات شدید وجود دارد و رهبری [اللهیار] صالح در معرض شک و تردید قرار گرفته. افراد و گروه‌های متفرقی که زمانی با شور و شوق به جبهه ملی تکیه می‌کردند همه پی کار خود را گرفته‌اند. فعالیت‌های رفقای ما در این میان آیا به قدر کافی هست یا نیست مورد بحث و مذاکره است. در هر حال هم‌اکنون امکان به وجود آمدن یک شورای جبهه ملی مطابق با پیشنهاد مصدق از همه وقت بیشتر است.

حکومت [حسنعلی] منصور و [محمود] کشفیان و شرکاء تنها کاری که کرده‌اند این است که بخش عمومی اقتصاد را به بخش خصوصی تبدیل کنند و دائماً وعده قسمت‌های دیگر را بدهند، و همچنین به [برای] رفقا و شرکاء خود کار و باری تهیه کنند. این‌که آنها همواره به بخش خصوصی و یا سرمایه‌داری تکیه می‌کنند این شایعه را تأیید می‌کند که آنها ملهم از آمریکایی‌ها هستند، و این هم به نوبه خود این شایعه را - که آثار و

شواهدی در این مورد نیز هست - تأیید می‌کند که شاه از اول روی مساعدی به این دولت نشان نمی‌دهد.

[آیت‌الله] خمینی آزاد شده و به رقم رفته است. عده‌ای از تهران و قم به دیدنش رفته‌اند اما تظاهر مخالفتی هنوز نشده، شاید در ماه محرم خبری شود. اما چه فایده‌ای دارد، در صورتی که یک رهبری سیاسی نیرومند و آگاه وجود نداشته باشد؟ رویهمرفته حالا من در این عقیده پابرجا شده‌ام که اعتقاد و امید زیاد به [ناخوانا] از اول کاری مورد بوده است. روش رفقای ما به نظر من در مورد ۱۵ خرداد اصولاً صحیح بود اما تحلیل‌شان با واقعیت وفق نمی‌داد و امید به آنها داشتن کار لغوی است.

من از آقای [منوچهر] صفا خواهش کرده بودم که به این وسیله هم مقاله و هم تحلیلی از اوضاع برای شما بفرستم حتماً خواهد رسید. همچنین از [داریوش] آشوری خواسته بودم مقاله‌ای به همین وسیله برای شما بفرستد. امیدوارم چنین کرده باشد.

همین امروز که نامه را تا اینجا نوشته بودم نامه شما رسید و خیلی خوشحال شدم که نامه اول من به آدریس کذایی به شما رسیده است و به نظرم نامه دیگری نیز نوشته‌ام که خواهد رسید. تحلیل وقایع اخیر را خواسته بودید. درست نفهمیدم کدام وقایع. اگر منظور روی کار آمدن دولت جدید باشد واقعاً واقعه تازه‌ای نیست. وضع این دولت درست همان است که در چند مقاله پیش از روی کار آمدن آنها در سوسیالیسم ماهیانه تحلیل و پیش‌بینی شده. معذالک اگر رسیدم امروز، و الا چند روز دیگر راجع به دولت حاضر مطالبی از نو که تقریباً تکرار گذشته با شواهد عملی و جدید خواهد بود می‌فرستم. همچنین در مورد دورنمای آینده و استراتژی و تاکتیک نیز مطالبی به طور خصوصی خواهم نوشت.

با کمال تأسف مقداری از کتبی را که شما فرستاده بودید به مناسبت

سنگینی زیاد بار نتوانستم همراه بیاورم، و نوروز پسر من بناست آنها را با پست بفرستد. وضع پست صرفنظر از سانسور سیاسی خیلی نامرتب است، امیدوارم آن کتابها سالم برسند. انفرماسیون پکن [پکن انفرماسیون] تا حالا به من نرسیده است. اگر عوض چین از دفتر پاریس فرستاده شود^۱ شاید برسد زیرا مراسله‌های اروپای غربی معمولاً مرتب می‌رسد. شاید مال چین نمی‌رسد. من مقداری سوسیالیسم ماهیانه و کمتر سوسیالیسم تئوریک همراه آوردم و دوره آنها را از حدود ۱۰ تومان تا ۵۰ تومان فروختم و مقداری نیز از طرف سازمان مصرف شد و در حدود سیصد و سی یا چهل تومان از این بابت توسط آقای شایان یا غیر او فرستاده می‌شود. مقداری پول نیز پسر من [پیروز] از گراتس برای شما می‌فرستد به نام سازمان وین و شخص من برای کمک به خرید کتاب و غیره. [فرخ] داداش پور که رسید از ایشان و رفقای از اروپا برگشته هنوز خبر فعالیت زیادی نیست. عده کثیری از آنها به دیدن می‌آمدند اما [فقط] در دو جلسه مهمانی که ترتیب داده شده بود آنها را زیارت کردم. حتی از فعالیت داداش پور نیز فعلاً خبری نیست. من اقدام و توصیه زیادی کرده‌ام که بلکه لااقل آنها جلسه‌ای برای خود داشته باشند که جلسه بحث و مذاکره بین خودشان باشد و افکار و ایده‌آل‌های خود را فراموش نکنند.

در اینجا شوروی‌ها کتابخانه‌ای دارند که من روزی رفتم و آن را پیدا نکردم. اما همین روزها آنجا را پیدا کرده، و مدارک رسمی را بی شک در آنجا به آسانی می‌توان بدست آورد.^۲

من هم از آقای آلبر [آلبرت] کارتتی^۳ نامه‌ای داشتم که اشاره به محتویات نامه مربوط به رفقای اروپا کرده بود. همین روزها جوابی ارسال می‌دارم. مجله‌ای به زبان فارسی و انگلیسی منتشر می‌شود که رفقای دانشگاهی ما از قبیل دکتر [هوشنگ] ساعدلو و آشوری در آنجا نفوذ دارند و خود دکتر

[حسین] پیرنیا نیز از سمپاتیزان‌هاست. بنا شده از نُسَخ انگلیسی آن برای آلبرت کارتی و چند نفر در اطرش بفرستند و به خود شما [برای شما] نیز فرستاده‌اند. امیدوارم تا حالا رسیده. مقاله‌ای درباره شرکت‌های تعاونی به قلم آشوری دارد که از روی اسناد و مدارک رسمی و با منحنی نشان داده شده که درجه موفقیت اصلاحات ارضی خیلی کم است. این مجله ارگان مؤسسه تحقیقات اقتصادی است که با مشارکت دکتر پیرنیا و دیگران در دانشگاه دائر شده است. از حسین ملک نامه‌ای به ماها نمی‌رسد و مادرش در انتظار زیاد است. ایشان مطالعه و تحقیق زیاد می‌کند اما به اصطلاح نم‌پس نمی‌دهد. امیدوارم نتیجه مطالعات ایشان در [مجله] سوسیالیسم منتشر شود و همچنین آنچه را که آلبرت کارتی خواسته برای او بفرستد.

امیدوارم پس از آشنایی کامل با اوضاع حاضر بزودی نامه دیگری برایتان ارسال دارم. حتماً آقای صفا به همراه آقای شایان نامه‌ای خواهد فرستاد و عطش شما نسبت به اوضاع و جریان‌های حاضر راضی خواهد شد. در انتظار نامه و بالاخره دیدار شما.

[بعد از تحریر] - بالاخره دو شماره پکن انفرماسیون مورخه ۶ و ۱۳ آوریل رسید. از سوسیالیسم ماهانه و غیر آن خبری نشده. قاعدتاً باید تا حالا منتشر شده باشد.

یادداشت‌ها:

۱. پکن انفرماسیون (مجله بین‌المللی چین) در پاریس دفتر نداشت.
۲. مفهوم نشد. ظاهراً پاسخی است به نکته‌ای در نامه پیشداد.
۳. دبیر بین‌الملل سوسیالیست‌ها.

تهران، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۴۳ برابر با ۴ مه ۱۹۶۴

دوست عزیزم^۱

نامه‌ای که توسط مسافر با ضمیمه فرستاده بودید رسید. همچنین، سه ضمیمه دیگر چند روز پیش به سلامتی رسید. در مورد پیام کمیته مرکزی جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا نکات چندی که به نظر می‌رسید لفاً [= به پیوست] برای شما می‌فرستم چون می‌دانستم که آقای [منوچهر] صفا دیر نامه می‌نویسد نظریات خود را به او دادم که بخواند و اگر مطلبی بزودی فرستادند فیها، و الا این یادداشت‌ها [را] فوراً می‌فرستم که در صورت لزوم جبران فرمائید. این شماره [سوسیالیسم] را در اینجا به آنها نشان نمی‌دهم. در صورتی که با در نظر گرفتن ملاحظات مذکور مقاله تازه‌ای تهیه کنید بمورد خواهد بود. آقای صفا هم با همین تذکرات موافق بودند و حتماً دیر یا زود به شما نیز خواهند نوشت.

پس از آن دو نامه پدر بزرگوار [= دکتر مصدق] شورای جبهه ملی [دوم] که تنها مانده‌اند نامه‌ای از روی خضوع و خشوع به او می‌نویسند که اگر ما را تأیید نمی‌فرمائید ما استعفا دهیم و الا هر جور امر می‌فرمائید عمل شود. پدر بزرگوار شفاهی سفارش می‌دهد که من جوابی ندارم به شما بدهم. اول می‌بایستی شورا را مطابق آنچه من گفته بودم درست کنید و بعد با من مکاتبه. باز هم چندی پیش واسطه‌ای اسامی هشت سازمان و گروه را پیش او می‌برد و از طرف دانشجویان دانشگاه که مورد پشتیبانی اوست می‌گوید که شورای جبهه ملی [دوم] باید از این سازمان‌ها تشکیل

شود. او سؤال می‌کند که چرا خلیل ملکی و اینها در اینجا [در لیست هشت سازمان] نیستند، به او توضیح می‌دهند که جامعه سوسیالیست‌ها همانها هستند. پدر بزرگوار بار دیگر تکرار می‌کند آری آنها باید باشند. در هر حال در شرایط حاضر امکان به وجود آمدن یک رهبری جدید از همه وقت بیشتر شده. شاید شورای کنونی جبهه ملی [دوم] استعفا کند، و در هر حال از قرار معلوم کار آنها ساخته است. شاید از طرف آیت‌الله زنجانی دعوتی از احزاب و دیگران به عمل آید و شورای تازه بوجود آید. در این میان [داریوش] فروهر نقش مهمی بازی می‌کند. او از مدت‌ها پیش از شورای جبهه ملی [دوم] کناره‌گیری کرده و در هر حال اپوزیسیون [داخل جبهه] با آنهاست. او در سخت‌ترین مواقع نیز از هواداران ما در جبهه ملی [دوم] بود و هنوز هم همینطور است.

نامه و نامه‌های پدر بزرگوار را نوشته‌اند که منتشر کنید. معذالک در صورتی که منتشر نشده باشد شاید صلاح در این باشد که مستقلاً منتشر شود، نه در سوسیالیسم^۲. پس از انتشار مستقل آنها می‌توان در سوسیالیسم اظهارنظری درباره آن کرد. تحلیلی از اوضاع لابد به شما رسیده است. با صفا و داداش [پور] صحبت کردم که شاید بتوانیم تعهد ماهیانه‌ای برای سوسیالیسم جمع‌وجور کنیم که ماه به ماه برسد. مقداری توسط مسافر لندن فرستاده شده، امیدوارم رسیده باشد. مقداری نیز پسر من نوروز از گراتس می‌فرستد که نیم بیشتر آن مربوط به تشکیلات وین است و نیم کمتر را من کمک به خرید کتاب می‌کنم. ما آدرس خانه شما را در اینجا پیدا نکردیم، خواهش می‌کنم بنویسید تلفنی به من بکنند. تلفن خانه ما ۶۹۳۴۹ است و تلفن مینا و داداش ۴۶۹۶۵ می‌باشد.

این جسارت را می‌کنم که به حسین‌زاده و ملک سلام برسانید. ما در اینجا به انتظار دریافت نامه از حسین [ملک] هستیم و ضمناً از مطالعات

نامه‌های پیش از زندان ۲۰۹

ایشان در هند انتظار داریم چیزی بشنویم و بخوانیم. من از دکتر [هوشنگ] ساعدلو و [داریوش] آشوری که در مؤسسه تحقیقات اقتصادی دانشگاه کار می‌کنند خواستم که کتاب را به زبان انگلیسی برای آلبرت کارتی و اتریش بفرستند. مخصوصاً آنچه مربوط به شرکت‌های تعاونی است درجه موفقیت انقلاب شاهانه را می‌رساند. از آلبرت کارتی نامه‌ای داشتم و امیدوارم ارتباط شما برقرار باشد.

امید است کنگره شما با موفقیت توأم باشد

با سلام‌های گرم و فراوان

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد.
۲. نامه مصدق به شورای جبهه ملی دوم در اروپا - که اینها منتشر نکرده بودند - اولین بار در ماهنامه سوسیالیسم منتشر شد.

۳ خرداد ۴۳ برابر با ۲۴ مه ۶۴

دوست عزیز^۱

مَدْتَه‌است خبری از شما ندارم. نمی‌دانم اشتغال زیاد یا بی‌ترتیبی دیگری در کار است. شنیدم [حسین] حسین‌زاده می‌خواهد به ایران بیاید. نمی‌دانم صلاح او در این هست یا نه. از ایرج سریع‌السیر مقیم گراتس [در سازمان امنیّت] مطالبی راجع به شما پرسیده بودند. گویا او نیز مورد سوءظن بوده. در صورت لزوم ممکن است از خود او سؤال شود. در هر حال امروز سازمان امنیّت نسبت به سوسیالیست‌های اروپا بدبین‌تر است تا به توده‌ای‌ها. علاوه بر [حمید] محامدی که به مناسبت فعالیت‌های زمان اقامت در انگلیس بازداشت شده، یک رفیق فعال دیگری را هم بازداشت کرده‌اند (حسین تحویلدار). مردم را از خانه‌شان می‌دزدند و خانواده‌ها اصلاً از محلّ اقامت آنها و علّت بازداشت بی‌خبرند. خبر روزنامه‌ها [یِ خارج] در مورد مردنِ [پرویز] نیکخواه زیر شکنجه در تهران نیز شایع شده. حتّی گفته می‌شود که خانواده او خواستند در مسجد ترکها مجلس ترحیم به‌پا کنند با گاز اشک‌آور جلوگیری شده است (ضمناً روزنامه‌های تهران این خبر را تکذیب کردند). پس از نامه ۴۹ نماینده انگلیس، وزراء در حرف کوتاه آمده‌اند اما سازمان [امنیت] مشغول کار خودش است.^۲ از آن چند نفر، جراید اصلاً حرفی نمی‌زنند.

جای تأسّف است که غیر از ماهنامه دو بار، هر بار دو شماره، خبری از شما نرسید. دوستی که نامه او را از تهران درج کرده بودید پس از

رسیدن به ایران خیلی متأسف بود که چرا چیز معتابهی همراه نیاورد. او می‌گفت مأمورین با همه چیز کار داشتند غیر از کتاب و کاغذ. منظور این است که بی‌جا می‌ترسند: گرفت‌و‌گیری در مورد نامه و مطبوعات وجود ندارد. تفتیش بدنی حتی در یک مورد مشاهده نشده. از انگلستان سه بُرش روزنامه رسید و سه شماره ماهنامه که گویا دوست تازه‌وارد از ایران، به آنجا فرستاده بود. یکی از دوستان محامدی در مأموریت انگلستان است. اگر اینجا بود به احتمال قوی به سرنوشت او دچار می‌شد. نمی‌دانم چه کار خواهد کرد.^۳ به مناسبتی که شاید دائمی نباشد ما در تهران در جریان روزنامه‌های اروپا هستیم. اگر این قطع شود از دوستان آنجا به کلی بی‌خبر خواهیم بود. به همان مناسبت تمام جریان‌ها را به گوش کسانی که باید می‌رسانیم. بنا بود هزار تومان طلب شما فرستاده شود. بعد فهمیدم که به مناسبت مشکلات ارزی هنوز فرستاده نشده. حالا در حدود هزار فرانک حاضر است که بزودی فرستاده می‌شود. سی جلد کتاب دوّم فرستاده شد، امیدوارم رسیده باشد.

امیدوارم با فرستادن بُرش روزنامه‌ها ما را در جریان بگذارید. اگر نامه‌ها را توسط مسافر بفرستید البته بمورد خواهد بود. پست مخصوص به نام من در حال حاضر ابداً مورد اعتماد نیست. مسافر هم در صورتی که تمایل به ملاقات [با من] ندارد می‌تواند نامه را در تهران پست کند - یا دم در حیاط توی صندوق بیندازد. نامه پدر بزرگوار [= دکتر مصدّق] را مثله کردند. یکی از افراد خیلی نزدیک به او اصل آن را می‌دهد که برای شما بفرستم تا عین آن درج شود. آلبرت کارتی^۴ نامه‌ای نوشته بود و اسامی سه نفر دیگر (غیر از صفا و عاقلی‌زاده) از اعضای جامعه را که زندانی‌اند خواسته بود. اسم آن سه نفر در آخر لیست ماهنامه [سوسیالیسم] است که آن سه نفر آزاد شده‌اند اما محروم از حقوق اجتماعی و استخدام

دولت. حالا محامدی و تحویلدار به آنها اضافه شده‌اند. اگر فرصتی باشد این مطالب را برای او [کارتی] بنویسید ممنون می‌شوم، و ضمناً لیستی از دانشجویان [زندانی را] که لفاً [= به پیوست] فرستاده شد برای او بفرستید.

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد.
۲. پرویز نیکخواه را با جمعی، از جمله چند تن دیگر فارغ‌التحصیل انگلیس، به اتهام واهی شرکت در جریان کاخ مرمر و تیراندازی به شاه گرفته بودند. نیکخواه و بیشتر دیگران بالاخره از این اتهام تبرئه شدند، اگرچه باز هم محکوم به زندان شدند. اندکی پس از توقیفشان ۴۹ نماینده مجلس عوام انگلیس و یک عضو مجلس لردها به شاه تلگراف زدند.
۳. منظور مهندس احمد موسوی است.
۴. Albert Carthy، دبیر بین‌الملل سوسیالیست‌ها در لندن. رجوع فرمائید به نامه‌های پیشین.

تهران، ۱۵ خرداد ۱۳۴۳، برابر با ۵ ژوئن ۱۹۶۴

دوست عزیز^۱

مدتی است خبری از شما ندارم. دو یا سه نامه فرستاده‌ام. نمی‌دانم
بمناسبت کنگره خبری نشده و یا بلایی در آنجا سر آن نامه‌ها آمده.
از شماره پنجم [ماهنامه سوسیالیسم] فقط یک شماره توی پاکت به
من رسید. یک شماره نیز از گراتس فرستاده شده بود.

رفقا و من، مطابق نوشته سابق‌تان، در حدود پائیز انتظار شما را
داریم. رفقا عقیده دارند که مدارک تحصیلی شما قبلاً به ایران فرستاده
شود تا شورای عالی فرهنگ آنها را تصویب کند و شما فوراً بتوانید
مشغول شوید.^۲

اوضاع ایران، با کمال تأسف، از هیچ لحاظ تشویق‌کننده و وعده‌دهنده
نیست. معذک برای رفقای ما امکانات تازه‌ای وجود دارد و امید است که
با آمدن شما محرک تازه‌نفس به وجود بیاید.

از کنگره^۳ فقط خبر تشکیل شدن و خاتمه [یافتن] آن را دارم. ابدأ از
صحبت‌ها و تصمیم‌ها خبری نداریم. در فرستنده [راديو] پیک ایران، پیام
کمیته مرکزی حزب توده را به جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا
شنیدم. من به نوبه خود این‌گونه مذاکرات را حسن استقبال می‌کنم. اما،
در عین حال، عقیده دارم باید کاری کرد که تحوّل‌های داخل آن حزب
تشدید شود. به همین مناسبت، باید از آنها خواست که اتخاذ سیاست
جدید کمونیست‌ها در نزدیکی به سوسیالیست‌ها توأم با غیراستالینی

شدن و اعتراف به اشتباهات گذشته درباره سوسیالیست‌ها باشد.^۴ یک تحلیل از اوضاع با زحمت منتشر شده^۵، یک غلط‌نامه داشت که آن در دسترس من نیست. علاوه بر آن [تحلیل]، یک اعلامیه کرچک مربوط به ۱۲ محرم، که سال گذشته ۱۵ خرداد بود، منتشر شده. بمناسبت انتشار اعلامیه ۱۲ محرم (۱۵ خرداد سال گذشته) که [در آن] از روحانیون جانبداری شده بود، هیئت اجراییه [جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران] به سازمان امنیت احضار شده بود. گفته بودند فعلاً ملکی لازم نیست بیاید^۶ (همان‌طور که تصمیم داشتیم، من واقعاً در رهبری نیستم). باری، بالاخره صفا و عاقلی‌زاده، مطابق قرارداد قبلی، مسئولیت انتشار [آن اعلامیه] را به عهده گرفته‌اند. دیگران آزاد، اما این دو نفر چند روزی است در قزل‌قلعه‌اند.

این نامه دیر به شما خواهد رسید. این مطلب را با پست برای پسر در گراتس نوشته‌ام. لابد خبر آن به شما رسیده. شاید رفقای دیگر نیز به شما نوشته باشند. شاید یک نامه دیگر توسط پست بفرستم و شاید پیش از این نامه به شما برسد.

راجع به آن تحلیل مفصل حرفی نزده‌اند^۷، اما معلوم است که ۱۲ محرم و روحانیون نقطه ضعف آنها [یعنی ساواک] است. سئوالات بازپرسی همه درباره این موضوع بود. [آیت‌الله] خمینی مدتی است آزاد شده. فعالیت کم و بیشی از قم و در قم دارد. روز دوازده محرم عزای عمومی اعلام شده بود. به غیر بازار، جاهای دیگر اثری نداشت. اما بازار [روز] ۱۲ محرم تعطیل بود و به همین مناسبت، عده‌ای را بازداشت کرده‌اند. دائماً دارند مردم را مرعوب می‌سازند که بلکه ۱۵ خرداد کذائی فراموش شود.

آل‌احمد که از مرده خاص خمینی شده بود، امسال به مکه مشرف

شد. دیدن اوضاع آنجا او را از پاره‌ای از مسائل بکلی مشمئز کرده. این مسافرت در حقیقت [برای او] شفاعت بود. اما از طرف دیگر، او [یعنی آیت‌الله خمینی] قدرت و نفوذی به هم زده و رفقای ما نیز نسبت به او خوشبین هستند.

شورای [مرکزی] جبهه ملی [دوم] بلا تکلیف و بلا اثر است. پس از آن دو نامه که متن آنها منتشر شد و بوسیله [ماهنامه] سوسیالیسم تکثیر گردید (از دومی خبر ندارم که تکثیر شده یا نه)، نامه‌های چندی بین شورای [مرکزی] جبهه ملی [دوم] و مصدق رد و بدل شده، اما متن آنها منتشر نشده. آنها به مصدق نوشته‌اند که تمام احزاب در جبهه ملی [دوم] هستند و فقط حزب توده نیست. مصدق جواب داده چرا خودتان را به کوچه علی‌چپ می‌زنید، منظور من حزب توده نیست بلکه منظور سوسیالیست‌ها هستند که به جبهه هرگز دعوت نشده‌اند.^۸ [مصدق] از ما مدارکی خواسته بود که فرستاده شد و اجازه خواسته بود که رونوشت‌هایی از نامه هیئت اجراییه ما [یعنی جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران] را برای بعضی‌ها بفرستد. حالا مشغول نوشتن نامه‌هایی هستند.

نمی‌دانم بالاخره از واحدهای جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا اظهار تشکرهایی برای او [یعنی مصدق] فرستاده شد یا نه؟ الان دو نامه از پاریس به دستم رسید که پیام به مصدق و نامه کمیته مرکزی حزب توده [به کمیته مرکزی جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا] و پیام به جامعه [سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران] محتوی آنها بود. همان طور که [در سطور فوق] نوشتم، پیام کمیته مرکزی حزب توده سری نیست و از فرستنده [رادبوی] پیک ایران پخش شده. همین دو سه روزه نظر خود را درباره آن می‌نویسم. امیدوارم برسد.

با درودهای فراوان

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد.
۲. ملکی و چند تن از سوسیالیست‌های تهران علاقه داشتند که پیشداد (که تخصص خود را در پزشکی به پایان رسانده بود) بزودی به ایران بازگردد. تحقیقات بعدی نشان داد که این کار به هیچ وجه از نظر امنیتی صلاح نیست، و حوادث بعد بازگشت را تقریباً تعلیق به محال کرد.
۳. کنگره جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا.
۴. این نامه در اواخر دوره خروشچف نوشته شده، که افشاگری‌های محرمانه او در کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی، و علنی‌اش در کنگره بیست و دوم آن حزب، سبب کوشش‌هایی برای استالین‌زدایی در احزاب کمونیست و اعاده حیثیت از ستم‌دیدگان استالینسم شد - البته خاصه در حزب کمونیست ایتالیا. در حزب توده چنین چیزی پیش نیامد. اما چون در همان زمان، شوروی با رژیم شاه در ایران دوباره روابط حسنه برقرار کرده بود، حزب توده هم از لحن شدید و براندازانه خود نسبت به آن رژیم کاسته بود، و جزو همین کار سعی می‌کرد با جریان‌هایی مانند جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا (ولی نه با سازمان ایران و خلیل ملکی) نوعی دیالوگ برقرار کند. کمیته مرکزی جامعه سوسیالیست‌ها، بلافاصله، پاسخ آن نامه کمیته مرکزی حزب توده را داد و شرایط اساسی ایجاد دیالوگ را تشریح کرد. دیگر از آنها خبری نشد. رجوع فرمایید به ماهنامه سوسیالیسم، شماره ۷ تیرماه ۱۳۴۲.
۵. از جانب جامعه سوسیالیست‌ها در ایران، و احتمالاً به قلم ملکی.
۶. ملکی در سال پیش از این، برای مدتی در اروپا بود، از جمله در خرداد ۱۳۴۲ که حوادث پانزده خرداد رخ داد.
۷. منظور همان «تحلیل مفصل» است که در اردیبهشت ۱۳۴۳ زیر عنوان «تحلیلی از شرایط کنونی و مسائل اصلی جنبش ملی و دموکراتیک ایران» و با امضای هیئت اجراییه جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران منتشر شده بود. رجوع فرمایید به مجله سوسیالیسم، دوره دوم، شماره دوم، مردادماه ۱۳۴۳ (اوت ۱۹۶۴).
۸. رجوع فرمایید به کاتوزیان، مصدق و مبارزه برای قدرت، و خاطرات سیاسی خلیل ملکی.

تهران، بیست و یکم خرداد ۱۳۴۳ برابر با
یازدهم ژوئن ۱۹۶۴

دوست عزیز^۱

چند روز پیش نامه‌ای توسط آقای [محمد] درخشش که از راه زمینی به اروپا عازم بود، فرستاده‌ام که امیدوارم توسط [حسین] ملک تا حالا به شما رسیده باشد. این نامه را نیز پسر من پیروز - که عازم ایتالیاست - از شهر گراتس برای شما خواهد فرستاد.

پیروز فرزند ارشد من و از لحاظ اجتماعی با ارزش است. تصوّر می‌کنم او بخواهد با شما ارتباط داشته باشد و شاید هسته‌ای^۲ [واحدی] در آنجا [در ایتالیا] به وجود آورد. در نامه قبلی اعلامیه را نتوانستم بفرستم. اینک بدین وسیله آن را نیز ارسال می‌دارم. همین اعلامیه است که موجب بازداشت شدن [منوچهر] صفا و [عباس] عاقلی زاده شده است^۳. آنها [فعلاً] در قزل‌قلعه زندانی هستند. هنوز درست نمی‌دانیم که قصدشان چیست. آیا دادگاهی در کار خواهد بود یا نه؟ اقدامی [برای رهایی آنان] کرده‌ایم. هنوز نتیجه‌ای حاصل نشده، که لااقل اطلاعی از نقشه دستگاه درباره آنها پیدا کنیم. به نظر من، اگر در [ماهانامه] سوسیالیسم آزادی آنها و زندانیان نهضت آزادی و همچنین آزادی مصدق خواسته شود، بمورد خواهد بود.

در دو نامه، اسنادی از کنگره^۴ رسید. رونوشت پیام به دکتر مصدق، که اقدام کردم که اگر اصل به او نرسیده باشد، این رونوشت به او برسد. دوّم پیام به جامعه [سوسیالیست‌های ایران]. سوّم پیام کمیته مرکزی

حزب توده [به جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا] که قبلاً آن را از فرستنده پیک ایران شنیده بودم.

رفقای ایران در مورد نزدیکی به حزب توده یعنی توده‌ای‌های متشکل [سازمان رسمی حزب توده] خوشبین نیستند. امیدوارم متدرجاً همه را با تحولاتی که در احزاب کمونیست اروپای غربی و شوروی پیش آمده آشنا کنیم. من از وین به رفقا نوشته بودم که در تهران میل دارم مانند این‌که در وین هستم، باشم و همین‌طور نیز عمل شده است، یعنی در رهبری [جامعه سوسیالیست‌های ایران] به هیچ وجه شرکت ندارم، اما طبیعتاً ملاقات و مشاوره به عمل می‌آید. در مورد پیام [کمیته مرکزی] حزب توده، به نظر من دو مسئله اساسی هست که شرط مقدماتی هر نوع نزدیکی و حتی مذاکره جدی است. اولاً دستاویز شدن حزب توده: قبول کردن اشتباهات گذشته در مورد نهضت ملی و در مورد سوسیالیست‌های ایران، و جبران نمودن اتهامات و افتراها. حتی در بین سوسیالیست‌های عضو جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا اشخاصی هستند (مثلاً مهندس حسین ملک) که مستقیماً مورد تهمت و افترا قرار گرفته‌اند. کافی نیست که آنها فقط اکتفا به تصحیح روش‌های کنونی خود کنند. لازم و ضروری است که اشتباهات گذشته را بپذیرند و جبران کنند. پیامی را که سابقاً فرستاده بودم، شما نپسندیدید^۵. حالا نیز نظر من این است که با نوشتن مقالات و فرستادن پیام‌ها، تحولاتی را که در داخل آن حزب هست تشدید و راهنمایی کرد. مسئله دوم که با عمل غیراستالینی کردن ارتباط دارد، مسئله پُلی سانت‌ریسم^۶ است. آنها هنوز با عینک استالینی خروشچف را قبول دارند. اگر جای خروشچف، استالین دیگری باشد، او را نیز خواهند پذیرفت. باید خواست که توده‌ای‌ها استقلال خود را [از شوروی] در حدود لهستان و یوگسلاوی و حزب کمونیست ایتالیا و غیره

اعلام کنند. چنان که معلوم است خود خروشچف امروز متحدین قابل اعتماد را به دست‌نشانده‌های فرمانبر ترجیح می‌دهد. چه لزومی دارد که این آقایان رفتار شوروی را با رژیم حاکمه ایران تأیید کنند؟

رفقای اینجا و از جمله من، امید زیادی به رهبری تازه جبههٔ ملی [دوم] نداریم. تنها مسئله این است که شرکت ما در جبههٔ ملی اتهاماتی را که [دشمنان] به ما وارد می‌کردند، جبران خواهد کرد، هرچند که پافشاری دکتر مصدق در مورد ما - که با اسم و رسم به عمل آمده - و ایمان توده پائین جبههٔ ملی به ما، اصولاً وضع را جبران کرده است و بخصوص بی‌آبرو شدن خنجی و حجازی خیلی به سود ما تمام شده. افراد مترقی جبههٔ ملی (که مورد تأیید مصدق نیز هستند) به ما می‌گویند: شما این دو نفر خائن را خوب شناخته‌اید. گویا خنجی از شورای جبههٔ ملی استعفا داده است، اما حجازی نه. دکتر سنجابی به شخصی گفته بود که از شورای جبههٔ ملی [دوم] استعفا کرده و همچنین اللهیار صالح. عملاً شورای جبههٔ ملی آبرویی و فعالیتی ندارد. معذک، از قرار معلوم، آن پدر بزرگوار^۷ در نتیجه نامه‌پرانی‌های سران جبههٔ ملی [دوم] حالا کمی محافظه‌کارتر شده، اما یقین است که او از عقیدهٔ خود برنخواهد گشت.

فرستادن پیام از کنگره و همچنین فرستادن نامه‌هایی از ط رف واحدهای مختلف [جامعه در اروپا]، با تکیه به نامه منتشر شده در مجلهٔ سوسیالیسم خیلی مفید خواهد بود. اگر در دنبال وضعی که اقدام دکتر مصدق و موقعیت ما در میان تودهٔ جبههٔ ملی پیش آورده، توده‌ای‌ها نیز اتهامات خود را پس بگیرند، تصور می‌کنم سوسیالیست‌های ایران قدرت جاذبهٔ خیلی زیادی به دست خواهند آورد.

من نیز مانند شما عقیده دارم که ما نباید اکتفا به این سوسیالیست‌های سازمان‌یافته [ارگانیزه] بکنیم. باید سعی کنیم جامعیتی را که همواره

می‌خواستیم و تاکنون موفق نشدیم، به دست آوریم. با وجود این‌که من شخصاً خیال شرکت در هیچ‌گونه جمعیت و رهبری ندارم، معذک سعی من این است که سوسیالیست‌های مختلف ایران مابین خود متشکل شوند و این آحاد و عناصر بالاخره جمعیت پیدا کنند.

اخیراً نامه‌ای از آلبرت کارتی^۸ آمده و برای جشن صدساله بین‌المللی سوسیالیست‌ها دعوتی به بروکسل [بلژیک] کرده (از ۲ تا ۶ سپتامبر ۱۹۶۴) نوشته: این اجتماع جنبه رسمی ندارد، اما اجتماع مهمی خواهد بود و بحث‌های اصولی نیز پیش خواهد آمد. من البته خیال شرکت در آن را ندارم. پس از مشورت با رفقای جامعه [در ایران]، بنا شده اگر دکتر عابدی قبول کند، او را پیشنهاد کنیم. تقریباً یقین دارم که از شما [از جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا] نیز دعوت به عمل آمده^۹. من در جواب البته به این مسئله اشاره خواهم کرد که شما و در صورت عدم تمایل شما، کس دیگری، شاید حسین ملک، در آن اجتماع شرکت کند. به نظر من، شما در مورد بین‌الملل سوسیالیست‌ها خیلی سخت می‌گیرید. بالاخره واقعیت این است که نهضت کارگری اروپا، اکثراً، در این بین‌الملل مظهر سیاسی خود را پیدا کرده است. نواقص و نقاط ضعف آن باید از داخل آن اصلاح و برطرف شود، بخصوص که حالا احزاب کمونیست اروپای غربی نیز آنها را تأیید می‌کنند.

از شماره پنجم^{۱۰} که دو نامه از ایران داشت فقط یک شماره از پاریس رسید و یک شماره نیز نوروز [ملکی] از گراتس فرستاده بود. در صورتی که بتوان مقداری روی کاغذ نازک چاپ کرد، بهتر فرستاده می‌شود. امیدوارم در تابستان توسط مسافر مقدار بیشتری بتوانید به ایران بفرستید. یک شماره سوسیالیسم را پنجاه تومان فروختم که [پول آن] نزد من است. در انتظار دیدار نزدیک شما

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد.
۲. هسته‌ای (واحدی) از سوسیالیست‌های ایرانی در ایتالیا.
۳. اشاره به اعلامیه‌ای است که منوچهر صفا و عباس عاقلی‌زاده، بمناسبت سالگرد قیام پانزدهم خرداد ۱۳۴۳، و در بزرگداشت این قیام، صادر کرده بودند.
۴. منظور ششمین کنگره جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپاست که در اردیبهشت ۱۳۴۳ در آلمان غربی برگزار شد.
۵. منظور طرح نامه سرگشاده به اعضای عادی و ساده حزب توده است که کمیته مرکزی جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا، بر اساس پیشنهاد ملکی، اما با شکل و محتوای کم و بیش متفاوتی، تدوین و تنظیم و تصویب و در شماره هفتم ماهنامه سوسیالیسم منتشر کرد.
۶. Polycentrisme (چندمرکزیت). منظور این بود که نهضت سوسیالیستی جهانی دیگر مجبور نباشد از مسکو به عنوان تنها مرکز سوسیالیسم پیروی کند.
۷. دکتر مصدق.
۸. Albert Carthy دبیر بین‌الملل سوسیالیست‌ها که در نامه‌های پیش از او یاد شده است.
۹. حدس ملکی درست بود: بین‌الملل سوسیالیست‌ها از کمیته مرکزی جامعه سوسیالیست‌ها در اروپا نیز دعوت کرده، و این جامعه یک هیئت نمایندگی به عنوان «ناظر» (اُبسرواتور) با حق بیست دقیقه صحبت (برای ارائه گزارش درباره اوضاع و احوال ایران) به آن‌ها گرد هم آیی فرستاد.
۱۰. منظور شماره پنجم ماهنامه سوسیالیسم است.

تهران، دَوم شهریور ۱۳۴۳ برابر با

شانزدهم اوت ۱۹۶۴

دوست خیلی عزیز^۱

مَدْتَه‌است که از شما بی‌خبرم. چندی پیش، از مهندس تازه‌وارد به آنجا نامه‌ای داشتم. ذکر خیری از شما به عمل آمده بود. همچنین از دوست عزیز مشترکمان پزشک^۲ اشاراتی درباره‌ی شما شنیدم، یعنی خواندم و خوشحال شدم. ما، در این‌جا، در امن و آسایش تمام - و به قول آن کهنه قزاق، در حالت «کیش مات» - داریم روزی به شب و شبی به روز می‌آوریم. در هر حال، هم واقعیت سنّ من و هم اوضاع و احوال اجتماعی نوعی است که باید مانند پیران در گذشته زندگی کنم و امید من، شما و چند نفر امثال شماست، و به خاطر خاطرات مشترکمان در گذشته زندگی می‌کنم و آرزو می‌کنم که آن خاطرات گذشته را می‌توانستم قلمی سازم. امید به آینده بسته به همت آنهاست که آینده نوئی را بسازند.

باری، آن دو سفرکرده^۳، فارغ از قیل و مقال مدرسه^۴، زندگی ساکت و آرامی می‌گذرانند. درست معلوم نیست که سفری طولانی در پیش دارند یا نه. اما، در هر حال، فارغ از قیل و قال مدرسه، یک‌چند نیز بدون خدمت معشوق و می، می‌گذرانند. تنها از این راه است که شاید افاقه‌ای بخصوص در مورد یکی از آن دو پیدا شده باشد و ان شاء الله در آینده دوام داشته باشد.

دوست مشترکمان صدقی^۵ خیال آمدن به آن دیار برای تکمیل تحصیلات را دارد. امید فراوان دارم چنان‌که باید و شاید موفق شود. لازم

نامه‌های پیش از زندان ۲۲۳

است که دعوتنامه‌ای از دوستان مقیم آنجا دریافت کند. او تصوّر کرده است که اگر من این تقاضا را بکنم با سرعت و بدون سهل‌انگاری و بدون فوت وقت، شما خودتان یا شخص مناسبی به توصیه شما فوراً خواهید فرستاد. امیدوارم غفلت نکنید.

به دوستان و رفقا و بخصوص به مهندس سلام دارم. جواب نامه ایشان را مقرر و مقرر کنم. خواهم نوشت.

پس از آن دو نامه، یک نامه سوّم از پدر بزرگوار^۱ صادر شده که هم کارِ پاره‌ای از سران جبهه ملّی دوّم را ساخته و هم کارِ آنهایی را که از ماوراء سرحدات عمل می‌کنند. لابد بزودی متن آن را با تمام شدن تعطیلات خواهید دید. فعلاً به همین اکتفا می‌کنم.

در انتظار خبری از شماها و فرستادن دعوتنامه [برای صدقی].

با سلام‌های قلبی پدرانه

یادداشت‌ها:

۱. نامه‌ای است از تهران به مرتضی مظفری در ایالات متّحده آمریکا.
۲. امیر پیشداد.
۳. عباس عاقلی‌زاده و منوچهر صفاکه در آن زمان به زندان افتاده بودند و مآلاً، پس از محاکمه نظامی، به سه سال زندان محکوم شدند.
۴. منظور برکناری اجباری از صحنه مبارزه سیاسی است، به دلیل در زندان بودن. حافظ می‌گوید: «از قیل و قال مدرسه حالی دلم گرفت / یک‌چند نیز خدمت معشوق و می‌کنم».
۵. اشاره به ضیاء صدقی است که سرانجام به ایالات متّحد آمریکا رفت و باقی عمر را در آنجا زیست.
۶. اشاره به نامه‌نگاری مصدّق است با جبهه ملّی دوّم. رجوع فرمایید به مصدّق و مبارزه برای قدرت در ایران و مقدّمه خاطرات سیاسی خلیل ملکی.

تهران، ۱۸ شهریور ۱۳۴۳ برابر با ۹ سپتامبر ۱۹۶۴

دوست عزیز^۱

مدتهاست که نامه مستقیم ننوشته‌ام. شنیده بودم که مسافرت رفته‌اید. امیدوارم خوش گذشته باشد. ماهنامه^۲ نیز دو ماه تعطیل بود. حالا قاعدتاً باید شماره اول امسال درآمده باشد. رفقای گراتس با زحمت و مهارت پانصد شماره [نسخه] ماهنامه فرستاده‌اند که تحویل رفقا [ی تهران] داده شد. امیدوارم [آنها را] بفروشند. پس از فروش، پول آن کجا باید فرستاده شود؟ گراتس یا پاریس؟ فرخ داداشپور مقداری تعهد [برای کمک مالی] گرفته و توسط دکتر [ابراهیم] خوشنویس فرستاده. توسط آقای [رضا] شایان نیز تعهدات ماهیانه، از رفقای پروله‌تر (!) گرفته می‌شود و امیدوارم بزودی نتیجه آن معلوم شود.

مقداری نوشته و مقاله توسط دکتر خوشنویس فرستادم. یک تحلیل اوضاع اقتصادی نیز به لندن و کاتوزیان فرستاده شد که لابد به پاریس خواهد رسید. این نامه را توسط مسافر (لطیفه امیرشاهی که مدتی است عروسی کرده و با شوهرش عازم آمریکاست) می‌فرستم، که از وین [اتریش] پُست کند.

لازم است به اطلاع شما برسانم (و بنا بود رفقا نیز بنویسند و شاید نوشته باشند) که سفارش [منوچهر] صفا و [عباس] عاقلی زاده این است که شما ایران نیابید، زیرا از سئوالاتی که از آنها شده^۳ چنین دریافته‌اند که سازمان [امنیت] آشی برای شما پخته است. از قرار معلوم، تا حدود یک

هفته دیگر، صفا و عاقلی زاده را به دادگاه می‌فرستند و لابد محکومیتی خواهند داشت. این فشار برای ترساندن همه برای جلوگیری از تشکیل جبهه ملی جدید^۴ است. حتی به خانه خود مصدق رجوع کرده و از او خواسته‌اند که نامه‌پرانی نکند. او هم مانند همیشه آنها را مسخره کرده و اعتنائی نیز نکرده.

در مورد تشکیل جبهه ملی جدید فعالیتی در جریان است. باقر کاظمی که در ایران نبود، خود را از سرنوشت امثال [اللهیار] صالح نجات داده و حالا خودی به میان انداخته. تعجب است که مصدق همه [سران جبهه ملی دوم] را تخطئه، اما او را پذیرفته. شاید بعدها نوبت او نیز برسد. فعلاً با او کار دارد. در هر حال، هیچ کس امید زیادی به جبهه ملی [دوم] تازه نیز ندارد، اولاً برای این که عناصر مُتشکِّل همان‌ها هستند که بودند. ثانیاً فرصت مناسب از دست رفته، و در این دوران خفقان مطلق چه می‌توان کرد؟ نهضت آزادی هم که پرستیژ زیاد پیدا کرده، ادعاهای زیاد دارد و معلوم نیست چه انتظاری می‌توان از آنها داشت. آیت‌الله خمینی و میلانی و شریعتمداری نیز هستند، در مواقع مناسب حرفی می‌زنند و چیزی می‌نویسند. بامزه این است که یک آخوند به تمام معنی دولتی و مورد اعتماد همیشه رژیم، تازگی مسلمان شده و جزء آیت‌الله‌ها، یعنی آقای فلسفی، آزادانه فعالیت سیاسی می‌کند. در این اواخر، در اصفهان منبر می‌رفته و به سود خمینی و دیگران حرف می‌زده. وضع عجیبی است. من از اول به این جریان‌ها ایمان زیادی نداشتم و ندارم. البته در تمام مدت تاریخ مشروطه، آخوندها اقدامات آزادی‌خواهانه کرده‌اند و مذهب از لحاظ سیاسی، گاهی مفید واقع می‌شود، اما مشروط بر این که رهبری و عناصر سیاسی، قوی‌تر از آنها باشند. در حالی که فعلاً رهبری سیاسی صفر است. چندی پیش خمینی نامه‌ای به میلانی نوشته و توسط

دامادش فرستاده. در آن نامه، اسمی از [سرلشکر] قرنی به عنوان افسر خدانشناس برده شده بود. معلوم نیست چطور [بر اساس چه اطلاعاتی] در فرودگاه او را بازرسی و نامه را برداشته و بالاخره قرنی را دادگاه برده و محکوم و زندانی کرده‌اند. در ایران، این نوع بازرسی بدنی در فرودگاه ابداً مرسوم نیست، حتی برای مسافرین خارج. لابد از وجود این نامه اطلاعی داشتند.

دولت منصور در بعضی از وزارت‌خانه‌ها و بخصوص [وزارت] فرهنگ افتضاحی به پا کرده. آزادیخواهان دل خود را خوش می‌کنند و شایعاتی می‌دهند که گویا اقتصاد ایران در حال فروریختن است. اما من چنین جس نمی‌کنم. گویا حکومت منصور هنوز دوام خواهد داشت و رژیم حاضر، با وجود این فساد و عدم آگاهی به آنچه باید بشود و بکند، همچنان ادامه خواهد داشت. تنها امید به بعضی اقدامات غیرعادی است، که امکانش بکلی منتفی نیست. از راه‌های سیاسی نیز روزه‌های امیدی می‌توان پیدا کرد. بزرگ‌ترین بدبختی نبودن رهبری آگاه و با اراده و واقع‌بین است. این رهبران آنهایی هستند که یا حزب توده و یا ما آنها را خراب کرده‌ایم و در کنار و حاشیه، نشسته و تماشاچی هستند و یا وارد صحنه شده، مشغول چریدن هستند.

سرمقاله جوابیه [روزنامه] مردم را به نامه‌های سرگشاده شما خواندم. سفسطه زیاد داشت، و جواب‌های منطقی نیز. از قرار معلوم، رفقای اروپائی ما تصور می‌کنند که تاریخ پس از ۲۸ مرداد و با تشکیل جامعه سوسیالیست‌ها در اروپا شروع شده است و پیش از آن، خلاء و هیچ و پوچ بوده. در نامه سرگشاده شما به کمیته مرکزی حزب توده مطالبی بود و اتهاماتی وارد شده بود که یا واقعاً وارد نیست و یا لاقابل اثبات نیست. به عبارت دیگر، بعضی نسبت‌ها به آنها داده شده که وارد

نیست و خیلی گناهان کبیره مرتکب شده‌اند که اصلاً مسکوت گذارده شده. لابد مطلع شده‌اید که [جلال] آل‌احمد را به مسکو دعوت کردند و شاید حالا در پاریس است. مطالبی در مسکو با او در میان گذارده شده بود. در هر حال، نظر من این است که درباره مذاکره با سرانِ فعلی حزب توده، اگر شانس کنار گذاردن شان زیاد نباشد، نباید سخت گرفت. بیش‌تر از اشخاص، موضوع‌ها برای ما اهمیت دارد. در صورتی که آنها [سرانِ حزب توده] حاضر باشند اشتباهات گذشته‌شان را آن‌طور که باید و شاید، اعتراف و جبران کنند، در مورد اشخاص به نظر من نباید زیاد سخت گرفت. مگر خروشچف و تولیاتی و غیره و غیره استالینی نبودند، اما وقتی از روی ایمان، ضد استالین شدند، چه ضرر دارد؟

پکن آنفورماسیون مرتب به تهران می‌رسد. نامه‌ای نوشته‌اند و سئوالاتی کرده‌اند که به آنها جواب داده خواهد شد. دو نفر در اینجا [برای پکن آنفورماسیون] مشترک پیدا کرده‌ام که وسیله فرستادن پول از اینجا [به پکن] نداریم. خیلی ممنون خواهم شد که شما وجه آبونمان دو شماره یکی [به زبان] آلمانی و دیگری انگلیسی را بفرستید که هر دو باز به آدرس من فرستاده شود. در اولین فرصت که پولی برای شما فرستاده شود، وجه این دو آبونمان نیز فرستاده خواهد شد. چون آن افراد اداری هستند، فکر کردیم بهترست به آدرس من فرستاده شود که مثل گاو پیشانی سفید هستم. وانگهی، مقامات مربوطه تعجب نمی‌کنند که من ادبیاتِ کمونیستی را مطالعه کنم و فعلاً، توجهی به این مجله گویا نمی‌شود.^۵

نامه‌ای از آلبرت کارتی^۶ داشتم. از این‌که شما به آنجا (به بروکسل) می‌روید، اظهار خوشوقتی کرده بود.^۷ از مصاحبه‌ای که ساراگات در ژرم با ارگان سوسیالیست‌های ایتالیا، پس از مراجعت از ایران، به عمل آورده،

ذکری کرده بود و یک مقاله از ما دربارهٔ اصلاحات ارضی ایران خواسته که بزودی می‌فرستیم؛ با اسناد و مدارکی که از اینجا برای [حسین] ملک فرستاده شده، او هم می‌تواند چیزی نوشته [برای آلبرت کارتی] بفرستد. لابد می‌دانید که [دکتر حسن] ارسنجانی [وزیر سابق کشاورزی و اصلاحات ارضی] که سابقاً علناً به سوسیالیست‌ها (یعنی ما) در رادیو فحش می‌داد و مقاله‌ای به امضای خودش بر علیه من نوشت، حالا سوسیال-دموکرات‌ساراگاتی شده و مقالاتی در یک روزنامه هفتگی نوشته و سرو صدائی نیز به وجود آورده. می‌گویند از شاه اجازه تأسیس حزب سوسیال دموکرات، نمونه احزاب اروپائی، را گرفته، انتقادات واردی به رژیم حاضر و لیبرالیسم اقتصادی و سرمایه‌داری خصوصی می‌کند. اما پرواضح است که ماهیت سوسیالیسم ارسنجانی و شاهانه چه خواهد بود. اما سرپوش خوبی برای انتقاداتی است (اگر بشود). ارسنجانی با وقاحتی که دارد و همچنین با فهم و درکی که از مسائل اجتماعی دارد، بهترین عنصر هیئت حاکمه حاضر است. مبارزه او با ملاکین و فئودال‌ها اصیل بود. بین دهقانان هم اکنون نیز نفوذ و محبوبیت واقعی دارد. شاه از محبوبیت او می‌ترسد و به همین مناسبت، کنار گذاشته شد و از آن وقت، رُکود در اصلاحات ارضی پیدا شده و آئین‌نامه‌های مُصوّب در زمان ارسنجانی حالا مَسخ شده و به نام مرحلهٔ دوم [اصلاحات ارضی] درآمده است.

فعلاً به همین اکتفا و به رفقا سلام فراوان دارم.

الآن با تلفن با [جلال] آل‌احمد صحبت کردم. در تلفن گفت: در بروکسل [در کنگرهٔ انترناسیونال سوسیالیست‌ها] فقط دو سخنرانی خوب شد که یکی مال دکتر پیشداد بود^۱، و امانت‌ها را که آورده [کتاب و مجله و ماهنامه سوسیالیسم و نامه] بناست امشب به من بدهد. شاید این

نامه پیش از دیدن جلال راه افتاده باشد. جتماً بوسیله او از اوضاع شما مطلع خواهیم شد.

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد.
۲. ماهنامه سوسیالیسم، ارگان خبری و سیاسی جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا.
۳. در بازجوئی، در سازمان امنیت.
۴. منظور جبهه ملی سوم است.
۵. یک سال بعد، در دادگاه نظامی، همین مجله‌ها را به عنوان گواه جرم بر ضد ملکی به کار بردند و گفتند که او «کمونیست چینی» است. وقتی بزرگان احزاب سوسیالیست اروپا به محاکمه نظامی ملکی به شخص شاه اعتراض کردند، او توضیح داد که جرم ملکی، سوسیالیست بودن نیست، بلکه ملکی «کمونیست چینی» است.
۶. آلبرت کارتی، دبیر بین‌الملل سوسیالیست‌ها که در نامه‌های پیشین از او یاد شده.
۷. به تشویق و توصیه ملکی، جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا یک هیئت نمایندگی به کنگره بین‌الملل سوسیالیست‌ها فرستاد، به عنوان ناظر، با حق بیست دقیقه سخن گفتن (کنگره نام‌برده در سال ۱۹۶۴ در بروکسل برگزار شد).
۸. جلال آل‌احمد نیز در کنگره بین‌الملل سوسیالیست‌ها، با حسین ملک و امیر پیشداد، شرکت داشت.

تهران، بیستم شهریور ۱۳۴۳ برابر با دهم سپتامبر ۱۹۶۴

دوست عزیزم دکتر امیر پیشداد

نامه و سایر ادبیات ارسالی^۱ شما توسط مسافر رسید. از اخبار و اطلاعات شفاهی و کتبی نهایت خرسندی حاصل شد. سعی می‌کنم که از این همه اخبار خوش حُسن استفاده و بهره‌برداری اجتماعی کافی بشود. هرچند به دست آوردن این مسافر و دوست مشترک^۲ تحصیل حاصل است، معذک در این تماس اخیر از نزدیک که بخصوص با شما داشته است، زیاد تحت تأثیر قرار گرفته بود. البته از برخورد با رفیق دیگر که [با شما] همسفر بود^۳ نیز زیاد حرف می‌زد، ولی او را همواره از نزدیک می‌شناخت و از این‌که او رشد و تکامل فکری و طبیعی خود را طی می‌کند، همه خرسندیم.

من هر وقت می‌شنوم که دوستان و آشنایان و یا افراد اجتماعی دیگر به ارزش‌های مختلف شما پی می‌برند، مانند پدری که از ارزش فرزند و فرزندانش لذت می‌برد، خوشحال می‌شوم. داشتن علاقه مفرط به ارزشهای اخلاقی و اجتماعی شما و شماها ابداً نه تنها موجب این نمی‌شود که احیاناً ایرادات و یا ملاحظات خود را یادآوری نکنم، بالعکس، درست به همان علت، ملاحظات خود را بدون پرده‌پوشی و با صراحتِ خاص «ترک‌های آذربایجانی» اعلام می‌کنم. بخصوص حالا که من در رهبری حتی در ایران نیستم، بعنوان فرد ساده، ولی با سابقه ممتد، به خود حق می‌دهم که با صراحتِ بیشتر صحبت کنم.

از مسافر همسفرتان شنیدم که لااقل در اوّل کار سعی می‌شد که این مسافرت^۴ از نظر عده‌ای پوشیده بماند. برای من واقعاً تعجب آورست که شما مفید بودن یک اقدام سیاسی را تشخیص می‌دهید و اقدام می‌کنید، ولی از ترس ایرادات چند موجود با کمال معذرت باید بگویم پُفیوز جرئت اظهار عقیده و نظر و اقدامتان را ندارید. این مسئله کوچک نیست. من در تمام مدّت عمر سیاسی و اجتماعی با این مسئله تماس داشته‌ام و دارم. بعضی از افراد زیرک و محیل و جبون، جُبِن و تنبلی و بی‌اثری خود را زیرِ رُست و یا رُست‌های شجاعانه مخفی می‌کنند و ایرادات به اصطلاح بنی‌اسرائیلی می‌گیرند. من با این‌گونه افراد که با ماسک شجاعت و چپ‌روی، پُست‌ترین احساس‌های خود را مخفی و به شجاع‌ترین باسجیه‌ترین شخصیت‌ها حمله کرده و برای توجیه جُبِن و ترس و بی‌اثری و تنبلی خود آنها را مورد تهمت قرار می‌دهند، زیاد برخورد‌ام. شما نیز با چند مخلوقی از این نوع تماس دارید. درست نمی‌دانم که آیا از توده‌ای‌ها و بخصوص چینی‌های آنها نیز این رودربایستی را داشته‌اید و دارید یا نه؟ داستان نزدیکی خروش‌چف و احزاب کمونیست اروپائی به سوسیالیست‌ها مسئله‌ای است که شما به خوبی از آن اطلاع دارید. یکی از دوستان مشترک که لااقل زمانی به شما خیلی نزدیک‌تر از من بود^۵ و حالا اگر از شما بکلی دور نباشد، این هنرمند بزرگ لااقل از نزدیکان دور است نه از دوران نزدیک. زمانی که من از فلک‌الافلاک آزاد شدم و باز یک مبارزه منطقی و واقع‌بینانه را ادامه می‌دادیم، او [آن هنرمند و شاعر] پس از مدّت‌ها در خانه شخص ثالثی^۶ به دیدن من آمد. این هنرمند بزرگ با افراد بی‌ارزش و فرصت‌طلبی همکاری داشت. من فرصت‌طلبی و بی‌ارزشی آن فرد و افراد را خوب می‌شناختم، اما جریان حوادث، او و آنها را امروز بعنوان غلامان حلقه‌به‌گوش به همه معرفی کرده است. خلاصه، این هنرمند

بزرگ، دوست مشترک من و شما، عدم فعالیت خود را نزد من به این شکل توجیه می‌کرد که گویا من و ما به قدر کافی چپ نمی‌رویم و به بُتِ بزرگ فحش خواهر و مادر نمی‌دهیم.^۷ من در پیش خود به این نکته توجه داشتم: این شخصِ ریزه‌خوار خوان نعمت غلامان حلقه‌به‌گوش، که با وجود نداشتن شهرت و معروفیت، جرئت آمدن به خانهٔ مرا نداشته و مطابق تقاضای خود شب در خانهٔ شخص ثالث با من ملاقات می‌کند، از من و ما انتظار دارد که چپ‌تر از چپ و بکلی غیرواقع‌بین باشیم. امثال این نمونه و وجود حزب پیش‌آهنگ و حزب طراز نوین اغلب ما را واداشته که استراتژی و هدف را فدای تاکتیک تبلیغاتی کنیم و این اصل را همواره فراموش کنیم که تبلیغات را برای خدمت به استراتژی و هدف کلی آفریده‌اند، نه هدف و استراتژی را برای فداکردن به تبلیغات.

اما سوسیال دموکرات‌ها و سوسیالیست‌های اروپا و همکاری و عدم همکاری ما با آنها. به نظر من، صحیح نیست که ما یک نسخه از سوسیالیسم علمی مطلق در جیب خود بگذاریم و هر نمونه موجود از سوسیالیسم در دنیای خارج را با آن محک، آزمایش کنیم و در صورتی که آن نمونه موجود با نمونه نسخه توی جیب ما وفق نداد آن را مردود تلقی کنیم. البته نامۀ خصوصی مجال و فرصتِ بحث در این مسئله وسیع را ندارد، اما به مفادِ مالا یدرک کُله لایترک کُله^۸، به طور خلاصه یادآوری می‌کنم که اولاً در علمی بودن آنچه به مارکسیسم خودِ مارکس اطلاق می‌شود، ممکن است شک و تردید کرد و مرتکب گناه کبیره نشد و مُرتد سیاسی نیز نگردید. اگر منظور از کلمه علمی، علم به معنای علم دقیق (اگزاکت)^۹ باشد، به اصطلاح هزار من سریش نیز شاید نمی‌تواند علمی را به سوسیالیست زمانِ مارکس بچسباند. شک نیست که روزی سوسیولوژی علمی خواهد شد. امروز از آن خیلی به‌دورست و بخصوص

سوسیالیسم زمانِ مارکس. بطور خلاصه و کلی: فقیر شدن بی‌نهایت (پوپه‌ریسم)^{۱۰} اکثریت و پرولتاریزه شدن نه تنها همه کارگران، بلکه بورژوازی کوچک و متوسط، قطبی شدن جامعه، انقلاب سوسیالیستی در کشورهای صنعتی پیش از کشورهای کشاورزی، لزوم تکامل سرمایه‌داری در کشورهای عقب‌مانده و کشاورزی و لزوم جبری انقلاب و تکامل سوسیالیستی در کشورهای پیشرفته صنعتی، تکنیک انقلاب سوسیالیستی و روی کار آمدن دیکتاتوری پرولتاریا و سایر پیش‌بینی‌ها و یا تئوری‌ها و یا قوانین علمی عملاً غیرعلمی از کار درآمده‌اند و جریان تاریخ آنها را تکذیب کرده، معذک [با این همه] چگونه ممکن است سوسیالیسم مارکس را علمی نامید؟ تنها چیزی که از مارکس باقی مانده و یا چیز عمده‌ای که تا حد زیادی به آن می‌توان صفت علمی داد، [تحلیل] مسئله استثمار صنعتی است که در رژیم سرمایه‌داری از کارگران به عمل می‌آید. استثمار به عنوان ستون فقرات مارکسیسم و تشریح مکانیسم سرمایه‌داری و تکامل بعدی آن، می‌تواند اصلی باشد که حتی تنها برای خاطر آن هم شده، ما خود را مارکسیست بدانیم. اما این به‌تنهایی کافی نیست که بتواند به مجموعه نظریات مارکس عنوان و صفت علمی را ببخشد. تازه استثمار در رژیم‌هایی که سوسیالیستی و کمونیستی اعلام شده و ما مدتها آن [رژیم‌ها] را پرستیده‌ایم و امروز نیز می‌پرستیم^{۱۱}، وجود داشته و دارد. از شوروی گذشته (که امروز درجه استثمار دولتی کمتر شده)، در چین نیز استثمار طبقه کارگر به شکل [استثمار] دولتی وجود دارد.

اما درباره سوسیالیست‌های اروپا [ی غربی]: در صورتی که P.S.U.^{۱۲} و بعضی گروه‌های خیلی کوچک‌تر و ناچیزتر از آنها، در اروپا، فقط سوسیالیست باشند، چیز خیلی چشم‌گیر و قابل توجهی باقی نمی‌ماند.

اگر سوسیالیست‌ها را در مجموعشان تخطئه کنیم و کمونیست‌ها را نیز که حالا به مواضع ایدئولوژیک و سیاسی سوسیالیست‌ها خیلی نزدیک می‌شوند، نپذیریم، چیزی از سوسیالیسم و مارکسیسم در اروپا باقی نمی‌ماند، مگر این‌که تصور کنیم دهقانان چینی با مائو در رأس آنها برای اداره امور اروپا رسالتی دارند. لنین سالیان درازی سعی کرد ایدئولوژی یا روش‌های متناسب با اوضاع روسیه را با اروپای صنعتی پیشرفته تطبیق دهد، تنها نتیجه این شد که شکاف در طبقه کارگر [در جهان] این نهضت سندیکائی و تظاهر سیاسی آن را تضعیف کرد و جناح سوسیالیست [اروپا] را به راست‌گرایی بیشتر واداشت. کمونیست‌های امروز اروپا و شوروی دارند اشتباه لنین را جبران می‌کنند. حالا از این آزمایش تاریخی عبرت نگیریم، بار دیگر با وضع خیلی غیرمنطقی‌تر با چین مائو این آزمایش آزموده را از نو بیازمائیم؟ آنهایی که نماینده سیاسی نهضت کارگری اروپا و انگلستان را تخطئه می‌کنند و کمونیسم را نیز نمی‌پذیرند، در حقیقت خدمتی به مارکسیسم نمی‌کنند، زیرا می‌خواهند ثابت کنند که از مارکسیسم در اروپا اثر محسوسی وجود ندارد. بعضی از آخوندهای متعصب اما منصف وقتی به آنها ایراد می‌شود که عالم اسلام این معایب را دارد، می‌گویند اسلام این نیست که اینها دارند. برای آن متعصب‌ها اسلام نسخه‌ای است ایده‌آل در جیب آنها که در عالم خارج، واقعیت و موجودیت ندارد. در نظر مارکسیست‌های آخوند نیز گویا در اروپا از مارکسیسم اثری نیست و طبقه کارگر انگلستان با حزب کارگرش بکلی منحرف و مطرود است و سوسیالیسم آسیائی-افریقائی نیز سرابی بیش نیست. روسیه هم به نظر ما در گذشته سوسیالیست و کمونیست نبوده، و به نظر انقلابیون چینی، منحرف و تجدیدنظرطلب (روزیونیست) و آلت دست و یا متحد امپریالیسم آمریکاست. باز هم مارکس عمری به مائو و کشاورزان چین

بدهد که سوسیالیسم و مارکسیسم را نجات داده‌اند و اثری از آن در جهان ما وجود دارد! و گویا بالاخره با قربانی کردن نیمی از بشریت و فلج کردن نیم دیگرش، دهقانان چین، بعنوان نجات‌دهنده‌های مترقی، اروپا و آمریکای منحنط را اداره خواهند کرد.

آن‌طور که از [جلال] آل‌احمد شنیدم، تنها شما نبودید که [در کنگره بین‌المللی سوسیالیست‌ها، در بروکسل] انتقادات منطقی از سوسیالیست‌های اروپا به عمل آوردید. صداهائی که نماینده جناح چپ‌ترست نیز بر علیه جناح راست بلند بوده است. آقای ژیل مارتینه در آخرین کتابی که شما از او فرستادید و من ترجمه کردم و چاپ نشد^{۱۳}، نوشته است: مسئله این نیست که ما بالاخره S.F.I.O. را از بین ببریم و یا جانشین او شویم. مسئله این است که آن حزب و سازمان را اصلاح کنیم. برای اصلاح باید در آن تو بود تا با آنها بود و تماس داشت و انتقاد کرد و استفاده داد و استفاده بُرد. باری، خوب است که درباره گذشته فکر کنیم. مطابق آنچه شما در وین به من نوشته بودید و به خاطر دارم، این دو نفر رفیق نارفیک بالاخره هر دو پیروز از کار درآمدند. اما شما فکر کنید آن دو نفر به اضافه حزب توده و رژیم شوروی چقدر تاکتیک‌ها و افکار و اقدامات غلط برای ما تلقین و تحمیل کرده‌اند. رفقای اروپا و پاریس ما تقریباً هر اشتباهی در گذشته داشته‌اند، نتیجه ترس از آنها و امید به جلب کسانی بوده که هرگز جلب نشدند. حالا شاید نوبت جوانان پُرشور و بی‌منطق و عصیان‌پیر و چین است که باید ما را به دنبال خود بکشانند. آیا منطقی و فکر اجتماعی است که باید ایده آل باشد و یا جلب افراد پُرشور و شوق‌اما غیرمنطقی؟ من روی این نکته باز تکیه می‌کنم و انتظار دارم که خود شما در این باره کمی فکر کنید و گذشته‌ها را نیز در نظر آورده و سعی کنید از آن درس بیاموزید که آیا هدف اساسی جلب اشخاص است یا در نظر گرفتن منافع

اجتماعی آنها و انتخاب راه منطقی به سود آنها؟ برای انتخاب هدف اجتماعی و استراتژی و تاکتیکِ فعالیت اجتماعی، باید ذهنی (سوژکتیف) بود یا عینی (اُبژکتیف)؟

امیدوارم نامه‌ای که می‌بایست از وین فرستاده شود تا حالا به شما رسیده باشد. از قرار معلوم، صلاح در این است که فعلاً شما در پاریس باشید و به خیال آمدن به ایران نباشید. یعنی صلاح شخص شما در این است.

درباره نامه‌های سرگشاده و جواب آنها و مذاکرات خصوصی شما^{۱۴}، من نظر خود را نوشته‌ام. نامه شما را دسته‌جمعی خواندیم و قرار شد رفقا در جلسه دیگری که لازم است، [آن را از نو] بخوانند و نظر خود را به شما بنویسند. باز بطور خلاصه تکرار می‌کنم: مذاکراتی که شما شفاهاً با آن رسول انجام دادید و خلاصه آن را به من نوشتید، به نظر من صحیح است. مذاکرات شفاهی شما خیلی کامل‌تر و منطقی‌تر از محتویات نامه سرگشاده [به اعضای حزب توده] و یا جواب به نامه سرگشاده [کمیتۀ مرکزی حزب توده] بود. تنها اختلاف نظر یا اختلاف سلیقه‌ای که من با شما دارم در این مورد است که درباره اشخاص نباید زیاد سخت گرفت. نظر من از اول کار این بود که باید سعی کنیم عمل تخمیر و تحوّل در داخل حزب توده تسریع و تشدید شود. از مذاکرات آن رسول پیدا است که این عملی شده و موجب نگرانی آنها گردیده. در عین ادامه دادن این فعل و انفعال، به نظر من با شرایطی که شما خودتان نیز به او گفته‌اید، باید کنار آمد. خود آنها باید چند نفری را فدا کنند. اما مسئله مهمّ و اصولی، گذشته و اشتباهات مربوط به آن و جبران آن است.

رفقا مشغول توزیع [ماهنامه و مجله سوسیالیسم] هستند. معمولاً پول تمام و کمال آنچه توزیع می‌شود، به دست نمی‌آید. معذک، بخصوص

در مورد نشریات شما، سعی خواهد شد که چنین نباشد. ما سعی کردیم تعهدات ماهیانه به علاوه مختصر پولی [برای کمک مالی] جمع کنیم. امیدوارم تا دو هفته دیگر نتیجه کامل آن را بنویسم و [کمک‌های مالی را] بفرستیم. آقای [رضا] شایان مشغول فعالیت است. ما هم کمک می‌کنیم. نشریات مختلف ده شماره و غیره رسید. بعضی شماره‌ها را از کارلسروهه و غیره، خصوصاً، توسط مسافر فرستاده‌اند. برادر من^{۱۵} آمریکا می‌رود. در مراجعت پانصد فرانک از آنچه وعده داده در پاریس می‌پردازد. حدود یک ماه و ده روز طول می‌کشد.

یکی از دوستان نزدیک شما که درباره ما زیاد یق می‌زد و از شیفته‌های دوآتشه رهبران جبهه ملی [دوم] بود و بخصوص به شخص من انتقادات زیاد داشت، سرنوشت او را به دیدار پدر بزرگوار ملت [مصدق] نائل می‌دارد^{۱۶}. پدر بزرگوار، علاوه بر اظهار دلتنگی از تنهایی و غیره و این‌که میل داشت زندانی و با دیگران تماس داشته باشد، بد و بیراه زیاد به سران و اعضاء شورای جبهه ملی [دوم] می‌گوید و از دشمنان سوگندخورده ما نیز انتقاد می‌کند. از شماها و از نشریات تعریف و اظهار خوشوقتی می‌کند و از من نیز ذکر خیری به میان آورده و اظهار محبت زیاد می‌نماید. امروز که ۲۶ شهریور است و نوشتن نامه تا حالا عقب افتاده، آن دو نفر^{۱۷} به دادگاه می‌روند. لابد اقلاً محکومیت دو سالی در انتظار آنهاست، تا چه پیش آید. به نظر من، در ماهنامه [سوسیالیسم] باز راجع به آنها مطالبی نوشته شود.

یادداشت‌ها:

۱. منظور نشریات جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپاست که توسط جلال آل‌احمد برای ملکی و رفقای ایران ارسال گردید.
۲. جلال آل‌احمد.

۳. حسین ملک.
۴. اشاره به شرکت هیئت نمایندگی جامعه سوسیالیست‌ها در کنگره بین‌الملل سوسیالیست‌ها در بروکسل است.
۵. نادر نادرپور.
۶. منوچهر انور.
۷. یعنی انتقاد کرده که چرا به شخص شاه حملات شخصی شدید نمی‌کنیم.
۸. به صرف این‌که تمام یک چیز را ندارید، آن را بکلی دور نریزید.
۹. exact.
۱۰. Paupérisme، یعنی فقیر شدن.
۱۱. طعنه به دیگران است.
۱۲. حزب سوسیالیست متحده (P.S.U.) که در نامه‌های پیشین از آن یاد شده.
۱۳. ژیل مارتینه مدیر مجله فرانس اُپسرواتور (بعدهاً نوول اُپسرواتور) بود. اشاره ملکی به کتابی است به نام مارکسیسم عصر ما.
۱۴. اشاره به نامه سرگشاده‌ای است که کمیته مرکزی جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا در سال ۱۳۴۲ خورشیدی (۱۹۶۳ میلادی) به اعضای حزب توده نوشت. بعد کمیته مرکزی حزب توده نامه سرگشاده‌ای به جامعه سوسیالیست‌ها نوشت، و کمیته مرکزی این جامعه به آن نامه سرگشاده پاسخ داد. چون از مجرای این نامه‌های سرگشاده نتیجه ملموسی (به استثنای تسریع و تشدید فعل و انفعالات داخلی حزب توده) به دست نیامد، سران حزب توده محرمانه با رهبران جامعه سوسیالیست‌ها در اروپا تماس گرفتند و دعوت کردند که چند تن از رهبران و فعالان این جامعه برای گفت‌وگو و مذاکره و تبادل نظر به لایپزیگ بروند و چند روز مهمان سران حزب توده باشند. این پیشنهاد به دلایل گوناگون قبول نشد. آنگاه حزب توده پیشنهاد کرد که یکی از «رهبران جوان» خود را برای مذاکره و تبادل نظر به پاریس بفرستد. جامعه سوسیالیست‌ها این پیشنهاد را پذیرفت و به امیر پیشداد مأموریت داد که با «رسول» حزب توده دیدار و گفت‌وگو کند. این ملاقات که چندین ساعت به طول انجامید، محرمانه بود و محرمانه ماند، و آن مذاکرات به نتیجه‌ای نرسید. چون ممکن بود از مجرای دیگری این خبر به گوش سوسیالیست‌ها در ایران برسد، گزارش کوتاهی درباره این ملاقات و این مذاکرات شفاهی برای ملکی فرستاده شد.
۱۵. رضا ملکی.
۱۶. دکتر سیروس داورپناه، که در پاریس عضو جامعه سوسیالیست‌های ایرانی بود و پس

نامه‌های پیش از زندان ۲۳۹

از به دست آوردن دکترای بیولوژی و بازگشت به تهران آزمایشگاه موفقی را در آنجا دایر کرد. در ایامی که دکتر مصدق در احمدآباد تحت نظر بود و نیاز به چند آزمایش خون داشت، به تقاضای فرزندش دکتر غلامحسین مصدق، دکتر داورپناه برای گرفتن و آزمایش خون به احمدآباد رفته بود. برادر دکتر داورپناه جزء افسران محافظ خانه دکتر مصدق، در دوران نخست‌وزیری بود.

۱۷. منوچهر صفا و عباس عاقلی‌زاده.

تهران، ششم مهرماه ۱۳۴۳ برابر با ۲۸ سپتامبر ۱۹۶۴

دوست عزیز مرتضی مظفری

چندی پیش نامه‌تورا که توسط مسافری رسیده بود، دریافت کردم و خیلی خوشحال شدم. باز چند روز پیش، مهندس [ناصر] شریفی از آلمان و پاریس و آمریکا رسید. کراوات، علامت و نشانه لطف و محبت همیشگی تو، رسید و اسباب خوشوقتی گردید. اما فردای همان روز آن کراوات در گردنِ نوروز بود! هر چه کراوات و امثال آن از خارج برسد و برای آقایان ارزش داشته باشد، می‌گویند که من پیر شده‌ام و برای من خوب نیست!

پیروز حالا در ایتالیا در شهر پروجاست که مؤسسه یاد دادن زبان خارجی آنجاست، و امروزها [بزودی] به شهر ناپل می‌رود که ان‌شاءالله وارد دانشگاه شود.

کتاب ناسیونالیسم در ایران تألیف آقای ریچارد کاتم رسید. از ملاحظه بعضی قسمت‌ها در اوائل کتاب تعجب کردم که یک نفر خارجی اوضاع [ایران] را آن‌طور که باید و شاید تشخیص داده. من فعلاً وقت مطالعه آن را نداشتم تا شبی [جلال] آل‌احمد اینجا بود و صفحات ۲۹۳-۲۹۴ را خواند و یا باهم خواندیم. معلوم شد که آقای ریچارد کاتم درست ملعبه تبلیغات کمونیستی و خنجی و اینها گردیده. او تصور کرده که گویا ما با رژیم همکاری کرده‌ایم^۱ و به همین مناسبت [مجله] علم و زندگی توانسته در موقعی که سخت‌ترین سانسورها برقرار بوده آزادانه انتشار یابد و

تصوّر فرموده که حزب نیروی سوم به طرفداران ملکی و ضدّ ملکی تجزیه شده و طرفداران ملکی آتروفیه^۲ شده‌اند و از بین رفته‌اند، و علم و زندگی توانسته انتشار خود را ادامه دهد و وضع ملکی برای ناسیونالیست‌ها [جبهه ملّی] مسئله‌ای تمام‌شده تلقی گردیده و بالاخره ملکی به همان تاریکی مطلق فرورفته که بقائی و مکّی!

مدّتها بود که از این نوع قضاوت‌ها دور بودیم و همه قضاوت‌ها درباره من و ما مثبت و مساعد بود. با خواندن این دو صفحه که آل‌احمد می‌خواند و من گوش می‌دادم، برای یکی دو روز خیلی پکر بودم. اما مانند همیشه بالاخره به این حالت روحی غلبه کردم.

الان وضع ما، همان طور که تا حدودی می‌دانید، هم در جبهه داخلی و جبهه ملّی و هم در جبهه بین‌المللی خیلی خوب است. اخیراً [دکتر سیروس] داورپناه^۲ (که نمی‌خواهد اسمش گفته شود) برای تجزیه خون پیش مصدّق [به احمدآباد] رفته بود. این پدر بزرگوار از تنهایی شکایت زیاد کرده و نوکر و کلاغ بالای درخت را همدم و غمخوار خود معرفی کرده و آرزو کرده بود که در زندان می‌بود و اقلّاً با چند نفر معاشر می‌بود. به سران جبهه ملّی [دوم] بد و بیراه گفته و از نشریات رفقای [سوسیالیست ایرانی در] اروپا - که به دستش می‌رسد - تعریف زیاد کرده و خنجی و یکی دیگر را خائن معرفی کرده و نسبت به من و تشخیص صحیح سیاسی و غیره اظهار لطف کرده بود. سابقاً به مناسبت پیامی که از کنگره سوسیالیست‌ها^۴ در تهران برای او فرستاده بودیم، نامه خصوصی به من [نوشته] و اظهار لطف کرده بود و نسبت به قطعنامه کنگره مطالبی نوشته بود که به تصدیق [ناخوانا] برای هیچ کدام از احزاب آن‌همه لطف و محبّت را نکرده بود.

این مسئله فعلاً باید کاملاً سرّی بماند که اخیراً سه نفر به عنوان

هیئت مؤسس تشریفاتی جبههٔ ملی سوّم نامیده شده‌اند که کاظمی^۵ و زنجانی^۶ و یکی دیگر که هنوز معلوم نشده می‌باشند. باید یک شورای مرکزی از احزاب و اصناف [سندیکاها] تشکیل شود. کاظمی با مهندس قندهاریان^۷ ملاقات و تقاضای هیئت مؤسس را به او داده و خواسته شده که [ما] سه نفر نماینده تعیین کنیم. او می‌خواسته که من شخصاً شرکت کنم، قندهاریان به او توضیح داده که من به مناسبت ابتلاء به مرض قلبی، معذور می‌باشم. [عباس] عاقلی‌زاده و [منوچهر] صفا این روزها برای مدت سه سال محکوم شده‌اند و باید تجدیدنظر بدهند. رییس دادگاه از عاقلی‌زاده عذرخواهی کرده که او را [به سه سال زندان] محکوم ساخته و عاقلی‌زاده در جواب او گفته: نه‌خیر، می‌دانم که جنابعالی در این مورد نقشی نداشته‌اید. باری، جناب آقای ریچارد کاتم اگر در ایران بودند، می‌دیدند که جناح ضدّ ملکی [در حزب نیروی سوّم] نه‌تنها مانند سران جبههٔ ملی [دوّم] کنار رفته‌اند، بلکه به عنوان خیانتکار از نهضت ملی ایران کنار گذارده شده‌اند، یعنی کاری را که ما، پس از مراجعت من از فلک‌الافلاک، کردیم، آنها تازه انجام داده‌اند. اما از دو سال [پیش] به این طرف، وضع خنجی و حجازی برای دانشجویان مترقی دانشگاه و برای بازاریان روشن شده بود و [آن دو نفر] امروز رسماً خیانتکار اعلام می‌شوند. جناب ریچارد کاتم اگر بودند می‌دیدند که طرفداران ملکی نه‌تنها آتروفیه نشده‌اند، بلکه زنده‌تر و جوان‌تر از همیشه در نشو و نما و شکفتگی هستند و رسماً آگاه‌ترین و متشکّل‌ترین جناح نهضت ملی ایران را تشکیل می‌دهند. آقای ریچارد کاتم چرا نمی‌توانند این را تشخیص دهند؟ همان طور که تیتو در سطح بین‌المللی مورد محبت و احترام امپریالیست‌ها قرار گرفت، در سطح ملی، نیروی سوّم و خلیل ملکی و علم و زندگی از طرف دست‌نشانندگان امپریالیسم تحمّل نشوند؟ اگر در

دورانی که خطر کمونیسم در ایران وجود داشت و دستگاه [و رژیم] هیچ نوع تبلیغات مؤثر بر علیه آنها نمی‌دانستند بکنند، به فرض این‌که ما را تحمّل کردند چه تعجّبی دارد؟ امّا امروز دارند توده‌ای‌ها را تحمّل کرده، ما را زندانی می‌کنند و دائماً موی دماغ رفقای ما می‌شوند، زیرا آنها از جبههٔ ملّی سوّم که ما در آن شریک باشیم، سخت نگران هستند. امّا متأسفانه [ملیون] فرصت را برای بار چندم از دست دادند و در این دوران خفقان واقعاً بی‌مانند، رفقای مسئول ما چه می‌توانند بکنند؟

در مورد کمونیست‌های شوروی و اروپا و جناح‌های آسیایی و افریقائی موافق آنها، من در وین مطالعهٔ دقیق و دامنه‌داری کردم. هیچ شکّی نیست که خروشچف سیاست تازه‌ای پیش گرفته، که بخصوص از لحاظ سیاست بین‌المللی برای صلح مفید است. به نظر من، هنوز در شوروی حکومت طبقه جدید [نومانکلاتورا] تسلّط دارد، امّا سعی و کوشش اصیل و پیوسته از طرف خروشچف و هواداران برای لیبرالیزه کردن اوضاع وجود دارد و می‌توان امیدوار بود که بالاخره منجر به برطرف شدن اختلاف طبقاتی شود. در هر حال، جناح نیرومند خروشچف و بخصوص کمونیست‌های اروپا [اُرْ کمونیسم] خیلی به مواضع سوسیالیست‌ها نزدیک شده‌اند. به عکس گذشته، که تظاهر به «جبههٔ واحد» می‌کردند تا رهبران را طرد و توده‌ها را بخورند، حالا تمایل اصیلی برای وحدت با سوسیالیست‌ها در احزاب کمونیست اروپا پیدا شده است. در آینده‌ای که شاید خیلی دور نیست، شکاف در طبقهٔ کارگر اروپا از بین می‌رود و مابین کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها اگر عین هم بودن یا وحدت کامل نباشد، همکاری اصیل نزدیک به وجود می‌آید. به نظر من، همان‌طور که نظریات لینین - که خاصّ شرایط شوروی بود - در اروپای غربی تأثیری غیر از شکاف و اصطکاک نداشت و در آسیا و افریقا نیز عیناً تقلید نشد،

روش‌های چین که در خود آنجا نتایج درخشان داده نه تنها در اروپای غربی غیرقابل تطبیق است، حتی در اکثریت بزرگ کشورهای آسیا و آفریقا نیز پیش نخواهد رفت. کشورهای آسیائی و بخصوص آفریقائی به استقلال خود خیلی علاقه‌مندتر از این هستند که اجازه دهند احزاب کمونیست هوادار چین قدرتی پیدا کنند. کمونیست چینی هر قدر برای خود اصیل و مطلوب باشد، حتی برای آسیا و آفریقا نیز جالب نخواهد بود.^۸ انقلاب‌های آزادی‌بخش آسیا و آفریقا از انقلاب شوروی الهام‌ها گرفتند، اما آن را عیناً تقلید نکردند. هرچند بعضی از روش‌های چین کمونیست امروزه در توده‌های آسیائی و آفریقائی جذبه دارد، معذک عملاً غیر از چند کشور مجاور چین و زیر نفوذ چین، از نمونه و سرمشق چین پیروی نکرده و دست‌نشانده او نخواهند شد. این جذبه شاید عده‌ای از دوستان ما را نیز برای مدتی جلب کند، اما همان طور که از پیروی و چپ‌روی توده‌مانند طرفی نبستند، از چینی شدن نیز بالاخره طرفی نخواهند بست، زیرا آینده ندارد. این‌که شما و [دکتر] امیرقلی تصور کرده‌اید سازمان جوانان حزب توده اینها را اداره می‌کنند، اشتباه است. اینها در بعضی از موارد از آنها پیش زده و چینی شده‌اند. در تهران نیز تا حدودی چنین است. رفتار اخیر شوروی با هیئت حاکمه ایران خیلی‌ها را سخت عصبانی کرده و احساسات چینی و پیروی از روش‌های آنها زیاد مُد روز شده است.

این‌طور به نظر می‌آید که نمونه و سرمشق جامدی از مارکسیسم ساختن و آن را منطبق با هر زمان و مکان دانستن و به اصطلاح فلسفی، به آن خاصیت اونیورسِل یا اونیورسالیته^۹ دادن صحیح نیست. حتی امروز پس از تجدیدنظر و تکمیل کردن مارکسیسم نمی‌توان نمونه‌ای پیدا کرد که هم با چین و شوروی و هم با اروپای غربی، یعنی هم با دنیای عقب‌مانده و

هم با دنیای پیشرفته تطبیق کند. باید به واقعیات تاریخی ایمان آورد که مارکسیسم در اروپا نوعی و در شوروی و چین نوع دیگر و در آسیا و افریقا نوع متفاوت از آن پیش رفته است. پس از آنکه در شوروی زیربنای اقتصادی عوض [شد]، امروز روبنا نیز دارد تغییر می‌کند، مارکسیسم نوع سوویتیک^{۱۰} به مارکسیسم نوع غربی نزدیک می‌شود. اختلاف ایدئولوژیک بین چین و شوروی وجود دارد، اما این اختلاف بیشتر از آنکه مربوط به اصول باشد، مربوط به مراحل و درجه تکامل مارکسیسم در آن دو کشور است. هرکدام در درجه‌ای. در پله و یا مرحله خاصی هستند که پس از پیمودن آن بالاخره روزی به هم می‌رسند. از این نتیجه می‌گیرم که اختلاف فعلی چین و شوروی بیشتر از این که ایدئولوژیک باشد، سیاسی و ملی و نژادی است. کمونیسم که می‌بایست سرحدات ملی و نژادی را از بین ببرد، عملاً نتوانسته این کار را انجام دهد. اختلاف این دو غول، در حقیقت شونیسم دو ملت بزرگ، دو قدرت بزرگ است. امیدوارم سلام مرا به سایر رفقا از جمله [دکتر] امیرقلی برسانی و آنها سعی کنند توسط شما با پاریس [با جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا] ارتباط داشته باشند.

در صورتی که شما و یا دیگری و یا با هم با این ریچارد کاتم تماس بگیرید و او را وادارید که به نحوی از انحاء نوشته خود را تصحیح کند، خیلی به مورد خواهد بود، چون این کتاب به عنوان سندی در دست سیاستمداران آمریکایی علاقه‌مند به ایران خواهد بود.

اینجا دوران خفقان کامل برقرار است که لابد اطلاع دارید.

در صورتی که فرصت ملاقات با رضا ملکی^{۱۱} دست داد، از اوضاع بهتر باخبر می‌شوید. به همین اکتفا می‌کنم. از دور، به همه سلام می‌رسانم.

با صمیمانه‌ترین و گرم‌ترین درودها

[بعد از تحریر] - پیام دانشجویان که نشریه دانشجویان جبهه ملی ایران است، دانشجویانی که مورد پشتیبانی مصدق‌اند و یکی از مهم‌ترین عوامل تشکیل‌دهنده جبهه ملی سوم‌اند (جبهه سوم عنوانی است که مصدق باب کرده و تأیید کرده) یک شماره مخصوص محتوی نامه‌ها و اسناد و مدارک دارد که ما نسخه‌ای از آن را به اتریش فرستادیم و در گراتس آن را تکثیر و توزیع کرده‌اند. امیدوارم [به دست] شما رسیده باشد، وگرنه مطالبه و مطالعه کنید. به آقای ریچارد کاتم نیز می‌توانید به عنوان سندی ارائه دهید.

یادداشت‌ها:

۱. ریچارد کاتم (Richard Cottom) مؤلف کتابی که به نهضت ملی ایران ترجمه شده است. کاتم در سال‌های بعد ملکی را بهتر شناخته بود و برای او و سازمانش ارزش زیادی قائل بود.
۲. آتروفیه (atrophie): کاهش یافته، تحلیل‌رفته، ته کشیده.
۳. در نامه پیشین از دکتر داورپناه یاد شد.
۴. منظور کنگره جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران است (که در سوم شهریورماه ۱۳۴۰ در تهران برگزار شد).
۵. باقر کاظمی، وزیر اسبق خارجه و رییس شورای مرکزی جبهه ملی.
۶. آیت‌الله رضا زنجانی.
۷. مهندس ابوالقاسم قندهاریان، عضو کمیته مرکزی و عضو هیئت اجرائیه جامعه سوسیالیست‌های ایران.
۸. در این زمان، چین داشت به سرعت شوروی را به عنوان قدرت بزرگ پشتیبان جهان سوم کنار می‌زد.
۹. universalité (جهان‌شمولی) - universel (جهان‌شمول).
۱۰. مارکسیسم نوع شوروی.
۱۱. رضا ملکی، برادر خلیل ملکی.

تهران، ۷ مهر ۱۳۴۳ برابر با ۲۹ سپتامبر ۱۹۶۴

دوست عزیز^۱

چند روز پیش، نامه‌ای توسط پُست به آدرس معهود^۲ فرستاده شده. امیدوارم وصول آن را بنویسد. این نامه را رضا ملکی که عازم مسافرت یک‌ماهه آمریکا است از اولین پُست خارج از ایران برای شما پست خواهد کرد و حدود یک‌ماه دیگر، برای دو روز، در پاریس خواهد بود. آن‌طور که اعلام کرده، پانصد فرانک جدید فرانسه از یک‌هزار فرانک تعهد سالیانه در آنجا خواهد پرداخت و وجه مختصر دیگری که در آخر این نامه به آن اشاره می‌شود، از بابت تک‌فروشی [ماهنامه سوسیالیسم] و اعانات (که قسمتی از آن‌ها تعهد ماهیانه است) فرستاده خواهد شد. مبلغ قطعی را در آخر این نامه خواهم نوشت.

حالا که صحبت از فروش روزنامه شد، نظر خود را - که اتفاقاً منطبق با نظر رفقای دیگر است - در مورد روش سیاسی ماهنامه و سایر نشریات [جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا] که به مقدار زیاد به ایران فرستاده می‌شود، می‌نویسم. خوب است پیش از نوشتن این مطلب شمه‌ای از حالت خفقان واقعاً بی‌نظیری که در دوران انقلاب شاهانه (و به قول روزنامه اطلاعات در دوران «انقلاب انقلاب‌ها») موجود است، بنویسم. این رژیم «آزادمردان و آزاد زنان» که شرح حال یکی از آنها را به عنوان نمونه برایتان فرستادم، به معنای واقعی کلمه هر آزادمردی را که آزادگی خود را ظاهر کند، زندانی می‌کند. [منوچهر] صفا و [عباس]

عاقلی‌زاده^۳ در یک دادگاه نظامی در بسته، با قضاوت قضات بلخ، هرکدام به سه سال زندان محکوم شدند. اتهام آنها، بنا به ادعای دادستان، انتشار اوراقِ مضرّه (اعلامیه مربوط به سالگرد ۱۵ خرداد ۱۳۴۲) و اهانت به مقام سلطنت (که سندی در آن مورد نبود که ارائه دهند) و عضویت در جمعیت (جامعه سوسیالیست‌ها) که مرام و هدف او مخالفت با رژیم سلطنت مشروطه است (در این مورد نیز سندی نتوانستند ارائه دهند) بود. دفاع رفقای ما، در عین واقع بین بودن، خیلی شجاعانه بود. اگر لازم و ممکن بود، مطالبی در این مورد فرستاده می‌شود. فعلاً تجدید نظر داده‌اند. رئیس دادگاه، پس از محکوم کردن با این دو مجرم دست داده و از آنها معذرت خواسته. عاقلی‌زاده در جواب گفته: البته مهم نیست، چون ما می‌دانیم که شما نقش مهمی در این مورد نداشته‌اید. وقتی وکیل مدافع تسخیری در جواب دادستان گفته که «انتقاد از هیئت حاکمه توهین به شاه نیست، زیرا شاه مطابق قانون اساسی مصون و از مسئولیت مبرا است»، دادستان او را به این شکل تهدید کرده که رو به قضات کرده و گفته است: ملاحظه می‌فرمائید که این شخص می‌گوید که گویا مقام سلطنت مقامی تشریفاتی است. پس از آن، وکیل تسخیری دیگر حرف نزده و در جلسات دادگاه حاضر نشده و دادگاه، به خلاف قانون، بدون حضور وکیل مدافع ادامه داشته. چند نفر از وکلای میز که نظامی بودند و یا هستند، تنها به جرم این‌که از آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان دفاع کرده‌اند، بازداشت گردیده و تحت تعقیب‌اند. در مواردی مستقیم به عنوان دفاع از آنها و در مواردی بهانه‌های مضحکی برای تعقیب آنها پیدا کرده‌اند. مثلاً بهارمست را (که از افسران شجاع و کله‌شق است) به جرم خانم‌بازی بازداشت کرده‌اند، در حالی که می‌گویند او همجنس‌دوست است و ابداً خانم‌بازی نمی‌کند. داریوش فروهر و عده‌ای از دانشجویان نیز بازداشت

شده‌اند. مهندس [ابوالقاسم] قندهاریان^۴ و چند نفر دیگر را بارها احضار کرده و اخطارهایی به عمل آورده‌اند. حتی چند بار به خانه دکتر مصدق رفته و از او خواسته‌اند که نامه‌پرانی نکند. از قرار معلوم، آقایان^۵ از این که شورای مرکزی جبهه ملی سابق از بین رفته و شورای جدید جبهه ملی سوّم با شرکت ما به وجود می‌آید، نگران و عصبانی هستند و آن جبهه ملی بی‌بو و بی‌خاصیت بیشتر به درد آنها می‌خورد که هم باشد و هم نباشد، اما درباره جبهه ملی سوّم نظرشان این است که اصلاً نباشد، زیرا بودنش توأم با اقدامات سیاسی جدی خواهد بود (لااقل آنها این تصوّر را دارند و به همین دلیل فشار وارد می‌آورند).

بعضی مطالب را من عمداً دو یا سه بار می‌نویسم، چون اطمینان ندارم که [نامه‌های من] به شما خواهد رسید یا نه. حسن ارسنجانی^۶، سفیر ایران در ایتالیا، را از خدمت معاف کردند. او علاوه بر انتشار بعضی مقالات در [مجله] بامشاد و انتقاد از لیبرالیسم اقتصادی و میدان دادن به سرمایه‌داری خصوصی، از قرار معلوم در یک جلسه‌ای که خواجه‌نوری دعوت کرده بود، انتقاد سختی از دولت به عمل آورده و پس از آن، از خدمت معاف و با اشاره دستگاه، به اروپا رفته یا تبعید شده. از قرار معلوم، می‌خواهند نورالدین الموتی را به سه سال زندان محکوم کنند و قس علیهذا....

درباره ماهنامه و نشریات که می‌فرستید، اگر بنا باشد به مقدار زیاد باشد و فروخته شود، باید ملاحظاتی در محتویات آنها به عمل آید، یعنی در مورد شاه‌اهانت و یا انتقاد اهانت‌آمیز نباشد. زیرا، در غیر این صورت، بدون شک انتشار این نشریات قربانی‌هایی خواهد خواست و پس از آن، انتشار [پخش] آن به مقدار زیاد غیرممکن خواهد شد. الحق تا حالا هیچ‌کس [از دوستان ما] از نشر آن خودداری نکرده و خانه اغلب رفقا و از

جمله خانه من پُر از این‌گونه نشریات است. در صورتی که یک بازرسی، بمناسبتی، از خانه‌های ما بشود، به قول خودشان اسناد محکمه‌پسند عالی که حتی با تکیه به آن حکم اعدام هم صادر کنند، پیدا خواهند کرد. بنابراین، نظر من و بالاخره نظر ما این است: در نشریاتی که به مقدار زیاد به ایران فرستاده می‌شود، موضوع شاه در بین نباشد. انتقاد از هیئت حاکمه باشد و انتقاد از رژیم ضدّ مشروطه (هرچند که آنها این‌گونه انتقادات را نیز مربوط به آن شخص می‌کنند). در هر حال، آنها نسبت به این شخص حساسیت دارند نه نسبت به دولت‌ها، مگر در موردی که به ملاحظات تصمیمی درباره‌ی کسانی گرفته باشند. آن وقت پیدا کردن بهانه آسان است. در صورتی که لازم باشد مطلبی از آن نوع [ضدّ شاه] انتشار یابد، ممکن است صفحات مخصوص باشد که در قسمت صحافی کردن در نشریاتی که به مقصد ایران است، آن قسمت وارد نشود. دفعه گذشته نوشتم، امیدوارم رسیده باشد، که آن دو نفر^۷ سفارش کرده‌اند که شما فعلاً تا مدتها به خیال آمدن به ایران نباشید. معذک، من عقیده ندارم که به اصطلاح به سیم آخر بزنید. باید به این فکر باشید که اغلب دانشجویان مقیم اروپا که منظور شما جلب آنان است، باید به ایران برگردند. باید به فکر آنها نیز بود. یکی از علل این واقعیت که رفقای از اروپا برگشته ما فعالیت نمی‌کنند، همین است که در آنجا سنگ بزرگ برداشته می‌شود و در ایران، زدن آن سنگ از محالات است. به این جهت، آنها مایوس گشته و چاره‌ای جز گوشه‌نشینی و این‌که تنها گلیم خویش به در برند از موج ندارند.

یک راه حلّ دیگر نیز وجود دارد که یک واحد سیاسی کوچک و منظم و فعال و دارای منابع مالی وجود داشته باشد که با اسم و رسم خاصّ غیر از سوسیالیست‌ها و یا جناح انقلابی‌تر سوسیالیست‌ها نشریاتی را

بیرون دهد و می‌تواند به سیم آخر نیز بزند. اما جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا رسماً واقع‌بینانه، با توجه به اوضاع و احوال واقعی ایران، عمل کند.

صفا و عاقلی‌زاده در زندان قصر در گریلدوری هستند که طالقانی و زنجانی و غیره نیز در آنجا می‌باشند. افراد نهضت آزادی (که این دو نفر برجسته‌ترین افراد و زندانی آنها هستند) اظهار تمایل کرده‌اند که وضع زندگی آنها در زندان قصر در ماهنامه سوسیالیسم منعکس شود:

صرف‌نظر از تزیینات مختلف، یکی از بزرگ‌ترین شکنجه‌های روحی و فکری و جسمی که به زندانیان سیاسی وارد می‌شود این است که [زندانبانان] سعی می‌کنند زندانیان را (و بویژه زندانیان سیاسی را) وادار به شرکت در جشن‌های دولتی هیئت حاکمه کنند، که در آن جشن‌ها تهوع‌آورترین تملق‌ها و چاپلوسی‌ها از طرف زندانیان بی‌شخصیت غیرسیاسی و یا سیاسی‌هایی که خود را فروخته‌اند، به عمل می‌آید. وقتی که زندانیان سیاسی باسجیه در این جشن‌ها شرکت نمی‌کنند، برای آنها پرونده و سوابق سوء درست می‌کنند. در حقیقت، سعی و کوشش منظم به عمل می‌آید که روحیه زندانی سیاسی را، در طول مدت، پست و متزلزل سازند. صرف‌نظر از جشن‌ها، بمناسبت سالگردهای مختلف تلگرافات و نامه‌های پُر از تملق و چاپلوسی تهیه می‌شود و زندانیان عادی و قاچاقچی و غیره آنها را امضا می‌کنند و سپس سعی می‌کنند آنها را به امضای زندانیان باشخصیت نیز برسانند و بمناسبت امتناع اینان [از امضا کردن آن نامه‌ها] دائماً مشکلات فکری و جسمی به زندانیان سیاسی وارد می‌کنند. زندانیان نهضت آزادی ایران را با عده‌ای از پست‌ترین قاچاقچیان هروئین و غیر آن در یک محوطه زندان بندی کرده‌اند. زندگی در اتاق‌های زندانیان سیاسی و قاچاقچی یک تضاد و اختلاف فاحش را نشان می‌دهد.

قاچاقچیان و هروئین‌فروشان و مختلسین در اتاق‌های خود، هرگونه وسایل تفریح و سرگرمی و عیاشی را فراهم آورده‌اند و کوچک‌ترین مانعی برای اعمالِ خلاف مقررات زندان برای آنها وجود ندارد و حتی تلویزیون و وسائل مشابه در اختیار آنهاست. این قاچاقچیان - که در حقیقت همقطاران رژیم حاکمه هستند - در ازاء این برخورداری، دائماً موی دماغ زندانیان سیاسی هستند. مثلاً در ۲۸ مرداد اخیر سعی کرده‌اند که به زندانیان نهضت آزادی ایران و شخصیت‌های برجسته‌ای مانند آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان توهین به عمل آورند که چرا اینان در جشن ۲۸ مرداد شرکت نکرده‌اند. سابقاً این‌گونه فشارها مستقیم از طرف سازمان امنیت و مأمورین رسمی به عمل می‌آمد. حالا که دوران «آزادزنان و آزادمردان» فرارسیده است، این‌گونه فشارها به کمک آزادمردان قاچاقچی هروئین و غیره به عمل می‌آید. اینها گویا افکار عمومی هوادار ۲۸ مرداد هستند که شخصیت‌های برجسته‌ای مانند آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان را زیر فشار و شکنجه روحی قرار دهند. حتی به این مناسبت، اغلب از توهین مستقیم نیز خودداری نمی‌شود. اخیراً منوچهر صفا و عباس عاقلی‌زاده را، پس از محکوم کردن به سه سال زندان، نزد زندانیان نهضت آزادی برده‌اند.

من نظر خود را به اختصار درباره توده‌ای‌ها نوشته‌ام. نامه شما را رفقا در جلسه رسمی خود خوانده و به این نتیجه رسیده‌اند که سه موضوع را باید شرط شروع مذاکره قرار داد، یعنی پس از آن که آنها به این سه موضوع عمل کردند، باید شروع به مذاکره اساسی درباره پیشنهادهای مختلف شود. آن سه موضوع از این قرارند: اول، باید آنها رسماً استقلال خود را از مسکو اعلام کنند و در عین حال، عملاً، این استقلال را نشان دهند. شاید لزوم انتقاد آنها [توده‌ای‌ها] از روشی که شوروی تازگی‌ها با

دولت ایران پیش گرفته، علامت و نشانه این استقلال باشد. دوّم: آنها باید اتهامات بی‌شرمانه‌ای را که به اشخاص و مخصوصاً سوسیالیست‌های ایران و انشعابیون وارد کرده‌اند، پس گرفته و آنها را، آن‌طور که باید و شاید، جبران کنند و واردکنندگان اتهام را محکوم کنند. سوّم: آنها باید به اشتباهات عظیم خود در مورد نهضت ملی ایران اعتراف کنند و مسببین این اشتباهات عمدی را محکوم سازند. به نظر رفقای تهران، پس از عمل شدن به این سه شرط، تازه می‌توان باب مذاکرات را با آنها باز کرد.

آقای باقر کاظمی چون در ایران نبود، خود را از سرنوشت سران جبهه ملی [دوّم] نجات داده و پس از مراجعت از سفر اروپا، گفته است که با تمام پیشنهادات مصدّق همراه است. حالا او خود را جزء سه نفر هیئت مؤسس جا زده و عملاً، به‌تنهایی، کار هیئت مؤسسه را انجام می‌دهد. او به اضافه آیت‌الله زنجانی، به اضافه شخص ثالث [که هنوز معرفی نشده] باید هیئت مؤسس [جبهه ملی سوّم] را تشکیل دهند. هیئت مؤسس از هر حزب و جمعیت و صنفی سه نفر نماینده می‌خواهد که شورای جبهه ملی سوّم را تشکیل دهند. کلیه اختیارات در دست این شورا و ارگان‌های منشعب از آن و یا منتخب از طرف شورا است. آقای کاظمی چند بار با مهندس قندهاریان صحبت کرده و گفته است که ما درباره اشخاصی، اشتباه کردیم و حقّ به جانب شما بوده (منظورش خنجی است که کاظمی، بخصوص با او، بر علیه ما گاویندی داشت) و اظهار لطفی درباره من کرده و اصرار داشته که من شخصاً شرکت کنم یا به ملاقات ایشان بروم. قندهاریان گفته که ملکی ناخوش است و از خانه کمتر بیرون می‌آید. فعلاً گویا از هفت حزب و جمعیت و گروه دعوت شده که ۲۱ نماینده می‌شود، و چون در شرایط اختناق کنونی، حضور مرتّب ۲۱ نفر در یک‌جا موجب جلب توجه می‌شود، مذاکراتی در جریان است که از هر جمعیت فعلاً یک

نماینده باشد. فعلاً این مطالب کاملاً خصوصی و محرمانه است. اگر کلیاتی در آن باره منتشر شود، مانعی ندارد. اما جزئیات آن هنوز بکلی باید مخفی بماند تا اعلام رسمی. برای جبهه ملی سوّم سه ماده ساده مرام و هدف نوشته شده که از حدود لزوم آزادی‌های فردی و غیره تجاوز نمی‌کند، و یک آئین‌نامه که نظارت هیئت مؤسس را مثل این‌که ابدی می‌کند. از قرار معلوم، مصدّق پس از تخطئه کردن رجال قدیمی، و از ترس این‌که جوان‌ها دسته‌گلی به آب ندهند، این سه نفر هیئت مؤسس مسنّ را ضمانتی قرار می‌دهد. با وجود این‌که دکتر معظمی از این دو نفر و سایر سران جبهه [ملی دوّم] بهتر و متین‌تر بود، مصدّق او را تخطئه کرد. تنها جرّم او این است که به مصدّق گفته بود (پیش از ۲۸ مرداد) که اگر تو با رفراندوم مجلس را منحلّ کنی، شاه در غیاب مجلس، با صدور فرمان، می‌تواند نخست‌وزیر تازه انتخاب کند. این نظریه دکتر معظمی، به نظر من، کاملاً صحیح بود و پیش‌آمد نیز آن را تأیید کرد. معظمی تازه از سوراخ خود بیرون آمده و مشغول فعالیت‌هایی بود. اما با صدور نامه دوّم مصدّق (که در ماهنامه سوسیالیسم نیز چاپ شد) دوباره در تاریکی فرورفته. معظمی نقطه ضعفی غیر از محافظه‌کاری ندارد و در چندین مورد حسّاس، به سود نهضت ملی ایران اقدام شجاعانه‌ای به عمل آورده و تنها رجل نهضت ملی ایران است که بمناسبات سیاسی و متانت خودش و مناسبات با رجال، شانس موفقیتی دارد.

بار دیگر تکرار می‌کنم که درخواست سه نفر [سه نماینده] از هر حزب برای تشکیل جبهه ملی سوّم و غیره، فعلاً باید محرمانه باقی بماند. آیا نامه سوّم مصدّق (که در پیام دانشجو بود) در ماهنامه [سوسیالیسم] منتشر شد؟ چون رفقای گراتس آن را تکثیر کرده‌اند، به نظر من باید در ماهنامه نیز درج شود. با کمال تأسف و بمناسبت فقدان وسائل چاپ و

نامه‌های پیش از زندان ۲۵۵

تکثیر و توزیع، ما نتوانستیم از این موقعیت بی‌اندازه مساعد که برای ما پیش آمده از لحاظ تبلیغاتی بطور وسیع استفاده کنیم. در صورتی که شما تا حدودی در آنجا این را جبران کنید، به‌مورد خواهد بود.
فعلاً خداحافظی می‌کنم.

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد.
۲. آدرسی فرانسوی که تا مدتها لو نرفته بود.
۳. از فعالان و رهبران جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران.
۴. از یاران و همفکران ملکی.
۵. منظور رژیم حاکم است.
۶. وزیر کشاورزی دکتر امینی.
۷. صفا و عاقلی‌زاده (که تحت بازجویی بی‌بردند که بازجویان ساواک خیلی به جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا و فعالان آن حساسیت دارند).

تهران، پانزدهم اکتبر ۱۹۶۴

آقایان محترم*

نامه ششم اکتبر شما را با خوشحالی دریافت کردم. با کمال میل، آنچه از دستم برآید، به [پیشبرد] هدف‌های شما کمک خواهم کرد. فعلاً به نوشتن این نامه اکتفا می‌کنم. امیدوارم در آینده بتوانم در فعالیت‌های شما، تا حدود امکان، شرکت مؤثرتری بکنم.

تنها نشریه‌ای که به زبان خارجی در ایران منتشر می‌شود و ممکن است برای کار شما مفید باشد *Economical Research* است که یک نشریه رسمی دانشگاهی است. با وجود این‌که ما، در ایران، دوران استبداد و خفقان سیاسی و تقلب در اعداد و آمار را می‌گذرانیم، نشریه نامبرده می‌تواند تا حدودی - و تنها در بعضی از مقالاتش - تحقیقات کم‌وبیش منطبق با واقعیات را منتشر کند. این نشریه ارگان «مؤسسه تحقیقات اقتصادی» دانشکده حقوق دانشگاه تهران است. شما در این مؤسسه و به همین آدرس، می‌توانید با دکتر هوشنگ ساعدلو به زبان آلمانی یا انگلیسی یا به زبان فرانسه مکاتبه کنید و من از او خواهش کردم که نشریات «مؤسسه تحقیقات اقتصادی» و مقالات واقع‌بینانه آن را با

* این «آقایان»، مدیر و دبیرکل انستیتوی رشد و توسعه، در وین (اتریش) بودند، یعنی به ترتیب Prof. Karl R. Stagler و Arn Haselbach. متن این نامه را ملکی به فارسی برای رفقا و دوستان فرانسه فرستاد تا به زبان آلمانی ترجمه و تایپ و به آدرس مؤسسه نامبرده ارسال گردد.

علامتی مشخص کند و برای شما بفرستد. او [دکتر هوشنگ ساعدلو] در کار تحقیق و تتبع راجع به مسئله رشد و توسعه بطور کلی و بخصوص رشد و توسعه در ایران است و شاید بتواند بعضی مقالات مکمل را شخصاً تهیه کند و برایتان ارسال دارد.

آقای دکتر [احسان] نراقی، رییس «مؤسسه تحقیقات اجتماعی» را می‌شناسید و حتماً با او نیز مکاتبه کرده‌اید. او هم مانند سایر شخصیت‌های منتسب به هیئت حاکمه [ایران] مجبور است از نظریات رسمی دفاع کند. کسی که بیشتر از همه صلاحیت دارد که - در صورت داشتن وقت - با شما همکاری کند، حسین ملک است. وی در حال حاضر در پاریس به سر می‌برد و از طرف مؤسسه FAO مدت‌ها در ایران، و بویژه در هند و ماداگاسکار در مسئله کم‌رشدی و گرفتاری‌های کشورهای در حال رشد تحقیقات کرده است و با تئوری‌ها و واقعیات مربوط به مسئله کم‌رشدی در آسیا و در ایران به خوبی آشناست. آدرس او در فرانسه چنین است: [آدرس حسین ملک در پاریس]

در سازمان برنامه ایران، آقای دکتر قاضی را به شما معرفی می‌کنم. در صورتی که خواستید، به نشانی سازمان برنامه با وی مکاتبه کنید. دو نفری که از ایران معرفی کردم [دکتر هوشنگ ساعدلو و دکتر قاضی] می‌توانند شما را با سایر اشخاص صلاحیت‌دار در تماس بگذارند. من نیز این کوشش را می‌کنم.

با آرزوی موفقیت شما در پیشبرد هدفایتان
و با سلام‌های گرم

به علت وجود سانسور در پست ایران، این نامه توسط مسافر به اروپا فرستاده می‌شود. لطفاً آن را به زبان آلمانی برگردانید و به آدرس «انستیتو برای رشد و توسعه» در وین (اتریش) بفرستید. خ. م.

۱۸ اکتبر ۱۹۶۴ برابر با ۲۵ مهر ۱۳۴۳

دوست عزیز^۱

آخرین نامه‌ای که از شما زیارت کردم نامه‌ای است که توسط [جلال] آل احمد نوشته بودید و آخرین نامه‌ای که برای شما فرستادم توسط رضا ملکی بود که از وسط راه که عازم آمریکا بود برای شما فرستاد. مطلب تازه مهمی نیست. چون یکی از رفقای کارلسروه عازم است یکی دو نامه برای پکن^۲ و انگلستان و وین بود که خواستم از اروپا فرستاده شود نه توسط پست ایران. نامه انفورماسیون پکن با ماشین نوشته شده است چون [تاریخ آن] دیر شده خواستم این زحمت را به شما بدهم. امیدوارم از این زحمت که شاید گستاخانه باشد عفو فرمائید. سابقاً خواهش کرده بودم که پول آبونمان دو دوره انفورماسیون پکن به زبان آلمانی و انگلیسی به دفتر آن مجله در پاریس تأدیه فرمائید. نمی دانم تا حالا این کار را کرده‌اید یا نه. مقداری پول چنانکه نوشته بودم توسط رضا ملکی فرستاده شده و امیدوارم هر دو ماه مقداری که تعهد ماهانه گرفته‌ایم بفرستیم. رفقای گراتس باز هم همّت کرده و مقداری ماهنامه و مجله فرستاده بودند که لابد مطلع شده‌اید که من تحویل رفقا دادم. و مقداری نیز پهلوی من است که متدرّجاً به فروش می‌رسد. کسی که اولین قسمت ماهنامه - حدود ۵۰۰ شماره [نسخه] - آورده بود اصرار داشت که پول به گراتس فرستاده شود، اما من چنین صلاح دانستم که در صورت لزوم خود شما این کار را بکنید. در هر حال مثل این که لازم است که هم از طرف ما و هم

از طرف خودتان از فعالیت‌های باارزش و از روی دلسوزی اجتماعی آنها قدردانی شود. من شفاهاً این تشکر را کرده‌ام. در صورت لزوم شما کتباً این قدردانی را به آنها ابلاغ خواهید کرد.

ما در اینجا با بی‌صبوری در انتظار شماره تازه ماهنامه [سوسیالیسم] هستیم. تنها امید ما و دلگرمی رفقا فعلاً به انتشاراتی است که شما دارید، و در صورتی که آن را بهتر و مناسب‌تر به حال ایران بکنید خیلی بمورد خواهد بود. من نهایت کوشش را می‌کنم که مطالب بیشتری برای مجله [سوسیالیسم] و ماهنامه [سوسیالیسم] فرستاده شود. اما در ایران نیز مانند اروپا کم‌کم علائم کم‌همتی و یا به قول شما می‌خواستم بنویسم بی‌همتی و یا بی‌غیرتی دارد ظاهر می‌شود.

مطالبی توسط رضا ملکی فرستاده شد. پس از آن موضوع مهم روز در ایران سخنرانی‌ای است که [حسن] ارسنجانی بر علیه دولت و [به] هواداری از سوسیال دموکراسی نوشته، و بالاخره موجب معافیت او از پست وزیری و اخراج او از ایران گردید. من مقداری از این مقالات را توسط یکی از رفقای کارلسروه فرستادم که برای شما بفرستند. انتقاداتی که او از رژیم حاضر کرده اطلاعات مستند به دست شما می‌دهد که ممکن است انتقاد اساسی به عمل آید که نهال دموکراسی غربی با آب و هوای کشورهای در حال رشد ابداً سازگار نیست. یک مطلب مستندی راجع به سهم شدن کارگران در سود صنایع تهیه شده که متأسفانه تا حالا که من این نامه را می‌نویسم رونوشت آن را به من نرساندند. اگر به این وسیله شد بعد خواهم فرستاد.

من اخیراً دو کتاب به فارسی برگردانده‌ام. اولین موسوم به ملل فقیر یا ملل پرولتر، تألیف پی‌یر موسا، چاپ پرس اوئیورسیتیر پاریس است. با وجود این که کتاب خیلی قابل استفاده است هواداری‌هایی از سرمایه‌های

خصوصی غرب دارد که من ناچار حواشی زیاد به آن نوشتم. در صورتی که این مؤلف را شما یا [حسین] ملک می‌شناسید ممکن است مختصر شرح [حال] او را برای من بنویسید. [محمد] درخشش مقداری کتاب به تهران آورده که قسمتی به توصیه ملک بوده. نمی‌دانم این از آن کتاب‌هاست یا نه. کتاب دوم که ترجمه آن در شرف خاتمه است جهان ممکن تألیف تیور مند است که شما در وین برای من فرستاده بودید. کتاب خیلی جالب است، و من ایرادی نداشتم که به آن حاشیه بروم. نمی‌دانم که اینها بالاخره چاپ می‌شوند یا نه.

راجع به اوضاع کشور از هر دو طرف به نظر من مبالغه می‌شود. وضع هیأت حاکمه: پرواضح است که اداره تبلیغات که حالا وزارت اطلاعات شده وظیفه عمده‌اش بستن قراردادهای پرهزینه با مؤسسات اروپایی و آمریکایی است که روزنامه و سایر نشریات و تلویزیون در اختیار دارند. از قرار اطلاع بزرگ‌ترین بخش هزینه وزارت اطلاعات پرداختن قیمت مقالاتی است که اغلب در روزنامه‌های درجه ۲ و ۳ منتشر می‌شود. در مبالغه‌گویی که واقعاً دست‌گوبلز و دیگران از پشت بسته شده، و مطابق ادعای شاهانه که انقلاب فرموده‌اند گویا ایران مدتهاست که کشورهای سوسیالیستی را در پشت سر گذاشته است.

در نتیجه انقلاب شاهانه، آن‌طور که اخیراً در کنفرانس استانداران در تهران گفته شده، امسال یک میلیون تن گندم برای زنده ماندن بخور و نمیر دهقانان - که لقب «آزاد» گرفته‌اند - و برای بذر لازم است، که تنها ۲۰۰ هزار تن آن از مازاد گندم آمریکا خریداری شده. آن‌طوری که اهل فن می‌گویند در این چند سال اخیر ۱۰۰ میلیون دلار گندم از آمریکا خریداری شده و آن‌هم به حساب کمک و بخشش بی‌دریغ آمریکا گذارده شده. کشورهای کم‌رشد که صادرکننده غلات باید باشند، به مناسبت

«آزاد» شدن دهقان ایرانی از تمام نیازمندی‌های خود، حالا جیره‌خوار آمریکا شده [یعنی: ظاهراً کشورهایمانند ایران باید صادرکننده غلات باشند نه واردکننده آن. اما اکنون که ادعا می‌کنند دهقان ایرانی آزاد شده‌اند، نیازمند به واردات از آمریکاست]. مارکس می‌گفت «آزاد»، به دو معنی. در ایران دهقان به معنی دوم از همه احتیاجاتش آزاد شده، یعنی [همه چیزش را] از دست داده. از قرار معلوم تابلوهای زیادی شاهراه‌های ایران را زینت داده و حکایت از وجود شرکت‌های تعاونی می‌کند، اما عده [تعداد] شرکت‌های تعاونی که واقعاً تشکیل شده باشد خیلی کم است؛ و تازه مؤثر بودن و یا نبودن آنها نیز معلوم نیست.

در کنفرانس استانداران معلوم شده است که در آذربایجان قحطی آشکار وجود دارد. و استاندار گفته به من می‌گویند که کامیون آرد را دائماً در شهر گردش دهم، اما این هم حدی دارد [چون] مردم گرسنه‌اند [و] ممکن است بریزند و غارت کنند. استاندار اصفهان گفته جمعیت اصفهان از چندی به این طرف به مناسبت هجوم دهقانان به شهر دو مقابل شده، اما گندمی که به ما می‌دهند همان است که از سابق بود.

استاندار یک استان دیگر گفته، عده‌ای از نانوائی‌ها را بسته‌ایم و حالا می‌گویند آنها را از نو باز کنیم. بدون آرد این امکان ندارد.

خلاصه این مشتمل نمونه خروار است. اخیراً در سنا و بعد در مجلس لایحه‌هایی به تصویب رسیده و [در نتیجه] مستشاران آمریکایی که در خدمت دولت ایران هستند در صورتی که جنحه و جنایت مرتکب شوند در آمریکا محاکمه می‌شوند نه در ایران. آمریکایی‌ها شاید حق داشته باشند که به دادگستری ایران اطمینان ندارند زیرا ایرانی‌ها نیز این اعتماد را ندارند. اما این خود آمریکایی‌ها هستند که موجب خرابی همه جا از جمله دادگستری هستند. فقط در زمان [نخست‌وزیری] امینی آقای

[نورالدین] الموتی سروصورتی به کار می‌داد که قابل مقایسه با دوران دادگستری زمان مصدق بود. حتی از لحاظ تعقیب دزدان بالا بالا از زمان مصدق نیز پیشی گرفته بود. الموتی به همین جرم امروزها از نو مورد تعقیب قرار گرفته؛ شاید به سه سال زندان محکوم شود. اما در مقابل عده‌ای از دزدان سرگردنه که در شیلات مبالغ هنگفت به جیب زده بودند، و از قراری که می‌گفتند یک «آزادزن» نیز در آن میان بوده که از قاچاقچیان بین‌المللی ست^۳ درست تبرئه و آزاد شده‌اند.

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد.
۲. برای تجدید اشتراک مجله پکن انفورماسیون.
۳. «آزادزن» اشاره طعنه‌آمیز به «کنگره آزاد مردان و آزاد زنان» است که چندی پیش از این برپا کرده بودند.

تهران، ۱۵ آبان ۱۳۴۳ برابر با ۶ نوامبر ۱۹۶۴

دوست عزیز^۱

آخرین نامه شما توسط دوست مشترک رسید. نامه‌ای جامع و مانع بود. خیلی خوشوقت شدیم معمولاً نامه‌های مهم شما در یک محفل چند نفری خوانده می‌شود و احیاناً در یک محفل دیگر نیز مورد شور و بحث قرار می‌گیرد. [مجله] پاری‌ماچ و محتویات آن نیز رسید، حدود شش نسخه [ماهنامه سوسیالیسم]. مجله عصر جدید^۲ [ژان پل] سارتر نیز با مقالات دلپذیرش رسید و همچنین کتاب نقشه‌گذاری [پلانیفیکاسیون] یا به قول مقامات رسمی نقشه‌ریزی، نقشه‌گذاری و افزایش [رشد] شتاب زده^۳، که بی‌شک خیلی مطبوع خواهد بود. تاکنون وقت نکرده‌ام آن را بخوانم. غیر از مطالبی که رسید آن را نوشته‌اید، مطالب دیگر فرستاده شده که امیدوارم تا حالا رسیده باشد، و همچنین یک سلسله مطالب در دست تهیه است که توسط مسافری فرستاده می‌شود.

ادعا فرموده بودند که گویا می‌خواهند تمام دهقانان [ایران] را بیمه فرمایند. از قرار معلوم، اینها [رژیم] مفهوم اعداد را نمی‌توانند درک کنند. مطالعه‌ای در این مورد شده که لفاً [به پیوست] ارسال می‌شود. در مورد «سپاه دانش» و غیره، نویسنده نامه وارده شماره ۸ [ماهنامه سوسیالیسم] در این مورد مشغول تهیه مطالبی است که امیدوارم با سایر مطالب بزودی فرستاده شود.

موضوع مهم این است که اخیراً در مجلس سنا تقریباً محرمانه و حتی

محرمانه از بعضی اعضاء [ناخوانا] قانونی گذشت که مستشاران آمریکائی از صدر تا ذیل تاگروه‌بانان و اعضاء خانواده و مستخدمین آنها از مفاد مقاوله‌نامه وین استفاده کنند. پیمان وین هم که با شتاب امور خاص نیمه دوم قرن [بیستم] تصویب شد، مربوط به مصونیت‌های سیاسی بین‌المللی است که حالا شامل سپاهیان و کارشناسان آمریکائی نیز گردیده. در مجلس [شورای ملی] مخالفت‌های جدی شد، چون خود بُت اعظم^۴ اظهار تعجب کرده بود که چرا در [مجلس] سنا بی سروصدا گذشت. مجلسی‌ها [نمایندگان مجلس شورا] تشویق شدند و به اصطلاح سنگ تمام گذاردند و [قانون نامبرده] با اکثریت ضعیفی تصویب شد و مخالفت‌های اصیلی به عمل آمد که تنها از روی [متن] مذاکرات رسمی مجلس و صحبت‌های شفاهی از آن مطلع شدیم. در روزنامه‌ها اصلاً منعکس نگردید. اما مجلسیان نفهمیده زیاده‌وری کرده بودند و دولت را تا آستانه سقوط آورده بودند [به همین دلیل] مورد خطاب و عتاب قرار گرفتند. آنها هم در لایحه دویست میلیون دلار وام از بانک‌های آمریکا، برای مصارف ارتشی، جبران مافات کردند و خوش‌رقصی زیاد، یعنی لایحه یک‌فوریتی دولت را فی‌المجلس تصویب کردند تا فضولی چند روز پیش جبران شود. یکی از رفقای با ارزش ولی کم‌همت بناست مطالبی را که من زیر آن خط کشیده‌ام، از صورت [مذاکرات] مجلس استخراج کند تا [برای شما] بفرستیم. هنوز نیاورده است.

نوشته بودید بعضی از آنهایی که هم‌اکنون سراغ آب و علف رفته‌اند، وقتی مشغول کسب دانش‌اند «حتی چپ‌روی و انقلابی نمائی می‌کنند». درد رفقای ما، در اروپا، همین است که در موقع مناسب، باید توجه و بحث [درباره آن] زیاد شود. در آنجا سنگ‌های بزرگ، غیرمتناسب با نیروی سازمانی و غیرسازمانی ایران، برمی‌دارند که پس از مراجعت به

ایران، زدن آن را غیرممکن می‌بینند. با اتخاذ روش واقع‌بینانه در اروپا تصوّر می‌کنم که کار آنها، پس از مراجعت به ایران، به این جاها نکشد که حالاکشیده است.

این‌که تغییر تاکتیک تدریجی خواهد بود کاملاً منطقی است و مورد تأیید همه دوستان این‌جا نیز هست. در مورد این‌که آنان شرایط سه‌گانه را برای شروع مذاکرات نپذیرفتند و شما هم تسلیم شدید، رفقای این‌جا چندان موافقتی با آن ندارند. اما در هر حال هرطور صلاح دانستید [عمل کنید]. در این مورد کلی نیز امیدوارم مطلبی از شخص صلاحیت‌دار فرستاده شود.

درباره بحث در مورد آن دو سفرکرده^۵، بحث و تشریح آن هیچ مانعی ندارد، ولی اقدامات عملی از قبیل اعتصاب غذا یا تظاهرات بیهوده است. اما انعکاس آن حتی در مطبوعات و محافل خارجی خیلی بمورد است و نتایج خوب و ملاحظاتی برای اینها [رژیم] بار می‌آورد که بسیار زیاده‌روی نکنند. اما در بحث از اینها [از آن دو سفرکرده] موضوع مختص این دو نفر نباشد، شامل محکومین قبلی و بعدی و دانشجویان نیز باشد و روی آنها تکیه شود. تجدیدنظر را گفته‌اند که سه سال وقت داریم و عجله در کار نیست. احتمال کم شدن [مدّت محکومیت] نیست، اگر زیاد نکنند. یکی [صفا] تنها به زبان انگلیسی آشناست. دیگری [عاقلی‌زاده] نیز در آنجا [در زندان] می‌خواند [یاد می‌گیرد]. در صورتی که بعضی کتاب‌های انگلیسی فرستاده شد، با وسائلی ما به آنها به نام شما می‌رسانیم. نامه و کارت هم مستقیم پس از بازرسی به آنها می‌رسد، اما بهتر است توسط ما و دوستان فرستاده شود. من دیروز به ملاقات رفته بودم. خیلی [آنها را] تشویق کردم مطالبی در آنجا تهیه کنند و به ما برسانند تا برای پاریس بفرستیم.

متأسفانه وصیت‌نامه تولیاتی^۱ و آکسیون^۲ نرسیده، اما دو مراسله بعدی سالم رسید. در مورد رفیق افراشید^۳، او اکنون در بیمارستان بستری است. این طور که گفته شد، در این جا معالجه می‌شود. از توجّه شما اظهار تشکر شد.

یک موضوع شخصی است که مدتها فکر کردم که اصلاً بنویسم یا نه و بالاخره مصمم شدم به عنوان مشورت بنویسم و در صورتی که شما و [حسین] ملک صلاح دانستید، اقدام فرمائید. من وقتی [از سفر اتریش به] ایران آمدم، نمی‌دانستم که وضع مالی ما خیلی خراب شده. یک سلسله علل و عوامل پیچیده نیز مرا مجبور کرد که پیروز، پسر بزرگم، را از نو به ایتالیا برای تحصیل بفرستم. یکی از دوستان او که تازه از رُم آمده می‌گفت که در آنجا اکثریت بزرگ دانشجویان ایرانی بورس تحصیلی از ایتالیا دارند و در تهران، سفارت ایتالیا و وزارت امور خارجه ایران و ایتالیا همه بورس‌هایی در اختیار دارند که همه نصیب نورچشمی‌ها می‌شود، خوب است شما نیز اقدام کنید. در سفری که برای شرکت در کنگره اترناسیونال سوسیالیست به رم کردم، با آقای ساراگات^۴ و دیگران آشنا شدم. اما آنها البته به خاطر ندارند. تصوّر کردم چطورست که حسین [ملک] یا خود شما یا یکی از دوستان لندن با آلبرت کارتی^۵ در این مورد صحبتی بکند و او [کارتی] توصیه‌ای به دوستان یعنی رفقای خودش در وزارت خارجه ایتالیا کند. اگر صلاح ندانستید، مسکوت بگذارید و اگر صلاح بود، اقدام فرمایید. احتیاطاً آدرس موقت پیروز را در ایتالیا می‌نویسم تا اگر احتیاج بود، در دسترس باشد.

خیلی مایل هستم که هرچه زودتر مطالبی دربارهٔ اوضاع تازه شوروی به دست آید و نظر شما را نیز راجع به این موضوع بدانم. من در رساله‌ای که رونوشتی از آن برای شما فرستادم، پیش‌بینی کرده بودم که با

کنار رفتن خروشچف وضع [شوروی] تغییر اساسی نمی‌کند، اما طرفین ممکن است آن را بهانه قرار دهند و روابط را تا حدی عادی (نورمالیزه) کنند. با چشم‌پوشی از اختلاف‌های ایدئولوژیک، اختلافات سیاسی بین آن دو دوست خیلی عمیق‌تر از این است که با رفتن خروشچف وضع عوض شود. وانگهی، هیچ‌کدام از اقدامات مربوط به اختلافات [شوروی با چین] به‌تنهایی از طرف خروشچف اقدام نشده بود. خود سوسلف^{۱۱} و دیگران سهمی بیش‌تر از خروشچف داشتند. البته چین مطابق معمول حملات را متوجه شخص خروشچف کرده بود و عملاً، کینه و نفرت شخصی نیز به وجود آمده بود که با عوض شدن شخص، مسائل بطور عینی طرح می‌شود و از پیچیدگی‌های ذهنی پرهیز می‌شود.

با سلام‌های قلبی و سلام به همه دوستان

[بعدالتحریر] - دو موضوع را امروز مخالفان به رُخ هیئت حاکمه می‌کشند و بخصوص، آیت‌الله خمینی، اعلامیه‌ای [در مخالفت با قانون کاپیتولاسیون] صادر کرد که او را به ترکیه تبعید کردند و سازمان امنیت، اعلامیه مختصری راجع به تبعید او منتشر ساخت. اعلامیه آیت‌الله خمینی یک اعلامیه پَت و پهنی [بلند و بالایی] است که در این جا عیناً جملاتی از آن را نقل می‌کنم: «... برحسب این رأی ننگین، اگر یک مستشار آمریکائی یا یک خانم مستشار آمریکائی به یکی از مراجع تقلید ایران، به یکی از افراد محترم ملت، به یکی از صاحب‌منصبان عالی‌رتبه ایران، هر جسارتی بکند، هر خیانتی بنماید، پلیس حقّ بازداشت آنها را ندارد، محاکم ایران حقّ رسیدگی ندارند، ولی اگر به یک سگ آنها تعرّض شود، پلیس باید دخالت کند... بعضی منابع مطلع به من اطلاع دادند که این طرح مفتضح را به پاکستان، اندونزی، ترکیه و آلمان غربی پیشنهاد کرده‌اند و هیچ‌کدام

زیر بار نرفته‌اند... امروز اقتصاد ایران به دست آمریکا و اسرائیل است و بازار ایران از دست ایرانی و مسلم خارج شده است و غبار ورشکستگی و فقر به رخسار بازرگانان و زارع نشسته است... والسلام علی من اتبع الهدی. روح‌الله الموسوی خمینی».

موضوع دیگر نیز دوست میلیون اعتبار بانک‌های آمریکا برای ارتش است که [حسنعلی] منصور و دار و دسته‌اش با دفاع از این [وام بزرگ]، آخرین آبروی خود را - اگر آبرویی داشتند - از دست دادند. بمناسبت آمدن ارتش مصر به عراق، این اقدامات را توجیه می‌کنند.

متأسفانه، نامه‌ای را که از دو ماه پیش همراه مقاله‌ای درباره‌ی اوضاع کشاورزی باید می‌نوشتند و می‌فرستادیم، تهیه‌ی نشد. اما اسناد و مدارک تازه برای [حسین] ملک فرستاده شده، باز هم خواهیم فرستاد که مقاله را او تهیه‌ی کند و بفرستد. خود من، نامه و تبریک را همین دو سه روزه خواهم فرستاد.

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد.
۲. *Temps Modernes* (مجله‌ی روشنفکری فرانسوی که مدیر آن ژان پل سارتر بود).
۳. *Planification et développement accéléré*.
۴. شاه.
۵. منوچهر صفا و عباس عاقلی‌زاده که به جرم نوشتن و پخش کردن اعلامیه‌ای سیاسی به سه سال زندان «محکوم» شدند.
۶. رهبر حزب کمونیست ایتالیا.
۷. نشریه‌ای که در بلژیک منتشر می‌شد و در کیوسک‌های پاریس هم به فروش می‌رسید.
۸. یکی از اعضای جامعه‌ی سوسیالیست‌های ایران که به بیماری سیل مبتلا شد. سوسیالیست‌های اروپا آمادگی خود را برای پذیرفتن او در فرانسه یا آلمان و

نامه‌های پیش از زندان ۲۶۹

پرداختن هزینه درمان او تقبل کرده بودند، اما قبول نکرد و ترجیح داد در ایران
معالجه کند.

۹. Giuseppe Saragat، بنیان‌گذار حزب سوسیالیست دموکراتیک ایتالیا (در سال
۱۹۴۷)، و رئیس‌جمهور ایتالیا از ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۱.

۱۰. Albert Carthy دبیر دبیرخانه انترناسیونال سوسیالیست (در آن سال‌ها).

۱۱. سوشلف، ایدئولوگ حزب کمونیست شوروی در آن زمان.

۳ آذر ۱۳۴۳ برابر با ۲۴ نوامبر ۱۹۶۴

دوست عزیز^۱

نامه مختصر اخیرتان را با همراه [ضمائم] دریافت کردم، و چند کتاب علاوه بر آنها که نوشته‌ام [خواسته بودم] پلانیفیکاسیون و افزایش شتاب زده^۲، که اثری عالی ست و کتاب گوستاو لوئین^۳ رسید، و همچنین مجلات مصوّر^۴ رسیده. شاید یکی اگر فرستاده باشید توی راه است [چون] آنچه مربوط به [آن] دو سفر کرده^۵ بود تنها یکی رسیده (یادم رفته بود که صریح هم می‌توانم بنویسم زیرا این نامه توسط مسافر فرستاده می‌شود). مجله یا نشریه تریبیون^۶ چیزی راجع به رفقای ما نوشته که از قرار معلوم مفصل‌تر و مؤثرتر از مال P.S.U.^۷ بود. و در اداره تبلیغات آن را ترجمه کرده‌اند و دست‌پاچه شده‌اند. با تلگراف فوری شرح حال نویسنده آن را خواسته‌اند. ما از راه اداره تبلیغات از وجود چنین نوشته‌ای آگاه شدیم و ترجمه آن به دست ما رسید.

امروز باز رفیق [میرحسین] سرشار را خواسته و تهدیدها و اخطارهایی به عمل آورده‌اند. و دستورات [مقامات] بالا را به این مضمون ابلاغ کرده‌اند که حتی حوزه‌هایی نیز تشکیل نشود. ادعا کرده‌اند که ما محل تشکیل همه حوزه‌ها را می‌دانیم، بازداشت می‌کنیم، و چنین و چنان. گفته‌اند اگر چیزی منتشر کنید ما از اول شروع تا آخر آن مطلع می‌شویم جزء به جزء! نشان به این نشان که چیزی منتشر شده [در آن وقت] در شرف انتشار بود که از لحاظ آنان مهم بود [اما] نفهمیده‌اند. انگلیسی آن را

به آدرس کذایی فرستاده‌ام. فارسی نیز ارسال می‌شود. بعضی مطالب را که با پست می‌فرستم بعد اصل یا رونوشت آن را توسط مسافر نیز می‌فرستم که اگر نرسیده بود، دوّمی را دریافت دارید. از شمارهٔ اخیر [نشریهٔ سوسیالیسم] که یکی رسیده بیشتر نیاز مبرم داریم. در صورتی که مطلب مربوط به سپاه دانش به زبان‌های خارجی برگردانده شود و به مراکز لازم برود خیلی بمورد است.^۹ آدرس‌هایی برای شما فرستاده می‌شود. چه خوب است گاهی ماهنامه و غیره به آن آدرس‌ها بفرستید که هم تبلیغات است و هم از اتهام انتشار آن آسوده می‌شویم. حتّی به مقامات رسمی خوب است فرستاده شود.

[می‌ترسم] یواش یواش کسی سراغم نیاید تا به اصطلاح جوان‌های امروز آنها را تیغ نزنم.

اقدامات اقتصادی دولت [حسنعلی] منصور، که گویا جهاد ملی ست و تکمیل‌کنندهٔ انقلاب شاه و ملت، دارد اوج می‌گیرد. اینها تمام افکار مترقی را در خدمت منحنط‌ترین هدف‌ها قرار داده‌اند. پس انداز ملی اجباری و عمومی و غیره مورد بحث است. اما هر چه زندگی را به مردم تنگ‌تر می‌کنند به صرف حیف و میل و ریخت و پاش و ساختن تأسیسات غیرتولیدی و تبلیغاتی بزرگ می‌رسد. بنزین را یکدفعه از لیتری ۵ ریال به ده ریال رساندند و به نفت سفید لیتری یک ریال - که در این زمستان مورد احتیاج عامه است - اضافه شده. و به ماشین‌های گازوئیلی ماهی چهارصد تومان [مالیات؟] اضافه شده. تاکسی از ۱۵ به ۲۰ ریال رسید در حالی که همه چیز ترقی می‌کند. اعلامیه‌هایی از اصناف و مغازه‌های بزرگ منتشر می‌شود که گویا در چهارچوب جهاد ملی انقلاب شاه و ملت قیمت‌ها را پائین می‌آورند. متلکی برای منصور درست کرده‌اند به این مضمون که [دکتر] اِرهارد از منصور خواهش کرده است که برود آلمان و اقتصاد آنجا را سر و صورت و سر و سامان بخشد.

این نامه بنا بود توسط مسافری فرستاده شود که از او تا حالا خبری نشده و ناچار با پست می‌فرستم. تا حالا دو سه نامه به این آدرس فرستاده شده و باز هم دیگران نیز می‌فرستند. نمی‌دانم می‌رسد یا نه. در مورد پول، حدود ۷۰۰ تومان در پاریس از بابت ما داده شده بود، اما بعد در فرودگاه احتیاج پیش‌بینی نشده پیش می‌آید [و] دوباره آن پول مسترد می‌شود. و فعلاً آن ۷۰۰ [تومان] به اضافه ۷۰۰ دیگر، یعنی ۱۴۰۰ تومان، توسط بانک به اسم و آدرس صحیح شما توسط شریف‌نامی (گویا) با ارز دولتی فرستاده شده که شاید حدود ۱۲ روز طول بکشد تا برسد. این پولها از رفقای پرولتر [بی‌چیز] جمع‌آوری می‌شود و امیدوارم ادامه داشته باشد. هر دو ماهی مقداری بفرستیم و یا هر چند ماهی.

اولین شماره ماهنامه [سوسیالیسم] با سرمقاله و غیره مربوط به بندیان [زندانیان سیاسی] رسید. در خود محل [زندان] و همه جا با استقبال گرم روبرو شد و موجب دلگرمی گردید. بخصوص در خود محل موجب خوشوقتی زیاد شد. این نظر هست که پس از این از گذشتگان، بخصوص در مواردی که از شخصیت‌های مثبت اسم برده می‌شود به بدی یاد نشود و آن مرحوم‌های سیاسی را [هم] به حال خود واگذار کرد. متهم ردیف اول مطالبی تهیه کرده که از راه دیگر نیز فرستاده شده و شاید به ضمیمه این نیز ارسال گردد.

موضوع تازه‌ای که می‌توان به یادداشت قبلی اضافه کرده این است که در مؤسسه تربیت معلم، رئیس مؤسسه صحبتی درباره یکصد و پنجاه نفر سپاهی دانش کرده و گفته است که مطابق گزارش وزارت جنگ یکصد و ده نفر از مجموع سپاهی دانش که به این کلاس معرفی شده‌اند دارای پرونده جنحه و جنایت و سوابق سوء از نوع تجاوز به ناموس دهقانان و دزدی و رشوه‌خواری و غیره‌اند. رئیس کلاس می‌گفته معلوم نیست که وزارت فرهنگ چرا باید اینها را در این کلاس تربیت و استخدام کند. این

خبر موثق است، و اسناد در پرونده محفوظ. از آلبرت کارتی نامه‌ای داشتم. [حمید] عنایت با او رابط شده. امیدوارم کج‌سلیقگی‌های او نسبت به رفقای ایران از بین رفته باشد و در پیش‌کاری منعکس نشود. او در خاتمه نامه‌اش نوشته بود که راجع به دو نفر بندی [زندانی] با سفیر ایران در لندن ملاقات کرده. علاوه بر *تربیون سوسیالیست پاریس*، *تربیون لندن* چیز خیلی خوب و مؤثر (یعنی مؤثر از لحاظ در حکومت بودن حزب کارگر) نوشته بود که در محافل رسمی اینجا با سروصدا تلقی شد و ترجمه آن به دست ما رسید. چه خوب است رفقای لندن آن را برای ما آبونه شوند. باری این نوشته‌ها و مذاکرات برای ما خیلی مفید است زیرا از فشار دستگاه می‌کاهد. بخصوص آنچه مربوط به حکومت‌کارگری انگلستان می‌شود. پاری‌ماچ با محتویاتش اخیراً رسید. *L'action* نیز بالاخره رسید. خیلی ممنون شدم. لفاً [به پیوست] نامه‌ای است که لطفاً به آدرس مربوطه فرستاده شود.

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد.
۲. *Planification et Développement accéléré*.
۳. Gustave Lebon، طیب و جامعه‌شناس فرانسوی، صاحب کتاب روان‌شناسی توده‌ها.
۴. منظور هفته‌نامه جنجالی پاری‌ماچ که نسخه‌هایی از ماهنامه سوسیالیسم در داخل آن تعبیه و سپس کل مجله بسته و پست می‌شد.
۵. منوچهر صفا و عباس عاقلی‌زاده.
۶. *Tribune* نشریه سوسیالیست بانفوذ در انگلیس.
۷. حزب سوسیالیست متحده فرانسه و نشریه آن.
۸. نشانی مطمئن برای مکاتبه.
۹. اشاره به مقاله انتقادی جلال آل‌احمد درباره «سپاه دانش».

تهران، ۶ آذر ۱۳۴۳ برابر با ۲۷ نوامبر ۱۹۶۴

دوست عزیزم وزیری^۱،

خیلی متأسفم که جواب نامه شما را در آن وقت که دریافت کردم، ننوشتم. از جنبه اجتماعی، رابطه مرتب دارم و آنچه لازم است، منعکس می‌شود. البته از لحاظ خصوصی نیز همواره شائق و قلباً مایل هستم رابطه‌ام با شما قطع نشود.

مطلب تازه‌ای که می‌تواند بخصوص تا حدودی به شماها مربوط باشد، مسافرت این سوسیالیست اخلاقی، «رفیق کارلو شمید»، به ایران است. او در غیراخلاقی‌ترین وضع به ایران آمد و رفت. یعنی او مهمان پست‌ترین مؤسسه اجتماعی ایران یعنی وزارت تبلیغات بود که سانسورچی و بزرگترین شکنجه‌دهنده روحی و فکری تمام روشنفکران و نویسندگان و هنرمندان است. اگر با او ملاقاتی دست دهد و این مطالب را از قول ما به ایشان بگویید، خیلی مناسب است. این سوسیالیست اخلاقی در اینجا با تمام ضد سوسیالیست‌ها و ضد انقلابی‌های متظاهر به انقلاب شاهی تماس گرفت، همسفره شد و ابداً اعتنایی به این نداشت که میزبان تاجدار او دارد سوسیالیست‌های ایران را خفه می‌کند، بدون دلیل قانونی (قانون خودشان) محکوم و زندانی می‌کند و بدترین شکنجه‌ها را در زندان توسط چاقوکشان به آنها تحمیل می‌کند. ما که نمی‌توانستیم به ایشان دسترسی داشته باشیم، چه ضرر داشت او هم مانند نماینده سوسیالیستی که سابق در جزء هیئت‌های پارلمانی آلمان به ایران آمده بود، سراغ ما را می‌گرفت. این‌گونه تماس‌ها تا حدودی فشار را بر ما کم می‌کند.

باری، این اواخر، رژیم سروصدای زیادی دربارهٔ این‌که عبدالناصر جاسوسی را دست‌وپا بسته در چمدان گذارده، به راه انداخته است. حقیقت این است که این آقایان دست و پا و چشم و گوش و دهان و قلم همه را بسته و در قید گذارده‌اند. تمام ایران بمنزله چمدانی است که اکثریت بزرگ ملت در آن بندی و زندانی‌اند. تا آقایان سوسیالیست‌های آلمانی چگونه قضاوت کنند.

امیدوارم کار و بار و زندگی خصوصی و تحصیلی‌تان، مانند گذشته، روبه‌راه باشد. به رفقای عزیز احمدیان و اسحاقی و سایر رفقا از قول من سلام برسائید. احمدیان سابق با چشم‌پوشی از دادن جواب و یا ندادن جواب، نامه‌هایی می‌نوشت. گویا آن شور و شوق گذشته را بوسیده و مانند خیلی‌ها به کناری گذارده. امیدوارم موقتی باشد و شور و شوقی را که برای جوانان ما از همه چیز ضروری‌ترست از سرگیرد. فعلاً به همین اکتفا و خداحافظی می‌کنم.

با سلام‌های قلبی

[بعد از تحریر] - این نامه مدتی پیش نوشته شده بود، که مسافری پیدا نشد. دوازدهم دسامبر فرستاده می‌شود.

آخرین دسته‌گلی که [حسنعلی] منصور (نخست‌وزیر) به آب داده افزایش بهای بنزین و نفت است که تأثیر خود را بمناسبت گرانی حمل و نقل روی همه چیز چند بار بیشتر گذارده است. تاکسیرانان - که بهای آن نیز افزایش یافته - در آغاز کار جانانه اعتصابی راه انداختند که شگفت‌انگیز بود، اما عاقبت متأسفانه شکست خوردند و کسی، و حتی جبههٔ ملی سومی که با شرکت مؤثر رفقای ما در شرف تأسیس است، نتوانست در روی آن اثر گذارد و یا دست‌کم اظهار همدردی و همبستگی ساده کند.

در هر حال، این اقدام و نارضایتی عمومی و جمع‌آوری امضاهایی از معلمان (بمناسبت تشویق و تأثیری که ما در [محمد] درخشش کردیم) موجب شد که دولت کم و بیش، شاید موقتاً، عقب‌نشینی‌هایی کرده است.

توسط رفیق که حامل این نامه است، مطالبی فرستاده‌ام که پس از خواندن، فوراً و هر چه ممکن است زودتر برای [امیر] پیشداد [در پاریس] بفرستید.

در انتظار نامه و دیدارتان

یادداشت‌ها:

۱. هوشنگ وزیری در آن زمان عضو جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا و مقیم آلمان بود.

۲۱ آذر ۱۳۴۳ برابر با ۱۲ دسامبر ۱۹۶۴

دوست عزیز^۱

یک ساعت دیگر دوستی وعده کرده است که اینجا بیاید و عازم اروپاست. اینک با عجله این نامه را می‌نویسم و بعضی از نکاتی را که در نامه‌های پستی پیش نوشته‌ام تکرار می‌کنم که اگر نرسیده مطلع باشید. از فرستاده‌های شما می‌نویسم، کتاب پلانئیکاسیون و رشد شتابزده توسط پست رسید. قسمت‌های مهمی از آن را دارم ترجمه می‌کنم. *L'action* نیز پس از مدت‌ها رسید، خیلی ممنون شدم. یک شماره ماهنامه در پاکت با نامه‌ای مختصر و چند شماره با [مجله پاری] ماچ نیز رسید. مطالب متعددی با پست [برای شما] فرستاده شده. خیلی مایلم جزء به جزء از رسید آنها مطلع شوم. مقالاتی درباره سپاه دانش و خلاصه مذاکرات مجلس و قسمتی از سمینار کشاورزی، سخنرانی سالور، و فتوکپی از چهار صفحه کتاب انگلیسی، و بعد ترجمه فارسی آن - البته [ولو] با پست، رسید اینها باید [به طور] مبهم و با اشاره نوشته شود. رونوشت بعضی از آنها را از نو با بعضی مطالب دیگر می‌فرستم.

آقای [رضا] شایان مطالبی برای [حسین] ملک فرستاده و من هم قانون جدید اصلاح ارضی را. باز مطالبی هست اگر [ناخوانا] امروز آورد برای شما و ملک می‌فرستم. نامه‌ای برای او در جوف نامه شما فرستاده‌ام. مقاله مخصوص [منوچهر] صفا را نیز برایتان فرستاده‌ام. نسخه دیگری نیز شاید بتوانم امروز بفرستم که اگر آن نرسیده این یکی برسد.

پولی را که رضا [ملکی] به حسین [ملک] داده بود - یعنی سهم ما را - دوباره در فرودگاه که نیاز پیش‌بینی نشده پیش آمده از نو مسترد داشته بود که بعد بفرستد.^۲ حالا آن ۷۰۰ + ۷۰۰ تومان تازه به مبلغ ۱۴۰۰ تومان توسط بانک بازرگانی خارجی توسط یکی از دوستان ارسال شد. با استفاده از ارز دولتی و ندادن کارمزد از این راه مناسب‌تر به دست شما می‌رسد. به آدرس عادی شما فرستاده شد.

رفقای اروپایی ما - غیر از دکتر قائمی کسی کمک نمی‌کند - خودشان از پول دستجمعی که باقی بود گویا ۶۰۰ تومان فرستاده‌اند. غیر از دو نفر لندنی کسی همکاری ندارد.^۳ حتی قوم و خویش ما فقط با من رابطه دارد، با بچه‌ها رابطه‌اش قطع شده و خیلی نامنظم است.^۴

در مورد سپاه دانش که سروصدای زیادی برای هیچ بلند کرده‌اند مطلبی به قلم جلال [آل‌احمد] فرستاده شد - که البته اسم او باید مخفی بماند. اگر به فرانسه و انگلیسی ترجمه شود و حتی الامکان به یونسکو و وزرای فرهنگ کشورهای بی‌بیانند برسد خیلی خوب است. نکته‌ای را می‌توانید به آن اضافه کنید و آن را معلمی که در مؤسسه تربیت کار می‌کند حکایت کرد (و کاملاً مورد اطمینان است). او می‌گوید ۱۵۰ سپاهی دانش را به مؤسسه تربیت معلّم معرفی کرده‌اند که پس از دیدن دوره‌ای در وزارت فرهنگ برای همیشه استخدام شوند. اینها دوره‌ی وظیفه را در روستاها تمام کرده‌اند. مدیر مؤسسه به عنوان اعتراض در حضور عده‌ای می‌گفته است که ۱۱۰ نفر از این ۱۵۰ نفر مطابق گزارش وزارت فرهنگ پرونده‌ی جنحه و جنایت از نوع اختلاس و دزدی تا برسد به تجاوز به ناموس روستائیان دارند که در پرونده‌ی آنها منعکس است. باری برای به ثمر رساندن انقلاب ۶ بهمن و بخصوص انقلابی که اخیراً شاه فرموده‌اند این جنایتکاران به آموزش و پرورش نسل جوان گمارده

می‌شوند. اگر همتی شود که این مطالب به زبانهای خارجی منتشر شود بمورد است. دکتر [هادی] هدایتی وزیر مشاور سابق حالا وزیر فرهنگ شده تا به گفته شاه، انقلابی در فرهنگ بوجود آورد. او جوان توده‌ای سابق و نیروی سومی لاحق بوده. بالاخره فرصت طلب از آب درآمد بدتر از [محمود] کشفیان.

آخرین مسئله‌ای که لابد در اطلاعات و کیهان خوانده‌اید اضافه شدن بنزین به دو برابر قیمت، و اضافه شدن [بهای] نفت، چهل درصد. در دنبال این دسته‌گل، دسته‌گل‌های دیگری ست که [حسنعلی] منصور و شرکاء به آب خواهند داد. مقاومت تاکسی‌رانان هرچند سرانجام شکسته شد اما تا حدودی واکنش‌هایی داشت. دولت عقب‌نشینی‌هایی موقتاً کرده است. فرهنگی‌ها [= معلمان] به مناسبت تغییرات در قانون استخدام مذاکراتی کرده و امضاها را جمع کرده‌اند، با تشویق ما و توسط [محمد] درخشش که دارد فعالیت مؤثری می‌کند. [دکترعلی] امینی نیز امید خود را به آن سوی اقیانوس‌ها دوخته است اما ما و همه نسبت به او خوش‌بین هستیم.

از پکن رویو [= پکنینگ ریویو] انگلیسی و آلمانی خبری نشده. اما حالا هفته تبلیغات است. برای من از هنگ‌کنگ و هلند و لندن و غیره دائماً نشریات چینی می‌آید.

مطلبی که تریبون لندن نوشته بود ترجمه فارسی‌اش از راه ادارات دولتی به ما رسید. این نوشته موجب عصبانیت دستگاه و تا حدودی شاید ملاحظه آنها از ما شده. با تلگراف فوری شرح حال نویسنده آن مقاله را خواسته‌اند، لابد خیال دارند اگر خریدنی باشد بخرند.^۵

نوشته تریبون سوسیالیست فرانسه که فرستاده بودید رسید. البته این قبیل اقدامات تنها کاری‌ست که می‌تواند برای ما مفید باشد. چه خوب

است عین اینها از اروپا برای مقامات ایرانی فرستاده شود. با [مجله پاری] ماچ می‌توانید مقدار بیشتری از آنها را بفرستید. اگر جلب توجه کند آن را نیز کشف می‌کنند. اگر نکند خیلی بیشتر از اینها می‌توان فرستاد. در این مورد جرأت بیشتر به خرج دهید. بعضی مطالب جاری (اکتوتل) که برای ایران اهمیت دارد را می‌توان علیحده در کاغذ نازک نیز چاپ کرد، و به مقدار نسبتاً زیاد - و زود - فرستاد. آخرین شماره ماهنامه [سوسیالیسم] بخصوص در زندان و خارج تا حدودی که دیده‌اند تأثیر فراوان و خوبی بخشیده، اما [مقدار آن] کم است. مثلاً اگر این مقاله یا آن مقاله که حالا [جزو ماهنامه] فرستاده می‌شود، علاوه بر ماهنامه علیحده نیز به مقدار اضافی چاپ و فرستاده شود، خیلی به‌مورد خواهد بود.

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد.
۲. اشاره است به کمک جامعه سوسیالیست‌ها در ایران به انتشارات جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا.
۳. ظاهراً منظور مهندس احمد موسوی و مهندس پرویز شاهده است.
۴. منظور فرخ داداش‌پور است که داماد برادر ملکی بود.
۵. این مقاله را همایون کاتوزیان با امضاء مستعار فرنگی نوشته بود.

تهران، ۱۲ بهمن ۱۳۴۳ برابر با اوّل فوریه ۱۹۶۵

دوست عزیز^۱

امیدوارم این نامه ۴ فوریه توسط مسافری به شما برسد. مدّتهاست - دو ماه یا بیشتر است - که نامه‌ای از شما نرسیده. تنها در این میان، نامه‌ای از [حسین] ملک داشته‌ایم که او هم راجع به مطالب مربوطه، مطلبی نمی‌نویسد. نرسیدن نامه خیلی موجب نگرانی شده. در صورتی که نامه نفرستاده باشید، جای نگرانی نیست. اما اگر به نامه‌ها پی برده و آنها را نگاه داشته باشند، جای تأسف است. بنابراین، اگر شما نامه نوشته‌اید، یعنی تا ده روز پیش از این تاریخ نامه نوشته‌اید و نرسیده، در این صورت دیگر به آدرس من نامه غیر معمولی ننویسید، بلکه به آدرس رضا ملکی و به شکل تجارتي و مانند یک مؤسسه بازرگانی خارجی بنویسید. البته توسط مسافر بهتر است که شخصاً به من بدهد و یا توسط پُست شهری تهران برای من بفرستد. شاید فرّخ داداش‌پور تا حالا به شما نوشته باشد که حضرات^۲ نسبت به شما و سوسیالیست‌های [ایرانی] در اروپا زیاد حساس شده‌اند، بخصوص در مورد شما و [حسین] ملک سئوالات زیاد می‌کنند. غیر از داداش‌پور، شریفی (ناصر)^۳ را نیز تحت فشار قرار داده و از استخدام شدن او در شرکت نفت جلوگیری کرده‌اند. منعکس شدن این مطالب در [ماهنامه] سوسیالیسم البته از لحاظ بی‌آبرو کردن اینها مفید است، اما از طرف دیگر روحیه دانشجویان ایرانی در خارج را خراب می‌کند. البته چنان که سابقاً نیز مذاکره شد و شما نیز تا حدودی

پذیرفتید، باید روش را واقع‌بینانه قرار داد و بخصوص با چشم‌پوشی از چند نفر، مانند خود شما و آنهایی که فعلاً از آمدن به ایران چشم‌پوشی کرده‌اید، دیگران تظاهر نکنند^۴ و حتی الامکان، مبارزات بدون تظاهر [علنی] و در چهارچوب دانشجویی باشد.

یک نمود اجتماعی قابل توجه این است: از رفقایی که از اروپا آمده‌اند، به غیر از یک نفر لندنی «وی»^۵ هیچ کس [در این جا] فعالیت نمی‌کند. اما آنهایی که از آمریکا می‌آیند، اغلب این‌جا کار می‌کنند، در صورتی که در آنجا [در آمریکا] بمناسبت تفرق و پراکنده بودن، فعالیت [سیاسی] سازمانی نداشتند و مورد تعقیب و سخت‌گیری نیز نیستند.

حالا که صحبت از رفقای اروپاست، به یک مطلب از نو اشاره می‌کنم زیرا اطمینان ندارم که نامه توسط پست به شما رسیده باشد. داداش پور یک سنجیه‌ای و یا بی‌سنجیه‌گی نشان داد که مرا، بار دیگر، نسبت به این دیار و هم‌زمان بکلی بدبین کرد و حتی به این فکر افتادم که بار دیگر - اگر بتوانم - از خیر این میهن و هم‌میهنان بگذرم و راه دیار بیگانه را پیش گیرم. قبلاً باید نکته‌ای را توضیح دهم که ما، در گذشته، به همکاری رفقای مقیم اروپا و سایر مبارزان از دو لحاظ علاقه زیاد به خرج می‌دادیم. لحاظ اول آن جنبه مسئله است که هنوز هم به قوت خود باقی است، یعنی لزوم اتحاد و تمرکز تمام نیروها. لحاظ دیگر، که در گذشته طبعاً در نظر ما بود و حالا موضوع خود را از دست داده، این است که در گذشته، حزب توده و عناصر مخرب و کمپلکس‌دار [عقده‌ای]، یا به اختیار خود یا با تحریک سازمان امنیت، ما را از همه [= از دیگران] ایزوله [= منزوی] کرده بودند. ما طبعاً کوشش می‌کردیم که از این جدائی [و انزوا] رها شویم. طبعاً تمایل شدید داشتیم که هر چه بیشتر، همکاری را در چهارچوب سازمانی خود به دست آوریم. امروز، هم از لحاظ جبهه ملی و هم

توده‌ای‌ها این جدائی [و انزوا] از میان رفته، یعنی توده‌ای‌ها، اعم از سازمانی‌ها و غیر سازمانی‌های^۶، نه تنها برضد ما نیستند بلکه سمپاتی خیلی زیاد نشان می‌دهند. در جبهه ملی [سوّم] نیز وارد شده و وزن مهمّی را تشکیل می‌دهیم. نه تنها حالا، بلکه پیش از آمدن من به اروپا، من بارها به عده‌ای از رفقای از اروپا برگشته و سایر عناصر پیشنهاد کردم که خودتان گروه‌هائی، اکیپ‌هائی درست کنید و چنان که صلاح می‌دانید، عمل کنید. داداش‌پور نه تنها با ما [جامعه سوسیالیست‌های ایران] عملاً همکاری نکرد (و در عین حال تظاهر به این می‌کرد که آماده برای همکاری است) اما همواره مانع و موانعی پیدا می‌شد و در حقیقت، هرگز بهانه کم نبود، بلکه به جای این‌که برود با اشخاص سالم همکاری کند، اشخاص ناسالمی را انتخاب کرد که خطر کم دارند و امید به آینده، زیاد - یا لااقل او چنین تصوّر کرده که چنین است. با وجود تذکّر مکرّر من و رفقای صلاحیت‌دار که این مرد کمپلکس‌دار [عقده‌ای] و مبهم و مشکوک را انتخاب نکن، او [داداش‌پور] انتخاب خود را کرد و حتّی کوشش‌هائی به کار بُرد که از مناسبات خانوادگی و دوستی من استفاده کرده و کسانی را شکار کند و اکیپ بی‌خطری درست کرده و مرد کذائی را پورت پارول [= سخن‌گوی] آنها قرار دهد، و به کلیّه تذکّرات ما بی‌اعتنا ماند و من، صدرحمت می‌فرستم به آنهايي که بی‌چریدن رفتند: اقلّاً از مسائل سیاسی و اجتماعی دکّانی برای آینده خودشان درست نکردند. از بعضی صحبت‌هایش چنین استنباط کرده‌ام که خودش را نماینده سازمان [سوسیالیست‌های] اروپا در این جا تلقّی می‌کند و از لحاظ سیاسی و سازمانی، شخص خودش را معادل سازمان رفقای ما [جامعه سوسیالیست‌های ایران] می‌داند. باری، این دو نفر که همکار و همپالگی سابق خنجی بوده‌اند، امروز کوشش می‌کنند که جای خنجی و حجازی را بگیرند، اما چنین موقعیت را ندارند. حالا

پس از مبارزات طولانی که استقامت ما و حوادث و واقعیات این دو نفر خائن را از میدان به در کرده‌اند، داداش پور کمکی به آن دو می‌کند (از روی آگاهی و یا ناآگاه) که آنها به میدان بیایند و خنجی‌های تازه پیدا شوند. اینها آزموده شده‌اند و نباید از نو [آنان را] آزمود. [حسین] ملک از وضع آنها (اگر دچار فراموشی و مسامحه نشده باشد) خوب آگاه است. ضمناً باید بگویم که خنجی و حجازی، از مدتها پیش، میان دانشجویان دانشگاه و دیگران، آبروی خود را از دست داده بودند و تنها برخی از رهبران نفیوز جبهه ملی [دوم] با آنها بودند. حالا که نفیوزها کنار گذاشته شده‌اند، چند نفر از بزرگان که برای جبهه ملی سوم باقی مانده‌اند، به اضافه خود مصدق، این دو نفر [خنجی و حجازی] را خیانتکار اعلام می‌کنند. مصدق بمناسبتی، ملاقاتی با یکی از رفقای از اروپا برگشته داشت که خنجی را خیانتکار اعلام کرده بود و نسبت به من و شماها [سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا] اظهار محبت کرده بود.^۷

فعلاً یک ارگان محدود جبهه ملی [سوم]^۸ بطور پنهانی به وجود آمده و هنوز اعلام وجود نکرده، و یک مرامنامه خیلی کلی و ناقص و در حقیقت هیچ، به اضافه اساسنامه معیوب بوسیله مصدق و غیره درست شده. هیچ یک از گروه‌های مشکله^۹ از این اساسنامه راضی نیست، اما مخالفتی نیز نشده. اگر امکان کاری بود، شاید نیروهای جوان جبهه ملی سوم بتوانند با وجود آنها، خوب کار کنند.

در آن جلسه [در جلسه آن ارگان محدود جبهه ملی سوم]، اعضاء حزب مردم ایران از رفقای سوسیالیست اروپا و بخصوص از سوسیالیست‌های [ایرانی] در کارلسروه گله‌مند بوده‌اند که چرا به طور انحصاری به نام جبهه ملی [سوم] اقدام کرده‌اند. رفقای اینجا از من خواستند که در این مورد مطالب زیر را به شما بنویسم (من در جلسات

کمیته [مرکزی جامعه سوسیالیست‌های ایران] شرکت نمی‌کنم، اما رفقا با من تماس دارند و مشورت‌هایی به عمل می‌آید و هر جا دخالت من - از قبیل ملاقات با اشخاص و غیره - لازم بود، از من می‌خواهند و من عمل می‌کنم): حالاکه ما و شما وارد جبهه ملی سوّم شدیم، شما نیز [در اروپا، با اعضاء جبهه ملی] رفتار از روی متانت کنید که اختلاف از میان برداشته شود. برای اجتماعی که چند ماه دیگر [در تهران؟] تشکیل خواهند داد، نوعی باشد که شما هم [نمایندگان جامعه اروپا هم] شرکت کنید. می‌گویند خوب است نامه‌هایی و پیشنهادهایی و تاریخچه‌ای برای مصدّق بفرستید و حتماً یک رونوشت نیز از راه مطمئن برای ما بفرستید که به او بدهیم که اگر آن نرسید، این یکی برسد. نحوه عمل را طبق طرز تفکر او شما پیشنهاد کنید. ضمناً شاید خوب باشد در مجله [سوسیالیسم] راجع به آزادی او مطالبی نوشته شود. [از جمله] این که هم‌اکنون برضد او مطالبی نوشته می‌شود و گفته می‌شود، اما خود او حق و امکان جواب دادن ندارد. شاه در نظری تلویزیونی خودش که دو ساعت طول کشید، انتقادات زیادی از مصدّق کرد، اما او [مصدّق] امکان جواب ندارد.

چندی پیش ۲۴۰۰ تومان پول فرستادیم که قسمتی از آن پولی بوده که توسط رضا ملکی^{۱۰} فرستاده بودیم و او در فرودگاه یا غیر آن دوباره قسمتی را پس گرفته بود. الان بیشتر از هزار تومان حاضر است که تکمیل کرده و خواهیم فرستاد. مادامی که ما امکان فعالیت مطبوعاتی در تهران نداریم، این پول‌ها برای شما فرستاده می‌شود. وقتی که امکان فعالیت مطبوعاتی پیدا شد، عوض پول از کتاب‌هایی که چاپ می‌کنیم، خواهیم فرستاد که در آنجا [در اروپا] به ایرانی‌ها بفروشید و در همین حدود عاید شما می‌شود. چون کتاب‌ها قانونی خواهند بود، می‌توانیم توسط پُست زمینی بفرستیم [تا هزینه سنگینی نداشته باشد]. من برای [محمد]

درخشش یعنی باشگاه مهرگان [جامعهٔ معلّمان] چند کتاب ترجمه کرده‌ام که دو کتاب [تاکنون] منتشر شده و بقیه زیر چاپ است. بعضی [از این کتاب‌ها] بدون تصویب مقامات [سازمان امنیت] چاپ شد و آینده بقیه درست معلوم نیست. دنیایی ممکن از تیپور ماند [مِند] ^{۱۱} که شما در وین برای من فرستاده بودید، منتشر شده و حدود سی جلد [سی نسخه] از آنها برای شما می‌فرستیم که نود تومان قیمت آن است و به حساب شما گذارده می‌شود و اگر هر چند جلد فروش نرفت، چون مربوط به سازمان نیست، پول آن دوباره به شما داده خواهد شد. اما تصوّر می‌کنم این کتاب‌ها نسبت به زبان‌های اروپائی خیلی ارزان‌ترند و بخصوص برای اکثریت دانشجویان که به زبان خارجی تسلّط ندارند، این کتاب‌ها آسان و ارزان است. ممکن است شما آنجا [هر نسخه را] چهار تومان بفروشید.

کوششی به عمل خواهیم آورد که چیزی شبیه مرکز تحقیقات اجتماعی به وجود آوریم که کار مهمّ آن (نه همه کار آن) ترجمه‌های مناسب باشد و در سیاست روزمره دخالت نکند تا امکان انتشارات وجود داشته باشد. کتاب‌های خوب امروز در ایران مشتری دارد (انتشارات چاپ) و برعکس گذشته، این نوع انتشارات صرف می‌کند. اگر ممکن باشد، شاید، در آینده علم و زندگی به شکل تازه و صرفاً اجتماعی-اقتصادی منتشر شود و از طرح مسائل سیاسی [روزمره] فعلاً خودداری کند.

ماهنامه [سوسیالیسم] از هر شماره دو یا سه تا توسط پُست معمولی و بقیه توی [مجله] پاری‌ماچ ^{۱۲} می‌رسد. در هر شماره پاری‌ماچ، به نظر من، خیلی بیشتر از آنچه می‌فرستید، ممکن است بفرستید. بعضی مقالات ماهنامه [سوسیالیسم] مانند «دادگاه در بسته» و «بیانیه مشاهیر» را علیحده نیز چاپ کنید و نسبتاً به تعداد زیاد بفرستید. اگر ممکن باشد، بیانیه برتراند

رایسل و غیره را حتماً و بعضی مقالات در آینده علیحده چاپ و به ایران فرستاده شود. چند کتاب نیز رسیده: دنیایی بهتر از ژان بابن و چپ از آندره فیلیپ و مارکسیسم و مفهوم دولت از هانری لوفور^{۱۳} و غیره. خیلی موجب امتنان گردید. علاوه بر دنیای ممکن، کتاب جهانی میان ترس و امید از تیور ماند [مند]، با تجدیدنظر کامل در ترجمه، تجدید چاپ شده. ملل فقیر (پرولتر) از پی‌یر موسا و مائوتیسم: تکوین و چشم‌اندازها مقاله ایساق دویچر^{۱۴} و همچنین مقالات چندی از کتاب نقشه‌گذاری و افزایش شتاب‌زده از شارل پیتل‌هایم^{۱۵} که شما فرستاده بودید، ترجمه شده که بعضی حاضر و بعضی زیر چاپ است، در همان سلسله انتشارات مهرگان، که امیدواریم دچار قهر و غضب سازمان امنیت نشود.

خوب است پول را به آدرسی غیر از آدرس شخص شما بفرستیم. چطور است که به اسم همان خانم - که گویا مادر خانم شماست - فرستاده شود؟ صرف‌نظر از این پول، من برای پسر من در ناپل [ایتالیا] هر سه ماه یکبار مقداری پول می‌توانم بفرستم نه هر ماه، زیرا توسط یکی از رفقا ارز دولتی می‌گیریم و آن را نمی‌توان هر ماهه منظم گرفت، اما هر چند یکبار می‌شود چند هزار تومان تهیه کرد. میل دارم که اگر اسباب زحمت زیاد نباشد، پول سه ماهه او را برای شما بفرستم که شما هر ماه برای او بفرستید تا او احیاناً [در ولخرجی] زیاده‌روی نکند. اگر اسباب زحمت زیاد نباشد و خرج زیاد نداشته باشد، به من اطلاع دهید، ممنون می‌شوم. خوب است از تمام رفقای مقیم اروپا و احیاناً آمریکا خواسته شود که تا حدود امکان، ماهنامه و مجله [سوسیالیسم] را، پس از خواندن، به آدرس رفقای ایرانی و شخصیت‌های سیاسی، مثلاً در [مجلس] سنا و مجلس [شورای ملی] و وزارت‌خانه‌ها بفرستند. من سعی می‌کنم آدرس‌هایی ضمیمه این نامه برای شما بفرستم. اما اگر [این] فهرست نرسید، لااقل به

آدرس‌هایی که از من و رفقا دارید، بفرستند و همچنین به سنا و [مجلس] شورا و وزارت‌خانه‌ها و دانشگاه. این اقدام - علاوه بر سود مستقیم که دارد - ما را تنها سرچشمه پخش [ماهنامه و مجله سوسیالیسم] معرفی نخواهد کرد و هزینه آن نیز تحمیل به شما (یعنی سازمان مرکزی) نمی‌شود و افراد، در حدود امکان، به آن عمل می‌کنند.

یکی از دوستان گراتس که تهران آمده حکایت می‌کرد که آنها به ماهنامه [سوسیالیسم] ایراد گرفته‌اند که ملاحظات در مورد «بُلمب چینی»^{۱۶} و درود به خروشچف صحیح نبوده و گویا شما نیز عذر خواسته‌اید که نویسنده آن مطلب، احساساتی بوده و نسبت به خروشچف احساسات مساعد داشته! در هر حال، به نظر من، آن دو مطلب [مقاله] هر دو واقع‌بینانه بود. رهبران نباید دنبال احساسات جوانان احساساتی بدون مطالعه روند، باید آنها را تربیت سیاسی و اجتماعی کنند. من شخصاً در گذشته در مقابل آنچه افکار عمومی (!) نامیده می‌شود، مقاومت کرده‌ام و به جای دنباله‌روی از احساسات توده، طبق منطق مکتب و ایده‌آل قضاوت کرده‌ام و آینده، حق را به حق‌دار داده. هر که دیر خندد، خوب می‌خندد. به نظر من، آنچه [در ماهنامه سوسیالیسم] راجع به ویلسون [هرولد ویلسون]، رهبر حزب کارگر، نوشته شده بود، مبتذل و دور از شأن و حیثیت یک نشریه متین است. البته انتقادی مستند از حزب کارگر با ذکر جهات مثبت و منفی [آن] خیلی بمورد است، اما آنچه [در مقاله پیروزی حزب کارگر، در ماهنامه] درباره [هرولد] ویلسون، نخست‌وزیر انگلستان، نوشته شده بود، بمنزله فحش و ناسزا بود، نه نوشته استدلالی و مستند. از لندن پاکتی رسید محتوی روزنامه‌ها و نشریاتی که راجع به [منوچهر] صفا و [عباس] عاقلی‌زاده مطالب جالب نوشته شده. یک شماره ماهنامه اخیر نیز در جوف [آن] پاکت بود. آنها ابتکاری به خرج

داده بودند و [مطالب مورد اشاره را] در یک پارکت اداره انگلیسی گذارده بودند. فقط اسم من آن رو [روی پاکت] بود و مراجعه به پُستِ تهران شده بود. این وَر و آن وَر گشته بودند تا آدرس مرا روی آن [پاکت] نوشته بودند و صحیح و سالم رسید. من خواستم از رفقای لندن [= انگلستان] اظهار تشکری بکنم، امّا آدرس کافی نداشتم. کاتوزیان از قرار معلوم در لندن نیست و از [حمید] عنایت نیز که آلبرت کارتی اسمی برده بود، نمی‌دانم مانند سابق نسبت به من کم‌لطف است یا وضع عوض شده^{۱۷}. در هر حال، خواهش می‌کنم شما از طرف همه رفقای ایران از ایشان یعنی از آنان^{۱۸} تشکر بکنید. این انعکاس‌ها هم روحیه رفقای ما را تقویت می‌کند و هم موجب می‌شود که هیئت حاکمه در وارد آوردن فشار [به ما] ملاحظاتی بکنند. به نظر من، اگر از مجموعه این روزنامه‌ها یعنی عناوین عکسی برداشته و گراور شود و از هر کدام چند سطری نقل شود، برای ماهنامه [سوسیالیسم] خیلی مناسب است. و اگر این قسمت، علاوه بر ماهنامه، علیحده نیز چاپ شده و مقدار نسبتاً زیاد به ایران فرستاده شود، مناسب است. امروز از پاریس نیز روزنامه بلژیکی چاپ^{۱۹} رسید. البته پرواضح است که رفقای لندن و غیره همه از پاریس ملهم هستند. معذک بمرورد است که اظهار تشکر از فعالیتِ آنان به عمل آید. رفقای وین خیلی کم‌همت و یا بی‌همت هستند. من وقتی وارد وین شدم، رفقای گراتس آلم شنگه‌ای راه انداخته بودند، یعنی به وین آمده و می‌خواستند جایی پیدا کرده و متحصن شده و اعلام اعتصاب غذا کنند (گویا برای خاطر دو دانشجو در آمریکا: [شاهین] فاطمی و یکی دیگر)^{۲۰}. حتی به کلبسائی رفته بودند، راه ندادند و بالاخره به مؤسسه آفر آسیاتیک^{۲۱} پناهنده شدند که به قول خودشان مؤسسه‌ای است متعلق به امپریالیسم مسیحی آمریکا. هرچند من موافق این کارها از اصل نبودم، امّا از این که رفقای

وین اصلاً در کار آنها دخالت نمی‌کردند، متعجب بودم و آنها را ملامت کردم.

باری، روزنامه *Arbeiterzeitung*^{۲۲}، ارگان حزب سوسیالیست [اتریش]، دربارهٔ قتل [حسنعلی] منصور مرثیه خوانده و از انقلاب شاهانه ششم بهمین سخن‌پردازی‌ها کرده بود (نقل قول از رادیو ایران است). به نظر من، این [امر] بیشتر از این‌که تقصیر آن روزنامه باشد، تقصیر رفقای وین است که اعتراض نمی‌کنند و آنها را در جریان نمی‌گذارند. آنها دست‌راستی‌تر از آلبر[ت] کارتی نیستند، بخصوص [در حزب سوسیالیست اتریش] جناح چپ دارند، توسط آنها می‌توان فشار آورد.

وقتی مطالبی در ماهنامه [سوسیالیسم] و یا در جرائد اروپا نوشته می‌شود، باید این ملاحظه را داشت که افتخارات و یا اقدامات جبههٔ ملی [سوّم] را فقط به حساب خود نگذاریم و از آن جبهه و سران نهضت آزادی و غیره به قدر کافی تجلیل شود و به آیت‌الله طالقانی توجه بیشتر شود: او با وجود این‌که معمم است، از مهندس بازرگان روشنفکرترست و مورد احترام همه. اگر ترجمه‌هایی شد و انتشار یافت، باید این ملاحظات بشود و بعضی قسمت‌ها که ممکن است موجب رنجش جبههٔ ملی [سوّم] یا نهضت آزادی می‌شود، در ترجمه حذف شود.

آدرس رضا ملکی: خیابان تخت جمشید ۱۴۲، بنگاه بازرگانی رضا ملکی است. ممکن است اگر نامه توسط پُست نوشته شد، نامه را امضا نکنید و حتی الامکان با خط خود شما نباشد: شاید خط‌تان را بشناسند. در هر حال، خیلی مایلم هر چه زودتر خبری از شما برسد، گرچه سر بسته و خلاصه، و رسید پول و مطالبی که فرستاده شده.

یکی از دوستان سابق ما در حزب توده که در موقع انشعاب او هم [جدداً] کناره‌گیری کرد، دکتر اپریم [اسحق] یک دانشمند آسوری

است که مدتها در سازمان ملل کار می‌کرد. شنیدم حالا در بیرمنگام، یعنی در دانشگاه این شهر و یا در دانشگاه کمبریج تدریس می‌کند. خوب است به رفقا [ی انگلستان] توصیه کنید او را پیدا کنند و سلامی نیز از طرف من به او برسانند و تماسی ایجاد شود^{۲۳}. تئوری دان قوی و متبحری است. اگر برای مجله [سوسیالیسم] مطالبی بنویسد، خیلی بمرود خواهد بود. شاید هم رفقا او را بشناسند و [با او] تماس داشته باشند. اگر آدرس دقیق او را به من بنویسند، خیلی ممنون می‌شوم.

در گذشته، راجع به کتاب زیر نوشته بودم. در صورتی که رفقا در لندن این کتاب را تهیه و برای من ارسال دارند، خیلی ممنون می‌شوم. روانشناسی توده‌ها تألیف گوستاو لُبون که فرستاده بودید، مدتهاست رسیده و موجب امتنان گردید. کتابی که می‌خواهم و سابق نیز نوشتم [که می‌خواهم] تألیف McDougal است و اسم کتاب: *The group mind's* چاپ کمبریج. نمی‌دانم املاء اسم کتاب صحیح است یا نه. تلفظ آن: ز. گروپ مایندهس (روانشناسی گروه یا توده)^{۲۴}.

راجع به اوضاع و احوال سیاسی مطلبی تهیه شده پیش از قتل منصور که اگر رفیق حامل نامه جرئت کند، توسط او می‌فرستیم. این شخص بسیار مورد سوءظن آقایان سازمان امنیتی‌ها بود و تصور می‌کردند که مأموریتی از طرف ما دارد. با زحمت برای او ویزا گرفتیم که برای تحصیل به آمریکا می‌رود و خیلی جای تعجب است که بالاخره ویزا دادند. او حق دارد که نگرانی داشته باشد. همین قدر که این نامه را بیاورد، خوب است.

باری، در موضوع نفت آنچه ماده یا مواد الحاقی است مهم‌ترین موضوع که بالا بردن قیمت بود، به طاق نسیان سپرده شده و در مورد حق مالکانه و غیره، هرچند امتیازاتی قائل شده‌اند اما نوعی بوده که عراق و اندونزی مخالف بوده‌اند و دولت ایران و شرکاء در حقیقت خراب‌کاری

در مورد اوپک کرده‌اند. اوپک آرگانی است که اگر در آن خرابکاری نشود، می‌تواند در آینده به یک آرگان مبارزه جدی با تراست‌ها درآید. تمام اوضاع و احوال نشان می‌دهد که دولت ایران، ستون پنجم تراست‌ها و انحصارات [نفتی] در اوپک است. امیدوارم بتوانم بزودی نظریه کارشناس وارد در امور نفت را برایتان بفرستم. در تهران اکونومیست مطالبی راجع به نفت یعنی اخباری هست که به آن مراجعه کنید. این مجله برای [حسین] ملک فرستاده می‌شود. این‌طور که گفته می‌شود، درآمد ایران از نفت به نیم میلیارد دلار بالغ خواهد شد و امتیازات تازه نیز پس از به راه افتادن نیم میلیارد دیگر می‌آورد که روی هم یک میلیارد دلار را آقایان حیف و میل خواهند فرمود.

مشکلات اقتصادی دولت از قرار معلوم خیلی زیاد است و سروصدا [برای] اقدامات عمرانی و تولیدی توخالی است. البته نیت و تصمیمی برای اقدامات اصلاحی و تولیدی هست، اما این دستگاه قادر به هیچ عملی نیست. این موضوعی است که کارگردانان خود دستگاه به آن معترف‌اند، و همچنین بیگانگانی که به اوضاع ایران علاقه‌مند هستند.

شایعات درباره قتل منصور زیاد است. اما اوضاع و احوال به خوبی نشان می‌دهد که آن جوان [محمد بخارایی] و چند جوان دیگر جمعیتی به نام اسلام داشته‌اند و از روی احساسات مذهبی به این کار مبادرت کرده‌اند. بمناسبت تبعید [آیت‌الله] خمینی، روحانیون نقشه‌های پراکنده اما مرتب داشتند که در منابر حرف می‌زدند و از گرفتاری نیز با نداشتند. مسجدی را بسته‌اند و کتک‌کاری کرده‌اند که بخارایی (که به قول بچه‌ها بخار داشته) نیز در آن مسجد رفت و آمد می‌کرده و دسته‌جمعی مورد اهانت قرار گرفته بودند. هنوز نتیجه تحقیقات، بطور رسمی، منتشر نشده. بعید نیست که اعلامیه صحیح باشد و آنچه را که اتفاق افتاده، منتشر

سازند. از قرار معلوم، [اگر] منصور زنده می‌ماند نیز دولت او رفتنی بود. حالا هم نمی‌خواهند خود را از تنگ و تا بیندازند، شاید چند ماه دیگر دوام بیاورند. خوشبختانه این گروه روشنفکران زود خود را شناساندند و بدنامی بار آوردند. [دکتر علی] امینی سخت فعالیت می‌کند و شانس‌هایی برای آینده دارد. با ما نیز در تماس است. هر چند امید زیادی به او نیز نیست، اما [اگر از نو بر سر کار آید] دست‌کم راه نفس کشیدنی پیدا می‌شود. عموماً جبهه ملی کنونی [جبهه ملی سوم] به او عقیده دارند، در همان حدود که ما داریم و سیاست جبهه ملی گذشته [جبهه ملی دوم] درباره او مورد انتقاد همه است.

از امینی گذشته، [قدیس] نخعی، وزیر دربار، اسمش سر زبان‌هاست و [حسن] ارسنجانی و غیره نیز فعالیت‌هایی دارند و امکاناتی نیز. نامه‌ای به دفتر پکن انفورماسیون در لندن نوشته بودم و چون آدرس آن در ایران مشکوک به نظر رسید، آن نامه را گویا توسط پُست برای شما فرستاده بودم که از پاریس پُست کنید. نامه به زبان انگلیسی بود و خطی نوشته شده بود. حس می‌کنم که آن نامه به شما نرسیده تا [به لندن] ارسال دارید. در صورتی که امکان بود، جواب آن را به من بنویسید که رسیده یا نرسیده. پکن انفورماسیون به زبان‌های آلمانی و انگلیسی - که سفارش کرده بودید - رسیده^{۲۵}. وجه [اشتراک] آن این بار فرستاده می‌شود. در هفته تبلیغات، انتشارات زیادی از آن جانب رسید.

از قرار معلوم، خانم ماری ساران، دبیر قسمت زنان بین‌الملل سوسیالیست‌ها، در حدود اوائل اسفند، بمناسبت تشکیل سمیناری مربوط به زنان، از طرف سازمان ملل به تهران خواهد آمد. او با من سوابق مناسباتی دارد و یک‌بار در ایران او را ملاقات کرده و [از او] پذیرایی کرده‌ایم، و بعد روابطی داشته و کسانی را به اجتماعات بین‌المللی معرفی

کرده‌ایم^{۲۶}. در صورتی که نامه و اسنادی توسط ایشان - بوسیله رفقای لندن - بفرستید، با اطمینان می‌رسد. آدرس او را می‌توان از آقای آلبرت کارتی گرفت. من الان در دسترس ندارم.

۶ مارس ۱۹۶۵

مسافری که بنا بود این نامه را بیاورد هنوز حرکت نکرده. توسط شخصی [این نامه را] به آلمان می‌فرستم که [از آنجا] برای شما پست کند. پس از مرگ منصور، تزلزل دولت او از قرار معلوم از میان رفته و تا مدتها تثبیت شده. وضع جبهه ملی [سوم]، هرچند برای ما مساعد است، اما اصولاً تعریفی ندارد. هم می‌ترسند و هم نهضت آزادی اسباب زحمت شده. پیشنهادات عجیبی به منظور مبارزه منفی پیشنهاد می‌کنند که کوچک‌ترین نتیجه عملی ندارد. مثلاً تحریم خوردن قند و شکر، و از این قبیل. هرچند در اقلیت هستند، اما تقریباً تهدید به کناره‌گیری می‌کنند. بنا بود بنا به توصیه مصدق، پیش از عید نوروز حتماً موجودیت [جبهه ملی سوم] اعلام شود که هنوز نشده. نمی‌دانم عاقبت کار این جبهه ملی سوم چه خواهد شد. هیچ نوع تحرک نیست. هرچند دانشجویان و بعضی احزاب و دسته‌های مترقی آنجا با ما هم‌آهنگ هستند، اما آخوندبازی و بی‌فکری کار را خراب کرده، و خفقان نیز مزید بر علت شده.

از قرار معلوم، جبهه ملی اروپا نامه‌ای به مصدق نوشته که شرحی از آن [را] توسط پست نوشته‌ام و [در آن نامه] شکایت شده که یکی از احزاب در اروپا در کار جبهه خرابکاری می‌کند (از شما اسم نبرده‌اند، اما معلوم است که منظور شما بوده‌اید، اما مصدق نمی‌داند که منظور آنها کیست). مصدق جواب داده که اگر خرابکاری می‌کنند، کنار بگذارید. در هر حال، بمورد است که نامه‌ای به او [به مصدق] بنویسید و رونوشت [آن را] توسط ما بفرستید که حتم برسد.

کسی که قرار بود راجع به نفت مطلبی [برای شما] بنویسد، مسافرت رفته. مجله کونومیست در این اواخر مطالبی نوشته. شخصی که باید این نامه را بیاورد، الان آمده و من باید کوتاه کنم، زیرا او امشب حرکت می‌کند و عجله دارد. به همه رفقا سلام. پولی هست که بزودی فرستاده می‌شود.

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد. تأکید بر کلمات در سراسر نامه از ملکی است.
۲. سازمان امنیت.
۳. مهندس ناصر شریفی، مسئول واحد جامعه سوسیالیست‌های اروپا در شهر کارلسروهه (آلمان غربی).
۴. یعنی در مجامع عمومی خود را لو ندهند.
۵. منظور مهندس احمد موسوی است.
۶. یعنی اعم از آن‌ها که با سازمانشان تماس منظم دارند و آنها که فقط سمپاتی‌زنانند.
۷. موضوع ملاقات دکتر سیروس داورپناه با دکتر مصدق با تفصیل بیشتری در نامه‌های ۲۰ شهریور و ۶ مهر ملکی به پیشداد مطرح شده‌اند.
۸. منظور واحد سازمانی است.
۹. جامعه سوسیالیست‌ها، نهضت آزادی، حزب ملت ایران و حزب مردم ایران که سازمان‌های تشکیل‌دهنده جبهه ملی سوم بودند.
۱۰. برادر خلیل ملکی.
۱۱. تیور مند (یا منده) نویسنده فرانسوی اصلاً مجارستانی که ملکی پیش از این، کتاب جهانی میان ترس و امید او را به فارسی ترجمه کرده بود.
۱۲. از فرستادن ماهنامه سوسیالیسم به تهران در داخل مجله پاری‌ماچ در نامه‌های پیشین یاد شده.
۱۳. Henri Lefevre، مارکسیست برجسته فرانسوی که از حزب کمونیست جدا شده بود.
۱۴. Isaac Deutscher، مورخ معروف انگلیسی، اصلاً لهستانی.
۱۵. Charles Bethelheim، فیلسوف مارکسیست فرانسوی، صاحب کتاب مبارزات طبقاتی در شوروی.

۱۶. مقاله‌ای در انتقاد از انفجار نخستین بمب هیدروژنی توسط جمهوری مردم چین. این مقاله را حمید عنایت نوشته بود (ماهنامه سوسیالیسم، سال اول، شماره ۹، آبان‌ماه ۱۳۴۳).
۱۷. «وضع عوض شده» بود.
۱۸. منظور واحد سوسیالیست‌ها در انگلستان است.
۱۹. *La Gauche*، نشریه چپ‌های مستقل بلژیک.
۲۰. منظور صادق قطب‌زاده است. سفارت ایران در آمریکا گذرنامه این دو را به خاطر فعالیت‌های دانشجویی‌شان توقیف کرده بود.
۲۱. Association Afro-Asiatique.
۲۲. به معنای «روزنامه کارگر» یا «نامه کارگر».
۲۳. منظور اهریم اسحق معروف به «دکتر اهریم» است. او پس از استعفا از سازمان ملل در نیویورک، در دانشگاه آکسفورد اقتصاد درس می‌داد. این تذکر ملکی در اینجا و در یکی از نامه‌هایش به کاتوزیان، سبب آشنایی کاتوزیان با دکتر اهریم شد. اهریم در نوامبر ۱۹۹۸ در سن هشتاد سالگی در آکسفورد درگذشت.
۲۴. قاعدتاً عنوان آن *The Group Mind* بوده است، به همان معنا.
۲۵. نشریه تئوریک بین‌المللی چین که روایت فرانسه آن - پکن انفورماسیون - پیش‌تر به دست ملکی می‌رسید. در نامه‌های پیشین از آن یاد شده.
۲۶. *Mary Saran*، از آشنایان و علاقه‌مندان به ملکی بود. پیش از دانستن مضمون این نامه، کاتوزیان اقدام کرده بود که او و مارگارت مک‌کای (*Margaret McKay*)، که نماینده حزب کارگر در مجلس عوام انگلیس بود و قرار بود در همان سمینار زنان در تهران شرکت کند، با ملکی تماس بگیرند. اما این خانم دوم برای رضایت خاطر رژیم ایران ملکی را لو داد و این، یکی از دلایل گوناگون توقیف و محاکمه نظامی ملکی در مردادماه ۱۳۴۴ بود. موضوع در همان زمان در مطبوعات انگلیس مطرح شد. چند سال بعد، حوزه انتخابی خانم مک‌کای او را از نمایندگی مجلس خلع کرد و یکی از دلایلش، لو دادن ملکی بود.

۵ اسفند ۱۳۴۳ برابر با ۲۴ فوریه

دوست عزیز^۱

چندی پیش نامه‌ای مفصل نوشته‌ام که توسط مسافر بفرستم. کسی که بنا بود بیاید آمدنش به تأخیر افتاد تا بعد بفرستم. خیلی نگران بودم که از شما خبری نمی‌شود تا چند روز پیش نامه‌ای رسید، خیلی خوشحال شدم. دیروز هم یک [نسخه] ماهنامه [سوسیالیسم] فقط. هنوز از پاریس [که نسخه‌های ماهنامه سوسیالیسم در آن تعبیه و پست می‌شد] دو هفته‌ای خبری نیست. قرار است این روزها خبر جبهه [تشکیل جبهه ملی سوم] اعلام وجود یا موجودیت بکند. ما نیز در آن وزنه نسبتاً مهمی هستیم. پدر بزرگوار [= دکتر مصدق] نامه‌ای به اروپا و آمریکا نوشته و رونوشت اساسنامه، و راه و رسمی که باید پیش گیرند [به آنها] نوشته است. اروپایی‌ها از شما سر بسته شکایت کرده‌اند که گویا اخلال در کار آنها می‌کنید. نمی‌دانم شما سرانجام برای پدر بزرگوار چیزی نوشته‌اید یا نه؟ در هر حال رونوشتی از اساسنامه برای شما فرستاده می‌شود. کوشش کنید موجب رنجش تازه نشود. اگر بناست [اعلامیه را] آنها منتشر کنند شما هم بکنید. شاید صلاح نباشد پیش از [انتشار در] ایران منتشر شود و شاید صلاح باشد. در هر حال خوب است با مشورت و موافقت آنها منتشر شود و یا چیزی درباره آن نوشته شود. آنها [جبهه اروپا] به پدر [مصدق] نوشته‌اند که در اروپا احزاب وجود ندارد که مثل ایران عمل شود. او جواب داده که فعلاً اروپا و آمریکا به نحوه خاص خود عمل کنند،

اما سرانجام در اروپا نیز باید همان به نحوه ایران عمل شود، یعنی احزاب باشند. شما از این لحاظ در موقعیت خوبی هستید، امید است به اختلافات خاتمه داده شود. البته منظور سرپوش گذاشتن نیست.

در شماره اخیر [سوسیالیسم] باز هم به قول مؤمنی اسب‌دوانی (عصبانی) شده بودید و سخن‌پردازی‌هایی که از واقعیت موجود ایران خیلی دور است و به بلندپروازی‌های توخالی شبیه است به میان آورده بودید. درباره شهدای آزادی توده هم خیلی درهم برهم و قاراشمیش شده است. یعنی شهدای نهضت ملی با شهدای توده‌ای قاطی شده‌اند. نمی‌دانم چرا این همه بی‌مطالعه فکر می‌شود. افسران توده‌ای هراندازه شخصاً با ارزش بوده‌اند اعمالشان و اقداماتشان به مناسبت دوران استالینی نه تنها بی‌ارزش بوده بلکه ارزش منفی بزرگی داشته است. بهترین عناصر ارتش جمع‌وجور شده و در راه غلط و بی‌اثر به کار رفتند، و یکبارہ عمدتاً یا سهواً لو داده شده‌اند. آن بدبخت‌ها فدای راه غلط حزب توده شدند و رهبران افسران نیز از همان رهبران خطاکار توده بوده‌اند. بزرگ‌ترین خیانت آنها به نهضت مترقی ایران این است که ارتش را از عناصر مترقی تصفیه کرده‌اند. این مرثیه‌خوانی و رجزخوانی شما برای آنها چه معنی دارد - نمی‌دانم من اشتباه می‌کنم یا شما؟ محض راضی کردن چند نفر آدم احساساتی چقدر حقایق را زیر پا می‌گذارید.

رسید پول آن دانشجویان را ننوشتید، باز فرستاده می‌شود. راجع به فردی در ایتالیا بنا بود اقدام کنید که بورس درست شود چون برادر نوشته بود که اقدام خواهید کرد. معلوم است صلاح دانسته‌اید که اصولی اقدام شود. من هم بی‌مناسبت نمی‌دانم. در صورتی که صلاح می‌دانید امیدوارم در این مورد مسامحه نشود، خیلی بمورد خواهد بود. بیست جلد کتاب که اخیراً چاپ شد فرستاده شد (متناوباً). در خاتمه، اگر چه ما با آخوندبازی

نامه‌های پیش از زندان ۲۹۹

موافق نیستیم ولی در هر حال لزومی ندارد و با ذکر این جملات «ترور فردی چیزی جز عکس‌العمل ارتجاعی و غیره نیست» آنها را تحریک کرد. این مطلب را می‌شد به ترتیبی نوشت که به آخوندها برنخورد.

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد.

۱۵ اسفند ۱۳۴۳

دوست عزیزم^۱

این نامه را با عجله چند سطر می‌نویسم که یکی از دوستان را که به یک گروه بسیار باارزش از دوستان وابسته است و به خیال مطالعاتی به لندن می‌رود معرفی کنم. متمنی هستم که آدرس [محمدعلی همایون] کاتوزیان را برای او بفرستید. ایشان زحمت کشیده و چند شماره از نشریات بانک مرکزی را برای شما همراه می‌آورند. ترجمه انقلاب ناتمام [ایزاک دویچر] را تمام کردم و امیدوارم چاپ شود. کتاب دوم را یکی از [دو کلمه خوانده نشد] که دوستانی در آنجا کار می‌کنند گرفته‌اند که ترجمه و چاپ شود. اگر چنین کتاب‌هایی مستقیم به آدرس من فرستاده شود می‌رسد. هم‌اکنون باز از پکن و غیره نشریاتی می‌رسد. نمی‌دانم [در سازمان امنیت] پرونده‌سازی می‌کنند یا نه.

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد.

تهران، نوروز ۱۳۴۴

رهبر معظم و پدر بزرگوار ملت ایران،

جناب آقای دکتر محمد مصدق،

گرچه برای ما سربازان نهضت و جبهه ملی ایران عیدی وجود ندارد، معذک به مناسبت موقعیت خاص پایان سال، مخصوصاً ایام اعلام ملی شدن صنعت نفت ایران به عنوان عید سیاسی، با عرض سلام و تقدیم ارادت، بدین وسیله عهد و پیمان خود را با آن رهبر بزرگ تجدید می‌کنیم. در این روزها، قلوب تمام سربازان پیر و جوان نهضت ملی ایران هم‌آهنگ با قلوب زندانیان سیاسی - که آن جناب در رأس آنان قرار دارید - می‌تپد و فکر تمام خانواده‌ها به پشت میله‌های زندان متوجه است.

سوسیالیست‌های امروزی، اعم از آنهایی که در ایران و در خارج از ایران هستند، در تمام مراحل مبارزات قبلی نیز همواره از افکار آن رهبر معظم ملهم بوده‌اند و جمع و متحد شدن تمام نیروهای ملی را در کانون جبهه ملی با رهبری آن جناب بهترین راه و رسم وصول به هدف تشخیص می‌داده‌اند.

با کمال تأسف، در دورانی که آن جناب زندانی و محدود بودید، مدتها از این اتحاد و وحدت و یگانگی خبری نبود تا خوشبختانه، سرانجام، آن جناب، خیلی بمورد، حتی از گوشه انزوای اجباری خود، در جریان مداخله فرمودید و اراده کردید که هم به سیاست «صبر و انتظار»

خاتمه دهید و هم وحدت و یگانگی خانوادهٔ نهضت ملی ایران را، از نو، برقرار سازید. تمام سربازان نهضت ملی ایران و بخصوص سربازان نهضت سوسیالیستی - چه در ایران و چه در اروپا - این مداخله بمورد آنجناب و رهانیدن جبههٔ ملی را از این بُن‌بست سیاسی فراموش نخواهند کرد. قلوب ما آکنده از مهر و محبت و ایمان و اعتقاد به رهبری است که حتی از زمانی که از دنیای اجتماعی خارجی ایران رابطه‌اش ناچار قطع است، وضعیت سیاسی را چنان که باید و شاید درک می‌کند و نهضت را از نو به شاهراه اصلی بازمی‌گرداند.

هرچند جبههٔ ملی سوّم به همت آنجناب در حال تکوین است، اما البته توجه دارید که به مناسبت از دست رفتن فرصت‌های باارزش و از دست دادن ابتکارات سیاسی تا جبههٔ ملی سوّم بتواند موقعیت مساعد اوایل دوران جبههٔ ملی دوّم را به دست آورد - مخصوصاً برای غلبه بر این خفقان و بازکردن راه تنفس سیاسی - چه زحمات و مرارتها و چه تدابیر سیاسی و از خودگذشتگی‌ها لازم است.

ما از روی ایمان و عقیده، عهد و پیمان خود را تجدید می‌کنیم که برای غلبه بر این اوضاع و خروج از بُن‌بستی که در آن قرار داریم از پای ننشینیم و آنچه نیروی جسمی و فکری در خود داریم، در راه رسیدن به هدف صرف کنیم. ما بار دیگر از آنجناب انتظار و تقاضا داریم که در آستانهٔ این سال نو - که باید سال کوشش و تلاش‌های نو باشد - امر و توصیه فرمایید و همهٔ ما را از این فکر مُلهم فرمایید که جبههٔ ملی سوّم با تحرّک و سرعت و حتی شتاب منطقی بیشتر پس از اعلام موجودیت فوری، در راه دشوار اما پر از شور و شوقی که دارد، قدم بردارد.

از طرف کمیتهٔ مرکزی جامعهٔ سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران*

نامه‌های پیش از زندان ۳۰۳

* به این نامه، توسط من، جواب محبت‌آمیزی آمده بود و مانند سایر نامه‌ها به احزابِ دیگر فراموش کردن اختلافات گذشته یادآوری شده و به اتحاد و اتفاق دعوت شده بود. محض اطلاع شما [سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا] رونوشت [را] که حاضر بود فرستادم.

۲۱ آوریل ۱۹۶۵

برابر با اول اردیبهشت ۱۳۴۴

دوست عزیز^۱

مدتهاست که از شما خبر کمی به ما می‌رسد. از سه شمارهٔ اخیر ماهنامه فقط دو نسخه (از هر شماره) توسط پست به آدرس من رسیده و بس. مدتی است که پکن انفورماسیون نیز کم می‌رسد. نمی‌دانم تعمداً هست و یا اتفاقاً در نتیجهٔ خرابی اوضاع پست چنین است. در هر حال بعضی شماره‌ها می‌رسد. از این‌که ماهنامه خیلی کم می‌رسد همه متأسف هستیم. پاری‌ماچ که مدتهاست دیگر نمی‌رسد^۲. امیدوارم وسایل مطمئنی پیدا کنید. آن دوست عزیز خودش ناراحت شد که چیزی همراه نیاورده، در صورتی که طبق اظهار خودش کوچک‌ترین تفتیش و نظارتی از لحاظ مطبوعات وجود نداشت. یک شمارهٔ مجله [سوسیالیسم] که جلدش نیز با مقداری از مطلب کنده شده بود نیز رسید. باری امیدوارم که راه و وسیله‌ای مطمئن پیدا کنید و مقداری ماهنامه و غیره به ما برسانید. مبلغ هزار تومان، یعنی در این حدود، فرستاده شد. در ابتدای کار عده‌ای تعهدات بیشتری کرده بودند که متأسفانه بعدها زیرش زدند. این است که طبعاً کمک مادی ما خیلی ناچیز شده است. در نتیجهٔ این خفقان که رفته رفته بیشتر می‌شود، شور و شوق خیلی کم است و یا اصلاً وجود ندارد. شاید به همین وسیله مقداری آدرس برای شما بفرستم که رفقای مختلف را در کشورهای مختلف و ادار سازید ماهنامه [سوسیالیسم] را به آدرس‌های مذکور بفرستند و همچنین به خود ماها.

دبیر بین‌الملل جوانان [سوسیالیست] - Kurt Hawlicek - بازدیدی از کشورهای خاورمیانه به عمل آورد و دو روز در تهران بود. در تمام این مدت چند نفر از رفقا شب و روز با او بودند و او را مهمان می‌کردند. او اولاً اطلاعاتی می‌خواست که به قدر کافی در اختیار او گذارده شد. علاوه بر دو جلسه که در خانه ما تشکیل شد، از بُرش‌های روزنامه‌های اروپا و آمریکا که گویا شماها فرستاده بودید و بیشتر خود ما در اینجا به دست می‌آوریم برای اطلاع او استفاده شد. ما گله زیادی از روزنامه‌های حزبی اتریش کردیم. او می‌گفت تقصیر رفقای ما در وین است که آنها را خبر نمی‌کنند. من در عین حال که کوتاهی رفقای وین را تصدیق می‌کنم به او توضیح دادم که خود من بارها خواستم که اطلاعاتی دهم تا در «روزنامه کارگر» (آرپایتر زایتونگ) درج شود، نکردند. باری او می‌خواست در سمیناری که در ماه مه در هند تشکیل می‌شود یک نفر از ماها شرکت کند. خرج آن را نیز بین‌الملل جوانان سوسیالیست (I.U.S.Y) می‌دهد. هر چه فکر کردیم از ایران ممکن نیست زیرا هم تحصیل ویزا سخت است و علاوه بر آن هزار تومان [عوارض خروج] باید پرداخت. آدرس شما را به او دادیم که توسط شما یک نفر از دوستان لندن (چون لازم است انگلیسی بداند) تعیین شود؛ هرچند که فرصت دیر است، نمی‌دانم به شما رجوع شود یا نه. در هر حال اعضاء IUSY تا حدودی که من شناختم و می‌شناسم از اعضاء بین‌الملل سوسیالیست‌ها چپ‌تر هستند. همین دبیر که خیلی جوان نیز هست مسائل ما را درک می‌کرد. مطالب جالبی و عکس‌هایی [هم] از عدن و مبارزات ضد استعماری آنجا داشت. در صورتی که شما با این بین‌الملل جوانان ارتباط پیدا کنید وسیله خوبی برای ایراد فشار بر احزاب سوسیالیست اروپاست. اینک آدرس او:

International Union of Socialist Youth

DKFM, Kurt Hawlicek, 9, Teinfaltstr., Vienna, 1, Austria.

تبریکی که به مناسبت تشکیل جبهه ملی سوّم در ماهنامه [سوسیالیسم] بود هم موجب خرسندی خیلی‌ها شد و هم موجب ایراد بعضی‌ها، که پیش از اعلام موجودیت در ایران چرا فاش شده. همانطور که نوشته بودیم امیدواریم شما نیز تشکیل جبهه ملی سوّم را از منابع آنجا به دست آورده باشید، زیرا اطلاع داریم که دکتر مصدّق خودش به آنجا نوشته است. نامه‌ای به عنوان تبریک عید و غیره به مصدّق نوشته بودیم که جواب آن رسید. از شما نیز خواستیم که اوضاع آنجا را برای او بنویسید و رونوشتی نیز برای ما بفرستید، که تا حالا عمل نشده. مصدّق زیاد توصیه می‌کند که از اختلافات احتراز شود. اما مسئله‌ای که الان مطرح است اختلافات نیست بلکه عدم تحرّک است. در حرف و سخن‌پردازی همه چینی‌چین هستند اما در عمل هیچ و پوچ. حتی از اعلام شدن موجودیت جبهه ملی [سوّم] تا حالا احتراز جسته‌اند. اخیراً فشار سازمان امنیت خیلی زیاد شده. واقعه کاخ مرمر [تیراندازی به شاه] و ترور [حسنعلی] منصور دو حالت متضادّ به وجود آورده. در آن بالا بالاها دستپاچگی وجود دارد. عده‌ای از رجال به وسیله ملکه مادر از شاه خواسته‌اند که نخست‌وزیر نیرومندی روی کار آورد و خودش سلطنت کند نه حکومت، تا از گزند محفوظ بماند. اما از قرار معلوم خود او قدمی از رهبری انقلاب سفیدش پائین نمی‌گذارد. اما آثار نگرانی از تمام گفته‌هایش پیداست.

اخیراً سازمان امنیت عده‌ای از رفقا و از جمله برادر من رضا ملکی را خواسته و پرونده آنها را تکمیل کرده. نسبت به سوسیالیست‌های اروپا زیاد حسّاس هستند. بالاخره [فرّخ] داداش پورگویا کارش را درست کرده که به او کار بدهند. اما ناصر شریفی و [حمید] محامدی مأیوس شدند و در مؤسسات خصوصی کار شاید بهتری به دست آورده‌اند. باری به [میرحسین] سرشار، به عنوان مسئول، سه بار احضار به سازمان امنیت

آوردند و به او اخطار شده است که اگر جبهه ملی سوّم تشکیل شود تمام اعضا هیأت اجرائیه را بازداشت می‌کنیم. این تهدید را تلفنی و حضوری و شفاهی به عمل آورده‌اند.^۳ حالا رسم شده مادرها و زن‌های رهبران [سیاسی] را می‌ترسانند. به مادر سرشار توصیه‌هایی کرده‌اند و تهدیداتی. به خانم یکی از رهبران جبهه ملی [سوّم] تلفن کرده و تهدید کرده‌اند که شوهرت را از این کارها باز دار و الا همان بلایی که به سر داریوش فروهر آمده - و حتی از ملاقات و دیدار زنش محروم است - به سر تو نیز خواهد آمد. نماینده ما در آنجا [شورای مرکزی جبهه ملی سوّم] چنین رأی داده است که به این تهدیدها نباید ترتیب اثر داد. اما از قرار معلوم آقایان کوتاه آمده‌اند و کوتاه خواهند آمد.

موضوع دیگر مسئله مرحوم [نورالدین] الموتی و - تازگی - [محمد] درخشش^۴ است که از قرار معلوم، پس از جبهه ملی [سوّم] که گفته‌اند سخت خواهیم کوبید، موضوع دادگستری و فرهنگ یا آموزش و پرورش در پیش است که گویا هر دو مانعی در راه انقلاب شاه و ملت هستند. الموتی را در حقیقت این آقایان کشتند زیرا به او اجازه خروج از ایران برای معالجه داده نشد، چون تحت تعقیب کیفری بود و نمی‌بایست از حوزه قضایی تهران خارج شود! جنایت الموتی این بوده است که با تصویب و موافقت هیأت عمومی دیوان کشور، بعضی دادگاه‌ها را منحل کرده بود. در هیأت دولت وقت نیز توافق آراء وجود داشت که برای برکناری بعضی از قضات کاملاً فاسد و رشوه‌خوار چاره راه‌حلی غیر از انحلال آن دادگاه‌ها وجود نداشت. در هر حال عده‌ای از آن وزرا، هنوز در دولت هستند. اگر الموتی قابل تعقیب بود آنها نیز می‌بایست تعقیب شوند. این‌که تمام قضات برجسته به تشییع جنازه و مجلس ترحیم [الموتی] آمدند موجب شد که دل شاهانه بشکند و روز سلام مطلبی به

[محمد] سروری [رئیس دیوان کشور] بگوید که یکی از دوستان شرح آن را برای شما نوشته. حالا یک پرونده‌سازی دیگر برای درخشش کرده بودند و ورقه جلب او را صادر کرده بودند اما مدتی خود را نشان نداد. این پرونده‌سازی موجب ناراحتی زیاد برای قضات دادگستری شد و گویا به همین مناسبت کوتاه آمده‌اند. و حالا درخشش تلگراف کرده که او آماده برای دادگاه است. اما هنوز نه احضار شده نه بازداشت. ورقه‌ای برای درخشش درست کرده به مدارس برای [جمع کردن] امضاء برده‌اند که با مقاومت سخت معلمان روبرو گردیده، و در حقیقت توده‌نی محکمی برای دستگاه بوده. البته حس مقاومت زیادی وجود ندارد، اما اقدام آقایان به اندازه‌ای مفتضح بود که معلمان را تحریک و عصبانی کرده.

در آخرین شماره ماهنامه مطلبی بود که به نظر من دو اشتباه در آن وجود دارد - الان در دسترس من نیست - گویا زیر عنوان «راه سوم راه گیاهی است». در آن بحث از روشنفکر شده بود. اخیراً جلال آل‌احمد کتابی نوشته که پیش از چاپ من آن را خواندم. او هم عین این اشتباه را که گویا [ناخوانا] خود شماسست کرده است که «فکر» روشنفکر باید «روشن» باشد و علاوه بر آن این مقاله نیز مانند آل‌احمد تصور کرده است که اگر روشنفکر خود را در خدمت فتودال یا بورژوازی و یا استعمار - و خلاصه در خدمت هیأت حاکمه - قرار داد روشنفکر نیست. باید توجه داشت که قشر روشنفکر طبقه خاصی نیست. روشنفکران یعنی اتلکتوتل‌ها در خدمت طبقات مختلف‌اند. در تمام قرن نوزده بخش بزرگی از روشنفکران و هنرمندان در خدمت بورژوازی بوده‌اند و هنوز هم هستند. گرچه در قرن بیستم چند درصد روشنفکرانی که خود را وقف سرنوشت طبقات محروم کرده‌اند زیاد شده. ترجمه اتلکتوتل اعم از این‌که صحیح یا غلط باشد (غلط هست، اما کار از کار گذشته و حالا دیگر نمی‌توان لغت

دیگری به جای آن گذارد) روشنفکر است، و موضوع روشنفکر بودن مربوط به چگونگی فکر او که مترقی یا غیرمترقی باشد نیست. روشنفکر کسی است که با نیروی فکر کار می‌کند نه بازو. [مثلاً] مهندسی که ممکن است فکرش در رشته خودش خیلی روشن و خوب باشد، اما از لحاظ اجتماعی تاریک‌فکر و مرتجع باشد. و یا بداند اما محض فرصت‌طلبی خود را در خدمت زور و قدرت حاکمه بگذارد. تشبیه لنین هم مربوط به فرد فرد روشنفکران نیست بلکه مربوط به مجموع آنهاست، که بخشی به هیأت‌های حاکمه تسلیم‌اند و قسمت دیگر خود را مانند خود لنین و مارکس و انگلس و روبرت اونها^۵ و غیره، و عدّه خیلی بیشتری وقف سرنوشت کارگران و زحمتکشانشان کردند. من به جلال توضیح دادم که روشنفکران رویهمرفته حالت روان‌شناسی خاص و مشترک دارند اما ایدئولوژی مشترک ندارند. او در توضیح [تعریف] روشنفکر دچار مشکلات عجیبی شده بود. من توضیح دادم تا به بنیاد طبقاتی توجّه نکنی گمراه خواهی شد. او مثلاً استادان و معلمان را در مرکز دایره روشنفکری قرار داده بود. گفتم استاد دانشگاه به طور مطلق [یعنی بی‌توجّه به ویژگی‌های دیگر او]، غلط است. باید دید استاد خود را در خدمت کدام طبقه قرار داده. حتّی منشأ و اصل طبقاتی روشنفکر نیز زیاد مهمّ نیست. آنچه مهمّ است این است که او از روی میل و اراده خود را در خدمت چه طبقه‌ای قرار داده.

اشتباه دوّم به نظر من این است که راه و رسم زندگی روشنفکرانی را که می‌چرند، راه گیاهی سوّم بنامیم [در ادبیات سیاسی اخیر] «راه سوّم» به مفهوم دیگری به کار رفته و سرّ آن بحث‌ها شده. راه سوّم و جهان سوّم سرانجام موجودیّت خود را محرز کرده و به عنوان واقعیتی موجود و سرسخت خود را نشان داده است. پس از جنگ جهانی اخیر در اوّل کار

تصوّر می‌شد دنیا قطبی شده است و فقط دو اردوگاه در جهان وجود دارد. هرکس در این اردوگاه نباشد حتماً در آن اردوگاه است. در این مورد استثناء ستاد زحمتکشان جهان استالینی و مرتجعین غربی توافق داشتند [و معتقد بودند] که جهان فقط دو اردوگاه است. نیاز به بحث نیست که اوّل شوروی و بعد آمریکا و دیگران ناچار راه سوّم و جهان سوّم [را] که تازه [اینها هم] همه همشکل نبودند پذیرفتند حالا چه لزومی دارد که تئوری محکوم دو اردوگاه را از نو زنده کنیم و راه سوّم را راه گیاهی بیابیم؟

در دوران استالینی ما مرارت‌ها کشیدیم تا بالاخره تمام جهان تأیید کرد که راه‌های مختلفی برای رسیدن به هدف انقلاب وجود دارد. با کمال تأسفّ حالا چینی [یک چین] پیدا شده و هرکس بخواهد آزادیخواه دوآتشه باشد باید قضاوت چین را تأیید کند و دنیا را به دو اردوگاه تقسیم کند. چون شوروی و یوگسلاوی و اکثریت بزرگ احزاب کمونیست اروپا چین را تأیید نمی‌کنند و از او فرمان نمی‌برند گویا به اردوگاه امپریالیسم درمی‌غلطند. حالا عملاً در راه‌های سوّم [هم] راه‌های زیادی پیدا شده. نمونه کمونیستی چین و شوروی را که کنار بگذاریم تازه نمونه‌های خیلی متعدّدی پیدا شده. نمونه لهستان، نمونه مجارستان، نمونه رومانی و یوگسلاوی و غیره. نمونه انقلاب کوبا و الجزایر بن‌بلا نیز نمونه‌هایی هستند نه چینی و نه صرفاً شوروی. پلورالیسم یا تعدّد، هم در سوسیالیسم و هم در کمونیسم واقعیت غیرقابل انکار است.

روشنفکرانی که می‌چرند یا به ساز هیأت حاکمه می‌رقصند بر دو نوع‌اند. اوّل آنهایی که در مقامات مسئولیت‌دار آلت دست هیأت حاکمه شده‌اند. آنها می‌رقصند اما خوب هم می‌رقصند، مانند [محمود] کشفیان و [هادی] هدایتی و غیره. عدّه دیگری مانند [هوشنگ] شیرین‌لوها

به منزله پیچ و مهره دستگاه‌اند. مبارزه‌ای نیز با آن نمی‌کنند. اما در فرصتی که پیش آید در سر پست خود حاضر خواهند بود. شما نمی‌توانید آنها را در یک سبد باطله پرت کنید. یعنی شیرین‌لوها و کشفیان‌ها در یک راه نیستند که آن هم آن را «راه سوّم» و «راه گیاهی» بنامیم. این دو می‌ها اصلاً راه انتخاب نکرده‌اند، یعنی راه اجتماعی را مسکوت گذارده‌اند و آن را فدای زندگی گیاهی کرده‌اند. اما خودشان را نفروخته‌اند.

در مورد کاخ مرمر حادثه از قرار معلوم همان است که روزنامه‌ها نوشته‌اند. دو روز اوّل خواستند پنهان کنند اما رادیو لندن [بی‌بی‌سی] تفصیل را گفت. پس از آن اینها نیز حقیقت خبر را گفتند. محرک سرباز [شمس‌آبادی] که مقتول شده که بوده و در چه جهتی معلوم نیست. شایعاتی هست که این بار از طرف افسران است. رئیس گارد گویا بازداشت است. اسم تیمور بختیار نیز جزء شایعات هست. اما حقیقت معلوم نیست. به بعضی سربازان شکنجه داده‌اند، آن‌ها اسم‌هایی را آورده‌اند بعد گفته‌اند که دروغ گفتیم تا شکنجه ندهند، و ما کسی را نمی‌شناسیم.

یقین دارم که نامه‌های من به شما را [نامه‌های مرا به شما] [حسین] ملک نیز می‌خواند. او گله از کمی نامه کرده بود (در ضمن نامه‌ای چند صفحه‌ای که چندی پیش رسید). اما باید این نامه‌ها را دستجمعی تلقی کند.

من بارها نوشته‌ام که بعضی از مقالات، به خصوص مربوط به ایران، در صورت امکان اگر علیحده نیز چاپ شود و با پست به ایران به مقدار نسبتاً زیادی فرستاده شود خیلی بمورد است. مقداری آدرس لفاً [به پیوست] فرستاده می‌شود که هر کدام از رفقا [در اروپا] بلکه هر ماه به یک آدرس بفرستند. خیلی بمورد است، اما به خود [برای خود] ما نیز بفرستند.

من خواستم کمی از حالت خفقان که ایجاد کرده‌اند بنویسم و شما را در جریان بگذارم اما در عین حال از خودشان نگران هستم؛ و جای نگرانی است چون در مقابل چیزی وجود ندارد. جبهه ملی سوم که این همه موجب ترس و لرز سازمان امنیت است نیز اراده و عرضه‌ای از خود نشان نداده، از هر حزب یک نفر جمع شده‌اند و تا حالا نتوانسته‌اند در اعلام وجود توافق پیدا کنند، زیرا نماینده نهضت آزادی پیشنهاداتی دارد که اعلام مبارزه منفی است، مثلاً از این نوع که مردم قند و شکر نخزند و چیزهای شبیه آن را تحریم کنند. این مبارزه عمومی شبیه اعلام اعتصاب عمومی جبهه ملی مرحوم [جبهه ملی دوم] خواهد بود. دیگران توافق نکردند؛ آن‌ها هم با تهدید به جدایی تسلیم نشدند [یعنی نظرشان را پس نگرفتند]. بدون تحرک، گاهی ملاقاتی به عمل می‌آید اما دفتر ثابتی نیست که کاری انجام دهد: نشستند و گفتند و برخاستند. مگر اوضاع و احوال تشویق‌کننده‌ای پیش آید که شور و شوقی ایجاد شود. بنا بود طبق نظامنامه جبهه ملی سوم از هر حزب نماینده باشد که کاری انجام دهند. تهدیدهای اخیر فعلاً همه چیز را متوقف کرده است. الان فکر همه ما متوجه شما و نشریات آنجا و نوشته‌های بعضی از جراید اروپاست و خیلی مایل بودیم که تحلیلی از اوضاع ایران و انقلاب شاه و مردم بشود و به نوشته‌های جراید اروپایی نیز استناد شود و به یکی از زبان‌های انگلیسی یا فرانسه برگردانده شود. در اینجا، اغلب، کسانی به ما مراجعه می‌کنند] و اطلاعاتی می‌خواهند، و متأسفانه مطالبی نداریم به آنها بدهیم.

خیلی معذرت می‌خواهم که نامه را خیلی تند و بدون تعمق می‌نویسم. حالت خاص عصبانی بودن و بی‌حوصله بودن موجب می‌شود که اغلب عبارات ناقص، و گاهی بی‌معنی و مبهم باشد. از کتاب [جهانی

میان [ترس و امید نیز سی جلد برای شما فرستاده می‌شود^۱. کتاب ملل فقیر (پرولتار) با وجود این‌که از طرف سازمان [امنیت] تصویب شده [یعنی جواز انتشار گرفته] چون فهمیده‌اند مربوط به کجاست توقیف شده. همچنین کتاب پلانیفیکاسیون [برنامه‌ریزی] و رشد شتاب‌زده که در زیر چاپ توقیف شده. در انتظار نامه و ماهنامه.

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد.
۲. ماهنامه سوسیالیسم لابلای صفحات مجله پاری‌ماچ به تهران فرستاده می‌شد تا بالاخره لورفت.
۳. پنج ماه پس از تاریخ این نامه ملکی و سایر رهبران جامعه سوسیالیست‌ها را توقیف، و سپس محاکمه نظامی کردند. در آن وقت تشکیل جبهه ملی سوم اعلام شده بود.
۴. نورالدین الموتی و محمد درخشش به ترتیب وزیر دادگستری و وزیر فرهنگ (و آموزش و پرورش و علوم) کابینه دکتر علی امینی بودند که شاه به ویژه با آنان بد بود.
۵. Robert Owen.
۶. تألیف تیور بند و ترجمه خلیل ملکی.

تهران، ۲۲ خرداد ۱۳۴۴ برابر با ۱۲ ژوئن ۱۹۶۵

دوست عزیز^۱

بمناسبت عزیمت مسافری به آن دیار در نظر داشتم نامه شکوائیه بلند و بالائی بنویسم و از این‌که ما را در جریان اوضاع قرار نمی‌دهید، گله‌ها کنم و با تقلید از عبارتی که چندی پیش دربارهٔ عده‌ای از رفقا نوشته بودید، شما را کم‌همت (نزدیک بود بنویسم بی‌همت) بنامم. اما امروز صبح یکی از دوستان که در آمریکا بود^۲ [و به ایران آمده] تلفن کرده بود و مثل این‌که نامه‌ای از شما [برای من] دارد. هرچند که هنوز نامه به دست من نرسیده، اما شاید پس از رسیدن آن نامه در این جا سطوری راجع به آن بنویسم.

در مورد اوضاع ایران و بازداشت شدن عده‌ای مطالبی پیش از این نوشته‌ام. آنچه باید به آن اضافه کنم این است که علاوه بر [حمید] محامدی، یکی از دوستان فعال ما [حسین] تحویلدار نیز ربوده شده است و هیچ نوع اطلاع مستقیم از سرنوشت او و علت توقیف او، نه ما و نه خانواده‌اش، نداریم. در مورد این‌که [پرویز] نیکخواه زیر شکنجه مرده، می‌دانید که جرائد تکذیب کردند و نوشتند که پدر و مادر او، او را دیده‌اند. ما تحقیق کردیم [معلوم شد] پدر و مادر او رفته‌اند قزل‌قلعه و با او مکاتبه کرده‌اند. پدر او متقاعد شده که پسرش زنده است، اما مادرش متقاعد نشده تا [این‌که] او را دیده است.

پس از مراجعت شاه، بعضی از آثار [حاکمی از] شل شدن هویداست،

از جمله به زن داریوش فروهر اجازه داده‌اند که با شوهرش ملاقات کند! می‌بینید که ما از چه چیزها خوشحال می‌شویم و آن را علامت برطرف شدن خفقان می‌دانیم.

جشنی در سفارت آمریکا بوده و ناظران امور آن را دلیل عوض شدن سیاست آمریکا تلقی کرده‌اند. می‌دانید که دکتر [علی] امینی امروز فیگوری [چهره‌ای] شده است توده‌ای [= ملی، مردمی] و مورد علاقه [مردم]. او نیز در سفارت آمریکا بوده و امید زیادی برای [به قدرت رسیدن] خودش دارد و کار را خاتمه‌پذیرفته می‌داند. دکتر امینی روابط نزدیک و صمیمی با ما دارد.

از اینها گذشته، سمیناری بوده است در هاروارد آمریکا. مستر [کایلر] یانگ، یک آمریکائی ایران‌شناس و معلّم زبان فارسی در آنجا، گزارشی در مورد ایران داده است (محرمانه) که تقریباً مساوی گزارشی است که فرضاً ما می‌دادیم. از راه‌هائی، نسخه‌ای از آن [گزارش] مدّتی در اختیار ما بود که تلخیصی از آن به عمل آمده، که شاید بتوانم با این نامه نسخه‌ای از آن بفرستم. امیدوارم متن انگلیسی آن [گزارش] را تکثیر کرده و به خارجی‌ها و جرائد خارجی برسانیم. این گزارش در محافل سیاسی ایران تأثیری بسزا خواهد گذارد.

از دو ماهنامه [سوسیالیسم] اخیر در هر پاکت فقط یک شماره به ما از پاریس رسید. نمی‌دانم شما در هر پاکت یک شماره می‌فرستید یا یکی را سانسورچی‌ها برمی‌دارند. مدّتهاست نامه و خبری از شما نرسیده مگر همین دو شماره از آخرین ماهنامه در دو پاکت و یک شماره ماقبل آخر. اما از لندن از هر شماره سه نسخه در یک پاکت رسیده، که تصوّر می‌کنم دوست جوان عازم از ایران به آمریکا فرستاده بود.

بالاخره چند روز پیش هزار و چهارصد تومان برای شما فرستاده

شد، به اضافه سی جلد کتاب جهانی میان ترس و امید^۳ به مبلغ یکصد و بیست تومان، که البته رفقا به آسانی خواهند خرید. این کتاب، با وجود این که چاپ دوم بود، در این جا با استقبال بی نظیری روبرو شد. هنوز هم درباره آن صحبت می‌شود. گویا قبلاً نوشتم که دو کتاب ملل فقیر^۴ و پلانیفیکاسیون^۵ ترجمه و تمام شده، اما توقیف گردیده. شاید بتوانیم بزودی باز جوهری بفرستیم زیرا تعهدکنندگانی هستند که از زیر بار دررفتند اما بعضی دیگر در شهرستان‌ها هستند که شاید بزودی بتوانیم وصول کنیم. اما این پول‌ها در مقابل وظائف و اقداماتی که به عهده شماست برای فاطمی تمیان نمی‌شود. نظر من این است که امکاناتی وجود دارد و شما باید از آن منابع استفاده کنید، بدون این که استقلال خود را از دست بدهید.

مدتی است از [حسین] ملک نیز نامه‌ای نرسیده. در این اواخر، کسان را به سازمان امنیت زیاد احضار می‌کنند، از جمله [هوشنگ] ساعدلو را. از او هم راجع به [حسین] حسین‌زاده تحقیقاتی کرده‌اند. سابقاً نوشتم که نمی‌دانم آمدن او [به ایران] صلاح است یا نه؟ اما در هر حال تصور نمی‌کنم خطرناک باشد. کار عمده آنها [سران سازمان امنیت] این است که اجازه خدمت در دستگاه دولت نمی‌دهند. او [حسین‌زاده] هم لابد نیازی به این خدمت ندارد. در هر حال، برای شما و ملک آشی پخته‌اند. امیدوارم فرصت استفاده نداشته باشند و برای خودشان آشی پخته شود. روابط ما با جبهه ملی سوم و پدر بزرگوار [= دکتر مصدق] صمیمانه و نزدیک است. شاید بزودی اعلام موجودیت و تحلیلی از اوضاع به امضای جبهه ملی سوم منتشر شود. ما جداً هوادار فعالیت بوده‌ایم و هستیم. اخیراً از طرف آن پدر بزرگوار نیز تأکید شده و امیدهایی داده شده است.

چند نفر از دوستان می‌گفتند که سطح مطالب و مقالات ماهنامه [سوسیالیسم] پائین آمده. آنچه من می‌گویم این است که زنده نیست. ما مطالب و اسناد و مدارک زنده فرستاده‌ایم که اغلب بلااستفاده مانده. جای تعجب است.

در نظر است مطالب برای کمیسیون هواداری [حمایت] از زندانیان سیاسی [در ایران] که مقر آن در لندن و زیر نظر دو نماینده جناح چپ حزب کارگر و برتران رایسل است، فرستاده شود. دو لیست نزد شما هست که یکی [از آن دو] در روزنامه [ماهنامه] چاپ شده و دیگری لیست دانشجویان زندانی است، که هنوز چاپ نشده. هیچ کدام آنها در دسترس ما نیست. خوب است این دو لیست را شما [برای آن کمیسیون] بفرستید. ما هم مطالبی تهیه می‌کنیم و می‌فرستیم. اخبار و بُریده‌های جراند [اروپا] از راه خصوصی به ما می‌رسد. امیدوارم شما و دیگر دوستان سعی کنید ما را در جریان بگذارید که اگر این منبع بُریده شد، ما بی‌اطلاع نباشیم.

[بعدالتحریر] - این نامه دو روز به تأخیر افتاد. بار دیگر از این که اطلاعی از اوضاع به ما نمی‌دهید، بسیار گله‌مند هستیم. امیدوارم در آینده این طور نباشد. از لندن، از وین و حتی الامکان از مونیخ اطلاعاتی و بریده روزنامه‌هایی به ما برسد، و از ماهنامه همچنین. گزارشی از آقای یانگ آمریکائی به دستمان رسیده که خیلی قابل توجه است. متن انگلیسی آن را کوشش می‌کنیم تکثیر کنیم و نسخه‌ای برای شما بفرستیم. اطلاع پیدا کردم که در آلمان و کشورهای دیگر خبرهائی هست و شما ما را در جریان نمی‌گذارید.

[حمید] محامدی و [حسین] تحویلدار، از فعالان جامعه

[سوسیالیست‌های ایران] همچنان در شرایط سخت در بازداشت هستند. برای جبههٔ ملی سوّم چیزی تهیه کرده‌ایم که تصویب شده و امیدوارم بزودی نسخه‌ای برای شما بفرستم. نامه‌ای نیز از پدر بزرگوار فرستاده می‌شود که مایلند در [ماهنامه] سوسیالیسم منتشر شود. کم‌کم ممکن است ماهنامه سوسیالیسم در عمل ارگان جبههٔ ملی سوّم تلقی شود، اگر شما همتی بکنید.

با وجود رکود و سکوت و سستی‌ای که در اینجا هست، من و عده‌ای از دوستان تمام مساعی خود را به کار می‌بریم که آتش [مبارزه] خاموش نشود.

تصوّر کرده بودم که دانشجوی ایرانی مقیم آمریکا^۲ از شما برای ما نامه آورده. بعد معلوم شد که او [از آمریکا به ایران] مستقیم آمده، شما را ندیده و فقط با شما مکاتبه داشته.

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد.
۲. منصور فرهنگ (که در آن سال‌ها در ایالات متّحد آمریکا درس می‌خواند و مسئول تشکیلات سوسیالیست‌های ایرانی در آن دیار بود).
۳. تألیف تیور مند (در نامهٔ دیگری، در همین کتاب، توضیح بیشتری دربارهٔ این کتاب و نویسندهٔ آن آمده).
۴. *Nations Proletaires* تألیف پی‌یر موسا.
۵. *Planification* یا برنامه‌ریزی (در نامهٔ دیگری در همین کتاب، توضیح بیشتری دربارهٔ این کتاب و نویسندهٔ آن داده شده).

۳ تیر ۱۳۴۴ برابر با ۲۴ ژوئن ۱۹۶۵

دوست عزیز^۱

چند روز پیش نامه‌ای نوشتم به مناسبت مسافرت دوست مشترک که خود اوضاع را برای شما حکایت خواهد کرد. [اکنون] به اصطلاح برای خالی نبودن عریضه سطوری قلمی می‌شود. او حتماً روزنامه اطلاعات یا کیهان کامل را همراه خواهد داشت و آخرین دسته گل دستگاه را ملاحظه خواهید کرد که اسمی از [نشریه] سوسیالیسم نیز در آنجا برده شده. آنچه از سوسیالیسم برای من خیلی مطبوع است همین است که آن‌ها به اصطلاح از دست سوسیالیسم بسیار «شکار» هستند. ان شاء الله، ان شاء الله، گوش شیطان کر، این روزها امید است که اعلامیه [تشکیل جبهه ملی سوم] منتشر شود.

سندی تهیه کرده‌ایم که جالب است و کوشش شد بلکه با این نامه نسخه‌ای از آن فرستاده شود، اما یکی از دوستان غفلت کرد و بنا بود رونوشتی تهیه کند که نکرده و اصل نیز هنوز آماده نیست. به مجرد امکان به آدرس معهود خواهیم فرستاد. حضرات [رژیم] از قرار معلوم تا حدودی دستپاچه شده‌اند. اقدامات کم و تبلیغات بیشتر در مورد ارزانی، و راضی کردن مردم راه انداخته‌اند. این‌که نوشتم سندی تهیه کرده‌ایم همان اعلامیه جبهه ملی سوم است، و اغلب مطالب آنها [این جبهه]، خط و مشی و غیره را ما تهیه و آماده می‌کنیم. در نظر است اسناد و آمار و مدارکی در مورد زندانیان سیاسی فرستاده شود، و شما همت کنید آنها را

به فرانسه یا انگلیسی تکثیر و به مراکز لازم ابلاغ کنید: ۱- دو فهرست نزد شما هست که یکی چاپ شده و دیگری نه. امیدوارم نسخه‌هایی از آن‌ها به لندن و بروکسل و خود پاریس و آلمان به کمیسیون‌های کذایی [دفاع از حقوق بشر و غیره] بفرستید. ۲- چیزی راجع به نوشته‌های سوسیالیسم تهیه شده، متمنی است تکثیر شود و نسخه‌ای برای ما برسد. ۳- از سه مقام مطالبی و آماری خواسته شده، امیدوارم بزودی بتوانم آن‌ها را بفرستم. علاوه بر اینها گزارشی از سمینار آمریکا [مقاله کایلر یانگ] رسیده که ملخصی از آن تقدیم می‌شود.^۲ متن انگلیسی آن را تهیه می‌کنم و شاید بتوانم نسخه‌ای از آن را با همین نامه بفرستم که تکثیر کنید و در اروپا و آمریکا برای مقامات و اشخاص و روزنامه‌ها بفرستید. در مورد [پرویز] نیکخواه که سر و صدایی راه انداخته‌اند و در اطلاعات می‌بینید موضوع مردن [در زندان] صحیح نیست. گویا نوشتم که از خانواده او اطلاع پیدا کردیم که مادرش دست‌آخر او را دیده و از زنده بودنش مطمئن شده. به [حسین] حسین‌زاده و [حسین] ملک سلام دارم. انتظار نامه از ملک داریم - آقای دکتر امینی و شرکاء انتظار دارند که ملک برنامه یا مطالبی راجع به اصلاحات ارضی هرچه زودتر بفرستد. خوب است مسامحه نکنند. از هر حیث ضروری است که چیزی بفرستند.

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد.
۲. در این مورد به یادداشت‌های نامه بعدی رجوع فرمائید.

این نامه تاریخ ندارد، ولی از متن آن پیداست که پس از نامه پیشین نوشته شده است.

دوست عزیز^۱

من نامه‌های مفصلی نوشته‌ام و غیر از یک جواب مختصری که به وسیله یکی از دوستان رسید جوابی دریافت نداشته‌ام. از طرف جبهه ملی خبر شدیم که اتحاد و اتّفاقی هم در اروپا و هم در آمریکا پیش آمده.^۲ امیدوارم اعلامیه جبهه ملی سوّم به وسیله آدرس معهود رسیده باشد. مایل هستم مطلع شوم که آیا نامه به آدرس معهود می‌رسد یا نه. چند روز پیش هدیه‌هایی توسط خانمی رسید. با وجود این که مجله [سوسیالیسم] روش‌هایی دارد که مخالف سلیقه من است، و با وجود این چهار شماره^۳ و ۴ مانند گنجینه باارزشی تلقی می‌شود که دست به دست می‌گردد و موجب افتخار دوستان است. همه اصرار دارند که شماره‌ای تحت اختیار آنها بگذاریم. در این دوران خفقان این نشریات گنج شایگانی است.

دلم می‌خواست بدانم کتاب‌های ترس و امید یا جهانی میان ترس و امید که با پست زمینی فرستاده شده رسیده یا نه. و در صورت رسیدن آیا فروش می‌رود یا نه. این کتاب‌ها در ایران پیروزی زیادی در محافل پائین و بالا به دست آورده. امیدوارم کتاب‌های پلانیفیکاسیون بتل‌هایم و ملل فقیر (پرولتر) نیز [که ملکی ترجمه کرده بود] آزاد شود. چاپ و تمام شده اما از طرف سازمان [امنیت] توقیف شده.

در اینجا خبر تازه‌ای نیست. پس از مسافرت ارباب [= شاه] به

شوروی، و معامله ذوب آهن، وضع رژیم و دولت مثل اینکه پابرجا شده، اما مخالفین حساب امروز و فردا را می‌کنند و می‌گویند که از لحاظ اقتصادی کفگیر به ته دیگ رسیده است. یک نسخه از گزارش محرمانه آقای کایلر یانگ آمریکایی فرستاده‌ام^۳ شاید دوستان لندن بتوانند آن را تکثیر [کنند] و به همه جا بفرستند. این گزارش از لحاظ این‌که از یک نفر آمریکایی بی‌نظر است، در نظر خارجی‌ها و داخلی‌ها تأثیر زیاد دارد. امیدوارم در تکثیر آن تسامح نشود. تلخیص فارسی آن دو بار برای شما فرستاده شده^۴. ضمناً از رونوشت گزارش بانک خوب است به IUSY، اتحادیه بین‌المللی جوانان نیز فرستاده شود، به آدرس زیر:

Kurt Hawlicek, Wien 1, Teinfaltstr, 9.

حامل نامه منتظر است که همین امروز حرکت کند. به همین مختصر قناعت شد.

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد.
۲. اشاره به تشکیل جبهه ملی سوم در اروپا با شرکت نهضت آزادی، جامعه سوسیالیست‌ها و حزب ملت ایران، به دنبال تشکیل آن در ایران (به انضمام حزب مردم ایران).
۳. Cuyler Young، استاد دانشگاه پرینستون بود و رساله‌ای سخت انتقادی درباره اوضاع ایران و رژیم شاه نوشته بود.
۴. اندکی بعد که ملکی را دستگیر کردند، این را به عنوان یکی از شواهد مهم به این اتهام که او «علیه سلطنت مشروطه قیام کرده» به کار بردند.

تهران، هفتم مردادماه ۱۳۴۴ برابر با ۲۹ ژوئیه ۱۹۶۵

دوست عزیز^۱

پس از مدت‌ها، دیروز نامه ششم ژوئیه شما را زیارت کردیم. از قسمتی از جریانات، از راه جبهه [ملی سوّم] مطلع شده بودیم. امیدوارم در وضع تازه^۲، فعالیت و وسعت پیدا کند. در صورتی که بتوانید در نتیجه معاشرتِ رفقا [سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا] با آنان [هواداران جبهه ملی سوّم در ایران] صمیمیت و اطمینان به وجود آورید، میدان فعالیت وسیعی به وجود خواهد آمد.

این نامه را بمناسبت دیر خبر شدن از مسافرت رفیق حامل نامه با عجله می‌نویسم: اعلامیه اول جبهه ملی [سوّم] با استقبال شایان علاقه‌مندان روبرو شد، و منافقین (که همان رجال پوسیده سابق و حزب ایرانی‌ها باشند) هرچه خواستند تخطئه کنند، موجب رسوائی بیشتر خودشان گردید. تحریکات («پژواکسیون») بر علیه شورای جبهه ملی سوّم سخت بود، اما نتیجه نداد و نخواهد داد. حتی هیئت دعوت‌کننده یا مؤسس نیز ترسیده و دستپاچه شده بود. اما آن پدر بزرگوار^۳ صددرصد تأیید کرد و گفته بود که اعلامیه نه چیزی کم داشت و نه زیاد، درست طبق مقتضیات کنونی تدوین شده. اعلامیه دوم نیز درآمد.

مطلب دیگر این‌که: آقای آلبرت کارتی^۴ از سوّم تا پنجم اوت در

تهران خواهد بود. تلگراف کرده بود و استمزاج که آیا می‌تواند در تهران ما را ببیند. جواب مثبت دادیم. آمدن او اینجا و پذیرایی ما از او می‌تواند تأثیر خوب داشته باشد.^۵

با وجود این که دستگاه رهبران جبهه را - و بخصوص دوستان ما را - تهدید کرده بود که جبهه ملی سوّم نباید تشکیل شود، و الاّ چنین و چنان می‌کنیم، معذک کاری نکردند.^۶ شاید برای این که از سوئی از خودشان و موقعیتشان مطمئن هستند، و از سوی دیگر، سر و صدای زیاد در اروپا و آمریکا آنها را وادار به فکر کرده است.

امیدوارم در ارگان خبری جبهه ملی [سوّم، در اروپا]^۷ شما تأثیر لازم داشته باشید. راجع به وضع جبهه ملی، اینجا نیز بدتر از آنجاست. وضع خود ما نیز چندان رضایت بخش نیست. این حالت خفقان، شرایط ذهنی مبارزه را زیاد تضعیف کرده. با وجود این که، به نظر من، شرایط عینی مساعدست، ضعف شرایط ذهنی موجب ضعف است. کوشش‌هایی می‌شود که بر این ضعف‌ها غلبه کرد.

[حمید] محامدی و [حسین] تحویلدار را از زندان‌های سخت به [زندان] قصر منتقل کرده‌اند و تنها خانواده اجازه ملاقات دارد. و همچنین محسن رسولی و بعضی دیگر از آن شش نفر^۸ را به زندان قصر منتقل کرده‌اند.

مجلات [سوسیالیسم] توسط مسافر و ماهنامه اخیر نیز توسط دوست حسین [ملک] رسید و موجب خوشحالی شد. شما ممکن است از واحدهای دیگر [جامعه سوسیالیست‌ها] بخواهید که هر مسافری [دارند] قبلاً برای شما بنویسند. آقایان بسیار می‌ترسند. بخصوص برای مسافران هوایی گرفت‌وگیر در کار نیست. آن رفیق از بُن [آلمان] خیلی پشیمان بود که چرا این ملاحظات را کرده است.

[بعد از تحریر] - دوست عزیز، از زمانی که در اتریش بودم، چشم من ناراحت بود. گفتند چشم چپ کاتاراکت [آب مروارید] دارد. دکتر [کمال] قائمی^۹ از لحاظ بهداشت و درمان خیلی به من می‌رسد. مرا برد پیش دکتر ملک مدنی که در آمریکا تحصیل کرده. پس از معاینه، گفت: هر دو چشم آب مروارید آورده. پیشنهاد کرد که چشم چپ را که هنوز نرسیده، با وجود این، عمل کنیم. گفت: تکنیک قدیم این بود که [آب مروارید] رسیده را عمل می‌کردند، اما حالا «نرسیده» نیز عمل می‌کنند. می‌خواستم عقیده شما را پس از تحقیق در این مورد بدانم.

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد.
۲. پس از ائتلاف جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا با سایر احزاب ملی ایران در اروپا برای تأسیس جبهه ملی سوم.
۳. دکتر مصدق.
۴. آلبرت کارتی، دبیرکل بین‌الملل سوسیالیست‌ها.
۵. اما تأثیر منفی آن بازداشت و محاکمه نظامی ملکی بود. دو هفته پس از رفتن کارتی در تهران، ملکی را گرفتند.
۶. شرکت در تشکیل جبهه ملی سوم دلیل عمده دیگری برای توقیف ملکی بود.
۷. برای این‌که تشکیل جبهه ملی سوم در اروپا میسر شود، جامعه سوسیالیست‌ها قبول کرد که ماهنامه سوسیالیسم تعطیل شود و سوسیالیست‌ها همه امکانات سازمانی و سیاسی خود را در خدمت نشریه ایران آزاد، که قرار بود ارگان خبری و سیاسی جبهه ملی سوم در اروپا باشد، بگذارند. اما چون این سازمان پا نگرفت، انتشار ماهنامه سوسیالیسم پس از یکی دو ماه از سرگرفته شد.
۸. منظور پرویز نیکخواه و همکارانش است.
۹. دکتر کمال قائمی از دوستان ملکی و از اعضای قدیم حزب نیروی سوم.

نامه‌های زندان

(۱۳۴۵ - ۱۳۴۴)

این نامه بلند را ملکی، پس از محکومیت در دادگاه نظامی، از زندان نوشته. در اواخر بهمن یا اواسط اسفند ۱۳۴۴. و آن را توسط جلال آل احمد - که در زندان به ملاقات او می‌رفت - برای رهبری جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا فرستاده است.

در اعلامیه‌ای که پس از دستگیر شدن ملکی، جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا در دفاع از او منتشر کرد، تجلیل و دفاع جانانه‌ای از او شده بود. عبارت «رهبر بازنشسته جامعه سوسیالیست‌های ایران» فقط برای این بود که بهانه بیشتری به دست سازمان امنیت و دادگاه نظامی داده نشده باشد.

از این نامه پیداست که روحیه ملکی قوی‌ست، ولی از خیلی جریان‌ها و خاصه روش‌های سیاسی رنجیده‌خاطر است. البته چنان که خود او می‌نویسد، پیش‌بینی‌های او - بویژه درباره جریان‌های چپ مد آن روز، در جهان و در ایران - باز هم درست درآمد. گذشته از این، شرح غم‌انگیزی در این نامه هست، چه از نظر وضع ملکی در اجتماع در قیاس با کسانی که در برابر مشکلات از فعالیت سیاسی دست می‌کشیدند، چه از نظر وضع وخیم جسمانی او در زندان، و فقر و مشکلات مالی‌ای، که به قول خودش، در خارج از زندان انتظار او را می‌کشید.

تهران (زندان)، اواخر بهمن یا اوائل اسفند ۱۳۴۴

در سی سال پیش که در همین بازداشتگاه با عده‌ای بیشتر بودیم^۱، خوب به خاطر دارم وقتی شنیدم در چین وضع دست‌بالا را گرفته^۲، بسیار خرسند شدم، زیرا برای زندانی سیاسی بالاترین تسلیت این است که مبارزه تعطیل نشده باشد و عده‌ای هدف [مشترک] را دنبال کنند.

من در اینجا نمی‌خواهم از رفقای حزبی یا جبهه‌ای در ایران گله‌گذاری کنم. شاید اوضاع و احوال و خفقان چنان است که نمی‌تواند کاری انجام دهند. اما دست‌کم از عده‌ای می‌توان پرسید: شما که می‌دانید خودتان و هم‌زمانتان چندم‌رده حلاجید، چرا در مواردی آن‌همه آتش‌فشانی و بلندپروازی می‌کنید و هم‌اکنون نیز، در خلاء و به حساب دیگران، حاضرید انقلابیون دوآتشه باشید؟

اما آنچه در این گوشه زندان و در سخت‌ترین موارد، مایه امید ما بوده و هست، اقدامات دوستان و رفقای خارج از کشور است. ما همواره گوش به زنگ هستیم خبری از آنها و اقدامات ارزنده آنها به ما برسد و مایه تسلیت ما باشد. این اقدامات آنان ممکن است به حال ما مضر یا مفید باشد. در هر حال، حرکت و جنبش به هر قیمت شده از لحاظ ما مطلوب است. اخباری که تا به حال برای ما رسیده مایه امیدواری [بوده] و قلوب ما را از شور و شوق سرشار کرده است. من در گذشته نیز، همواره، نسبت به دوستان خارج از ایران^۳ امیدها داشتم و عده‌ای از دوستان اینجا به همین مناسبت مرا ملامت می‌کردند که چرا امید بیشتر از لزوم به آنها بسته‌ام. مراجعت عده‌ای از دوستان دوآتشه و خاموش شدن آتش تیز آنها در ایران و دنبال آب و علف رفتن، تا حدودی حق را به ضرر من به دوستان [اینجا] می‌داد. با وجود این، من می‌گفتم: اگر تغییری کیفی پیدا شود (کیفی هم در اوضاع کشور و هم در کیفیت رفقای که برمی‌گردند) شاید اوضاع خیلی عوض شود. به این معنا که تصور می‌کردم و تصور می‌کنم که اگر بعضی از شخصیت‌های منتقد دوستان اروپائی اینجا مراجعت کنند، شاید بتوانند همه را سازمان دهند [ارگانیزه کنند].

در هر حال، در این خاموشی مطلق که پس از ما محیط‌مان را فراگرفته، از نو تنها امید دوستان خارج از ایران هستند. من وقتی به

دوستان خارج از ایران فکر می‌کنم، بخصوص به کشورها و شهرهایی که در آنجاها بودم، شور و شوق و حرارت آنها را در نظر می‌آورم، احساس انرژی بسیار زیاد در خود می‌کنم. آنها مایهٔ امید ما و نسل آینده‌اند. می‌دانم که آنها - و بخصوص بعضی از آنها که به من نزدیک بودند - از این گرفتاری ماها^۴ چقدر رنج می‌برند. در هر حال، برای من هرکدام آنها تا چه رسد به مجموعشان گنج شایگان هستند که وجود آنان، در این سن و سال و با این شرایط مزاجی [جسمانی] هنوز به من الهام و قدرت و شوق و امید می‌بخشد. بخصوص آن دوستان و آن دوست باهمت و باغیرت، که خستگی‌ناپذیرست.

زمانی، در حزب توده، من برای شخصی مقاله‌ای نوشتم زیر عنوان «شکست‌ناپذیر» اما بعد معلوم شد که درست در همان روزها او آغاز به شکست خوردن اخلاقی و تسلیم شدن به فرصت‌طلبی کرده بود.^۵ حالا درباره دوستی از دوستان بعنوان شکست‌ناپذیر و خسته‌ناشدنی فکر می‌کنم. امیدوارم چنین باشد و همواره نیز چنین باشد.

آنچه رفقا و دوستان بین‌المللی ما^۶ انجام می‌دهند، ما آن را نیز از برکت اقدامات و تحرک دوستان ایرانی خودمان می‌دانیم. گاهی فکر می‌کنم کسی که هنرمند و ادیب نباشد، چقدر آدم بیچاره‌ای است زیرا نمی‌تواند احساسات و درک‌های خود را روی کاغذ بیاورد. من مسائلی که مانند دو دوتا چهارتا است را به خوبی می‌توانم روی کاغذ بیاورم. اما احساسات و افکار خود را که هم‌اکنون نسبت به این دوستان مبارز و دوردست دارم، هرگز نمی‌توانم بیان کنم.

موضوعی را می‌خواهم روشن کنم که شاید مورد سوء تفاهم شده باشد. در پروندهٔ اتهامی ما، شماره‌هایی از [مجله و ماهنامه] سوسیالیسم و غیره بود که طبعاً از لحاظ دستگاه بسیار زننده بود. من وقتی در لایحه

دفاعیه خود می‌نوشتم که آنها مستقل از ما هستند و نوشته‌های آنها مربوط به ما نیست، نزد خود خجل شدم که چرا از لحاظ این دستگاه، من بر متهم بودن آنها اعتراف کنم. به عقیده خود، قضیه را چنین جبران کردم: بنویسم که آنها سازمان متحدالشکل ندارند و خیلی از افراد [عادی] آنها مانند رهبران فکر نمی‌کنند. نمی‌دانم کار غلطی کردم یا کار صحیحی، اما در هر حال نیت من این بود: برای دوستانی که به ایران برمی‌گردند، راه دفاعی را باز کنم، و وجدان خود را نیز راضی سازم که آنها را من - حتی از لحاظ دستگاه - متهم نکرده‌ام. تمام کاسه کوزه‌ها را سر رهبران شکستم، آنها را که البته نباید در شرایط کنونی به ایران مراجعت کنند. معذک، راضی نشدم که درباره آنها نیز حرف نزدم. درباره رهبران (که فقط از دکتر پیشداد و حسین ملک اسم بردم) تعریف و تمجید فراوانی به عمل آوردم، خیلی بیشتر از آنچه روی کاغذ آورده‌ام و [گفتم من] اطمینان دارم که رشد و توسعه و صنعتی شدن ایران بدون وجود این روشنفکران غیرممکن است. ممکن است دوستان انقلابی و دوآتشه و بلندپرواز ما این نحوه تلقی مرا صحیح ندانند و آن را تخطئه کنند، اما شاید [اگر] در شرایط زندگی من بودند، درباره دوستان خود غیر از این نمی‌کردند. در هر حال، من هر چه درباره آن دوستان دور نوشتم و گفتم، از روی مهر و محبت و ناشی از قلبی سرشار از دوستی نسبت به آنها بود. اگر اختلاف سلیقه هست و یا من اشتباه کرده‌ام، امید عفو دارم.

با وجود این همه مهر و محبت و شکرگزاری که نسبت به این دوستان دور و آن دوست دور دارم، معذک این را مانع نمی‌دانم که بعضی ملاحظات و ایرادات را ابراز کنم. آخرین اعلامیه دفاعیه از جامعه [سوسیالیست‌های ایران] و بخصوص از خلیل ملکی را دیدم. اگر سه چهار سال پیش بود، زیاد عصبانی و گله‌مند می‌شدم، زیرا گویا بمناسبت

ایام پیری و خودخواهی، امروز بیشتر از همیشه به خود و اعمال و کردار خود اطمینان پیدا کرده‌ام و یقین دارم که شماها در اشتباه هستید و همان‌طور که پیوسته، در طول زمان، تاریخ و حوادث حق را به من داده، باز هم [حق را به من] داده است و خواهد داد.

اعلامیه با عبارت «خلیل ملکی، رهبر بازنشسته...» آغاز شده بود. بخصوص خواندن بقیه اعلامیه نشان می‌داد که در جواب یقین پیروان چین و چپ‌نمایان توده‌ای و غیرتوده‌ای خواسته‌اند نشان دهند که این پیرمرد خرفت دیگر بازنشسته شده. گویا دیگران که بازنشسته نیستند، لعبت‌هایی هستند غیر از این رهبر بازنشسته، و ای‌کاش که بودند و موجب افتخار من! شاید هم این‌طور نباشد، اما استنباط من چنین بود. در حالی که من خود با تفصیل و با دلائل محکم کناره‌گیری خود را (بدون بازنشسته شدن)، بلکه به مناسبت به ستوه آمدن از چپ‌نمائی‌ها و فریفته عوام شدن‌ها از سالیان پیش اعلام کرده‌ام، اعلامیه نیز می‌توانست در محل مناسب، نه آغاز اعلامیه، جمله‌ای از خود من نقل و کناره‌گیری مرا از نو اعلام کند. دوّم این نکته به نظر من می‌رسد که گفتن و نوشتن این که محیط سوءظن نسبت به سازمان‌ها و بخصوص خلیل ملکی وجود دارد و می‌خواهند آن را تشدید کنند، صحیح نیست. نوشتن این مطلب حاکی از حسّ زبونی است که هنوز شما نسبت به ما و شخص من دارید. آن محیط سوءظن، به شکل سابق، امروز اصلاً وجود ندارد. خود ما [جامعه سوسیالیست‌ها در ایران] به این حسّ زبونی و جدائی از دیگران، مدتهاست، بکلی غلبه کرده‌ایم، اما شما هنوز این حسّ را نسبت به ماها و بخصوص من دارید. پس از کنگره بیست [حزب کمونیست شوروی] و به تحقیق پیوستن تّزهای ما [برضد استالینسم] و عوض شدن وضع توده‌ای‌ها نسبت به ما و من (از «خطّ مشی» رسمی بحث نمی‌کنم، بلکه از

رفتار افراد توده‌ای نسبت به ما و من) و بخصوص پس از تحولاتی که در جبهه ملی پیدا شد، این محیط سوءظن نسبت به ما تبدیل به محیط حسن ظن نسبت به ما گردیده، و شما از آن دورها نمی‌توانید این را درک کنید. البته مقاله‌ای را که در [روزنامه] کیهان، از طرف سازمان امنیت، نوشتند و خود کیفرخواست از روی حيله و تزویر و پدرسوختگی بود. اما این تزویر و پدرسوختگی از طرف دستگاه دولتی (یعنی به ابتکار او) نبود، از طرف فرد توده‌ای سابق که در دانشکده ادبیات [دانشگاه تهران] سوابق مبارزه توده‌ای با ما داشته و بخصوص دشمن ملکی بوده، به عمل آمده.^۷ او [اکنون] رئیس ایدئولوژیک سازمان امنیت است. او و امثال او جسمشان با دستگاه و روحشان با حزب توده است. او با متهم کردن من تصور کرده و شاید صحیح هم تصور کرده که خدمتی به حزبش [به حزب توده] می‌کند. با کمال جرئت می‌توانم بگویم که من در کیفرخواست، به جای این‌که با دادستان روبرو باشم، باز هم با حزب توده و با جمود استالینی [حزب] توده طرف بودم. تحریقاتی که [اطلاعات و کیهان در پخش و انتشار بخشی از دفاعیات] کرده‌اند^۸، برای خراب کردن من نبود، بخشی برای صلاح خودشان بود و بخش دیگر دوستی خاله‌خرسه بود، یعنی رئیس دادگاه تصور کرده بود با اضافه کردن مقدمه‌ای زمینه‌ای مساعد برای تبرئه و یا تخفیف کار من درست می‌کند. در حین دادگاه، تکلیفشان معلوم نبود. رئیس [دادگاه] می‌گفت سه بار در ضمن دادگاه گزارش به سود ما داده است، اما نتیجه نهائی دیگر، به گفته آنها، بهتر از این نمی‌شد. در محیط افسران دادگاه بازنشسته‌ها و اکتیوها محیط بسیار مساعدی به سود ما به وجود آمده بود که در اینجا بیشتر از این [درباره آن] بحث نمی‌کنم. رأی [دادگاه] حاوی اسناد و مدارکی بود که نه در کیفرخواست و نه در پرونده منعکس نبود و ما از این اتهامات خبر نداشتیم [تا] دفاع کنیم. اسنادی بود

که من در عمر خود برای اولین بار می‌شنیدم و طبق آن محکوم می‌شدم. در رأی دادگاه، درباره من، از جمله گفته شده بود که او در دادگاه انقلاب شاه و ملت را تخطئه کرد. برخلاف تمام موازین و قوانین و با وجود تقاضای کتبی، رأی مفتضح دادگاه به ما ارائه نشد. فقط خوانده شد. نسخه‌ای از آن به ما ندادند.

پرواضح است که نحوه انتشار مطالب و آزاد بودن و آزاد نبودن دادگاه، همه و همه، به ضرر ما بود، اما اغلب اشخاص بدون مراجعه خود می‌فهمیدند، زیرا در آنچه که خود منتشر شد، تکذیب مراتب ادعائی مشهود بود. فقط شماره اول روزنامه‌های یومیّه [اطلاعات و کیهان] سوء تفاهمی ایجاد می‌کرد. بعد وضع عوض شد.

آن‌طور که خود من در همین جا، از گوشه و کنار و همه جا، اطلاع پیدا کرده‌ام، منتشر شدن این دفاعیه با تمام تحریفات تبلیغاتی خوب و برله ما بوده و بخصوص برله شخص من، و من کاملاً - یعنی روی هم رفته - از آن راضی هستم. اگر دوستان همّت کنند و بخش‌هایی از متون [دفاعیات] را که لازم می‌دانند، تلخیص و منتشر کنند، دیگر بهتر خواهد شد.^۹

اطلاع دارم که عده‌ای از توده‌ای‌های خارج و داخل زندان، روی هم رفته، برله یا علیه «خط‌مشی»^{۱۰} نسبت به دفاعیات من بسیار خوشبین بوده‌اند. عده‌ای [از زندانیان سیاسی] را که به برازجان فرستاده بودند، برگرداندند. [عبّاس] عاقلی زاده و [منوچهر] صفا را دیدم. حدود ده نفر بیشتر از توده‌ای‌ها، افسر و غیر افسر به دیدن من آمدند و شنیدم که روی هم رفته همه خوشبین هستند و بعضی [خوش بینی خود را] اظهار نیز می‌کردند. «خط‌مشی» رسمی امروز اهمیّت ندارد. کسی برای آن پیازی خُرد نمی‌کند. این روش احمقانه آنان که پس از سکوت و پس از هواداری از ما، حتی پس از انتشار دفاعیه، و حمله مجدد برای تعدیل انشعاب

جدید^{۱۱} نشان می‌دهد که این خرها همان خرند و پالانشان هم عوض نشده. من با افراد بسیار برجسته و واقع‌بین تماس‌ها داشتم، و این اوضاع نشان می‌دهد که در رهبری حزب توده باید جراحی حسابی به عمل آید.

انتظار دوستان ما از من و بخصوص دوستان دور [رفقای جامعه اروپا] این است که گفته‌های من [در دادگاه نظامی] بتواند توده‌ای‌های روسی و چینی را راضی کند. من در اینجا مطلع می‌شوم که بمناسبت حمله به قاسمی و فروتن و سغائی لازم آمده است که حزب طراز نوین از نو مرا «اپورتونیست»، «تسلیم‌طلب» و «دست‌راستی» و غیره معرفی کند. من در اینجا در بحبوحه گرمای تابستان در ساختمانی در طبقه چهارم که از همه جا گرم‌تر و داغ‌ترست زندگی می‌کنم. این ساختمان در وسط تراس‌های آسفالته و سیمان است. خود ساختمان درست قفسی است از سیمان و آهن و شیشه‌های ضخیم و سوراخ‌های آن با میله‌های آهنی به اضافه تور آهنی پوشیده شده. شب‌ها و روزها نفس بند می‌آید. واقعاً راه نفس کشیدن و امید نفس کشیدن آزادی وجود ندارد. یک روز و ده روز و صد روز نیست. پس از سیصد روز، هنوز هشت صد روز دیگر باقیست. برای جوان سالم اهمیت ندارد. این هوای حبس اغلب توأم با دوده حَمَام و آشپزخانه و تعفن چاه‌های هزار و پانصد نفر، در این محوطه یک نفر بیمار قلبی ۶۵ ساله را هر آن تهدید به مرگ می‌کند. در مدرسه از فانوس معدنچیان می‌خواندیم که شعله آتش از بیرون توی آن به مناسبت توری‌ها نفوذ نمی‌کند. در این قفس یا فانوس که ما هستیم و از توری آهنی احاطه شده، در تابستان شب و روز هوا نفوذ نمی‌کند، هوای سنگین دائمی بدون امید به هوای آزاد! زندان قصر خیلی خوب است. شب‌ها [توی] حیاط می‌خوابند. شرایط بسیار مساعدترست.

حالا، با این وضع، من شده‌ام اُپورتونیست و تسلیم طلب و غیره، و آنها که در ساحل انقلاب سرخ آرمیده‌اند، انقلابی دوآتشه تشریف دارند، دوستان ما نیز این نقطه ضعف را دارند که گویا من و ما باید تمام انتظارات این آقایان و آقایان چینی‌ها^{۱۲} را برآورده سازیم.

ایراد من به شما این است که شماها بطور نهائی به عقل سالم بشری پشت پا زده‌اید. ملاک تعیین قضاوت شما عقل سالم انسانی نیست. ملاک و معیار شما همواره این است که چینی‌ها و ناراضی‌ها چه می‌گیرند و چگونه باید آنها را جلب کرد و تا حالا نیز کسی را جلب نکرده‌اید. خودتان استراتژی و تاکتیک محکم و پابرجا ندارید. دیروز، ما می‌بایست طبق ساز استالینتئون برقصیم. امروز نیز طبق ساز نثواستالینی‌ها و فردا اگر در آنگولا و موزامبیک، فیدل کاستروی تازه‌ای پیدا شد، از من و امثال من انتظار خواهید داشت که در این شرایط، طبق الهام فیدل کاستروی آنگولا و موزامبیک - که جدیدترین مُدل برای جوانان آزاده و فارغ‌التحصیل منچستر و غیره خواهد شد - برقصیم.

اگر واقعاً صلاح کار در این بود که من به سیم آخر بزنم، می‌زدم. من دیگر چه می‌خواهم؟ بیش‌تر از آنچه لازم بود، زنده مانده‌ام. در خانه خود نیز شرایطی بسیار بهتر از این نداشته‌ام و حالا بدتر نیز شده است. علاوه بر محدودیت‌های مالی، عذاب‌های نوع دیگر نیز در دنیای آزاد در انتظار من است. اما من برای سیاستمدار همواره عقل سالم بشری، نه راضی کردن همه و نه فریفته بودن نسبت به عوام را ملاک و معیار دانسته‌ام.

این نگرانی را پیدا نکنید که وضع من اینجا غیر قابل تحمل باشد. اگر انسان، اینجا، یک آن تسلیم یأس و نومیدی شود، کارش زار است. نباید گذاشت نومیدی سوار آدم شود. انسان باید همواره سوار او باشد و من نیز چنین می‌کنم.

مهندس بازرگان با چند نفر [زندانی دیگر] ساعتی دزدکی به اطاق من آمدند. یک روز در اینجا بودند و [بعد] به [زندان] قصر رفتند. او می‌گفت که شما دیدن ما زندان می‌آمدید^{۱۳}، برای صحّت [سلامت] شما نگران بودیم. اینجا حالتان بسیار خوب است.

از دیدن عاقلی‌زاده و صفا بسیار خرسند شدم. آنها نیز محبت بی‌پایانی ابراز داشتند، نسبت به این رهبر بازنشسته که بنا به گفته آنها فعال‌تر از هر فعالی است!

در آن اعلامیه^{۱۴} که سرتاپا دفاع بود، آیا نمی‌شد به نقاط مثبت آن دفاعیات نیز اشاره کرد^{۱۵} و تکیه بیشتر را روی آنها گذارد؟ آیا در دفاعیات [من] واقعاً چیز مثبتی نبود که به آن اشاره‌ای یا تکیه‌ای بشود، و همه می‌بایست دفاع باشد تا عده‌ای از جوانانی را که می‌دانیم پس از مراجعت به ایران، چه خواهند شد راضی کند؟ خیلی محکم‌تر و انقلابی‌ترهایشان چه شدند؟ من حتی نسبت به دوستانی که خود را [به رژیم] فروخته‌اند، نقاط مثبتی قائلم تا چه رسد به آنها که دست‌کم خود را فروخته‌اند. به نظرم این دوستان که [از اروپا] برگشته‌اند و خود را فروخته‌اند، روزی به درد خواهند خورد. آن یکی‌ها نیز از گوشه و کنار اظهار لطف و مرحمتی می‌کنند. یکی از اینها به همراهی شخصیت برجسته‌ای، پیشنهادی به یکی از خویشان دور من، راجع به من، کرده بود. هرچند که به نظر من از راه دلسوزی و محبت بود، معذک نفس وجود این پیشنهاد (که فی المجلس ردّ شده بود)، پرواضح است همه در غیاب من، مرا چند روز به اصطلاح پکر کرده بود که چرا باید او جرئت چنین پیشنهادی را بکند^{۱۶}. شاید اگر ماتالیته^{۱۷} آنها را در نظر گیریم، قابل فهم باشد. معذک، مایه تعجب است که آنها بسیار بسیار زود فراموش می‌کنند که گز ما غیر از گزی است که آنها [با آن] اندازه می‌گیرند؛ زود فراموش می‌کنند که واحد مقیاس اندازه‌گیری ما از ارزش‌ها با مال آنها متفاوت و متناقض است.

در هر حال، شما در آن دوردست‌ها فعلاً تنها امید ما هستید و اطمینان دارم که بسیاری از شماها و بخصوص افرادی و فردی خود را از هر حیث شایسته این امیدها و انتظارات در آینده نیز نشان خواهند داد. تنها اُبسرواسیون^{۱۸} که من دارم این است: ای‌کاش استراتژی و تاکتیکی مشخص و روشن انتخاب می‌شد و موقعیت نسبت به مسائل اصولی زمان مشخص می‌گردید، از ابهام احتراز می‌شد، هدف و استراتژی فدای تاکتیک نمی‌شد، افکار و انتظارات یک‌مشت جوان پُرشور، اما تهی مغز، در تعیین خطّ مشی‌ها عامل تعیین‌کننده نبود، برای قضاوت‌ها و مسائل سیاسی، چنان‌که باید و شاید، عقل سالم بشری وسیله و واسطه می‌بود نه تمایل به جلب عوام، که آنها به هر صورت و به هر قیمت برای ما دست‌زند و نوشته‌های ما را بخوانند. ای‌کاش گذشته را فراموش نکنیم، آزموده را از نو نیازمائیم. یک‌بار با استالینسم سر و کله زدیم. من نمی‌دانم دسته‌گلی را که چین دیروز در اندونزی و امروز شاید در ژاپن به شکل دیگر و فردا در افریقا و همه جا به آب می‌دهد، چگونه تفسیر کنیم. آن نویسنده معروف و نایب‌رئیس مجلس چین که یک عمر نزدیک به مائو بود و حالا در آخر عمر فهمیده که او را درک نکرده! و امثال این اعترافات را چگونه توضیح دهیم. عقل سالم انسانی از درک اینها عاجز است. ایراد من این نیست که دوستان ما [در اروپا] به اینها عقیده دارند، ایراد من این است که شما نسبت به جوانان احمق که به این افکار عقیده دارند، حساسیت دارید و انتظار دارید که مثلاً امثال من، در این شرایط تحمل‌نشدنی، هوی و هوس آنها را راضی کنیم. برای چه؟

در اعلامیه دفاعیه از ما و من نوشته بودید - و صحیح هم بود - که دفاع شما از ما همان دفاع از دیگر زندانیان [سیاسی] است. البته. اما گمان نمی‌کنم نیازی به تأکید زیاد داشت، زیرا اگر فراموش نشده باشد، وقتی

آزاد بودم نوشتم که شما برای صفا و عاقلی زاده سرمقاله نوشتید، اما برای فارغ‌التحصیلان منجستر^{۱۹} سرمقاله نوشتید. البته چنین نیز باید باشد: آخر بی.بی.سی. و پنجاه‌ونه نفر نماینده حزب کارگر شوخی نیست، بخصوص وقتی چپ‌نما و سمپاتی‌زان چین [کمونیست] باشند. در اینجا، در پرونده سازمان امنیت، وقتی شماره سوسیالیسم [ارگان جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا] را دیدم که راجع به ما و شایان نوشته بود، به یاد آن مطالب که نوشته بودم، افتادم. ایراد این نیست که چرا برای جامعه سوسیالیست‌های [نهضت ملی ایران] سرمقاله نوشتید. ایراد این است: برای اینها که به دست و پای ارباب [شاه] افتادند و تقاضای عفو کردند، چرا سرمقاله نوشتید. شاید من بی‌انصافی می‌کنم. ببخشید. در برابر هزاران کار و عمل مثبت شماها این ایرادات بيمورد است.

درد بی‌پایان و تشکرات مرا به دوستانی که لازم می‌دانید، انفرادی و دسته‌جمعی، برسانید. این قلب بیمار من سرشار از محبت نسبت به آنها و در انتظار دیدارشان است.

[رضا] شایان و [علیجان] شانس‌آزمایش درخشانی [در بازجویی و در دادگاه] دادند. از وجود چنین رفقای بسیار بسیار مفتخرم. با اصرار لویح [دفاعی] آنها را گرفتم و به دست آن دوست ارجمند^{۲۰} دادم که نمی‌دانم درباره او چه بنویسم.

یادداشت‌ها:

۱. اشاره‌ای است به زندان پنجاه‌وسه نفر.
۲. یعنی انقلابیون پیشرفت می‌کنند.
۳. منظور دوستان و رفقای جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپاست.
۴. برای شرح دستگیری ملکی، رضا شایان، علیجان شانس و حسین سرشار در مردادماه ۱۳۴۴، رجوع فرمائید به کاتوزیان، خاطرات سیاسی خلیل ملکی.

۵. آرداشس آوانسیان.
۶. منظور رهبران و احزاب سوسیالیست در اروپای غربی و بین‌الملل سوسیالیست‌ها و عفو بین‌المللی و غیره است.
۷. شخصی به نام عطّارپور (که با نام مستعار دکتر حسین‌زاده در اداره کلّ سوّم ساواک بود). رجوع فرمائید به خاطرات سیاسی خلیل ملکی. اما البتّه این دستگاه دولتی بود که برای این کار ملکی را در اختیار عطّارپور گذاشته بود. عطّارپور چند روز قبل از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ از ایران گریخت.
۸. بخشی از لایحه دفاعیه کتبی ملکی را در جراید (اطلاعات و کیهان)، به صورتی متحدالشکل، یعنی به همان صورتی که رژیم تهیه می‌کرد و برای این روزنامه‌ها می‌فرستاد) منتشر کردند. اما رژیم این متن را هم تحریف کرد و هم عبارات و پاراگراف‌هایی به آن افزود.
۹. متن کیفرخواست دادستان نظامی علیه رهبران جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران و چکیده‌ای از دفاعیات ملکی در دادگاه نظامی درسته در شماره ششم مجله سوسیالیسم (فروردین‌ماه ۱۳۴۵) و متن لایحه دفاعیه ملکی در ردّ کیفرخواست در شماره هفتم همین مجله (مهرماه ۱۳۴۵)، در بخش اسناد، از صفحه ۳۶ تا صفحه ۵۶ منتشر شد. هرگز در مطبوعات ایران (نه در اطلاعات، نه در کیهان) منتشر نشد.
۱۰. منظور «خطّ مشی» حزب توده است.
۱۱. اشاره است به «انشعاب» احمد قاسمی، غلامحسین فروتن و سغائی است پس از جدا شدن جمع بزرگی از جوانان و دانشجویان حزب توده در اروپا از آن سازمان، که «سازمان انقلابی حزب توده ایران» را بنیاد کردند.
۱۲. منظور از «آقایان چینی‌ها» قاسمی و فروتن و سایر مائوئیست‌های ایرانی در آن سال‌هاست.
۱۳. در سال ۱۳۴۲، مهندس بازرگان و یارانش به زندان افتادند و در دادگاه نظامی محاکمه و محکوم شدند. ملکی چند بار به دیدن آنان به زندان رفت، به عنوان «ملاقاتی».
۱۴. اشاره به اعلامیه‌ای است که جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا در اعتراض به دستگیری و زندان و محاکمه ملکی و یارانش منتشر کرد.
۱۵. در زمانی که آن اعلامیه نوشته و منتشر شد، متن دفاعیات ملکی به دست مسئولان جامعه اروپا نرسیده بود تا در اعلامیه خود «به نقاط مثبت آن دفاعیات نیز» اشاره کنند.

نامه‌های زندان ۳۴۱

۱۶. رفقای اروپا از این ماجرا بی‌خبر بودند، و بی‌خبر ماندند. از کلمات خود ملکی چنین برمی‌آید که به او پیشنهاد سازش با رژیم را کرده بودند در عوض مال و مقامی.
۱۷. طرز تفکر، طرز فکر، روحیات.
۱۸. ملاحظه، تذکر، ایراد.
۱۹. اشاره‌ای است به پرویز نیکخواه و یارانش (که برخی از آنان در شهر منچستر، در انگلستان، درس خوانده بودند).
۲۰. جلال آل‌احمد.

این اصل نامه‌ای است به خط خود ملکی از زندان به آلبرت کارتی دبیر بین‌الملل سوسیالیست‌ها در لندن، برای تشکر از اقدامات آنها در دفاع از حقوق او و یارانش. نامه را جلال آل‌احمد هنگام ملاقات با ملکی در زندان گرفته و به اروپا فرستاده بود. در اروپا ترجمه شد و برای کارتی فرستاده شد.

مه ۱۹۶۶ برابر با اردیبهشت ۱۳۴۵

رفیق عزیز

امیدوارم کنفرانس برای تعیین [ناخوانا] اصلی یک سیاست سوسیالیستی برای کشورهای آسیایی، چنانکه در نظر داشتید تشکیل شده باشد و یا بزودی با موفقیت تشکیل شود. امیدوارم جای من در آن کنفرانس خالی نباشد و یکی از دوستان جوان و پرشور ما در اروپا واقع‌بینانه در آن شرکت کند. من از مساعدت‌های خیلی باارزش شما، که در جرائد سوسیالیستی اروپا و اقدام باارزش رئیس‌جمهور فرانس یونانس^۱ تجلی کرد، بی‌نهایت خرسندم. هرچند در کیفرخواست مطالب ضدّ و نقیض بسیار بسیار زیاد بود اما اقدامات در خارج موجب شد که اتهام بیهوده کمونیستی را در عمل پس بگیرند، و در ماده استنادی دادستان فقط ضدّ سلطنت مشروطه ذکر شده است. برای آن نیز چون سندی نبود، درست برخلاف تمام قوانین محاکمه در ایران، در رأی دادگاه به اسنادی متوسّل شدند که در کیفرخواست و پرونده منعکس نبود. و آن اسناد را که به من نسبت دادند برای اولین بار می‌شنیدم. زیرا در تاریخ صدور ادعای آن

اعلامیه‌ها من در بیمارستان در وین بستری بودم، و نه تنها مسئولیتی در آن موارد نداشتم بلکه به کلی از آنها بی‌خبر بودم. اقدامات تو و دیگر دوستان از نوع آقای [ژان پل] سارتر و همکارانش موجب شد که این محاکمه خیلی بی‌سروصدا و پنهانی تمام نشود. و این کمک دوستان اروپایی بار دیگر مرا به یاد شعار معروف می‌اندازد که «تمام سوسیالیست‌های جهان باید متحد شوند». ما در گوشه زندان تأثیر این همه همبستگی بین‌المللی را حس می‌کنیم، و بدون آن وضع من و دیگران خیلی بدتر می‌بود. این سطور کوتاه را با دروهای قلبی از گوشه زندان با جمله‌ای خاتمه می‌دهم که پسر دانشجوی من در ژنوا، در نتیجه مساعدت‌های رفقای ایتالیایی - که بنا به توصیه تو به عمل آمده - به مادرش نوشته است: خوشوقتم، که در این جهان پهناور بسیار تنها و بی‌پناه نیستیم.

با صمیمانه‌ترین و گرم‌ترین سلامهای سوسیالیستی

یادداشت‌ها:

۱. یونانس در دولت حزب سوسیالیست رئیس‌جمهور اتریش بود و هنگام سفر شاه به آن کشور برای اسکی موضوع محاکمه نظامی ملکی را با او مطرح کرد.

نامه ملکی از زندان به سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا

دفاع ملکی از خود در محکمه نظامی مستدل و منطقی و کوبنده، اما عاری از غلیان احساسات و دادن شعارهای آرمانگرایانه بود. این نوع رفتار، این طرز بیان و این شیوه دفاع در آن زمان چندان خریداری نداشت، در حالی که امروز، پس از سی و چند سال تجربه بیشتر، و رشد و بلوغ نسبی سیاسی، پیشرفته‌ترین راه و روش به شمار می‌آید. در هر حال، بعضی از دوستان ملکی - بویژه در خارج از ایران - به این مناسبت از او انتقادهایی کردند. منطقی‌ترین این انتقادات به این بود که بخش قابل ملاحظه‌ای از دفاعیات ملکی صرف دفاع از خود در برابر رهبری حزب توده شده بود. حال آن‌که، به نظر انتقادکنندگان، بهتر بود که فقط به دفاع از خود در برابر رژیم بپردازد. در این مورد خاص بعداً معلوم شد که مقدار زیادی از کیفرخواست دادستان نظامی اتهامات حزب توده را درباره ملکی تکرار کرده بود و ملکی، ناگزیر در دفاعیات خود، به این تهمت‌ها نیز پاسخ گفته است.

اما نکته بسیار مهم‌تر این بود که آنچه به نام دفاعیات ملکی در روزنامه‌های اطلاعات و کیهان چاپ می‌شد، متن متحدالشکلی بود که سازمان امنیت آن روزنامه‌ها را وادار به چاپ آن می‌کرد، و در نتیجه چیزهایی از دفاعیات ملکی می‌کاست و به آن می‌افزود که تأثیر منفی بگذارد. جلال آل احمد که تنها شاهد یا «تماشاچی» محاکمه ملکی و یارانش بود آن‌گاه دریافت که وقتی عطارپور (با نام مستعار «دکتر حسین زاده»)، بازجوی سازمان امنیت، به او گفته بود «ما ملکی را رسوا خواهیم کرد» منظورش چه بود (رجوع فرمایید به آل احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، و پیشداد و کاتوزیان، یادنامه خلیل ملکی).

گذشته از همه نکات بالا، این نامه مفضل از بسیاری جهات دیگر،

نه فقط اهمیت تاریخی دارد، بلکه برای توسعه سیاسی امروز و فردا نیز سودمند است.

آخر این که آل احمد این نامه را در ملاقاتی که در زندان با ملکی داشته از او گرفته، در جیبش گذاشته و بیرون آمده. و چون این احتمال بود که او را بازجویی بدنی کنند و نامه را بگیرند، ملکی در شیوه بیان مطالب حداکثر حزم و احتیاط و دوراندیشی را به کار برده، و خاصه این که از کسی نام نبرده است.

یادداشت جلال آل احمد

این نامه‌ای است که ملکی [از زندان] فرستاده برای شما. به انتظار این که مسافری پیدا شود آنقدر معطل شدم تا خودش از زندان درآمد (یک روز پیش از ۴ آبان ۱۳۴۵)، و امروز ۹ آبان است. و بریده‌های اطلاعات را هم به سفارش مرتضی خان^۱ فرستادم که اخیراً پیش تو بوده.

والسلام

جلال [آل احمد]

تهران، مهرماه ۱۳۴۵

بعضی از دوستان - و بخصوص دوستی - بطور کتبی نظریاتی در مورد دفاع من در دادگاه نظامی داده‌اند. اینها تصوّر می‌کنند که دفاع من در این دادگاه می‌بایست غیر از آن باشد که بود. این انتقاد را من می‌پذیرم و بخصوص دو هفته پیش که شرح حال [زندگی نامه] تروتسکی را از قول ایزاک دویچر^۲ می‌خواندم، تحت تأثیر او در دفاع از انقلاب ۱۹۰۵ [در روسیه] قرار گرفتم و پیش خود فکر کردم که آیا بهتر نبود که دفاع من در این دادگاه نظامی - در حدود کوچک اوضاع و احوال خودمان - چیزی شبیه [دفاع] او باشد؟ بالاخره به مناسبت انتظار و توقع دوستان و رفقا این

نظریه را پیدا کردم که ای کاش این اشتباه یا خطا یا غفلت روی نداده بود. در هر حال، گذشته است و پشیمانی و اعتراف به خطا - و یا غفلت - دیگر سودی ندارد.

من به این نظر نرسیده‌ام که دفاع من، از لحاظ سیاسی، خبط و خطا بود و خلافِ مصلحت، بلکه اولاً از لحاظ توقع و انتظار دوستان خبط یا خطا یا غفلت بود، زیرا چرا کاری نمی‌کردم که دوستان نیز راضی باشند؛ ثانیاً از این لحاظ من تحت تأثیر دفاع تروتسکی قرار گرفتم که هر عمل شجاعانه، اگر از لحاظ سیاسی نیز مفید و مطلوب نباشد، دست‌کم از لحاظ هنری قابل ستایش است و انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

در این جا، من «اما» هایی دارم اما نباید تصور کرد که انتقاد مذکور وارد را می‌خواهم پس بگیرم. نه! من آن انتقاد را در کُش و به نحوی که گفتم، بدون «رِزرو» می‌پذیرم. آنچه [در این جا] بیان می‌کنم ابداً برای توجیه نیست، بلکه برای توضیح است که چرا چنین شد و چنان نشد. حتی در مورد تروتسکی باید خاطر نشان سازم که عده‌ای از رهبران سوسیال-دموکرات و انقلابیون درجه یک آن زمان، از بیرون سفارش‌هایی برای تروتسکی فرستاده و خواسته بودند که او دفاع حقوقی بکند و مسئولیت عصیان مسلحانه را به عهده نگیرد و غیره و غیره. در واحد مقیاس کوچک [خودمان]، توصیه کرده بودند که مثلاً همان روشی را که من تعقیب کردم، بکند که طبق مصلحت سیاسی باشد. اما تروتسکی جوان و جوای نام، با آن شور و شوق انقلابی و تحرک رام‌نشدنی، توصیه آنان را نپذیرفت و با تحقیر آن را رد کرد. البته تروتسکی [در دادگاه] گفت: من و رفقایم اقدام مشخص برای عصیان انقلابی نکردیم، زیرا عصیان مسلحانه چیزی نیست که از امروز تا فردا [بتوان] آن را راه انداخت. عصیان مسلحانه را سیاست تزار و پلیس او تحریک کرده‌اند. ما عصیان

مسلحانه را آماده نکردیم، بلکه خود را برای عصیان مسلحانه جبری و احترازناپذیر آماده کردیم.

معذک، اگر اوضاع آن روز روسیه را با اوضاع امروز ایران مقایسه کنیم، نمی‌توان این نکات را نادیده گرفت: ۱- در روسیه، موقعیت انقلابی وجود داشت. هرچند عصیان مسلحانه شکست خورده بود، تزار ضعیف بود و امتیازات زیادی در منشور خاصی برای انقلابیون قائل شده بود. افکار عمومی انتظار ادامه انقلاب را داشت. سرتاسر روسیه تزاری از سازمان‌های پنهانی انقلابیون وُول می‌زد که حالا علنی و نیمه‌علنی شده بودند. همه جا، شور و شوق و حرارتی بود. حزب سوسیال-دموکرات داشت شکل می‌گرفت. شوراها، عظیم و نیرومند کارگری هنوز پابرجا بودند. ۲- با وجود این که دادگاه [تروتسکی] سرّی بود، حدود هزار نفر تماشاچی بعنوان خانواده و غیره در دادگاه بودند. ۳- اوضاع نوعی بود که تروتسکی پیوسته مطالبی [در زندان] می‌نوشت و بیرون می‌داد و با امضای استعاری در جراید علنی و مخفی چاپ و به مقدار زیاد منتشر می‌شد. ۴- روحیه انقلابی حتی قضات دادگاه را تحت تأثیر قرار می‌داد. دادستان تحت تأثیر دفاع تروتسکی قرار گرفت و تترسید از این که از او ستایش کند، هرچند از اظهارات او برای مجرم بودنش اتخاذ سند کرد، اما شجاعت و صراحت او را ستود. ۵- آنها محکوم به زندان‌های کذائی امروز ما نشدند که راه خلاص وجود ندارد، محکوم به تبعید به سیبری شدند. اما تروتسکی از پیش پول و وسایل آماده کرده بود و حتی پیش از رسیدن به مقصد تبعید، از وسط راه فرار کرد و به مهاجران [روس در] اروپا و در لندن به لندن پیوست.

دوستی که کتباً از من [و از دفاع من در دادگاه نظامی] انتقاد کرده، رونوشتی از نامه سرگشاده سابق^۳ مرا ضمیمه نامه‌اش کرده، نامه

سرگشاده‌ای که در آن من هیئت حاکمه ایران را متهم به این و آن کرده‌ام و استنتاج کرده بود که گویا گفته آن روز من با کردار امروز توافق ندارد، زیرا در آن جا [در آن نامه سرگشاده] چنین و چنان گفته‌ام اما گویا در دفاع دادگاه نظامی آنها را و آن نامه را فراموش کرده‌ام.

پیش از این که محتوای لایحه دفاعیه و سایر دفاعیات را با محتوای نامه سرگشاده مقایسه کنم، خوب است کمی به موقعیت آن روز و موقعیت امروز ایران توجه شود تا روحیه من، هم در آن روز و هم امروز - که لابد^۴ نابه‌غای مستقل از جامعه [ایران] نیستم - روشن شود.

موقعیت انقلابی آنروز: ۱- نظرم هست که در آن روزها، پیش از رفتن زندان، حتی تا حدود [ساعت] دوازده شب دوستان مبارز از این گوشه و آن گوشه تهران به خانه من می‌آمدند، خبر می‌آوردند و دستور می‌خواستند. مردم و بخصوص دانشگاه به‌پا خاسته بود. رهبران جبهه ملی در [مجلس] سنا متحصن بودند. میتینگ‌های باشکوه و با عظمت تشکیل می‌شد. رییس وقت شهربانی - که علم و زندگی هفتگی را توقیف کرده بود - به من تلفن کرد و گفت: آقا، این روزنامه شما و عکس‌ها و تفصیلات آن تمام دانشگاه‌های شهرستان‌ها را و ادار به عصیان کرده است. به مناسبت شور و شوق انقلابی، شماره توقیف شده روزنامه [علم و زندگی] که قیمت آن دو ریال بود ده تا پانزده تومان نیز فروش می‌رفت. ده ریال و پانزده ریال نرخ معمولی آن شده بود. ۲- در آن روزها، هیئت حاکمه برنامه‌ای نداشت تا اگر مردم را نتوانست گول زند، دست‌کم خود را گول زند. رژیم در خلاء زندگی می‌کرد و نمی‌دانست چه کار کند. ۳- دول غربی و شرقی هر دو مخالف هیئت حاکمه بودند. آمریکای کیندی مخالف رژیم ایران بود و اینها سخت نگران. رییس کشور شوروی، برخلاف تمام نزاکت‌های دیپلماتیک، اعلام می‌کرد که در ایران، موقعیت انقلابی حکمفرماست و دیری نخواهد گذشت که این رژیم ساقط شود.

امروز در چه موقعیتی قرار داریم: ۱- بخصوص پس از گرفتاری [و زندانی شدن] ما و در زمان دادگاه ما، سکوت و رکود مطلق چه از نظر جبهه ملی و چه جامعه سوسیالیست‌ها و سایر احزاب. پورساتناژ [درصد] رفقای اروپا که به تهران برمی‌گردند و به دیدن من در زندان می‌آیند بیشتر است تا رفقای اینجا. متأسفانه، محافظه‌کاری نهضت ملی عموماً امروز حتی از انتظارات سازمان امنیت نیز بالاتر است. برای تهیه اسناد و مدارک، برای دادگاه، هیچکس به من کمک نکرد، مگر یک دوست غیرسازمانی که از اروپا اسنادی تهیه کرد. فقط زن و فرزند و برادر من [رضا ملکی] آنچه در دسترس داشتند، آوردند. سکوت و رکود امروز را با شور و شوق انقلابی آنروز مقایسه کنید! ۲- هیئت حاکمه امروز برای خود برنامه داخلی دارد که گویا برخلاف آنچه ما در تبلیغاتمان می‌گوییم چیزی بالاتر از تظاهر^۵ مطلق است. در هر حال، اطمینان و اعتمادی به خودشان پیدا کرده‌اند. اگر آنروز با داشتن سند مرا به دادگاه نمی‌بردند، امروز بدون داشتن سند جرمی ما را به دادگاه می‌کشند! ۳- وضع رژیم هم از لحاظ شرق و هم غرب قابل مقایسه با آنروزها نیست. به جای آن اظهارات معروف خروش‌چف، امروز حتی دول شرقی و شوروی از «انقلاب سفید» و اصلاحات ایران سخن به میان می‌آورند. دوستان سوسیالیست و مارکسیست ما که در اروپا نشسته‌اند، ارتباط خود را با ایران بکلی از دست داده‌اند. تعجب ندارد که برخلاف روش [میتد] مارکسیستی، آنها چرا لحن نامه آن روز مرا با لحن دفاع امروز مقایسه کرده و اختلاف لحن آن دورا مربوط به تناقض در کردار و گفتار من تلقی می‌کنند! اگر من به فرض با لحن آنروز، امروز می‌گفتم: «من از ملت ایران تقاضای اسناد و مدارک می‌کنم و اطمینان دارم که دادگاه و دادستان شما زربار اسناد و مدارک و اذعاناً ملت ایران...» گفتن این، امروز مسخره کردن خود است.

من اصلاً وسیله‌ای برای رجوع به ملت ایران ندارم. در آن روز، این کار به آسانی امکان‌پذیر بود. اما امروز من به اسنادی که در دفتر مجله [علم و زندگی] و خانه رفقا وجود دارد، نمی‌توانم دسترسی پیدا کنم.

اما در مورد محتویات آن نامه [سرگشاده] و این دفاع [در دادگاه نظامی] که شما تناقض و اختلاف زیاد [میان آن دو] کشف کرده‌اید، خود جای تعجب است. من در اینجا شواهدی ذکر می‌کنم. اگر خود شماها نیز توجه کنید، خواهید دید که نه تنها محتویات و اتهامات آن نامه سرگشاده در گفته‌ها و در لایحه دفاعیه من بوده، بلکه وسیع‌تر و منظم‌تر و مشروح‌تر و اصولی‌تر از آن نامه سرگشاده در دادگاه [نظامی] ماهیت رژیم [شاه] تشریح شده است. البته لحن کلام فرق کرده، که نتیجه منطقی وضعیت است. در اوضاع و احوال کنونی و در این شرایط، آن لحن مسخره می‌بود و رفتار پهلوان‌پنجه‌ای بود که کلمات و عبارات توخالی ادا کند. کیفرخواستی بالزاک‌وار که «متهم می‌کنم» را دائماً تکرار کند، در لایحه دفاعیه و گفته‌های من نیست، اما اتهامات به رژیم بیشتر از آن نامه [سرگشاده] هست. به رُخ من کشیده شده آنچه درباره دزدیده شدن حق مقدس دهقانان در آن نامه سرگشاده هست، گویا من حالا فراموش کرده‌ام. به [روزنامه] اطلاعات رجوع کردم، عین این عبارت در لایحه دفاعیه کتبی بود که در روزنامه‌ها هم درج شده: «سلب شدن مقدس‌ترین حق ملت ایران را از تمام زنان و مردان ملت ایران با صراحت اعلام می‌کند». در مورد غارت کردن ذخائر و اموال ملت ایران که در نامه سرگشاده بود و دوستان به رُخ من کشیده‌اند که گویا حالا فراموش شده، علاوه بر این که مکرر به این مسائل در دادگاه اشاره شده، این جانب نکات اصلی اعلامیه جبهه ملی سوم را در دادگاه خواندم و از آن دفاع کردم، که بخش عمده آن مربوط به حیف و میل کردن اموال و ذخایر ملت ایران است. اگر توجه

فرمایید، اصلاً نکته‌ای در نامه سرگشاده نیست که در دادگاه مشروح‌تر بیان نشده باشد. البته ممکن است بعضی از قسمت‌ها از گفته‌های من [در دادگاه نظامی] در خارج حتی در دسترس دوستان نباشد و منعکس نشده باشد، مانند اعلامیه جبهه ملی سوم که ضمیمه لایحه دفاعیه بود اما در جراید [تهران] منعکس نشد و توضیحات و دفاع من از این اعلامیه حتماً در صورت جلسه دادگاه هست، اما شاید در خلاصه‌ای که من تهیه کرده‌ام نباشد. تصور نمی‌کنم که وظیفه تهیه این صورت‌جلسات به عهده من باشد. با وجود این، من کوشیدم نه تنها مال خود [یعنی: متن دفاعیات خود]، بلکه مال آن دو نفر^۷ را با اصرار و تأکید از آنها بگیریم. آنها وسیله و امکان بیرون دادن [متن دفاعیات خود را] نداشتند، اما یک دوست غیرسازمانی^۸ آنها را از من گرفت و به محل خود رساند.^۹

من با استناد به نوشته‌ها و گفته‌های نوکران خودشان نشان دادم که مجلس [شورای ملی] و [مجلس] سنا نماینده ملت نیست، بلکه «مطیع الدوله»های سنا و شورا هستند. نشان دادم که اکثریت [در مجلس شورا و در مجلس سنا] صوری و تصنعی است و زن و مرد [ایرانی] حق واقعی انتخاب ندارند.

حالا این سؤال مطرح است که چرا دوستان صمیمی (که در علاقه و صمیمیت آنها، حتی از جنبه خصوصی، درباره من کوچک‌ترین شک و تردید نیست) به این حقایق توجه نکرده و تصور می‌کنند که محتویات آن نامه سرگشاده بسیار بوده، اما لایحه دفاعیه و گفته‌های من [در دادگاه نظامی] فقط دفاع محض بوده؟ این رفقای صمیمی و روشنفکر من، که دارای عقل سالم بشری هستند، چرا از حقیقت و واقعیت به این وضوح غفلت کرده‌اند؟ در حین فکر کردن به این اوضاع، به یاد صحبتی افتادم که [حسین] ملک در تبریز برای من و چند نفر حکایت کرد. ملک می‌گفت

رفقای پرشور و شوق تبریز از او خواسته بودند که اعلامیه‌ای بنویسد و او نوشته بود. می‌خواست بخواند. عنوان آن را چنین می‌خواند: «کارگران، دهقانان، پیشه‌وران، روشنفکران!» یکی از رفقا حرف او را قطع کرده و می‌گوید: «این خوب نیست، باید محکم‌تر بنویسی. ملک» او می‌گوید: شما بگویید چطور بنویسم؟ آن رفیق با شور و شوق، صدای خود را کلفت می‌کند و با تکیه زیاد روی کلمات، می‌گوید بنویسد که: «کارگران! دهقانان! پیشه‌وران! روشنفکران!» ملک و دیگران به او خندیده بودند. من گفتم خنده ندارد. او که دارای روح توده (توده نه به معنای سیاسی آن، بلکه به معنای اجتماعی و روانشناسی-اجتماعی آن) است، برای او محتوای منطقی اعلامیه هیچ اهمیت ندارد. برای او لحن و استحکام معنا دارد. برای رفقای روشنفکر ما در اروپا که بدون شک نه تنها دارای عقل بشری سالم متوسط‌اند بلکه بالاتر از آن نیز می‌باشند، به مناسباتی محتوای منطقی مهم نیست، برای اینها نیز لحن مهم است، با این فرق که برای آن رفیق تبریزی لحن صدا و کلام بود که مهم بود، برای دوستان روشنفکر دیگر لحن انشاء و لحن تدوین مطالب مهم است نه محتوای منطقی. شاید برای این‌که «پیک ایران» و غیره و بخصوص آن توده جوانان «چینی» [مائوئیست] برای خود لغت‌پردازی خاص ایجاد کرده‌اند که هرکس لحن کلامش طبق آن نبود، نمی‌تواند ادعای آزادیخواهی کند. دوستان ما نیز که فریفته جلب کردن آنها هستند، از من و امثال من که در ایران در محیط کدائی و در محیط زندان و دادگاه نظامی هستیم انتظار دارند که لحن کلام مورد پسند آن جوانان را به کار ببریم.

در هر حال، این تفسیر من غلط باشد یا صحیح، این واقعیت انکارناپذیری است که محتوای نامه سرگشاده، بهتر و مشروح‌تر اما بالحن ملایم و منطقی در نوشته‌ها و گفته‌های من در دادگاه هست - که به بعضی

از آنها باز هم اشاره خواهد شد. جواب این [سؤال] را که چرا دوستان ما متوجه آن نشده و تضادّ میان آن دو را به رُخ من کشیده‌اند، خودتان پیدا کنید.

خاطرم هست زمانی به یکی از دوستان^{۱۰} در پاریس نوشتم که اگر میل دارید [مجله] سوسیالیسم در ایران به مقدار زیاد منتشر شود، باید توجه کنید که در چهارچوب قانون اساسی باشد و بخصوص به رییس کشور [شاه] اهانت نشود، و الاً به فرض که عده‌ای آن را توزیع کنند، بزودی توقیف می‌شود و عده‌ای به زندان می‌افتند و توزیع مجله سوسیالیسم غیرممکن می‌گردد. آن دوست در جواب، نامه‌ای مفصل نوشت و با صراحت گفت که عقیده شما صحیح است، صحنه اصلی مبارزه ایران است. ما نباید این‌طور با امواج پیش می‌رفتیم و با مبارزان «توی گود» فاصله و اختلاف فاز پیدا می‌کردیم. نوشته بود: نمی‌دانم چرا این‌طور شد و چند علت ذکر شده بود. یکی این بود که شاید دنباله‌روی از انقلابی‌نمایان و از حزب توده کردیم. و قول داده بود که با طول زمان اما زود وضع را عوض می‌کنند و با مبارزان مترقی و آزادیخواه ایران همگام و هم‌رای می‌شوند و در چهارچوب قانون اساسی، با قبول اصل فعالیت علنی و قانونی، کار می‌کنند. اما به این وعده عمل نشد، سهل است که بدتر هم شد. بعدها آن دوست در ضمن نامه دیگر نوشت: حالا اینجا رسم شده است که به فلان و فلان بد و بیراه می‌گویند و می‌نویسند و غیره و غیره. او دیگر تصریح نکرده بود که دیگران چنین کردند، ما نیز چنان می‌کنیم، بلکه در عمل دنباله‌روی مطلق برخلاف عقل سالم بشری کردند.

در شهر وین [اتریش]، یکی از دوستان مشترک روزی از دورویی یکی از رهبران جبهه ملی [یعنی: سازمان جبهه ملی دوم در اروپا] به من شکایت کرد. می‌گفت: روزی با هم در کافه‌ای صحبت کردیم. آن شخص

از عدم واقع‌بینی خودش و رفقاییش بحث‌ها کرد و گفت مصمم هستم که اگر دیگران را نتوانستم قانع کنم، خودم کنار بکشم. دوست مشترک می‌گفت: فردای آن روز من با آن رهبر جبهه ملی [دوم در اروپا] به جلسه دانشجویی رفتیم که بمناسبت تشریف‌فرمایی عده‌ای از انقلابیون دوآتشه گراتس [اتریش] در آن جلسه آتشی روشن شده بود و حرف‌های منطقی و غیرمنطقی را که با لحن مناسب می‌توانستند به کرسی نشانند با طغیان و عصیان بیان کرده و تصمیمات می‌گرفتند و در حقیقت، طوفانی در یک استکان آب ایجاد کرده بودند. دوست مشترک می‌گفت: این رفیق جبهه‌ای که بغل دست من نشسته بود و دیروز چنین و چنان می‌گفت، یکدفعه دیدم بدون این‌که به من حرفی بزند، خیزی برداشت و خود را پشت تریبون رساند و داد سخن داد! و غیرواقع‌بینانه‌تر از هر غیرواقع‌بینی حرف زد و پیشنهاد داد. من به دوست مشترک توضیح دادم که او وقتی در کافه، تنها با تو حرف می‌زد، خودش بود و هر چه گفته از روی صداقت و صمیمیت گفته. اما در آن جلسه کذائی او خودش نبود که حرف می‌زد. او به اصطلاح روانشناسی- جامعه‌شناسی، «توده‌ای»^{۱۱} شده بود، یعنی عقل سالم بشری خود را موقتاً کنار گذاشته و در «روح توده» که مشترک بین تمام اشخاص حاضر بود، منحل شده بود؛ همان‌طور که متصوّف و عارف فنا فی الله می‌شود و بودائی در نیروانا منحل می‌گردد، آن رفیق هم در روح مشترک توده‌ای منحل و با آن یکی شده بود. او وقتی به خانه برمی‌گردد ممکن است دوباره خودش بشود و یا نشود: بستگی دارد به اوضاع و احوال اجتماعی و قدرت شخصی او. حتی شیلر در شعری چنین آورده است: هرکس را که بعنوان فرد تنها مطالعه می‌کنم، باهوش و باعقل است. وقتی در توده منحل می‌شود، یک احمق از آنها ساخته می‌شود. در عصر حاضر، در دوران رهبری صحیح، به جای احمق ممکن است یک مبارز

مفید از آنها ساخته شود. ولی در محیط‌هایی که رهبری صحیح و جدی نیست و بلبشو حکمفرماست، عقل سالم بشری از میان می‌رود. در این باره، گفتنی زیاد است. سخن کوتاه می‌کنم.

و اما دربارهٔ این که «ملکی حمله سیاسی را تبدیل به دفاع سیاسی کرد»: در رأی دادگاه - که از قرار معلوم محرمانه بود و حتی بموجب تقاضای کتبی هر چهار نفر ما^{۱۲} یک نسخه از آن به ما ندادند - چنین آمده بود: ملکی در دادگاه نیز انقلاب شاه و ملت را تخطئه کرد. حالاکه در متن رأی دادگاه، من انقلاب شاه و ملت را تخطئه کرده بودم، نمی‌دانم چطور شد که در جرائد وفادار بودم^{۱۳}. دربارهٔ بخش‌های مهم مواد شش‌گانه «انقلاب شاه و ملت» بحث کردم. دربارهٔ «انقلاب کشاورزی» (!) گفتم: ما با لغو شدن فتوای فیه و سیستم ارباب-رعیتی صدرصد موافقیم. اما ما در آنچه جانشین آن باید بشود با دولت‌ها اختلاف نظر داریم و با برنامه‌هایی که دولت امینی و بعد دولت علم ارائه داده‌اند، مخالفیم. پس از این، حدود سه صفحه از «مراومه [جامعهٔ سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران]» را که مربوط به اصلاحات و رفورم کشاورزی است، خواندم و از ملی شدن آب و زمین دفاع کردم^{۱۴}، و همچنین از شرکت‌های تعاونی تولید و توزیع کشاورزی (که از کتاب برخوردار عقاید و آراء به بعد آنها را گفته و نوشته بودم). اگر این تشریح سیاست سوسیالیستی مثبت نیست، پس چیست؟ شما این را می‌گویید دفاع شخصی؟ اگر این مطالب در روزنامه‌ها [ایران] منعکس نشد، تقصیر من نیست. حتی در لایحه دفاعیهٔ اسناد و مدارکی ضمیمه شده که بطور شفاهی در اطراف آنها به تفصیل بحث کردم. در مورد «سهیم کردن کارگران در منافع کارگاه‌های صنعتی و تولیدی»، دولت را مسخره کردم و گفتم در اروپا نیز کارگران با سوءظن به این‌گونه اقدامات می‌نگرند. گفتم طبق اسناد و مدارک غیرقابل انکار، فقط

هشت درصد از کارگران ایران مشمول این «قانون» هستند و بطور متوسط به هر نفر چهار ریال می‌رسد! به تفصیل بیان کردم که به جای این «اختراع» غیرمنطقی، باید حداقل مزد کارگر را مشخص ساخت و از ایشل متحرک و غیره، از مزد ده ریال [در ساعت] صحبت کردم و تفصیل را به [علیجان] شانس‌ی ۱۵ واگذار کردم. در مورد شرکت‌های تعاونی (یکی از افتخارات بزرگ انقلاب سفید!) مگر نخواندید که [اسدالله] رشیدیان را چگونه مسخره کردم و این انقلاب سفید را به عنوان ضد انقلاب معرفی کردم. البته همواره با حزم و احتیاط، که روی سخن با [اسدالله] علم [نخست‌وزیر] و ارسنجانی (وزیر کشاورزی) و رشیدیان (مظهر ارتجاع و سرمایه‌داری وابسته در ایران) باشد نه با شخص اول کشور که ما در ضمن قانون اساسی به او باید احترام قائل باشیم. مخالفت صریح با دولت‌هایی که خود را مجری «منویات شاهنشاه» اعلام می‌کنند، اگر حمله سیاسی نیست، پس چیست؟

تیمسار دادستان می‌گفت زمانی شاگرد ملکی بودم، اما حالا من سرتیپ ارتشم و مفتخر به شاگردی ملکی نیستم. من به او تذکر دادم که سرتیپ درخشان نیز سرتیپ ارتش بود و تسلیم دموکرات‌ها [فرقه دموکرات آذربایجان] شد، اما وره‌رام نشد. گفتم در سوم شهریور [۱۳۲۰]، متفقین به ایران آمدند اما در زمان نهضت ملی که ملت قیام کرده بود کشتی‌های جنگی و تفنگدازان دریایی [انگلیسی] را ملت متوقف ساخت. به مفاد: رب اشاره افصح من العبارة (با اشاره‌ای فصیح‌تر از عبارت) نشان دادم که شما [ارتشیان] در سوم شهریور ۱۳۲۰ تسلیم شدید، اما ملت و نهضت ملی تسلیم نشد، با شرح و تفصیلات. باز «با اشاره فصیح‌تر از عبارت»، بمناسبت جمله‌ای از نیایش شاه شامگاهان که می‌گوید «ما سربازان در این سربازخانه گرد آمده‌ایم که از سرحدات میهن دفاع کنیم»، مگر نگفتم که آنها و ارتش برای دفاع از سرحدات میهن

نیست، برای خفه کردن ملت و برای مراقبت از من و از دانشجویان که در قزل‌قلعه و غیره‌اند، می‌باشد. مسئولیت اعلامیه جبهه ملی سوم را به عهده گرفتم که حیف و میل‌های ارتش و خرید اسلحه در آن بود، و غیره و غیره.... آیا اینها حمله سیاسی، البته با لحن ملایم و با نزاکت اما قرص و محکم و اساسی است یا دفاع شخصی؟ مگر دادرسی ارتش را به باد انتقاد نگرفتم. عمداً از تکنیک بازپرسی [ارتش] تعریف کردم تا بعد بگویم این تکنیک چه فایده دارد، وقتی قرار بازپرس و کیفرخواست دادستان بر روی آن خشت کج و معوج و توخالی و توأم با شکنجه‌ای قرار داده شود که سازمان امنیت گذاشته. بارها خطاب به دادرسان گفتم: ملت به شما حقوق نمی‌دهد که [رضا] شایان را بمناسبت دفاع از حقوق کارگر و انتقاد از کنسر سیوم به دادگاه بکشید.

شما که دوست صمیمی هستید، چرا همه اینها را ندیده گرفته و تصور می‌کنید که من دفاع شخصی کرده‌ام و مجموعه اینها و مطالب دیگری که به آنها اشاره خواهد شد، کمتر از محتوای آن لایحه دفاعیه است.

البته آنچه من در لایحه دفاعیه و در دفاعیات شفاهی - که قسمت‌هایی از آن در دسترس شما نیز هست - نوشته و گفته‌ام، ابدأ مساوی با محتوای نامه سرگشاده نیست، خیلی بالاتر و بیشتر از آنست. یک نامساوی بزرگ. معذک شما این نامساوی را در جهت عکس تشخیص داده‌اید. چرا؟ جواب صحیح به این چرا شاید برای خود شما بسیار مفید و پرمعنا باشد. در دادگاه اول، از مبارزات ضد استعماری نهضت ملی ایران به تفصیل صحبت کردم. روز آخر، فرستاده ویژه فرانس پرس با مترجمی آمده بود. تمام مخبرین [ایرانی] و مترجمینی که حق دارند در این‌گونه دادگاه‌ها حاضر شوند، عضو سازمان امنیت هستند. مخبرین عادی [روزنامه] اطلاعات و [روزنامه] کیهان مردمانی هستند عادی، مثل من و شما. اما

مخبرینی که به نام اطلاعات و کیهان به دادگاه می‌آیند، اصلاً در اداره روزنامه نیستند. سازمان امنیت دو نفر از اعضای خود را به نام آنها تعیین می‌کند. این مأمورین در دادگاه می‌نشینند و مطالبی به نام روزنامه‌ها به آنها می‌دهند. از نوشته‌های مستقیم آنها (یعنی از یادداشت‌هایی که در دادگاه برداشتند) یک کلمه در روزنامه‌ها نوشته نشد. فقط از لایحه دفاعیه که به دادگاه اول داده بودم، پس از «رتوش» [حک و اصلاح] در دادرسی ارتش، بخش‌هایی به روزنامه‌ها داده شد. «رتوش» از طرف سازمان امنیت نبود، از طرف دادرسی ارتش بود. باری، آن فرستاده ویژه فرانس پرس همان روز رفته و گزارش داده بود که ملکی در دادگاه نظامی گفت: مرا شما محاکمه نمی‌کنید، انگلیس‌ها محاکمه می‌کنند.^{۱۷} فردا صبح [روز بعد]، رییس دادگاه مرا خصوصی خواست اطاق خلوت و به من پیشنهاد کرد که: بگو ناخوشم تا دادگاه را تعطیل کنیم، بلکه فرجی حاصل شود. من تصور کردم که منتظر آمدن شاه از مسافرت [اتریش، برای اسکی در اینسبروک] هستند تا گزارش دهند. بعد چنین گفته شد که منظور مخفی کردن دادگاه از انظار مخبرین خارجی است. رییس دادگاه عوض شد و دادگاه [پس از مدتی] از نو آغاز به کار کرد و تا دفاع [دفاعیات] من تمام نشد، در روزنامه‌ها شروع [مجدد] دادگاه نوشته نشد. اگر دفاع من صرفاً شخصی بود، چرا اصرار داشتند که چنین مخفی و سری و پنهان بماند؟

باری، رییس دادگاه اول می‌گفت: به من ایراد کردند که ملکی چنین و چنان گفته که انگلیس‌ها مرا به دادگاه کشیده‌اند. چرا شما ساکت نشستید؟ او می‌گفت: گفتم دروغ است، ملکی چنین حرفی نزده. یکی از هم‌حزبی‌های [دکتر] پیمان را که محکوم به اعدام شد و مورد عفو ملوکانه قرار گرفت، در جریان دادگاه دیدم. گفت: خوب سازمان امنیتی ساختی، دل همه ما خنک شد. شما همه اینها را می‌گویید «دفاع شخصی» نه حمله

سیاسی. نه تنها زندانیان سیاسی، بلکه همه مردم - در خارج از زندان - از حمله به سازمان امنیّت بسیار خوشحال شده بودند. مگر دولت [حسنعلی] منصور را بمناسبت جلسه‌ای که در خانه [محمود] کشفیان داشتیم و آن دو مخالف اصلاحات ارضی بودند، تخطئه نکردم؟^{۱۸} مگر دولت [امیرعباس] هویدا را بمناسبت افتضاحات شرکت نفت تخطئه نکردم؟ مگر از آمدنش با دکتر [احسان] نراقی به خانه من برای سرپوش گذاردن روی افتضاحات نفت صحبت نکرده و اداره مملکت را به اداره کردن شرکت نفت اش تشبیه نکردم؟ حتی راجع به دکتر [علی] امینی گفتم که چرا از کنسرسیوم دفاع می‌کنید، شما نخست‌وزیر کنسرسیوم هستید یا نخست‌وزیر ایران؟ شما باید از حقّ کارگران ایران دفاع کنید نه از منافع کنسرسیوم. مگر «ثوری» اصلاحات ارضی [اسدالله] علم را به باد مسخره نگرفتم، که اصلاحات ارضی را همکاری ارباب و رعیت تلقّی می‌کرد. تمام اینها، دفاع سیاسی است یا حمله سیاسی؟

وقتی دادستان ارتش در جواب من گفت: یک سال است حقوق بشر تدریس می‌کنم (من به او گفته بودم شما [اعلامیه جهانی] حقوق بشر را نخوانده‌اید)، با اشاره فصیح‌تر از عبارت به او گفتم: اگر شما به حقوق بشر عقیده دارید، باید این ماده را که بموجب بندی از آن ما را و بموجب بند دیگر توده‌ای‌ها را به دادگاه می‌کشید، لغو کنید، زیرا طبق [اعلامیه جهانی] حقوق بشر، عقیده آزاد است. گفتم: اگر به حقوق بشر عقیده دارید، به شما چه که من و دیگری مذهب داریم یا نه!^{۱۹} گویا همه اینها حمله سیاسی و افشاء ماهیّت هیئت حاکمه است، نه دفاع شخصی.

من می‌دانم، حتی شما اطلاع ندارید که تعریف از دکتر مصدّق و اعلام وفاداری به او چه نتایج وخیمی دارد. کمونیست بودن - حتی کمونیست چینی بودن - در این رژیم آنقدر کینه و نفرت ایجاد نمی‌کند که

وفادار بودن به مصدق. البته من دفاع سیاسی یا شخصی نیز کردم، اما در هر مورد که منافع دفاع شخصی با منافع اجتماعی تناقض و تنازع داشت، همواره اولویت را به منافع اجتماعی دادم که از برجسته‌ترین موارد آن، دفاع از دکتر مصدق و تیز او بود. اعضاء دادگاه و وکیل مدافع دائماً به من می‌گفتند: پشت سر سازمان امنیت بد نگو، ولی من چاره‌ای جز آن نداشتم. از جبهه ملی و از جامعه سوسیالیست‌ها دفاع کردم. بازجو و تیمسار دادستان عصبانی بودند. می‌گفتند: تو که می‌گویی کناره‌گیری کردی، چرا از کمیته مرکزی [جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران] دفاع می‌کنی. جوابش را در [روزنامه] اطلاعات لابد خواندید.

گفته شده که هشتاد درصد دفاعیات من بر ضد حزب توده بوده. اولاً گویا ارزیابی غلطی از پورساتاژ شده. ثانیاً من از حزب توده دفاع کرده‌ام، از رهبری استالینی آن انتقاد کردم. نهایت دقت را کردم که بحث درباره حزب توده نوعی باشد که یک نفر فرد توده‌ای «دستالینیزه» شده [یعنی: از استالینیسیم بریده] آنطور بحث کند. اگر حزب توده دستالینیزه شده بود، نمی‌توانست ایرادی به من بگیرد. به نظر من، آنها باید این حرفها را بزنند. ثالثاً حالا، بخصوص میان ایرانیان مقیم اروپا و همچنین میان بعضی از اروپائیان مُد شده است که از کمونیسیم و حزب توده حرف نزنند و با کمال بزرگواری، از انتقادهای لازم نیز صرف نظر کنند، زیرا مادامی که امپریالیسم هست، حیف است که از کمونیسیم استالینی و کمونیسیم چینی انتقاد کرد. مسکوت گذاردن کمونیسیم و حزب توده، حتی در مواردی که لازم است یک نوع «الگانس»^{۲۰} است، شاید نوعی از اِسْنوِیسِم^{۲۱} من این لوکس را به خود اجازه نمی‌دهم در حالی که سرنوشت کشور من و نهضت و حزب و مسلک من صددرصد با موضوع حزب توده مخلوط است، او را مسکوت بگذارم. تمام بدبختی امروز ما مرهون آنهاست. آنها

یک موقعیت انقلابی صددرصد را [در نخستین سال‌های دهه بیست] فدای منافع دولت شوروی کردند و از دست زدن به انقلاب اجتماعی^{۲۲} - که به آسانی امکان‌پذیر بود و بسیار ساده و آسان هم بود - به سود تحصیل نفت [شمال] برای شوروی صرف‌نظر کردند. پس از آن، نهضت ملی و سران نهضت ملی را از راه راست منحرف ساختند. ما که می‌توانستیم نهضت ملی را به راه راست هدایت کنیم، آنها [رهبران حزب توده] مانع این راهنمایی ما شده، تمام انرژی خود را برای خراب کردن ما و جدا کردن آنها [سران نهضت ملی] از ما [در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد] به کار بردند. برای روشن شدن هر موضوعی از موضوع‌های اجتماعی ایران، در تاریخ سیاسی معاصر، خواهی نخواهی به میان کشیده شدن حزب توده ضروری است. نمی‌دانم چرا باید از این ضرورت چشم پوشید؟ بخصوص در زندان، بمناسبت تماس با عده‌ای، می‌بینم بسیار بسیار لازم است که نسل جوان امروز از تاریخ گذشته نهضت توده‌ای و نهضت ملی ایران باخبر شوند. عده‌ای پیدا شده‌اند - توده‌ای‌های کتابی - که از واقعیات بکلی بی‌خبرند. در قزل‌قلعه، دو نفر میان دانشجویان دانشگاه یعنی در میان کمیته جبهه ملی دانشگاه بودند که یا توده‌ای بودند و یا تمایلات توده‌ای داشتند. آنها دائماً نیش‌هایی به من می‌زدند. موضوع را طرح کردم و ساعت‌ها بحث کردم، یعنی تاریخچه‌ام نه بحث. حس کردم که وضع آنها بطور انقلابی عوض شد. جلال [آل‌احمد] دائماً به من اصرار می‌کرد که خاطرات بنویسم. پس از تماس‌هایی که در قزل‌قلعه و اینجا [زندانی قصر] با عده‌ای از جوانان [زندانی] داشتم، ضرورت آشنا ساختن آنان را با جریان‌های گذشته حس می‌کنم. مطالبی که در [روزنامه] کیهان بر علیه من پیش از دادگاه نوشته شده بود و کیفرخواستی که تدوین و تنظیم شده بود، کیفرخواست دستگاه حاکمه بر علیه من نبود،

کیفرخواست حزب توده بود که توسط یک نفر توده‌ای تهیه شده که رییس ایدئولوژیک (نه سازمانی-تشکیلاتی) سازمان امنیت تهران است^{۲۳}. یکی از دوستان از اروپا برگشته برای من حکایت کرده بود که با او [در بازجویی] روبرو شده و از دانشکده ادبیات او را می‌شناخته که ضد ملکی دوآتشه بوده است. او این تاریخچه را بعنوان رییس ایدئولوژیک سازمان امنیت تهران نوشته، بلکه بعنوان یک نفر توده‌ای استالینی متعصب آن را نوشته. اغلب توده‌ای‌ها که در سازمان امنیت هستند، حقوق خود را از آنها [از رژیم] می‌گیرند، اما تا می‌توانند خدمت به افکار توده‌ای می‌کنند تا بدین وسیله حس زبونی خود را جبران کنند. جسمشان با اینهاست، روحشان با آنها.

تا حدودی که من توانسته‌ام [در این گوشه زندان] مطلع باشم حتی آنچه [از دفاعیات من] در روزنامه‌ها درج شده، رویهمرفته بسیار بسیار خوب و مؤثر بوده و من شخصاً رویهمرفته از آن راضی هستم. به استثنای عده معدودی که دچار نوعی از بیماری روحی هستند (این بیماری بطور خلاصه فقدان هر نوع حس اقدام و عمل انقلابی است که توأم با چپ‌روی انقلابی در حرف است تا فقدان اقدام و عمل را، از لحاظ روانی، جبران و وجدان را آسوده کنند) در دیگران تأثیر خوب داشته. نوروز گذشته که لایحه دفاعی من تازه منتشر شده بود، یک نفر توده‌ای - که چهار سال زندان بوده - با عده‌ای از اقوام به دیدن من آمد. آنطوری که او هم گفت، به استثنای عده‌ای معدود که به گفته او سخت متعصب‌اند، همه توده‌ای‌ها [ی زندانی] از نوشته‌های من راضی بوده‌اند و ایمان و عقیده‌ای دارند. عده‌ای که از [تبعید در] برازجان دوباره به تهران منتقل شده‌اند، به معیت [عباس] عاقلی‌زاده و [منوچهر] صفا یکروز در این جا بودند و به دیدن من آمدند. البته این کار بی سابقه بود. در گذشته، محال بود آنها [توده‌ای‌ها]

به دیدن من بیایند. [عبّاس] عاقلی زاده تعریف کرد که آنها، برخلاف دستورات پیک ایران^{۲۴} به ما و به شما احترام می‌گذارند، و دفاعیات شما هم تأثیر بد در آنان نگذاشته. بطور کلی پیش از عید و در روزهای عید، در اغلب محافل تهران، از این موضوع [دفاعیات] بحث بوده و در افکار عمومی واقعی آنها که روزنامه می‌خوانند، تأثیر بسیار خوب داشته. آنچه برای مذاق زیاده‌طلب ایرانیان مقیم اروپا کم است، به مذاق مردم ایران که ناچار واقع‌بین هستند، زیاد است!

باری، در جای دیگر [در نامه آن دوست صمیمی] عیناً چنین مرقوم رفته:

«اما مواردی نیز هست که مواضع سیاسی شما نمی‌تواند مورد توافق کامل و تأیید ما باشد:

- ۱- تکیه بیش از حد سر مبارزه جبهه‌ای.
- ۲- تصوّر این‌که «جناح با حسن نیت» هیئت حاکمه ایران
» امامزاده‌ای است که از آن می‌توان انتظار معجزه داشت. به
» عبارت دیگر، که بعضی از مسایل بسیار اساسی ایران در
» چارچوب رژیم شاه‌گویی قابل حلّ هستند.
- ۳- امید بستن به دوستی و نزدیکی با انترناسیونال سوسیال-
» دمکرات‌ها (یعنی کسانی چون آلبرت کارتی و گیموله و ساراگات
» و ویلسون، که در واقع دیگر وجه مشترکی با سوسیالیسم
» ندارند).
- ۴- عدم شناخت نقش اساسی طبقه کارگر رشدکننده ایران و تکیه
» بی‌حدّ بر خرده‌بورژوازی، و عناصر وابسته به آن، در مبارزه
» سیاسی-اجتماعی...»

برای من بکلی تاریک و مُبهم است که این همه تهمت و افترا را که دشمنان به ما می‌بندند، دوستان صمیمی از کجا کشف فرموده و به ما نسبت داده‌اند! جای تأسف و تعجب بسیار است که حتی یک مورد از موارد مذکور [در فوق] صحیح نیست، یعنی جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران هیچ یک از این مواضع فرضی را که شما ادعا کرده‌اید، ندارد و در تمام آن موارد، مانند شما [جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا] فکر می‌کند. البته اگر در مواردی، اختلاف سلیقه یا اختلاف عقیده نیز بود، مانعی نداشت. اما نه جامعه [سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران] و نه من به هیچ کدام از موارد مذکور، آنطور که شما نوشته‌اید، عقیده نداریم. در بعضی موارد، شخص من سلیقه خاصی دارم که هم‌اکنون از آن بحث می‌کنم. ولی دوستان جامعه ما، مانند شماها، در موارد مذکور عیناً اصول سوسیالیسم علمی مارکس را تکرار می‌کنند و حتی در مواردی که تجربه خلاف آنها را ثابت کرده (که از آن صحبت خواهم کرد) عین مطالب متون مارکسیستی را تکرار می‌کنند.

اولاً نه جامعه [سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران] و نه من ابداً به مبارزه جبهه‌ای اهمیتی بیشتر از شما نداده و کمتر از شما به آن اهمیت داده‌ایم. ما، در ایران، هرگز تسلیم روش‌های غلط جبهه ملی [دوم] نشدیم تا دست‌آخر در نتیجه قضاوت و افشاگری ما، جبهه ملی [سوم] و دکتر مصدق وضع را عوض کردند^{۲۵}، اما متأسفانه بسیار بسیار دیر، که دیگر کار از کار گذشته بود و جبران مافات اگر محال نباشد، بسیار بسیار مشکل است. ثانیاً من از «جناح با حُسن نیت» هیئت حاکمه بعنوان تاکتیک گاهی حرف می‌زدیم، مانند حکومت امینی، که همه شما به اشتباه آمیز بودن روش‌تان دست‌آخر غلبه کردید و من نامه‌های زیادی از دوستان اروپا در مورد اشتباه‌شان دریافت کردم. تکیه روی جناح مسئولیت‌دار کاملاً مسئله

تاکتیکی بوده، ابدأ انتظار نمی‌رفته که در «مسایل بسیار اساسی» کاری، آن‌هم «معجزه»، از آنها سرزند. ما در برابر فشار مرتجع‌ترین جناح، می‌خواستیم از حمایت موقت جناح واقع‌بین یا با حس مسئولیت، مانند امینی و غیره، استفاده کنیم. حتی یک هفته پیش از بازداشت شدن، شبی خانه امینی مهمان بودم و برخورد سختی با او داشتم، انتقاد شکننده‌ای از او کردم که بعد پشیمان شدم و فرصت عذرخواهی نیز نماند. ثالثاً من هرگز به بین‌الملل سوسیالیست (یا بین‌الملل دوّم) امید بیشتری از شماها ندارم و جامعه [سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران] و رفقای جوان ما بطریق اولی. گویا در کتاب مارکسیسم عصر ما نوشته ژیل مارتینه^{۲۶} خواندم، نوشته بود که وظیفه ما کوشش برای جانشین شدن S.F.I.O. نیست، وظیفه ما کوشش برای اصلاح آن است (برای شخص من، معلوم نشد که در این صورت، انشعاب چه معنا داشت؟ می‌بایست در داخل آن بمانند و آن را از درون اصلاح کنند). من می‌گویم ما و شما، کمونیست‌ها را نمی‌پذیریم [= قبول نداریم]، سوسیالیست‌ها نیز نه. پس تظاهر [= تجلی] سیاسی طبقه کارگر کشورهای پیشرفته صنعتی کجاست؟ شما تکیه می‌کنید روی حزب P.S.U.^{۲۷}، در صورتی که آنجا نیز کارگر زیادی نیست [یعنی این حزب پایگاه کارگری نیرومند و گسترده‌ای ندارد]، بیشتر اعضاء و فعالان آن کارشناس و روشنفکرانند. من هرگز امید خود را به آلبرت کارتی و ویلسون و ساراگات^{۲۸} ندوخته‌ام. اصلاً امید زیادی به آنان ندوخته‌ام و اگر دوخته باشم، به جناح چپ [انترناسیونال سوسیالیست] است نه [به جناح] راست. وقتی آلبرت کارتی در تهران بود [و به دیدار من آمد]، من او را چنان در مین بست گذاشتم که رفقا به من تذکر دادند که محض نزاکت کوتاه بیایم و تمام کنم. به او گفتم: سوسیالیست‌های آسیا نیازی به این ندارند که شما زحمت کشیده قدم رنجه فرمایید و به آنها سوسیالیسم

آسیایی یاد بدهید. سوسیالیست‌های آسیا تکلیف خود را می‌دانند. آنچه از شما انتظار دارند، فشار به حزب‌تان [حزب کارگر انگلیس] است که سیاست او با سیاست محافظه‌کاران دربارهٔ جهان سوم و مستعمرات لاحق و سابق و دربارهٔ استعمار نو فرق کند. او از سوسیالیسم انگلیسی صحبت کرد. من چنان این سوسیالیسم انگلیسی را مسخره کردم که بسیار زنده بود. معذک، از او پذیرایی بسیار صمیمانه‌ای کردیم و در نهایت رضایت خاطر ایران را ترک کرد. اما این سوسیالیست‌های زن و شوهر فرانسوی، از حزب «سوسیالیست متحد» (P.S.U.) که به ایران آمدند، بمقدار زیاد (البته ناخودآگاه) ما را لو دادند، یعنی در سازمان جوانان ساخت سازمان امنیت مسکن کردند و جاسوسان [سازمان امنیت] را به دنبال خود در خانه‌ها و جاهای دیگر کشانده و دوستان ما را لو دادند که ارتباط آنها در بازداشت ما بی‌تأثیر نبود^{۲۹}. در حالی که آلبرت کارتی از اول تا آخر با راهنمایی ما عمل کرد و با هیچ‌کس نیز غیر از ما ملاقات نکرد.

دوستان بسیار جوان در اروپا دیدم که خود را مجبور می‌دانند دربارهٔ جزئی‌ترین موضوع مربوط به کوبا یا مثلاً آرژانتین قضاوت و اطلاع دقیق داشته باشند. اما من به خود اجازه نمی‌دهم به عنوان آدم واقع‌بین مثلاً دربارهٔ ساراگات قضاوت کنم. من اطلاعی از آنجا ندارم. ابدأ و هرگز آمیدی به ساراگات نبستم. امید به ننی^{۳۰} بسته بودم که دست‌آخر او هم رفت با ساراگات در یک حکومت و جبههٔ ائتلافی!

نظر من دربارهٔ بین‌الملل سوسیالیست مشابه آن چیزی است که ژیل مارتینه راجع به حزب سوسیالیست فرانسه گفته است: باید جناح چپ بین‌الملل را - که دیدید وجود دارد - تقویت کرد، و ضمناً از تریبون آنها استفاده کرد. نامه‌های آلبرت کارتی و گفته‌های او و فشارش به احزاب دیگر [برای پشتیبانی از ما] دربارهٔ ما تأثیر بسزا داشته. رییس‌جمهور

اطریش، طبق توصیه او، اقدامی درباره ما کرد هرچند مفید عملی نبود، اما بسیار خوب و مؤثر بود. شما طبق توصیه و استدلال من در کنگره بین‌الملل سوسیالیست در بروکسل شرکت جستید و سخنرانی مؤثری ایراد کردید که در صورت تکرار شدن، تأثیر بیشتری خواهد داشت.^{۳۱} اگر تمام عناصر و نیروهای سوسیالیست چپ بطور منظم، پیگیر و سیستماتیک در بین‌الملل با هم همکاری کنند، مؤثر خواهد بود. انتظار من از این بین‌الملل [سوسیالیست] هرگز بیشتر از شما نیست و رفقای جوان دیگر جامعه [سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران] بطریق اولی. منظور من، علاوه بر تأثیر [گذاردن در جهت تغییر و تحوّل بین‌الملل]، استفاده سیاسی از نوع استفاده اخیر بمناسبت زندانی شدن ماست.

۴- در مورد «عدم شناخت نقش اساسی طبقه کارگر رشدکننده ایران»، به عنوان مقدمه، با اجازه و عذرخواهی، می‌خواهم به عرض برسانم من که از اوّل عمر در حزب توده و پیش از آن، با دکتر ارانی و غیره، و بعدها در زندان با کارگر و مسائل کارگری و مارکسیسم سروکار داشته‌ام و در دوران نهضت ملی و پس از آن همواره بواسطه و بیواسطه با «طبقه کارگر رشدکننده ایران» در تماس بوده‌ام و سرنوشت سیاسی‌ام با سرنوشت کارگران ایران توأم بوده، چطور دچار این «عدم شناخت» شدم، اما دوستانی که در کافه‌های پاریس و لندن و وین مشغول بحث‌اند، از این «شناخت» نصیب فراوان برده‌اند. من شخصاً در این مورد مطالعات و سلیقه‌هایی دارم که بیشتر اخیراً و پس از خواندن مجلات پروو^{۳۲} چاپ بروکسل پیدا کرده‌ام. اما این نظریات نه منتشر شده و نه منشأ اثر بوده. دوستان جوان ما که مسئول جامعه [سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران] هستند، از نظریات مارکسیسم کلاسیک و سوسیالیسم علمی مُلهم هستند و ابداً چنین نیست که به اهمیّت «نقش اساسی طبقه کارگر رشدکننده

ایران» متوجه نباشند. من با داشتن نظریات تئوریک خاص همواره در عمل عیناً چنان رفتار کرده‌ام که متون مارکسیسم کلاسیک پیشنهاد می‌کنند. ما بهترین و بالاترین انرژی مادی و معنوی خود را برای جلب کردن و سازمان دادن کارگران به کار برده‌ایم، اما همواره بیهوده و بدون نتیجه. اختلافاتی که میان ما و شما ممکن است در این مورد باشد، ابداً از لحاظ «عدم شناخت نقش اساسی طبقه کارگر» و یا شناخت او نیست. تنها تفاوت از این لحاظ است که شما دستی از دور بر آتش - طبق تئوری‌های کتابی - دارید، اما ما از روی شناخت واقعیّت در گوشت و خون واقعی انسان‌ها. در وین، یکی از اعضای جامعه سوسیالیست‌ها در اروپا (که گویا آدرس مرا از شما گرفته بود) آمد به دیدن ما. تا در وین بود، همواره با هم بودیم. از جمله به من وعده داد که ایران می‌رود آبادان و برای سازمان دادن کارگران و به وجود آوردن هسته کارگری خواهد کوشید و پیروز خواهد شد. من هم او را تشویق کردم که چنین کند. در تهران، روزی جوانک شیک و پیکمی به دیدن من آمد. پس از مطالعه و دقت در سیمای او، دیدم همان رفیق ریشو و انقلابی دوآتشه است که از لحاظ لباس پوشیدن، بعکس گذشته، ضد انقلابی (!) گردیده. البته در اوّل کار نخواستم از روی ظاهر قضاوت کنم. اما مطالعه و استفسار از دیگران معلوم داشت که ظاهرش نماینده باطنش بود. نه تنها سازمانی نداده و [با این‌که] امکان‌های خوب از لحاظ موقعیت اداری داشته، کوچک‌ترین کوششی [در این راه] به عمل نیاورده. او حتی در حوزه [جامعه سوسیالیست‌ها] حاضر و آماده مهندسان نیز که در آبادان داشتیم - و خانم دکتری از کمیته مرکزی [جامعه سوسیالیست‌ها] نیز بمناسبت اشغال شغل طبابت در آنجا بود^{۳۳} - شرکت نمی‌کرد. یک رفیق مهندس دیگر [از سوسیالیست‌های اروپا] نیز در آن حوزه بود. او که در اروپا چندان تند و تیز نبود، در ایران

مرتب با حوزه [آبادان] تماس داشت، اما این تندرو به اندازه‌ای کُند شده بود که اصلاً راه نمی‌رفت! آیا آن تندروی‌های بدون زمینه واقعی موجود دلیل این کندروی‌ها در زندگی واقعی نیست؟ خلاصه، آن مهندسان با حُسن نیت و فعال نیز نتوانسته بودند هسته کارگری به وجود آورند.

گفتنی زیاد است. سخن کوتاه می‌کنم: شناخت، علاقه و ایمان زیاد بود، اما پیشرفت وجود ندارد. طبقه کارگر ایران، پس از آزمایش‌های دوران اخیر، فقط و فقط جلب قدرت می‌شوند، آمادگی برای استفاده از قدرت خود ندارند. آنها قدرت متشکّل خود را نمی‌بینند، قدرت خودشان را در مراکز قدرت دیگر مشاهده کرده و قدرت خودشان را به آنها منتقل می‌کنند. فقط مراکزی که قدرت داشته باشند و یا شانس بسیار نزدیک برای به دست آوردن قدرت داشته باشند، می‌توانند کارگران را جلب کنند. این است واقعیت سرسخت.

از «تکیه بی حدّ بر خُرده بورژوازی» نیز چیزی نفهمیدم. ما هرگز از خرده بورژوازی، حتّی در موقع قدرت [نهضت ملی] طرفی نیستیم. اصلاً تکیه‌ای به آنها نداشتیم تا چه رسد به این که «بی حدّ» باشد. واقعاً برای من کاملاً مجهول است که این کشفیات را از کجا به عمل آورده‌اید! شماها که این همه به ما نزدیک بوده‌اید و هستید، ما را هنوز نشناخته‌اید و دچار تلقینات و سوء تفاهمات شده‌اید. نمی‌دانم «طبقه کارگر رشدکننده ایران» را از کجا شناخته‌اید؟ از روی کتاب‌های یکصد سال پیش؟ البتّه شما در نوشتن نامه به من بسیار حزم و احتیاط به خرج داده بودید. اما من رُک و صریح از آن تشکر می‌کنم. امیدوارم این را ببخشید.

باری، سَمّه‌ای از حملاتی که [در دادگاه نظامی] به دستگاه حاکمه شده و ماهیت آن را روشن کرده‌ام، از نو به عرض رسانده و تذکر دادم. اما تعجّب من این است که شما همه اینها را ندیده گرفته‌اید و فقط شرح

سِلُولِ [زندنان] قزل‌قلعه را پسندیده‌اید و در اروپا و آمریکا و در بولتن جمعیت حمایت از زندانیان ایرانی (ژان پُل سارتر) فقط از آن استفاده شده است.^{۳۴}

تصوّر می‌کنم اگر عنصری ادّعا می‌کرد که ملکی در دادگاه نظامی ایران کیفرخواستی بر ضدّ هیئت حاکمه ایران صادر کرد و آنها را متّهم به این کرد که مثلاً مقدّس‌ترین حقّ ملت ایران را غصب کرده‌اند و غیره و غیره و غیره، می‌دیدید که این کیفرخواست از آن نامه سرگشاده بسیار محکم‌تر و رساتر و جامع‌تر است. اگر کسی چنین تفسیری کرده بود، حتماً سخن به گزاف نگفته بود.

این نامه را با سرعت و عجله تمام، در مدّت چند ساعت، تمام کردم که در معرض خطر نباشد، و حتّی فرصت نخواهم کرد که آن را یکبار از نو بخوانم. با کمال معذرت، و با تشکّر از اعلامیه اخیر^{۳۵}، که اگر من می‌خواستم از طرف شما [آن را] بنویسم حتماً به این خوبی نمی‌شد.

[بعد از تحریر] - وضع زندگی من، زندگی آرام و ملایمی است. فقط اخبار داخلی خارج [زندنان] است که ممکن است سکوت و آرامش مرا بهم بزند. در اینجا کسی در عمل کاری به کار من ندارد. از لحاظ خواندن و نوشتن عملاً تزییقی در کار نیست، هرچند از لحاظ انضباطی نباید چنین باشد. این است که دائماً نگران و در انتظار بلیّه‌ای هستم، چنان که چندی پیش وضع ملاقات را خراب کردند و فرستادند پشت میله‌ها، که من نه حرف طرف [ملاقاتی] را می‌شنیدم و نه خوب [او را] می‌دیدم. اما در نتیجه اقدام صبیحه‌خانم^{۳۶} - که با رییس شهربانی ملاقات و تقاضا کرد - و از نو وضع ملاقاتِ انسانی درست شد.

در اینجا تنها از لحاظ تنهایی از لحاظی بد می‌گذرد، اما از طرف دیگر چاره‌ای جز خواندن و نوشتن ندارم. نهایت حزم و احتیاط را می‌کنم که وضع بهتر شود. از لحاظ چشم^{۳۷} در فشار هستم. نمی‌دانم نتیجه عمل چه خواهد شد؟

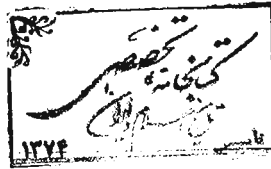
بار دیگر، از لطف و محبت بی‌پایان تمام رفقا و بخصوص رفیق معلوم^{۳۸} تشکر می‌کنم.

یادداشت‌ها:

۱. مرتضی مظفری، از فعالان حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم)، که در راه بازگشت از ایالات متحد آمریکا به تهران، چند روزی در پاریس بود.
۲. زندگی‌نامه تروتسکی در سه جلد، اثر Isaac Deutscher.
۳. رجوع کنید به «نامه سرگشاده خلیل ملکی به اولیاء امور»، در همین کتاب، بخش پیوستها.
۴. «لابد» به معنای کلاسیک کلمه = ناچار.
۵. اشاره‌اش به این است که، برخلاف نظر اکثریت بزرگ مخالفان رژیم در آن زمان، اصلاح ارضی «دروغ و برای فریب توده‌ها» نبود، اگرچه ملکی آن شیوه خاص اصلاح ارضی را درست نمی‌دانست.
۶. اشاره به اعلامیه معروف ایمیل زولاست برضد دشمنان دولتی دریفوس، افسر یهودی مظلوم در فرانسه اواخر قرن نوزدهم. «بالزاک» لغزش قلم است.
۷. رضا شایان و علیجان شانس، که همزمان با ملکی زندانی و محاکمه و محکوم شدند. برای اطلاعات بیشتر، رجوع کنید به خاطرات سیاسی خلیل ملکی (یادشده).
۸. جلال آل‌احمد.
۹. یعنی برای امیر پیشداد فرستاد.
۱۰. امیر پیشداد.
۱۱. البته منظور عضو یا هواخواه حزب توده نیست. جملات بعدی مطلب را روشن می‌کند.
۱۲. رجوع فرمائید به نامه پیش.
۱۳. ایضاً رجوع فرمائید به نامه پیش.
۱۴. منظور از «ملی کردن آب و زمین» دولتی کردن آن نبود. برای توضیح بیشتر رجوع

- فرمایید به کاتوزیان، مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران و مقدمه خاطرات سیاسی خلیل ملکی.
۱۵. رجوع فرمایید به متن دفاعیات علیجان شانسلی در دادگاه نظامی، چاپ جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا، ۱۳۴۵.
۱۶. رضا شایان مقاله‌ای درباره کنسرسیوم و مقاله دیگری درباره لایحه قانونی سهم‌کردن کارگران در منافع کارگاه‌های صنعتی و تولیدی نوشته بود که چون سخت انتقادی بود، امکان چاپ آن در ایران نبود و ناگزیر در اروپا در مجله سوسیالیسم منتشر شد. رجوع فرمایید به مجله سوسیالیسم، دوره دوم، شماره چهارم، خردادماه ۱۳۴۴.
۱۷. چنان که در سطور بعد ملاحظه خواهید کرد، ملکی چنین حرفی نزده بود.
۱۸. محمود کشفیان در جوانی عضو حزب توده بود و از آنجا با ملکی سابق آشنایی داشت. اشاره ملکی به چند سال پیش از این است که ملکی به دعوت کشفیان در خانه‌اش با او و دو سه تن دیگر از اعضاء «کانون مترقی» - از جمله حسنعلی منصور، که رهبر آن کانون بود - ملاقات و گفتگو کرده بود. در آن زمان هنوز شاه با اصلاح ارضی موافق نبود و آنان نیز به پیروی از او با اصلاح ارضی مخالف بودند.
۱۹. اشاره به این که دادستان ارتش استدلال کرده بود که چون ملکی سوسیالیست است، پس خواهی نخواهی لامذهب است.
۲۰. *élégance* = دوست داشتن هر چه زیبا و شیک و پیک و دلزبا و «آلامد» است.
۲۱. *snobisme* = دنباله‌روی از مُدِ روز.
۲۲. منظور از «انقلاب اجتماعی» اصلاحات بنیادی و اساسی‌ست، مانند اصلاح ارضی و حقوق زنان و کارگران.
۲۳. منظور همان عطّارپور یا «دکتر حسین‌زاده است». رجوع فرمایید به نامه پیشین.
۲۴. رادیوی تبلیغاتی حزب توده در اروپای شرقی.
۲۵. یعنی جبهه ملی دوم تعطیل و جبهه ملی سوم (با شرکت سوسیالیست‌های ایران) تأسیس شد.
۲۶. از او و کتابش در نامه‌های پیشین یاد شده.
۲۷. *S.F.I.O.* = نام قدیمی حزب سوسیالیست فرانسه، که سال‌ها گیموله رهبر آن بود. *P.S.U.* = حزب سوسیالیست متحد. این حزب در سال ۱۹۵۸، پس از جدا شدن عده‌ای از رهبران نامدار *S.F.I.O.* (که بر سر سیاست رهبری این حزب در الجزایر با وی سخت مخالف بودند) و وحدت با «چپ نو» و شخصیت‌های چپ و مترقی دیگری (نظیر پی‌یر میندس فرانس)، به وجود آمد، اما گُل نکرد و پایگاه اجتماعی وسیعی به دست نیاورد.

۲۸. از کارتی پیش از این یاد شده. Harold Wilson رهبر حزب کارگر انگلیس و نخست‌وزیر این کشور بود، و Giuseppe Saragat رهبر حزب سوسیال-دمکرات ایتالیا.
۲۹. در بهار سال ۱۳۴۴، دبیرخانه حزب سوسیالیست متحد به یکی از مسئولان جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در پاریس خبر داد که دو تن از اعضای حزب نامبرده، هم برای سیر و سیاحت و هم برای بررسی و مطالعه اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی ایران، راهی تهران هستند و خوشوقت خواهند شد که قبل از عزیمت با دوستان سوسیالیست ایرانی در پاریس ملاقات و گفتگو کنند. چند آدرس (از جمله آدرس ملکی را) با معرفی نامه‌ای به دستشان سپردیم. قرار بود همه جوانب احتیاط را در تماس با دوستان سوسیالیست در ایران مراعات کنند. گویا به علت جوانی و بی‌تجربگی چنین نکردند.
۳۰. پی‌پترو ننی (Pietro Nenni) رهبر حزب سوسیالیست متحد (در ایتالیا) و مدیر روزنامه آوانتی.
۳۱. به توصیه ملکی، در سال ۱۹۶۴، انترناسیونال سوسیالیست از جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا دعوت کرد که به عنوان «ناظر» با حق ارائه گزارشی درباره ایران، در کنگره آن بین‌الملل، که در بروکسل برگزار شد، شرکت جوید، و این شرکت صورت گرفت. از این موضوع در نامه‌های پیشین نیز یاد شده است.
۳۲. مجله Preuves را عده‌ای از مارکسیست‌های نوپرداز و اصلاح‌طلب در اروپا طبع و نشر می‌کردند و بسیاری از تیزها و پیش‌بینی‌های مارکس را زیر سؤال می‌بردند.
۳۳. دکتر پروین فخرایی.
۳۴. بهنگام نوشتن این نامه، ملکی اطلاع نداشت که اولین سندی که درباره زندان او به دست ما رسید، همان مطلبی است که درباره زندان قزل‌قلعه بود. متن دفاعیات مدتها بعد به دستمان رسید.
۳۵. اشاره‌ای است به اعلامیه کمیته مرکزی جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا درباره دستگیری و زندانی کردن خلیل ملکی و یارانش. رجوع فرمایید به مجله سوسیالیسم، دوره دوم، شماره پنجم، آبان‌ماه ۱۳۴۴.
۳۶. صبیحه گنجه‌ای، همسر ملکی.
۳۷. ملکی به بیماری «آب مروارید» مبتلا شده بود. قرار بود یا در ایران و یا در اروپا تحت عمل جراحی قرار گیرد که توقیف و محاکمه و زندان مجال نداد.
۳۸. اشاره‌اش به امیر پیشداد است.



نامه‌های پس از زندان

(۱۳۴۵ - ۱۳۴۸)

تهران، بیست و چهارم آذر ۱۳۴۵ برابر ۱۵ دسامبر ۱۹۶۶

دوست عزیز^۱

چندی پیش نامه شما را به مناسبت آزادی من و چند نفر از دوستان دریافت کردم و بسیار خوشحال شدم. به غیر از نامه آن دوست ارجمند نامه مفصلی نیز از آقای آلبرت کارتی^۲ داشتم، که بمناسبت عمل چشم هنوز به آن جواب نداده‌ام. زیرا پس از عمل موفقیت‌آمیز چشم، هنوز عینک نداده‌اند و با چشم دیگر نیز که باید بالاخره مورد عمل قرار گیرد، اجازه خواندن و نوشتن زیاد ندارم. معذک، این چند سطر را می‌نویسم. عباراتی برای ظاهر ساختن احساس‌های قلبی برای اظهار تشکر از دوستان آنجا و بخصوص شخص شما پیدا نمی‌کنم. همین قدر خلاصه می‌نویسم که امید من و دوستان که هنوز هم در آنجا^۳ هستند، به شما بوده و هست، و اقدامات شما - اعم از این‌که برای ما مفید و یا موقتاً مضر بود - تنها امید ما بود، زیرا چنان‌که می‌دانید، در اینجا فعلاً سکوت مطلق است.

برای آقای آلبرت کارتی بزودی نامه‌ای می‌نویسم. در صورتی که ضروری باشد، برای کمیته دفاع از زندانیان سیاسی^۴ و دیگران از قول ما و به امضای ما - اعم از آزاد و زندانی - اظهار تشکری بنویسید و یا تذکر دهید که خود ما بنویسیم. در هر حال، انعکاس بین‌المللی این اوضاع و احوال تنها فشار مؤثر بر جریان کنونی است که ملاحظاتی داشته باشند. هر چند آقایان [اسدالله] علم و [امیرعباس] هویدا و [محمود] کشفیان و

دکتر [احسان] نراقی و عدّه‌ای دیگر (منجمله رئیس شهربانی)، برای آزادی ما اقدام جدّی و مؤثر کردند، اما همه اینها مرهون انعکاس این موضوع^۵ در خارج از ایران بود. علاوه بر من و [رضا] شایان، داریوش فروهر و [فیروز] شیروانلو و چند نفر دیگر (که مجموعاً هفت نفر بودیم) روز چهارم آبان آزاد شدند. معلوم نیست به چه مناسبت گفتند که [علیجان] شانس‌ی باید همان هجده ماه [مدّت محکومیت به زندان] را تمام کند. شاید بمناسبت انتشار آن سخنرانی^۶ و یا شاید بمناسبت برخوردهائی با افسران در زندان. در ۲۱ آذر نیز عدّه‌ای از ۱۵ خردادی‌ها و محکومین به «مخالفت با امنیت کشور» آزاد شدند، اما از کسانی که ما و شما بشناسیم، نیستند، و همچنین از کسان مربوط به قیام یا غائله آذربایجان.

پس از آزادی [از زندان]، من به دو وسیله [از دو راه] برای آزادی دوستان دیگر و همچنین برای دادن عفو عمومی اقدامی کرده‌ام، اما نتیجه بدهد یا نه، مسئله‌ای است دیگر.

شماره هفت^۷ رسید. در مورد بقیّه لایحه دفاعیه من، در صورتی که چاپ شود، تذکراتی می‌دهم که یا برای دانستن خود شما خوب است و بعضی دیگر [از آن تذکرات] باید در چاپ رعایت شود. بسیار خلاصه:

۱- متن رأی دادگاه آنقدر مفتضح بود که [آن را] به ما ندادند، زیرا به اسناد و مدارکی توسّل جُسته بودند که نه در کیفرخواست بود و نه [قبلاً] به ما اعلام شده بود. یعنی اسنادی که به موجب آن [منوچهر] صفا و [عباس] عاقلی زاده محکوم شده بودند و گفته بودند که کمیته [مرکزی]^۸ از کار ما [یعنی از کار صفا و عاقلی زاده] اطلاع نداشت و ما صلاحیت این اقدام را داشتیم، ما را [بر اساس آن اسناد] محکوم کردند.

از قرار معلوم، میان دادرسی ارتش و سازمان امنیت در مورد ما اختلاف بوده و در مرحله آخر [در آخرین روزها] سازمان امنیت، ناچار،

مدارک تازه به آنان [به دادرسی ارتش] نشان داده و آنان را مرعوب ساخته بود.

دادرسی ارتش بمناسبت محاکمه وکلای مهندس بازرگان با سازمان امنیت اختلاف داشت و بالاخره سازمان امنیت پیش بُرد.

۲- تحریف در لایحه دفاعیه من از طرف رئیس دادگاه بوده نه از طرف سازمان امنیت. بهمین مناسبت، آنچه به ضرر دادرسی ارتش بود، حذف شده بود و آنچه به ضرر سازمان امنیت بود، درج گردیده بود.

۳- در لایحه دفاعیه [کتبی] که من [رونوشتی از آن را توسط جلال آل‌احمد] بیرون فرستادم، بعدها تغییراتی داده شد. به بعضی از آن تغییرات (که یک مورد آن مربوط به سرشار و بسیار مهم و ضروری است) ذیلاً اشاره می‌کنم:

- در موردی، مطلبی راجع به هواداری ما از جناب آقای دکتر مصدق اشاره شده، که در [روزنامه‌های] اطلاعات و کیهان نیز منتشر شده، اما در لایحه اصلی من که به بیرون [از زندان] آمده، وجود نداشت.

- مطالب مهمی از مرامنامه [جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران] راجع به ملی شدن زمین و آب، و همچنین از [مقالات مندرج در] علم و زندگی خوانده شده، و بخصوص اعلامیه جبهه ملی سوم را در دادگاه [نظامی] خواندم و از آن دفاع کردم. در لایحه دفاعیه نیز این اعلامیه ضمیمه شده بود، که در جرائد منتشر نشد.

- در لایحه دفاعیه، مطالبی از [اظهارات] سرشار [در بازجویی] نقل و ردّ شده بود، که بعداً همه و یا بخش بزرگی از آن را که تناقض‌گویی [سرشار] را ظاهر می‌ساخت، حذف کردم. در هر حال، مطلبی که برای [حسین] سرشار زنده باشد، حتماً نباید چاپ شود.

- در صورتی که لازم بدانید، بخش دفاع حقوقی و خصوصی را

تلخیص کنید و فقط مطالب اجتماعی و سیاسی را منتشر سازید. اقدامی کرده‌ام که بلکه شخص معهود که قروضی به شما دارد [آن را] بپردازد. امیدوارم نتیجه گرفته شود. اجازه نوشتن زیاد ندارم. دکتر ملک مدنی (که بهترین چشم‌پزشک ایران است) چشم مرا با توجه و مراقبت عمل کرد. دکتر [کمال] قائمی و برادرم رضا ملکی همّت کردند [و مرا به بیمارستان بردند]. اگر به میل خود من بود، هنوز عمل نمی‌کردم. چند روز دیگر باید عینک [جدید] برای خواندن و نوشتن، تعیین شود. امیدوارم پس از گرفتن عینک، نامه مفصل بنویسم. فعلاً به همین اکتفا و بار دیگر از شما و دوستان دیگر صمیمانه تشکر می‌کنم.

امید است که زحمات شما در راه صحیح پیش رود و ما را نیز از اوضاع و احوال انتشارات [جامعه سوسیالیست‌های اروپا] بی‌نصیب نگذارید و به مقدار بیشتر [ما را] از انتشارات برخوردار سازید.

[بعد از تحریر] برادر عزیزم حسین [ملک]،

این نامه را مشترک فرض کن. هر چه لازم بود، نوشتم. در ایران، اوضاع تشویق‌کننده نیست. مردم از لحاظ ترس و بیم و ملاحظات محافظه‌کارانه از سازمان امنیّت نیز پیش‌اند، یعنی بیشتر از آنچه سازمان امنیّت انتظار دارد، مردم می‌ترسند.

نوشتن برایم سخت است. این نامه را توسط یک نفر برمه‌ای که او را در بادن^۹ دیده بودیم، می‌فرستم. امشب منزل رضا داداش بودیم که جلال [آل‌احمد] او را اینجا آورد.

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد.
۲. در نامه‌های پیش از او یاد شده.
۳. که هنوز هم در زندان هستند.
۴. این کمیته در فرانسه تأسیس شده بود برای دفاع از زندانیان سیاسی در ایران. رئیس این کمیته ژان پل سارتر بود.
۵. منظور دستگیری و زندانی شدن و محاکمه در دادگاه نظامی است.
۶. جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا متن دفاعیات علیجان شانس را به صورت جزوه مستقلی منتشر ساخت. منظور از «انتشار آن سخنرانی» اشاره به همین موضوع است.
۷. شماره هفتم مجله سوسیالیسم که نیمی از لایحه دفاعیه ملکی در بخش اسناد آن درج شده است.
۸. منظور کمیته مرکزی جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران است.
۹. خلیل ملکی و حسین ملک در اکتبر ۱۹۶۱، به دعوت بین‌الملل سوسیالیست‌ها، در کنفرانس کارشناسان اقتصادی در بادن (در اتریش) شرکت جستند. مراجعه فرمایید به نامه آلبرت کارتی، دبیرکل دبیرخانه بین‌الملل نامبرده، به خلیل ملکی، در همین کتاب.

این نامه بی تاریخ است ولی از مضمون آن پیداست که ۶ بهمن ۱۳۴۵ نوشته شده. یکی به دلیل این که می‌گوید «امروز سالروز انقلاب شاه و ملت است». دیگر این که به بیماری و بستری بودن مصدق در تهران اشاره می‌کند. این در سال ۱۳۴۵ بود و مصدق در اسفند همان سال درگذشت.

رفقای عزیز حسین و امیر

همین روزها نامه‌ای از دوست عزیز امیر رسید که بسیار خوشحال [شدم]. از توجه شماها در مورد پیروز [ملکی] نهایت تشکر حاصل است. و تماس او با سخنان شفاعت شما موجب اطمینان خاطر من و مادرش گردیده. طلب شما از آن دوست مشترک سابق - که نقطه خاتمه‌ای به دوستی‌اش گذارده و حتی دیدن من نیز نیامده - به شخصی جدی رجوع شده که وصول شود. به مناسبت نوشته هر دو شما مبلغ پانصد تومان از حساب ملک به محلّ مربوط تأدیه شد. در نتیجه همت رفقای بسیار بسیار باارزش به آن خانواده هرگز بد نگذشته. من مستقیم آن وجه را ندادم بلکه به وسیله شخص مربوط که همواره وظیفه‌هایی چنین را ادا می‌کند قرار شد از طرف رفقای پاریس به عنوان هدیه تقدیم کند^۱. خود او نیز دو هفته دیگر نزد خانواده‌اش می‌رود.

وضع بیمار چندان وخیم نبود و خوب شده است؛ اگر تازگی عود نکرده باشد، زیرا منزل پسرش بود [ولی] شنیدم تازگی دوباره به بیمارستان رفته^۲. امروز سالروز انقلاب شاه و ملت است و تمام مردم کار و بار خود را زمین گذاشته و مدارس را تعطیل کرده، از روی میل و رغبت و شور و

اشتیاق مشغول برگزاری این جشن مسعود هستند. لابد منشور [این] انقلاب را که بنا بوده است عباراتی از مارکس و انگلس و مائو و لنین و غیره در آن گنجانده شود - و امروز منتشر خواهد شد - خواهید دید، زیرا طبق گفته سخنگو، پانصد هزار جلد از کتاب اعلیحضرت راجع به اصول انقلاب چاپ و توزیع خواهد شد، که شما هم می‌توانید در آنجا تحصیل کنید.

کتاب آرون^۳ رسید، بسیار ممنون شدم. کتاب ژان بابی را از دوست مشترک گرفتم. چنان‌که می‌دانید بسیار بسیار یکطرفه است و تناقض تمام با وقایعی دارد که امروزها در چین در شرف وقوع است^۴. در صورتی که کتابی پیدا شود که تحولات نهضت کمونیستی را که اخیراً بعد از خروش‌چف و سخترانی معروف او پیش آمده شرح دهد بسیار مطلوب خواهد بود. بخصوص تحولاتی که در احزاب کمونیست کشورهای صنعتی پیش آمده، مخصوصاً در ایتالیا و فرانسه. از کتاب ژان بابن من هیچ استفاده‌ای نکرده‌ام، درست مانند نشریات دوران استالین که از حرف «ف» می‌شد تمام «فرح‌زاد» را فهمید. بازگو کردن حرف‌هایی است که هزاران بار تکرار شده. نوشته‌های نویسندگان بورژوازی غرب دربارهٔ این مسائل بسیار قابل استفاده‌تر است یعنی نوشته مردمان صاحب‌نظر مانند ادگار اسنو^۵ و نویسندگان مشابه؛ که متأسفانه این کتاب [کتاب ادگار اسنو] در وین مانده است که ممکن است [رفقای] وین برای من یا برای خود شما بفرستند. در وین می‌دانند پیش کیست.

در زندان چند کتاب ترجمه کرده‌ام که همه بلااستفاده مانده‌اند، در حالی که بسیار مطلوب می‌باشد. الان در ایران تشنگی برای خواندن کتاب‌های خوب بسیار زیاد شده. کسان واردی می‌گفتند که اگر علم و زندگی چاپ شود ده‌برابر گذشته تیراژ خواهد داشت و خوب

خواهند خرید. در برابر سکوت و رکود و جمود [سیاسی] این علاقه پیدا شده.

روز شانزده آذر که روز دانشگاه است از هفتصد نفر مربوط ششصد نفر تعطیل کرده بودند^۱، اما این را نباید به حساب شور و شوق گذاشت. اما در هر حال واقعیتهایست. امیدوارم پیروز را از پیش آماده سازید که به مجرد تمام شدن دوره دوماهه به رُم و سر درس و امتحان خود بازگردد. من هم به او چنین توصیه‌ای کرده‌ام. امید و اطمینان دارم که تماس با شماها تأثیر فراوان در او خواهد گذاشت. عیب کار اینجاست که متأسفانه او در تصمیم‌های خودش استقامت ندارد. فعلاً با تشکر از تمام محبت‌ها به همین جا خاتمه می‌دهم.

یادداشت‌ها:

۱. اشاراتی است به کمک‌های مالی‌ای که سوسیالیست‌ها در پاریس و در تهران به خانواده یکی از رفقای زندانی‌شان می‌کردند.
۲. اشاره به دکتر مصدق است و بیماری او و معالجه‌اش در بیمارستان نجمیه تهران که در واقع یک ماه بعد سبب درگذشت او شد.
۳. رمون آرون (Raymond Aron) جامعه‌شناس و نظریه‌پرداز فرانسوی.
۴. ژان بابن از روشنفکران حزب کمونیست فرانسه که از آن حزب کناره گرفته و بعد کتابی به نام *انتقاد بنیادی* نوشته بود.
۵. Edgar Snow.
۶. درست مفهوم نیست. احتمالاً اشاره‌اش به استنادی است که آن روز سرکار نرفته بودند.

فقط مختص حسین داداش

تهران، ۲۹ بهمن‌ماه ۴۵ برابر با ۱۸ فوریه ۱۹۶۷

برادر عزیز^۱ نامه تو را چند روز پیش دریافت داشتم و خیلی خوشوقت گردیدم. کتابها [ئی را] که خواسته بودی به اضافه بعضی جزوات را که صبیحه آماده کرده امیدوارم توسط ایرج که شاید بزودی به پاریس بیاید بفرستیم که حتماً دستت برسد. به او بوری داده شده. اگر دیر شده توسط پست فرستاده خواهد شد. راجع به اسناد و مدارک مربوط به اصلاحات ارضی مدتی پیش با شخصی مربوط صحبت کردم که نشریات رسمی دولت و بعضی تحقیقات که از طرف دانشگاه شده اما منتشر نشده و اینروزها شاید از چاپ درآمد باشد برایت فرستاده شود. هر چه در این مورد امکان‌پذیر باشد تهیه و ارسال می‌شود. سیصد فرانک طلب شما وصول و به حساب مربوط داده شد، صد فرانک نیز از نو به محلّ مربوط خواهد رسید. در مورد سینا^۲ نوشته بودی که مانند مهران وارد خانواده شود. البته سینا با مهران فرق دارد، زیرا سینا مادری دارد که او را دوست دارد، یعنی هر دو همدیگر را، و مادامی که تهران هستند از هم جدا نمی‌شوند. لزومی هم ندارد جدا شوند و ناپدری خوبی هم دارد. صبیحه چنین کشف کرده است که ناپدری‌اش مهریان [است] و فرقی میان او و بچه‌هایش قائل نیست. بهروز^۳ هم که آنجا رفت و آمد دارد از ناپدری تعریف می‌کند. چندی پیش من با اصرار به سینا گفته بودم که پنجشنبه اولین ماه را خانه ما بیاید که او همه را و همه او را به بینند. نیامد. بهروز را

می فرستم که برای اولین پنجشنبه اسفند که چند روز دیگر است او را اینجا بیاورد. البته وضع خانواده به طور کلی حتی آن طور که تو دیدی نیست. نسل جوان اکثراً بسیار بی‌علاقه شده‌اند. فقط نسل گذشته است که کم‌وبیش عواطف سابق را دارند. بخصوص در زندان این را من حس کردم. میان جوان‌ها مینا^۴ علاقه خاص و غیرمنتظره‌ای نسبت بمن نشان می‌داد و این اثری است که اقامت او در پاریس و آشنائی با دوستان در او گذاشته، هرچند که خود دوستان آنجا پس از مراجعت به ایران دیگر عاطفه و رابطه‌ای ندارند. اما در مینا این اثر باقی مانده است که از لحاظ روانی برای من علل آن روشن است. در مورد پیروز انتظار دارم که امپرسیون‌ها و اطلاعات خودت را بنویسی. تازگی بنا شده دولت ارز برای [به] مردم بفروشد تا بازار سیاه از بین برود. به همین مناسبت فرستادن پول برای پیروز دیر شده، یعنی صبحیه امروز رفته بانک تا پول بفرستد. هر بار هزار تومان بیشتر نمی‌دهند. اما هر روز میتوان خرید. فعلاً یکهزار و ششصد تومان در دو دفعه بنام تو می‌فرستم. در صورتی که دیر رسید و تو پول داشتی پیروز را راه بیاندازید برود. پول حتماً هر چه زودتر به آدرس و به نام تو خواهد رسید. با خود پیروز صحبت کن. هر چه لازم است به او بده تا ماه و ماه‌های بعد خود ما رأساً به رُم می‌فرستیم. مخارج خورد و خوراک او را خواهش می‌کنم به طور تقریب معلوم کن تا برای تو بفرستیم. تو که خودت وضع بسیار خوب نداری لزومی ندارد که او را مهمان کنی. امیدوارم در این مورد تعارف نکنی. در مورد مینا که نوشته بودم منظور من این نبود که او را نزد خودت نگاه داری، منظور من این بود هر وقت وضع مالی ات اجازه داد در یک مؤسسه اروپائی او را به پانسیون بگذاری. از قرار معلوم فرانسه بسیار گران است. شاید اطریش مناسب باشد. به عقیده صبیحه محیط خانوادگی کنونی او در تهران چندان بد

نیست، یعنی بهتر از محیطی است که مثلاً پیروز در آن بزرگ شده. اما در صورتی که در محیط مثلاً اطریشی باشد البته بهتر است. به آن دوست بسیار عزیز سلام فراوان دارم. از محبت‌هایی که درباره پیروز روا داشته بسیار خرسندم و یقین دارم که نفوذ اخلاقی او و احترامی که همه ما و حتی پیروز به او دارد، تأثیر شفافبخش در او خواهد گذارد. [علیجان] شانس‌ی نیز پس از پایان یافتن ۱۸ ماه آزاد شد. امیدواریم که حسین تحویلدار نیز با اقداماتی که شده عفو شود. آن دو^۵ نیز آخر اردیبهشت آزاد می‌شوند. امروز نهصد تومان فرستاده شد. دو روز دیگر ۹۰۰ تومان دیگر برای پیروز به آدرس و به نام تو فرستاده می‌شود. امیدوارم خیرت و پرت نیز این هفته فرستاده شود.

[در حاشیه] - صفحه دوم نامه پیروز را بستم زیرا مطالبی است که او از تو رودربایستی دارد و به من فحش میداد!

یادداشت‌ها:

۱. حسین ملک.
۲. پسر حسین ملک، از نخستین همسرش.
۳. بهروز پسر دوم ملکی بود: پیروز، بهروز، نوروز.
۴. مینا، دختر حاج شفیع ملکی (برادر ملکی).
۵. منوچهر صفا و عباس عاقلی‌زاده.

مدتی پس از توقیف ملکی و سه تن از رهبران جامعه سوسیالیست‌ها در سال ۱۳۳۴ شایع شد که یکی از اعضای جامعه با سازمان امنیت همکاری کرده و اطلاعات محرمانه‌ای را که داشته در اختیار مأموران ساواک گذاشته است. به همین دلیل، آن عضو جامعه - که نام مستعارش را «پرویز» می‌گذاریم - از جانب رفقای خود طرد شده بود، و چون برای انجام کار حرفه‌ای خود در اروپا مقیم شد، بیشتر سران جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا نیز با او برخورد گرم و دوستانه‌ای نکردند.

ملکی، هم در این نامه هم در یکی دو نامه دیگر (که در این کتاب می‌بینید) در این باره گفته است: (۱) رفیق دیگری (به نام مستعار «جمشید») نه فقط هر چه می‌دانسته، در بازجویی، به مأموران سازمان امنیت گفته بود، بلکه مقداری هم مطالب خلاف واقع بر آن افزوده بوده است. ولی ملکی می‌گوید که در مورد «جمشید» گذشت کرده، چون کار او فقط ناشی از ضعف بوده است. (۲) در مورد «پرویز»، چنان که از مجموعه نامه‌های ملکی در این باره برمی‌آید و در همین نامه می‌گوید «من شخصاً چون زیاد مورد اتهام قرار گرفته‌ام، بدون دلیل قاطع کسی را محکوم نمی‌کنم». و به همین دلیل، توصیه کرده که رهبران و فعالان جامعه اروپا، بی‌آن‌که هشیاری و احتیاط و دوران‌دیشی را نادیده گیرند، با «پرویز» برخورد گرم‌تری داشته باشند و به روی خود نیاورند که او در معرض شک و تردیدهایی است.

تهران، پنجم اسفندماه ۱۳۴۵

برادر عزیز^۱

چون به احتمال قوی فردا یکی از دوستان عازم اروپاست و شاید
باید کتاب و بعضی جزوات که برای تو تهیه شده [با خود] بیاورد و از

نقطه‌ای در اروپا برای تو بفرستد، این نامه را از نو می‌نویسم، چون نوشته بودی مرسولات جلال [آل‌احمد] نرسیده، حیف بود این کتاب‌ها از میان برود. این است که سعی می‌کنم توسط مسافری بفرستم.

این دوست که نامه و اشیاء را برای تو می‌آورد و یا می‌فرستد، بنا بر اخبار رسیده از ایران به آنجا [به اروپا] مطرود تلقی شده و از این لحاظ بسیار ناراحت است.^۲ می‌خواستم بارها به شما و دیگر رفقا بنویسم که وضع او از چه قرار است. اولین بار پیش از حادثه اخیر مربوط به ما چهار نفر^۳، من اولین شخصی بودم که درباره او، بمناسبت شغل و موقعیتش، نگران گردیدم و به خودش نیز این نگرانی را اظهار داشتم تا بداند که من نگرانی دارم و مواظب کار خودش باشد. وضع فعلی او از زمانی این‌طور رواج یافته که یکی از دوستان در حین گرفتاری نقاط ضعف بسیاری نشان داد^۴، حتی در مواجهه [مقابله] شدن با من، نه این‌که حقایق درباره من اعتراف کرده باشد، حتی نسبت‌های دروغی به من داد تا مسئولیت‌های مستقیم خود را با آن دروغ‌ها به من ببندد. گرچه من مسئولیت را به عهده گرفتم، اما دروغ بودن حرف‌های او را اعلام داشتم [در برابر بازجو]. بعدها چون [از این کار] پشیمان شد و ذات او نیز خراب نیست، ما از او گذشتیم و قضیه را در دادگاه (و پس از آن) بکلی مسکوت گذاشتم، زیرا به شأن و مرتبت جامعه [سوسیالیست‌های ایران] لطمه می‌زد، و از لحاظ انسانی نیز به خود او [لطمه می‌زد].

باری، این شخص^۵ متعذر به این شد که دوست مزبور (که نامه و خرده‌ریز را برای همراه خود می‌آورد)^۶ بنا به گفته او «از سیر تا پیاز فلان جلسه ملاقات را بروز داده است». به این مناسبت، فوراً، نه فقط محیط سوءظن، بلکه علم‌الیقین برای همه و «افکار عمومی» پیدا شد، در صورتی که نه به من و نه به دیگران [شایان و شانس‌ی] نسبت به گفته‌های

ادعائی، استنادی در بازجویی [سازمان امنیّت] نشد. از این گذشته، اگر آن شخص متهم به خیانت، خیانتکار کامل بود، می‌بایست کسانی دیگر [از فعالان جامعه سوسیالیست‌های ایران] گرفتار آمده باشند، در حالی که چنین نیست. بنابراین، من لزومی نمی‌بینم که آن دوست ارجمند^۷ حتی نشریات [را] برای او نفرستد^۸. ما چه ملاحظه‌ای از دستگاه باید داشته باشیم؟ ما که [فعالاً] فعالیتی نداریم. فعالیت شما [در اروپا] نیز مربوط [منحصراً؟] به آن نشریات است، که علنی است و ناشران [آن] را همه می‌شناسند. بنابراین، داشتن روابط انسانی عادی با آن دوست، یعنی روابط شخصی، به نظر من مانعی ندارد. من شخصاً چون زیاد مورد اتهام قرار گرفته‌ام، بدون دلیل قاطع کسی را جداً محکوم نمی‌کنم.

مقدمه ابن خلدون (در دو جلد) سراغش را گرفته‌ام. امروز می‌روم آنها را بخرم که برای فردا حاضر باشد. امیدوارم بزودی به دست تو برسد. از اشیاء فرستاده شده، بسته که در دو کیسه است، یکی مال دکتر پیشداد است که از طرف صبیحه به او بده. برای پیروز [ملکی] نُهصد تومان به نام تو و به آدرس تو فرستاده شده. فردا نیز نُهصد تومان فرستاده می‌شود. در هر حال، آن دوست مورد اتهام قرار گرفته^۹ نسبت به من محبت دارد و وفادار است. تصوّر نمی‌کنم دست‌کم نسبت به شخص من اقدام ناروایی بکند.

[بعد از تحریر] - دو جلد مقدمه ابن خلدون را خریدم. امیدوارم امروز توسط حامل فرستاده شود. کتاب دیگر، پیدا نمی‌شود. از مؤلف تحقیق خواهد شد و [بزودی] تهیه و ارسال می‌شود.

بسیار جدی سپرده‌ام که اسناد و مدارک مربوط به اصلاح ارضی را که چاپ شده از وزارت کشاورزی تهیه [کرده] و بیاورند، که هنوز نرسیده.

یادداشت‌ها:

۱. حسین ملک.
۲. منظور «پرویز» است.
۳. اشاره به دستگیری ملکی و سه نفر دیگر.
۴. منظور «جمشید» است، در حین بازجویی در سازمان امنیّت.
۵. «جمشید».
۶. «پرویز».
۷. امیر پیشداد.
۸. منظور نشریات جامعهٔ سوسیالیست‌های ایرانی در اروپاست.
۹. «پرویز».

۵ اسفند ۴۵ برابر با ۲۴ فوریه

برادر عزیز^۱

این دوّمین نامه‌ای است که در یک روز می‌نویسم، زیرا نامه‌ای که توسط مسافر فرستاده شده (و امیدوارم کتاب و خُرده‌ریزهای دیگر را هر چه زودتر برساند) به این فرض نوشته شده که او سرِ نامه‌ها را باز کند و بخواند. البتّه در موردِ خود او در بخش اوّل نامه من حقیقت را نوشته‌ام، امّا نه تمام حقیقت را، زیرا دربارهٔ بخشی از حقیقت که [که در آن نامه دربارهٔ آن] سکوت کرده‌ام در این نامه صحبت می‌کنم. در آخر نامه از محبّت و وفاداری او صحبت کرده‌ام و این قسمت صحیح نیست، به این معنی که دربارهٔ او طبق قرائن و اماراتی مشکوک هستم، امّا یقین به خیانت او ندارم. معذالک من در گذشته سفارش کردم که دوستان و رفقای آنجا بدانند امّا نه این‌که یقین کنند، که من خود یقین ندارم. یکی از دوستان اروپا که با او دوستی قدیمی دارد گویا رفتار بسیار بسیار منطقی با او داشته، یعنی روابط خصوصی و انسانی‌اش را حفظ کرده، امّا این نقش را بازی کرده که گویا اولترا- بدبین^۲ شده و همه چیز را فیلسوفانه بدبین تلقّی می‌کند^۳. به خصوص آن دوست ارجمند^۴ اگر مناسبتی پیش آید خوب است رفتار انسانی کند و انتشارات [را] برای او بفرستد.

به فرض که یقین او [با ساواک] رابطه‌ای داشته باشد چه ضرر دارد که ما اطلاعات مناسب در دسترس او قرار دهیم، یعنی خودمان را آن‌طور که لازم می‌دانیم معرفی کنیم و این اطلاعات به آنها برسد. نمی‌دانم به این

می‌گویند ضدّ جاسوسی [؟] در هر حال من با این‌گونه اشخاص نقش بازی می‌کنم که تصوّر کنند که من در اشتباهم و به آن‌ها اعتماد دارم. و از این اعتماد متقابل این استفاده را می‌کنم که اطلاعات خاصی در اختیار آنان بگذارم. نباید خشک بود، بخصوص که ما در اینجا فعالیتت نداریم و سکوت و رکود همه جا را فرا گرفته. خوب است که رفیق ارجمند^۴ یا خود تو هُشداری به [آلبرت] کارتی بدهید، زیرا او با حامل نامه و جزوات آشنایی دارد و او را رفیق تلقی می‌کند، اما فقط ملاحظه کند، نه قطع رابطه، زیرا به وسیله او اموری انجام یافته که ضرری ندارد و با اطلاع از اوضاع می‌تواند دوام یابد.

دو بار پول، هر بار ۹۰۰ تومان، توسط بانک فرستاده شده. خواهش می‌کنم ترتیب پول پیروز [ملکی] را نوعی بده که پس از رسیدن به رُم فقط پول یک ماه را داشته باشد، و اگر چیزی باقی ست ماه دیگر بفرست. خودش یا خود تو برای من بنویسید وضع او از چه قرار است.

درباره آن شخص متهم، به این نکته باید توجه زیاد داشت که واقعاً فعالیتت در ایران نیست و ما در سکوت و آرامش کامل زندگی می‌کنیم، و این خود نتیجه زیادت طلبی‌های غیرمنطقی ست که در گذشته پیش آمده، و روشی واقع‌بینانه‌تر در پیش گرفته نشده [بود]. در هر حال، من با روشی که داشته‌ام، به اضافه مرض قلبی، مسئولیتی حس نمی‌کنم و تنها از راه مطالعه و بحث و نوشتن [ناخوانا] وظایف خود را انجام می‌دهم.

یادداشت‌ها:

۱. حسین ملک.
۲. «اولترا-بدین» = خیلی زیاد بدین: واژه‌سازی با پیش‌وند ultra ی فرنگی!
۳. اشاره‌اش به محمدعلی همایون کاتوزیان است.
۴. امیر پیشداد.

همه نامه‌های ملکی به محمّدعلی همایون کاتوزیان جز این یکی (که بخش‌هایی از آن پیش از این چاپ شده بود) از بین رفته‌اند. این نامه را «پرویز» که از اروپا برای بازدید به تهران رفته بود از ملکی گرفت و آورد. «پرویز» همان عضو جامعه سوسیالیست‌هاست که (چنانکه در دو نامه پنجم اسفند ۱۳۴۵ ملکی به برادرش حسین ملک دیده‌ایم) در دوستی و صمیمیت او در میان اعضاء جامعه در تهران تردیدهایی پدید آمده بود. در نتیجه ملکی از سر احتیاط نمی‌خواست نامه‌ای به دست او بدهد و به اصرار خود او این نامه را نوشت. دلیل لحن نکوهش‌آمیز ملکی در این نامه که گویا کاتوزیان «از آن ور بام افتاده» همین احتیاط بود. این نکته را ملکی در دومین نامه ۵ اسفند ۱۳۴۵ خود به حسین ملک (نامه پیشین) صریحاً بیان کرده است؛ و در نامه ۱۴ اسفند ۴۵ به ملک و پیشداد.

تهران، ششم اسفند ۱۳۴۵ برابر با ۲۵ فوریه ۱۹۶۷

دوست عزیز^۱

دوستی کی سر آمد، دوستداران را چه شد^۲! من که پیرمرد علیل و بیماری شده‌ام، اما شماها که جوان هستید، همّت نمی‌کنید پس از این همه جریان‌ها دو کلمه احوال‌پرسی کنید. در هر حال، اگر توصیه و تأکید «پرویز» نبود، من هم همّت نوشتن این چند سطر را نداشتم.

این‌جا که خبری نیست. سکوت و رکود محض است. از قراری که نوشته بودند، آنجاها نیز وضع ایران انعکاس پیدا کرده و همه مشغول درس خواندن هستند. البته وارد بحث نمی‌شوم، اما به نظر من از بس

سنگ‌های بزرگ برداشتند، دست‌آخر از زدن چشم‌پوشی شد^۳. «پرویز» از این‌که شما نیز از آن وَرِ پشت‌بام افتاده‌اید و دچار بیهودگی شده‌اید، سخن گفت. در هر حال، خوشوقت هستم که دست‌کم روابط خصوصی دوستانه با هم دارید. امیدوارم در همین حدود مرا نیز فراموش نکنید.

من در زندان و خارج از آن، کتاب‌ها و رسالات متعددی ترجمه و یا تألیف کرده‌ام که هیچ‌کدام فعلاً شانس چاپ شدن ندارند، نه از لحاظ محتویات، [بلکه] فقط و فقط برای این‌که مال من است، زیرا مطالبی که مربوط به خارج از ایران است چاپ شدنش اصولاً مانع ندارد، و چون روابط با بلوک شوروی عادی یا صمیمانه شده حتی مطالب و کتب آنجا به آسانی چاپ می‌شود.

من مدتی است دربارهٔ اختلافات چین و شوروی مطالعاتی می‌کنم و حتی چند مقاله با امضای مستعار چاپ شده. بسیار ممنون می‌شوم اگر مرا در این مورد یاری کنید. از «پرویز» نیز خواسته‌ام که مطالبی در این مورد تهیه و برای من بفرستد.

بعضی دوستان لندنی که بسیار بسیار دوآتشه تشریف داشتند و شاید هنوز هم [تشریف] دارند و مرا معتدل می‌دانستند، اظهار تمایل به دیدن من کرده‌اند، اما از ترس نتوانسته‌اند مستقیم یا غیرمستقیم به ملاقات من بیایند و یا حتی در جای دیگری [مرا] ملاقات کنند.

باری، اگر دوستی هنوز باقی مانده باشد، از طرف من [به او] سلام برسانید.

با سلام‌های قلبی بسیار دوستانه

یادداشت‌ها:

۱. محمدعلی همایون کاتوزیان.
۲. صحیح: «دوستی کی آخر آمد...» - حافظ.
۳. «سنگ بزرگ علامت نزدن است!»

۱۴ اسفند ۱۳۴۵ برابر با ۵ مارس ۱۹۶۷

دوستان عزیز امیر و حسین^۱

آخرین نامهٔ امیر در سه صفحه رسید. مرقوم رفته بود که دو نامه فرستاده‌اید که یکی مربوط به پیروز [ملکی] بوده است. اگر همان نامه که در بدو ورود پیروز بوده رسیده است، و اگر نامه‌ای غیر از آن راجع به او نوشته باشید نرسیده. در نامه‌هایی که توسط پست به آدرس من می‌فرستید به غیر از امور بسیار عادی مطلبی نباشد بهتر است. اگرچه مطلب خطرناکی اصلاً میان ما و شما وجود ندارد. در نامه‌های حسین راجع به وصول طلب شما از قندی^۲ و رساندن آن به خانوادهٔ دوستان که حالا آزاد شده (به اضافهٔ یکصد فرانک حسین) بارها نوشته‌ام و امیدوارم رسیده باشد. نامه‌ای با دو جلد کتاب ابن‌خلدون و خرده‌ریز توسط مسافری فرستادم که امیدوارم از لندن به آنجا پست شده باشد. نامه‌ای که توسط او فرستادم به این عنوان نوشته شده بود که او آن را باز کرده و بخواند و همان روز نامهٔ دیگری توسط پست فرستادم که نمی‌دانم برسد یا نرسد. در هر حال نامهٔ فرستاده از لندن با وضع خوش‌بینانه نسبت به حامل نوشته شده هرچند دروغی نیست و راست است اما در موردی سکوت شده، و آن شک و تردید نسبت به اوست که وجود دارد اما علم‌الیقین نیست. به نظر من از نظر شخصی باید [با او] انسانی رفتار شود و از لحاظ اجتماعی تا حدودی که امکان ضرر نباشد. او خواست و من نامه‌ای نیز بتوسط او به دوستی در انگلستان^۳ نوشتم، که لابد خواهد

فهمید که نامه مصلحتی بوده است. در حدود همان مقدار که طلب شما از قندی [= قندهاریان] وصول شد به [حسین] تحویلدار از طرف شما هدیه گردید. این را به اضافه مقدار دیگری که امیدوارم هر چه زودتر بفرستیم به حساب وامی بگذارید که [رضا] شایان از حسین گرفته بود و هنوز تصفیه نشده. [عباس] عاقلی زاده و [منوچهر] صفا دو ماه و نیم دیگر، یعنی آخر اردیبهشت، آزاد می‌شوند. کتاب‌هایی که آنها بتوانند بخوانند باید به زبان انگلیسی باشد.

به نظر من تحولاتی که پس از استالین در حزب کمونیست جهان پدید آمده و همچنین تحولاتی که در احزاب سوسیال دموکرات پیدا شده باید مورد مطالعه جدی قرار گیرد. دوستان ما در ایران متأسفانه از وسعت و عمق این تحولات بی‌اطلاع مانده‌اند. در صورتی که کتاب‌هایی به غیر از زبان انگلیسی برسد، اگرچه برای مصرف داخلی دوستان اینجا باشد، من ترجمه خواهم کرد. چند مقاله با امضای مستعار در [مجله] فردوسی نوشته بودم که از قرار معلوم از مطبعه که خط مرا شناخته‌اند به مقامات مربوط اطلاع داده‌اند و انتشار آنها موقوف شد. چند شماره توسط دوستی فرستاده بودم که گویا شماره اول فرستاده نشده که حالا می‌فرستم.

سؤالات چندی کرده بودید در حدود امکانات. جواب همه آن سؤالات در حدود امکانات مثبت است و هر چه در قوه دارند به فعل نزدیک می‌کنند. امید است که بزودی آثار آن را مشاهده فرمائید. خواهش می‌کنم وصول نامه‌ها اعلام شود. دو بار هر بار ۹۰۰ تومان برای پیروز [ملکی] به عنوان ملک فرستاده شده که امیدوارم رسیده باشد. یعنی توسط بانک پارس فرستاده‌ام که او هم توسط بانک دیگری فرستاده. اخیراً فروش ارز خارجی را دولت آزاد کرده است.

اینکه در بالا نوشتم تحولات در احزاب سوسیالیست، منظورم تا

حدودی که من اطلاع دارم، پروفیسور کول Cole^۴ است که از تئوری دانان حزب کارگر بود، اما پس از سخنرانی سرّی خروشچف [در کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی] انتقاداتی از احزاب سوسیال دموکرات اروپا و حزب کارگر کرد. نظریات او را عده‌ای به عنوان ریویزیونیسم در سوسیال دموکراسی تلقی کرده‌اند. خواندن کتاب‌های او برای شما و ما بسیار مفید خواهد بود.

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد و حسین ملک.
۲. مهندس ابوالقاسم قندهاریان.
۳. محمدعلی همایون کاتوزیان.
۴. G.D.H. Cole، از اعضای برجسته حزب کارگر بود و صاحب کرسی فلسفه اجتماعی در دانشگاه آکسفورد. در این زمان مرده بود.

۸ فروردین ۱۳۴۶ برابر با ۲۸ مارس ۱۹۶۷

برادر عزیز^۱

نامه مورخ ۱۲ مارس تو پریروز رسید. در مورد مسافرتی که در نظر داشتی هیچ نوشته بودی که آیا ماندنی هستی یا به ماداگاسکار یا جای دیگری می‌روی. تا حالا امیدوارم که جلد دوم کتاب به اضافه پسته و نخودچی کشمش و ادویه‌جات رسیده باشد. اینها را صبیحه [همسر ملکی] فقط برای تو فرستاده. برای پیروز مختصر [ناخوانا] توسط پست فرستاده شده بود که به او در ژم رسیده است. پسته دو بسته است که یکی برای دکتر [پیشداد] فرستاده شده. از پول‌هایی که برای پیروز فرستاده شده هر چه باقی مانده خواهش می‌کنم فوراً برای او بفرست، گرچه کم باشد. از قروضی که [رضا] شایان به تو داشت و در موقع ناخوشی زنتش از تو وام گرفته بود حتماً مقداری برایتان می‌فرستد. امیدوارم که تو رفقا را - و بخصوص دوست باارزشمان را - به کلی تنها نگذاری. یعنی غوطه‌ور شدن در مطالعات علمی ترا از هدفی که علم و دانش برای آن است باز ندارد. لابد این جمله معروف را در نظر داری که [به قول گوته] «در آغاز آفرینش کار و عمل بوده است»؛ بعدها تئوری و فکر پیش آمده و شاید در پایان بی‌نهایت نیز عمل خواهد بود.

لابد آن آشنا جلد اول کتاب و بقیه را تا حالا فرستاده. من همان روز که نامه‌ای توسط او فرستادم نامه دیگری نیز با پست فرستادم. اگر نرسیده موجب تأسف است. نوشته بودم که من آن نامه را توسط آن آشنا با این

گمان فرستادم که نامه را باز می‌کند و می‌خواند. مفاد آنچه در آنجا نوشتم غلط نیست و اکثراً صحیح است، اما درباره شک و تردیدی که نسبت به او داریم سکوت اختیار کردم. بخصوص در این اواخر معلوم شده است که به او کمک‌های زیادی برای سفر اخیرش شده. یک روز پیش از عید [عبّاس] عاقلی‌زاده و [منوچهر] صفا و [حسین] تحویلدار هر سه به طور غیرمنتظره [از زندان] آزاد شدند. به شما سلام می‌رسانند.

نمی‌دانم جلال [آل‌احمد] این اواخر چیزی برای تو فرستاده یا نه. در [مجله] جهان نو نامه‌ای از تو که گویا خطاب به من بود و به جلال داده بودم منتشر شده. نامه‌ای بود که در آنجا از تئوری خودت درباره ارگانیکاسیون^۲ و دزورگانیکاتورها^۳ بحث به میان آمده بود. بعضی دوستان آخوندمان [= دگماتیکمان] ایراداتی به آن وارد کردند، که من مطلقاً این آخوندبازی را محکوم دانسته و اظهار نظر کردم که ممکن است انتقادات درباره مارکس و یا اظهار نظرهای صحیح یا ناصحیح باشد اما مطلقاً ایراد و انتقاد به مارکسیسم علمی کفر نیست. متأسفانه روشنفکران ایران، و دوستان ما از جمله، از حوادث فکری ده سال اخیر بی‌خبرند. در این دوران سکوت، از طوفان‌های فکری دنیای غرب و شرق بی‌اطلاع مانده‌اند. ما کوششی به عمل می‌آوریم که بلکه [مجله] علم و زندگی آزاد شود و حوادث و جدالها و بحث‌های ده پانزده سال اخیر را به افکار عرضه داریم.

من از موقع اقامت در وین مطالعاتی در مورد اختلافات چین و شوروی به عمل آورده و تا امروز ادامه داده‌ام. در مدت زندان چندین کتاب مفصل ترجمه کرده‌ام، و یادداشت‌هایی از دوران زندگی شروع کرده‌ام که باید تمام کنم. اما همه اینها در انتظار چاپ است. مردم به طور عجیب تشنه افکار مترقی هستند. این تشنگی امروز خیلی بیشتر از دوران

نهضت است. در صورتی که اجازه انتشار علم و زندگی داده شود ممکن است دو یا سه و یا چند برابر گذشته تیراژ داشته باشد.

یکی از دوستان که در محافل کشاورزی وارد است حاضر نشد اطلاعاتی منتشر نشده در اختیار [ما] بگذارد، اما قول صریح داد که انتشارات رسمی را مستقیم یا به وسیله دوست دیگری که او هم در آنجا علاقمند [ما] است بفرستد. به من قول داد همه انتشارات را مستقیم بفرستد برای تو. نشریه تحقیقات اقتصادی دانشکده حقوق اگر به تو نرسیده باشد خود من می‌فرستم. اما او قول داده مستقیم از طرف دانشکده فرستاده شود. طبق تقاضای تو از قرار معلوم انتشارات وزارت کشاورزی از طرف معاون آن وزارتخانه به تو رسیده است. زیرا تو رسماً خواسته بودی، و آنها طبق معمول برای هرکس تقاضا کرد می‌فرستند.

یادداشت‌ها:

۱. حسین ملک.
۲. Organification ، سازمان دادن.
۳. Desorganificateur ، ضد سازمانی.

تهران، نهم فروردین ۱۳۴۶
(برابر ۲۹ مارس ۱۹۶۷)

دوست عزیز^۱

دو روز پیش، توسط پُست، نامه‌ای نوشتم در جواب نامه‌ای که مربوط به عید نوروز بود. حقیقت این است که طرز نامه نوشتن من به شما و حسین [ملک]، که تنها کسانی هستید که به آنان نامه می‌نویسم، وضع بدی دارد زیرا چون از طرفی نمی‌دانم که نامه به دست شما می‌رسد یا نه پیوسته مطالب را تکرار می‌کنم که لااقل یکی از آنها به دست شما برسد. ثانیاً این که بمناسبت عدم اطمینان، از روی به اصطلاح حضور قلب نوشته نمی‌شود، هرچند که مطالب خطرناکی و حتی مهمی بین ما و شما وجود ندارد. معذک آدم نمی‌داند با شما مکاتبه می‌کند یا با مؤسسات دولتی [سازمان امنیت] یا با هیچ و با خلاء، زیرا همواره این احتمال قوی وجود دارد که حامل نامه [مسافری که نامه را برایتان می‌آورد] آن را معدوم کند و یا به دست غیر افتد.

باری، پس از فوت پدر بزرگوار [مصدق] دو نامه به آدرس معهود^۲ فرستاده شده و دو نامه می‌بایست از لندن [برایتان] برسد، که یکی رسیده و مقارن با آن یکی نیز با پُست می‌بایست به آدرس حسین [ملک] برسد و شک و تردید ما را نسبت به آن آشنا^۳ بیان دارد، زیرا نامه‌ای توسط خود او برای حسین فرستاده شده که شک و تردید در آن نامه ذکر نشده [یعنی چون او خود حامل نامه بوده، من از بیان شک و تردید نسبت به او پرهیز کرده‌ام]. هرچند در سازشکاری او دیگر شکمی نیست، اما از خیانت او نسبت به ما نیز اطلاع دقیق در دست نیست.

در جواب آن نامه سه صفحه‌ای شاید بزودی مطالبی از همان راه به دست شما برسد. جواب سئوالات متعددی که کرده بودید، مثبت است و [ناخوانا] خواهد رسید.

شب عید نوروز، بطور غیرمنتظره، [منوچهر] صفا و [عباس] عاقلی‌زاده و [حسین] تحویلدار - تنها کسانی از ما که [در زندان] باقی مانده بودند - آزاد شدند.

چند روز پیش [از عید نوروز] از طرف مقامات رسمی به پدر تحویلدار نوشته شده بود که تقاضای عفو او دربارهٔ فرزندش، در کمیسیون عفو و بخشودگی، رد شده، اما با وجود این، در نتیجه اقدام مؤثرتری که دقیق [کم و کیف آن را] نمی‌دانیم، این سه نفر مشمول عفو شدند، که در لیست عفو روزنامه‌ها نیز نبود. احتمال می‌دهم که [اسدالله] علم، وزیر دربار، نامهٔ مرا که سه تقاضا داشت - و سابقاً برای شما نوشتم^۴ - به عرض (!) رسانده و مادهٔ اوّل آن [نخستین تقاضا از آن سه تقاضا] تصویب شده، ولی درست اطلاع ندارم. آنها به من چیزی نگفته‌اند و من هم رغبتِ تلفن زدن و سؤال کردن را ندارم.

بارها نوشته‌ام که مبلغ اهدائی شما از طرف شما به شخص دوم تحویل گردید و امیدوارم چند برابر آن بابت قرض آن شخص به حسین [ملک] بزودی به آدرس حسین برسد. مبلغ تحویلی به [حسین] تحویلدار نیز به آن حساب منظور شود، شاید بتوانید مختصر رونقی به نشریات [جامعهٔ سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا] بدهید.

می‌گویند دختر نهر و با عنوان رسمی تسلیتی به دولت ایران [بمناسبت درگذشت دکتر مصدّق] گفته و او را با نهر و گاندی قابل مقایسه دانسته، و این موجب ناراحتی «حضرات» دولتیون شده.

نامه‌های پس از زندان ۴۰۳

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد.
۲. آدرسی فرانسوی برای این‌که نامه‌ها گیر نیفتند.
۳. همان عضو جامعه سوسیالیست‌ها که در موردش تردید زیاد وجود داشت و در نامه‌های دیگری هم از او یاد شده.
۴. مراجعه فرمایید به نامه یازدهم مرداد ۱۳۳۶، در همین کتاب.

تهران، شانزدهم فروردین ۱۳۴۶ برابر با پنجم آوریل ۶۷

دوست عزیز^۱

دو نامه به مناسبت فوت پدر بزرگوار^۲ فرستاده شده، به آدرس معهود^۳، که از رسیدن یا نرسیدن آنها خبری ندارم. متمنی هستم که رسیدن نامه‌ها به آن آدرس را (آدرسی که آن نویسنده هنرمند^۴ جدیداً به ما داده) در نامه پستی به عنوان «رسیدن مجله فردوسی» برای من بنویسید تا مطمئن شوم که نامه‌ها می‌رسد. مطالب جدی اگر همچنان توسط مسافر فرستاده شود بهتر است. نامه‌های ساده نیز اگر به آدرس من نباشد بهتر است. امیدوارم بزودی بتوانم آدرس خاصی را برایتان معرفی کنم. علاوه بر آن دو نامه به آدرس معهود، نامه‌های متعددی توسط مسافران یا پست فرستاده شده و آخرین نامه شما علاوه بر سه صفحه که توسط حاملان این نامه رسید، به مناسبت نوروز بود که چند سطر مرقوم رفته بود. باید توجه داشت که رسیدن نامه‌های شما به اینجا و رسیدن نامه‌های ما به آنجا دلیل این نیست که ممیزی نمی‌شوند. در زمان بازجویی مأمور [سازمان امنیت] به من گفت: ما اشتباه کردیم که مراسلات شما را ممیزی نکردیم و الا بهتر و بیشتر به روابط شما پی می‌بردیم. در هر حال ممکن است [اینک] نامه‌ها را باز کرده و فتوکپی کنند و برای قطع نشدن مکاتبه و کسب اطلاع نامه‌ها را به مقصد برسانند تا منبع اطلاع قطع نشود.

همانطور که بارها به اشاره گفتم، اطلاعات و مقالاتی برای ماهنامه [سوسیالیسم] فرستاده خواهد شد و مقداری فرستاده شد. من کوشیدم که

غیر از خود من بیشتر دیگران بنویسند که متأسفانه تا حالا مقدار زیادی نرسیده. اما امیدوارم امشب [به دست من] برای شما برسد. یکی از دوستان نویسنده و وارد و باقریحه حدود دو ماه دیگر به لندن می‌رود و با شما ارتباط خواهد داشت. از وجود او می‌توانید با اطمینان به تمام جنبه‌های نویسندگی او استفاده کنید. امیدوارم که از لحاظ داشتن اطلاعات لازم در مورد ایران در مضیقه نباشید. در یک شب مهمانی باز گدایی [جمع‌آوری کمک مالی] را راه انداختیم. حدود پنجهزار تومان تعهد شد که حدود دوهزار و چندصد تومان آن تا حالا وصول شده. مبلغ پانصد تومان آن به رفیق [حسین] تحویلدار در زندان تحویل داده شد، از طرف شما [یعنی جامعه سوسیالیست‌ها در اروپا]، و بقیه این پول نقداً و تا حالا به عنوان «وام [رضا] شایان به [حسین] ملک» فرستاده نشده باشد، حتماً دوروزه فرستاده می‌شود و بقیه تعهدها نیز، به احتمال بسیار زیاد، بزودی وصول و ارسال خواهد شد.

موضوع تازه این‌که [منوچهر] صفا و [عباس] عاقلی‌زاده که حدود دو ماه به آخر زندانشان مانده بود به اضافه تحویلدار که بیشتر از دو سال زندانی داشت در شب عید نوروز «عفو» و آزاد شدند. سابقاً برایتان نوشتم که نامه‌ای به [اسدالله] علم نوشته و سه تقاضا کرده بودم، که از قرار معلوم فقط با تقاضای اول (که آزادی دیگر رفقا بود) موافقت کردند. در ایران مردم همه ناراضی [اند] و دوستانمان شایعه‌سازی زیاد می‌کنند، و دلشان را با شایعاتی - که بیشتر از ده سال است رواج دارد - خوش می‌کنند. علاوه بر شایعه‌سازی، زودباوری نیز رواج دارد. افسانه‌هایی از بیماری‌ها [ی افراد] و تغییرات می‌سازند که اغلب بی‌پایه است. گفته می‌شود که نخست‌وزیر هند و مارشال تیتو تلگراف تسلیتی به مناسبت فوت دکتر مصدق برای دولت ایران فرستاده‌اند و موجب ناراحتی ایشان

شده، که از صحت و سقم آن اطلاعی ندارم. روز ۲۳ فروردین روز چهارم [درگذشت] اوست که به احمدآباد خواهیم رفت (اگر مانع نشوند). همانطور که [در نامه‌های پیشین] نوشته‌ام و می‌دانید اینجا سکوت و رکود محض است، اما در هر حال دید و بازدید با دوستان [جامعه سوسیالیست‌ها] و دوستان جبهه ملی [سوم] به عمل می‌آید، بدون بودن سازمان یا فعالیتی. وضع ما [سوسیالیست‌ها] از لحاظ موقعیت اجتماعی در میان تمام فِرَق و عوامل مختلف بسیار خوب است، بخصوص در زندان، حتی در میان توده‌ای‌ها، و دو نفر از برجسته‌ترین رهبران آنان که محکوم به اعدام شده بودند و مورد یک درجه عفو قرار گرفتند. در مجله فردوسی سه مقاله درباره اختلافات چین و شوروی نوشتم با امضای مستعار، اما از آن جلوگیری شد، نه به مناسبت محتوای مقالات، بلکه به مناسبت حساسیتی که نسبت به من دارند [از چاپ آن] جلوگیری کردند. وقتی من توسط جلال [آل‌احمد] به شخصیتی [که دست‌اندرکار است] اعتراض کردم او وعده داد که حتی انتشار [مجله] علم و زندگی را آزاد گذارد. اما باور نمی‌کنم که [از سویی] جلوی امضای مستعار را [هم] بگیرند و [از سوی دیگر] مجله [علم و زندگی] را آزاد کنند. در هر حال، در زندان قصر که محل اجتماع افکار مترقی‌ست، به آن چند مقاله سخت توجه کردند و رهبران و افراد [حزب] توده [در زندان] به من سلام و دعا رسانده و فرستاده‌اند و راضی بودند. و هرکس [به ملاقات زندانیان] می‌رود توسط او احوالپرسی می‌کنند. حتی [پرویز] نیکخواه و یارانش نیز ناراضی نبوده‌اند و تمایلات مختلف را، و از جمله تمایل اینجانب را مجاز دانسته‌اند، و غائبانه اظهار لطف کرده و احوالپرسی می‌کنند.^۵ [اعضاء] نهضت آزادی و مصدقی‌ها نیز پس از جریان اخیر همواره لطف و محبت زیاد ابراز می‌دارند. بزرگان قوم [سران حزب ایران] کماکان با افکار کودکانه و روشنفکرانه خود مشغولند و میراث افتخارات مصدق را دارند

تسهیم به نسبت می‌کنند. امید من در این میان به سوسیالیست‌های فعال و غیرفعال به اضافه توده‌ای‌هایی است که اگر بتوانند رهبری خود را کنار زنند و یا اصلاح کنند (که غیرممکن به نظر می‌رسد) بشود وحدت عملی که بالاخره منجر به وحدت سازمانی و ایدئولوژیک شود به وجود آورد.

برای این که شما از اوضاع اینجا تصویری، گرچه نه بسیار دقیق، داشته باشید بعضی از جزئیات ارتباط‌ها را برایتان می‌نویسم. به مناسبت فوت دکتر مصدق به خانه پسر او و نوه او هدایت‌الله متین‌دفتری - که رابط بین مصدق و جبهه ملی سوم بود - رفتم. در آنجا [دکتر حمید] عنایت آمد و نزد من نشست و خودش را معرفی کرد. بارها پیام داده بود که می‌خواهد به دیدن من بیاید، اما به ملاحظاتی نمی‌آمد تا بالاخره روز چهاردهم فروردین به معیت [دکتر هوشنگ] ساعدلو آمد و ملاقاتی و صحبتی به میان آمد. تا حدودی عذر گذشته را می‌خواست و می‌گفت: واقعیات درستی نظریات شما را به ما ثابت کرد. بخصوص در مورد سرمقاله مربوط به دکتر [علی] امینی و اپوزیسیون سازنده حق را به جانب من می‌داد.^۶ [حسین] حسین‌زاده را سه بار در منازل دیگران ملاقات کرده‌ام. بناست این روزها باز ملاقاتی به عمل آید. توسط او از دوستان خواستیم (مدت‌ها پیش) که دست‌کم کمک مادی به شماها بکنند، که در برابر این تقاضا کر و کور بودند و هستند. روزی در بازی قمار چنین صحبتی شده بود. هفت تومان کمک کرده بودند! حسین‌زاده لااقل در حرف کم‌ویش بهتر است، همانطور که اغلب آنان در بدو ورود [به ایران] چنین بودند، اما با طول زمان هر نوع رابطه انسانی را نیز قطع کرده‌اند. در مورد اطلاع یافتن از اوضاع ایران، رادیو پیک ایران از ساعت نوزده (به وقت تهران) حدود پنجاه دقیقه برنامه خوبی دارد، که ده دقیقه به ساعت نه هر شب تکرار می‌شود. البته بعضی از قضاوت‌های آنان با مال ما فرق دارد، اما واقعیات [یعنی وقایع] خوب تشریح می‌شود. در صورتی که بعضی از دوستان به

آن گوش کنند، می‌توانند مطالب برای شما تهیه کنند. طول موج ۲۵ و ۲۶ و ۳۱ است. اخبار تازه و تمام جرائد را می‌خوانند و آرشیو کاملی دارند که مورد استفاده‌شان هست.

شاید یکی از دوستان راجع به تحولات اخیر ایران و جهات مثبت و منفی تحول ادعایی دستگاه [رژیم] مطلبی بنویسد. نقاط مثبت آن به نظر من: ۱- یک انقلاب کم‌ویش ضد فتودال و بورژوایی. هرچند فتودالیت به کلی ریشه‌کن نکرده‌اند، اما تا حدود زیادی از میان برده‌اند. دهقانان به طور کلی تحریک شده و در موارد زیادی حتی برضد قوانین هیئت حاکمه حقوق خود را مطالبه می‌کنند. علاوه بر این، در مورد سپاهیان موسوم به «انقلاب» و حقوق رسمی زنان و غیره نیز لااقل از نظر حقوقی (نه عملی) جهات مثبتی وجود دارد. ۲- در حکومت کنونی ایران عنصری از تکنوکراسی وجود دارد که حتی به بورژوازی میدان زیادی نمی‌دهد و عناصر حکومت کارمندان عالیرتبه به بعضی از ناسیونالیست‌ها [دولتی کردن‌ها] - که البته در دست دولت فاسد است - میدان می‌دهند. ۳- سهام صنایع که به ملاکین داده می‌شود از این لحاظ قابل ملاحظه است که اداره امور صنعت در دست دولت باقی می‌ماند نه در دست سرمایه‌دار جدید خصوصی. ۴- تأسیساتی که توسط شوروی و کشورهای اروپای شرقی به وجود خواهد آمد - و مقدمات آنها شروع شده - کمک محسوس به صنعتی شدن کشور است.

جنبه‌های منفی: ۱- دستگاه و رژیم منافع امپریالیسم را از لحاظ نفتی تأمین کرده و در عمل کوچک‌ترین لطمه‌ای به منافع آنها نمی‌زند و با تأمین منافع انحصارهای نفتی ثباتی برای خود به وجود آورده و تسلیحاتی که از آنها و یا از شوروی خریداری می‌شود برای تأمین امنیت آنها و امنیت خود رژیم است. خرید کالاهای مصرفی از دول غربی نیز موجب رضایت آنان و به ضرر ملت ایران است. ۲- ریخت و پاش و اسراف و تبذیر علاوه بر

ارتش و تسلیحات، در تمام محیط دستگاہ عالی‌رتبہ دولت برای حمایت از رژیم ادامه دارد. ۳- علاوه بر دستگاہ دولتی که برای راضی نگاهداشتن کارمندان پشتیبان دولت، باری بر دوش ملت است؛ مبالغ هنگفتی صرف تبلیغات در داخل و خارج [ایران] می‌شود که بار سنگینی [برای ملت ایران] است، اما نتیجه نسبتاً خوبی برای دستگاہ به بار آورده. ۴- هرچند پیشرفت‌هایی در اوضاع اقتصادی وجود دارد، اما فساد و حیف و میل آن را از بین می‌برد، ولی عایدات سرشار نفت همه چاله‌ها را پر می‌کند. ۵- در سیاست خارجی این تناقض وجود دارد که از سویی روابط با بلوک شوروی خوب است، اما از لحاظ منطقه‌ای، [دولت] ایران هوادار جدی عناصر ارتجاعی اردن و عربستان سعودی و غیره است.

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد.
۲. دکتر مصدق.
۳. برای اجتناب از سانسور، یک آدرس فرانسوی - از طریق جلال آل‌احمد - در اختیار ملکی گذاشته بود.
۴. جلال آل‌احمد.
۵. گروه نیکخواه کاملاً به ناحق به جرم مشارکت در جریان کاخ مرمر و تیراندازی به شاه دستگیر شده بودند و در آن زمان دوره محکومیت خود را می‌گذراندند. پرویز نیکخواه برجسته‌ترین عضو آنها بود و در آن زمان در میان عموم ایرانیان، چه در داخل و چه در خارج کشور، حکم امامزاده‌ای را داشت.
۶. حمید عنایت از سران برجسته جامعه سوسیالیست‌های اروپا در واحد انگلیس بود. در زمانی که ملکی شیوه درست برخورد نهضت ملی با دولت دکتر امینی (در تابستان ۱۳۴۰) در مقاله بلندی پیشنهاد کرد نه فقط جبهه ملی دوم و حزب توده آن را محکوم کردند، بلکه خیلی از سوسیالیست‌ها نیز چه در ایران چه در خارج با آن مخالف بودند. مخالفت عنایت اگرچه درست نبود به شکل متین و منطقی بیان می‌شد. شاید او نخستین کسی (حتی تنها کسی) از این مخالفان عضو سوسیالیست‌ها بود که در اولین فرصت در ایران از ملکی تقریباً عذرخواهی کرد.

تهران، ۲۱ فروردین ۱۳۴۶

دوست عزیز^۱

سرنوشت ما چنین است که یا از نوشتن مطالب خود خودداری کرده و دائماً خودمان خود را سانسور می‌کنیم و یا، در صورتی که بمناسبت ایمنی که مثلاً در این مورد [در مورد نوشتن این نامه] حس می‌کنیم، باید با عجله و سرعت مطالب را بنویسیم که بیشتر از چند ساعت این نامه در خانه باقی نماند، زیرا هنوز هم پیوسته ما در انتظار بازرسی و تفتیش عقاید کتب و نوشته‌ها هستیم.^۲

این مطالب را با عجله و نگرانی‌ای که خصلت و طبیعت ثانوی من گردیده، اما هیچ وقت از ادامه آن نمی‌توانم و نمی‌خواهم خودداری کنم، نوشتم. امیدوارم تا حدودی وضع اینجا را برای شما روشن کرده باشد. در هر حال، همکاری و رابطه ما با شما همواره ادامه خواهد داشت، اختلاف سلیقه هر چه می‌خواهد باشد.

کسانی از جمله آن نویسنده با ارزش^۳ به من قول داده که همکاری [قلمی] خود را با شما ادامه دهد. این روزها از گردش عید برگشته و نتوانستم تماس تلفنی بگیرم. بنا بود او هم حتماً مطلبی [مقاله‌ای] برای شما بنویسد و شاید مستقل بفرستد.

در مورد نیک‌آئین نامه‌ای توسط او به [حسین] ملک نوشته بودم، با این فرض که او [نیک‌آئین] نامه را باز کرده و می‌خواند. هر چند که مطلب غیرواقعی زیاد در آن نامه نبود، معذالک درباره شک و تردید درباره او

سکوت شده بود. همان روز نامه دیگری مستقیم [با پُست] برای ملک نوشته و شک و تردید خود را درباره او نوشته بودم که حالا نیز این شک در مورد کمک دستگاه [رژیم شاه] به او تبدیل به یقین شده، اما درباره خیانت او به ما موضوع هنوز هم مشکوک است. به نظر من، با او و امثال او باید کج‌دار و مریز و از روی سیاست رفتار کرد که [این شیوه] حتماً می‌تواند فوایدی داشته باشد.

بعضی از نشریاتی که نوشته‌هایی [مقالاتی] از جلال [آل‌احمد] و [منوچهر] هزارخانی و [حسین] ملک و دیگران دارد، پیروز [ملکی] برای شما می‌فرستد.

ترجمه مقاله‌ای را که شما خواندن آن را به من توصیه کرده بودید [درباره خروش‌چفیس] ^۴ در زندان تهیه کردم و در سه شماره [مجله] جهان نو منتشر شده. مائوئیسم [ایزاک] دویچر نیز ترجمه شده، اما از انتشار آن جلوگیری شد. چند نسخه از آن به صورت رونوشت خطی در دست علاقمندان هست.

من از ترجمه سه جلد تروتسکی ^۵ چشم‌پوشی کردم. شاید [ترجمه] جلد اول را تمام کنم. دو جلد دیگر را بناست دوست مشترکمان که زندگی من تروتسکی را به فارسی برگردانده، ترجمه کند. چند ترجمه دیگر نیز هست که شاید بعضی‌ها با اسم مستعار چاپ شود. مصاحبه‌ای از [ایزاک] دویچر راجع به کنگره بیستم [حزب کمونیست شوروی] نیز از [هفته‌نامه] نوول اُبسرواتور ترجمه کرده‌ام که نسخی از آن در دست علاقمندان است.

از جلال [آل‌احمد] الان با تلفن شنیدم که اولین شماره ماهنامه [سوسیالیسم] به او رسیده. به من نرسیده است و شاید هم با پُست به آدرس من برسد. در هر حال، خبر خواهم داد.

در این جا حضرات [جبهه ملی سوم] بسیار میل دارند آنچه راجع به [درگذشت] دکتر مصدق در اروپا نوشته و گفته شده داشته باشند. در صورتی که چنین مطالبی تهیه و ارسال شود، بسیار به مورد خواهد بود.

[بعد از تحریر]

در مورد روش کار، در شرایط حاضر، نظریه شخص من از قرار زیرست، که در ضمن صحبت [با این و آن] می‌بینم اغلب رفقای نزدیک و دور (و دوستان جبهه ملی نیز) که در گذشته انقلابیون رُماتیک بودند، امروز به این نظریات نزدیک شده‌اند و یا حتی با صراحت و جدیت از این روش پشتیبانی می‌کنند:

من و امثال من نه این که از افکار انقلابی رُماتیک خوشمان نیاید و یا آن را ضروری ندانیم، اما واقعیت نشان داد که امکانات آن [در ایران] وجود ندارد. بعضی هستند که هنوز هم در افکار رُماتیک انقلابی زندگی می‌کنند، اما در پستوهای خانه‌شان؛ و در حقیقت، این نوعی تریاک یا مخدری است که [انقلابیون رُماتیک] تنبلی و بی‌اثری خود را در آن‌گونه افکار تسکین می‌دهند.

در شرایط حاضر، بخصوص برای اشخاص و شخصیت‌های شناخته شده [و لورفته]، و متأسفانه کسان بسیار زیادی از جامعه [سوسیالیست‌های ایران] و نهضت [ملی ایران] را سازمان وسیع امنیت شناخته و برای آنها پرونده درست کرده، درست طبق اصول سیا (CIA)، فعالیت پنهانی و غیرقانونی امکان ندارد. مگر البته در صورتی که زندگی زیرزمینی داشته باشند، که آن هم عملاً غیرممکن است. در هر حال، برای ماها فقط یک فعالیت [سیاسی-سازمانی] قانونی ممکن است امکان‌پذیر باشد. باید سعی و کوشش مداوم و خستگی‌ناپذیر به عمل آید که یک جریان [جنبش] اجتماعی اصیل و مخالف و منقد دولت‌ها به وجود آید.

هرچند در شرایط حاضر، جناح مخالف این جریان غلبه و تسلط دارد، اما جناح لیبرال دیگری نیز وجود دارد که می‌خواهد ناچار این امکان را به روشنفکران و دانشجویان و به دیگر عناصر مترقی از زحمتکشان بدهد تا ادامه حکومت را با کم کردن نارضایتی میسر سازد. از سوی دیگر، از چندین سال پیش به این طرف، من معتقد بوده‌ام و هستم که تا پیدایش و امکان رشد و گسترش نهضت مترقی رسمی و علنی، باید کوشش پیوسته به عمل آید که در تمام سازمان‌ها و تأسیسات رسمی و علنی (از احزاب مصنوعی و سندیکاهاى دولتی گرفته تا دیگر سازمان‌های غیرسیاسی و سیاسی) موجود نفوذ شود و عده‌ای با خط مشی‌های مشخص در این مراکز شرکت کرده یا چنین مراکزی را به وجود آورده و در آن محیط‌ها ماهی بگیرند و یا در صورت امکان، سربازگیری کنند. در محیط دانشگاه و روشنفکران و همچنین در محیط کارگری و دهقانی استفاده از این مراکز به خوبی امکان‌پذیر و مفیدست.

باری، در مورد این مسائل تیزهای دقیق و مشروح از چند سال پیش به این طرف تهیه شده تا مورد بحث و مطالعه قرار گیرد و در این اواخر شاید به این‌گونه تیزها توجه بیشتر مبذول می‌شود.

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد.
۲. اشاره به یورش‌های ناگهانی مأموران سازمان امنیت که بارها به خانه ملکی ریختند و نامه‌ها و نوشته‌ها و کتاب‌های او را «توقیف» کردند و با خود بردند.
۳. جلال آل‌احمد.
۴. مقاله ایزاک دویچر درباره سقوط خروشچفسیم که دو سال پیش از این به انگلیسی و فرانسه چاپ شده بود.
۵. زندگی‌نامه تحلیلی و تاریخی لئون تروتسکی در سه جلد، تألیف ایزاک دویچر.

تهران، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۴۶

دوست عزیز^۱

شمارهٔ دوّم [ماهنامهٔ سوسیالیسم، دورهٔ دوّم] نیز، مانند اوّلی یک نسخه به دست ما رسید، آن هم بوسیله یک شخص بکلی خارج از محیط خود ما! جای تعجب است که حتّی آن دو سه نفر دوست نیز [که تازه به ایران برگشته‌اند] نسخه‌ای از این نوع برای ما نیاورند.^۲

هرچند که بارها نوشته‌ام باز تکرار می‌کنم که تئوری‌های اجتماعی شاه ایران راجع به تحوّل مترقی است. هرچند کامل نیست. اگر مجریان و طراحان برنامه تحوّل ایمان به آن ندارند، مسئله‌ای است جداگانه. بخصوص ملّی کردن آب همواره یکی از هدفهای ما بوده است.^۳

باری، در این شماره [ماهنامه سوسیالیسم] آنچه راجع به استراتژی و تاکتیک نوشته شده است^۴ و بخصوص آنچه مربوط به تعریف مارکسیسم است، کاملاً مورد تأیید من نیز هست. البتّه مارکسیسم آن چیزی نیست که مارکس، در زمان حیات خود، یکبار برای همیشه، گفته باشد. مارکسیسم به عنوان مکتب زنده‌ای در طول تاریخ بر طبق آزمایش‌ها ساخته شده.

انتقادی که این بار دارم مربوط به این است که از دکتر مصدّق بُتی ساخته می‌شود و اشتباهات سیاسی او را به احزاب نسبت می‌دهید که، گویا، بمناسبت ضعفِ ایدئولوژیکی احزاب طرفدار جبههٔ ملّی بوده که مصدّق موفق نشده است. البتّه موضوع مفصّل است و در این جا نمی‌توان

[آن را به تفصیل] طرح کرد. بطور خلاصه و در حقیقت، اعلام عقیده و تذکر بعضی از واقعیات:

۱- دکتر مصدق به احزاب عقیده نداشت و حتی خود را مافوق جبهه ملی و احزاب اعلام کرده و موقع انتخابات [دوره هفدهم مجلس شورای ملی] موجب شد که جبهه ملی بکلی تعطیل گردید، و پس از آن، من اصطلاح «نهضت ملی» را جانشین «جبهه ملی» - که دیگر نبود - کردم. در مجلس [هفدهم] نیز دیگر فراکسیون جبهه ملی نبود، بلکه فراکسیون نهضت ملی بود. با وجود تذکرات مستمر و دائمی من، به حزب و حزب بزرگ عقیده نداشت. فقط بعد از [حوادث] ۹ اسفند توانستم او را متقاعد کنم^۵، اما متأسفانه بمناسبات دیگر، کار از کار گذشته بود.

۲- صحیح است که حزب استالینی توده کارشکنی می‌کرد. اما صحیح‌تر، اصطلاحی است که عامه مردم آن را اختراع کردند: «توده نفتی»، یعنی ترکیب سیاست انگلیس و حزب توده کارشکنی می‌کرد، و این ضعف ایدئولوژیک ما نبود که موجب شکست شد، ضعف ایدئولوژیک دکتر مصدق و تمام رهبران نهضت ملی بود که از کارشکنی‌های حزب توده-نفتی سر درنیاوردند و آلت دست انگلیس‌ها گردیدند و ما را که از کارشکنی‌های حزب توده پرده برمی‌داشتیم، اغلب تخطئه کردند.

۳- ۲۸ مرداد اجتناب‌پذیر بود. عدم آگاهی رهبری موجب شکست شد. این موضوعی نیست که ما پس از گذشت زمان گفته باشیم. در آن زمان هم، شرایط و عوامل شکست را برشمردیم و هم عوامل پیروزی را پیشنهاد کردیم. اسناد و مدارک و شواهد زیاد هست که حزب زحمتکشان (نیروی سؤم) عوامل پیروزی را برشمرده و پیشنهاد کرده، هم در روزنامه [نیروی سؤم] و هم بیشتر بطور شفاهی به خود دکتر مصدق اعلام کردیم. اما ضعف ایدئولوژیک او و عدم آشنائی او به سیاست جهانی روز موجب شکست گردید. پیشنهاد من [به اختصار چنین بود]:

- به وجود آوردن گارد نهضت ملی، مستقل از دیگر نیروها.
 - به وجود آوردن کمیته‌های نهضت ملی در وزارت خانه‌ها و بنگاه‌ها.
 - پیش گرفتن سیاست واقع‌بینانه نسبت به مسئله نفت.
 - کوشش برای جدا نگاه داشتن آمریکا از انگلستان.
- البته تراست‌های نفت آمریکا پیوسته پشتیبان شرکت نفت [ایران و انگلیس] بود، اما سیاست دولت آمریکا در بدو کار و تا اواخر عین سیاست انگلستان نبود. مصدق کاری کرد که آمریکا را درست با انگلیس هماهنگ ساخت تا نقشه کودتای ۲۸ مرداد به دست سیا و حکومت نامرئی^۱ عملی شد.... و بسیاری نکات دیگر، که امیدوارم حوصله کنم و آنها را روی کاغذ بیاورم.
- رضا ملکی میل دارد با مؤسسات داروئی [اروپا] مکاتبه کند. آدرس: تهران خیابان ناصرخسرو سرای روشن بنگاه داروئی ملکی. البته اسم من در روی مطالب [پاکت] باشد نه [نامه] خطاب به شخص او.

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد.
۲. به دلیل خطراتی که داشت. یکبار، حتی در مرز بازرگان دو تن از سوسیالیست‌ها به جرم «حمل و نقل اوراق ضاله» دچار زحمت و دردسر شدند و - برای مدتی - محرومیت از کار و فعالیت شغلی شدند.
۳. این عبارت، عیناً به همین شکل، در وسط صفحه و با حروف درشت نوشته شده. طنز و طعنه آن روشن است. در یکی دو نامه دیگر نیز، در همین کتاب، این «ترفند» به کار رفته.
۴. مراجعه فرمایید به ماهنامه سوسیالیسم، شماره دوم، دوره دوم، صفحه اول، فروردین ۱۳۴۶.
۵. پس از انشقاق در حزب زحمتکشان ملت ایران و جدا شدن دکتر مظفر بقایی از آن به تشویق و باکمک دکتر حسین فاطمی، خلیل ملکی هفته‌ای یکبار، شنبه‌شب‌ها، از

نامه‌های پس از زندان ۴۱۷

دی‌ماه ۱۳۳۱ تا مرداد ۱۳۳۲، به دیدن دکتر مصدق می‌رفت و دربارهٔ مسایل ایران و جهان گفت‌وگو و تبادل نظر می‌کردند. برای آگاهی بیشتر از علل و عوامل انشقاق در حزب زحمتکشان و حوادث نهم اسفند ۱۳۳۱ مراجعه فرمایید به کتاب *خاطرات سیاسی خلیل ملکی با مقدمهٔ محمدعلی همایون کاتوزیان*.

۶. اشاره‌ای است به کتاب *حکومت نامرئی*، تألیف دیوید وایز و توماس راس (۱۹۶۴). چکیده‌ای از این کتاب در شمارهٔ پنجم مجلهٔ *سوسیالیسم*، آبان‌ماه ۱۳۴۴، صفحهٔ ۶۴-۶۵، به فارسی ترجمه و منتشر شده.



تهران، یازدهم مرداد ۱۳۴۶

برابر با دوم اوت ۱۹۶۷

دوست عزیز^۱

مدتهاست که نامه‌های بسیار کوتاه از شما دریافت می‌کنم. در مورد مطالب مطروحه، هیچ سخنی نشنیدم. حتی ماهنامه [سوسیالیسم] را سه شماره از هرکدام یکی توسط دیگران تهیه [کرده‌ایم] و دیده‌ایم. حتی مسافرانی که آمده بودند^۲ نیز ماهنامه به همراه نیاورده بودند. نشریه‌ای که از آن حتی به مقدار کم به دست ایرانیان نرسد، چه سودی دارد؟

راجع به محتویات نیز بارها تذکر داده شده که باید احترام رئیس کشور را با حسن نیتی که در مسائل اجتماعی دارد، محفوظ داشت. در غیر این صورت، مردم آن را با رغبت نخواهند خواند^۳.

در اینجا سکوت و رکود مطلق از لحاظ افکار نهضت [ملی] حکومت می‌کند. واقعاً جای تعجب است. حتی در مورد کسانی که هرگز تصور نمی‌رفت چنین ساکت و آرام باشند، این نمود صدق می‌کند. آنچه از لحاظ اقدام و عمل، روشنفکران فاقد آن هستند، در قضاوت‌هایشان «از چپ می‌رانند». در دوران حزب توده، ما این نوع «از چپ راندن» را چپ‌نمایی لقب داده بودیم. در حقیقت، وجدان ناراحتشان را به مناسبت فقدان عمل، و سازش عملی با راست [رژیم]، از لحاظ روانی با چپ‌نمایی جبران می‌کنند و به غیر از ماثو و انقلاب فرهنگی او هیچ چیز را قبول ندارند.

چندی پیش نامه‌ای به جناب آقای [اسدالله] علم وزیر دربار شاهنشاهی نوشته بودم که چند تقاضا بود و منجر به عفو شدن سه دوست شد، که برای سومی مهم بود زیرا برخلاف انصاف محکوم شده بود، آن‌هم به چهار سال [زندان]. علم انصافاً هرگز ما را از یاد نبرده. درباره دیگر تقاضاها، باز در فرصت مناسب اقدام کرده و اعلیحضرت فرموده‌اند از ملکی در کارهای تحقیقاتی دانشگاهی استفاده شود. تا حالا حکمی بعنوان همکاری با بخش ترجمه و تألیف دانشگاه ملی به من داده شده و شاید در یکی از شعب تحقیقاتی دانشگاه تهران نیز کاری رجوع شود. ضمن شکایتی به وزارت فرهنگ [که آموزش و پرورش و علوم نیز جزء آن بود] نوشته‌ام که تقاضای بازنشستگی من در تاریخ پیش از صدور کیفرخواست مغرضانه رد شده، چون من در آن تاریخ واجد شرایط بازنشسته شدن بودم، باید جبران شود.

نمی‌دانم مجلات فردوسی که به دست شما رسیده مورد استفاده بوده است یا نه. در صورتی که بدانم علاقه دارید، فردوسی و دیگر مجلات را برای شما خواهم فرستاد.

امیدوارم بزودی بوسیله دوستان مورد اعتماد اطلاعاتی [خبرهایی] از شما برسد. جای تعجب است که از شما خبری نمی‌رسد. می‌دانم که در تعطیلات تابستانی بودید و تازه بازگشته‌اید. از حسین [ملک] از ماداگاسکار نامه‌ای داشتم. تمایلی برای مراجعت به ایران نشان داده بود. شاید بتوان در چهارچوب رژیم اقتصادی حاضر کارهایی انجام داد. بی‌شک می‌توان انجام داد. میل داشتم بدانم خود شما چه فکر می‌کنید. آیا به فکر آمدن به ایران هستید؟ در صورتی که در چهارچوب وضع موجود بتوانید [حاضر باشید] فعالیت کنید، امکان‌هایی هست. در هر حال، امیدوارم در وضع مناسب‌تری نامه مفصل بنویسم، و نامه

۴۲۰ نامه‌های خلیل ملکی

مفصل‌تری نیز دریافت کنم. امیدوارم سلام‌های [رضا] شایان به شما رسیده باشد.

در انتظار دریافت نامه به وسائیل مطمئن‌تر، زیرا نامه‌ها نمی‌رسد.

و با درودهای قلبی فراوان

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد.
۲. اشاره به دوستان و اعضای جامعه سوسیالیست‌ها در اروپاست که به ایران برگشته‌اند. ماهنامه سوسیالیسم به نام و نشانی ملکی و چند تن از همکارانش با همت ارسال می‌گردید، اما به مقصد نمی‌رسید.
۳. این اشارات محض احتیاط است در صورت گیر افتادن نامه. در پایان همین نامه ملکی خود اشاره کرده که «نامه‌ها نمی‌رسد».

تهران، ۲۳ مهر ۱۳۴۶ برابر ۱۵ اکتبر ۱۹۶۷

دوست عزیز^۱

چندی پیش نامه نسبتاً مفصّلی توسط دوستی رسید و جوابی نیز فرستاده شد که حتماً [تاکنون] رسیده است. با وجود این که یکی از دوستان نمی‌دانم بگویم برجسته یا کله‌گنده [از اروپا] به تهران آمد، از قرار معلوم خبری نیاورده. با بسیاری از دوستان غیرسازمانی تماس داشته و لطفاً سفارشی نیز برای من فرستاده که او فعلاً مسافر است و «المسافر کالمجنون»، و وقتی که حالت مسافری را از دست داد به دیدن من خواهد آمد. با سابقه نوسان‌هایی که از او سراغ داریم، گمان نکنم بسیار بهتر از دیگران از آب درآید.

اوضاع و احوال ایران از لحاظ ما و دیگر گروه‌ها سکوت و رکود مطلق است. حتی در حدودی که آزادی وجود دارد، از آن استفاده نمی‌شود. این سکوت آزاردهنده در مواردی بسیار بسیار تعجب‌آور و تأسف‌آورست.

نامه شما را به دوستان مربوط دادم و اصرار کردم که جوابی داده شود و ترتیب اثری، زیرا خود من ارتباط سازمانی ندارم و چنان‌که واضح است، سازمانی و ارتباطی و اقدامی وجود ندارد، یعنی در متحرک‌ترین آحاد چنین است تا چه رسد به دیگران. چند روز پیش، استفسار کردم. معلوم شد هنوز نامه جوابیه‌ای نیز ننوشته‌اند تا چه رسد به [اجابت] سایر تقاضاها. از لحاظ شخص من که میل ندارم و حق هم ندارم به نام

جامعه [سوسیالیست‌های ایران] اقدامی کنم، در مورد اظهار عقیده در دو موضوع که نوشته بودید (در نامه گذشته، یادم رفت بنویسم)، در مورد اسرائیل عقیده خود را نوشتم که هنوز هم در آن مورد پابرجا هستم. در مورد ویتنام، در لایحه دفاعیه و بیشتر [از آن] در دفاع شفاهی [در دادگاه نظامی] مطالبی گفته‌ام که اگر صلاح بدانید و مورد داشته باشد، چند سطری از آن استخراج و منتشر کنید.

چند روز پیش، یکی از همپالگی‌ها در ضمن صحبت در اینجا، یادآوری کرد و گفت: شما خودتان صحبت می‌کردید (در جلسه دادگاه)، متوجه نبودید که تیمسار دادستان با شنیدن حرف‌های شما، کوچک شد و کوچک شد و در صندلی خود فرو رفت. موضوع از این قرار بود که تیمسار محترم دادستان، ضمن فرمایشات‌شان، فرمودند: «ملکی چه قدرتی دارد که تیشه بر ریشه این و آن زند. او اصلاً چه کاره است، با چه قدرتی؟ مگر ملکی هیزم‌شکن مازندرانی است که تیشه و تبر تیز داشته و به ریشه این و آن بزند. من یک‌وقت شاگرد ملکی بودم. اما امروز سرتیپ ارتش هستم (در موقع گفتن این حرف، با تبختر، نگاه و اشاره به پاگن خود کرد) و شاگرد ایشان نیستم». در جواب فرمایشات ایشان، عیناً (البته تقریبی) چنین جواب دادم: تیمسار دادستان افتخار به سرتیپی ارتش می‌کنند. حق دارند. اما دیگران نیز از خودگذشتگی در راه کشور داشته و با خطرات زیاد و از جمله تهدید به مرگ شده‌اند. در سوم شهریور [۱۳۲۰]، ارتش بزرگی وجود داشت. معذک، متفقین بدون اشکال به ایران وارد شدند. اما در زمانی که ملت قیام کرده بود تفنگداران دریائی انگلستان و کشتی‌های جنگی دشمن نتوانستند کاری انجام دهند: قیام ملت [یعنی نهضت ملی] از آنها جلوگیری کرد و مبادرت ما چنان بود که شیر پیر بریتانیا را به حالتی درآورد که کاریکاتور آن در [روزنامه] شاهد منتشر شد.

اولاً این‌که ما ادعا نکردیم که تیشه به ریشه این و آن زدیم. این جمله کیفرخواست است که وکیل مدافع من به آن اشاره کرد.^۲ ثانیاً تیمسار بمناسبت طرز فکر سپاهی‌گری تصوّر می‌فرمایند که فقط سرنیزه و یا تیشه تیز مازندرانی (تیمسار فرسیو خود اهل مازندران است) بُرایی و قدرت و توانایی دارد. ایشان از نیرو و توان دیگر اسلحه‌ها بی‌خبرند. با وجود این‌که اسلحه در زندان ممنوع است، من اسلحه خود را همراه دارم (قلم خود را از جیب درآورده و نشان دادم). ما با قدرت این اسلحه بود که در برابر بریتانیا مقاومت کردیم و در سایر مبارزات نیز به قدرت ایدئولوژیک مجهّز بودیم و هستیم. در ویتنام، قدرت ایدئولوژیک و نیروی ایمان یک عده مردم پابره‌نه - که از آزادی و استقلال کشورشان دفاع می‌کنند - بزرگ‌ترین قدرت صنعتی جهان امروز را با هواپیماهای فانتوم و «ب ۵۲» اش به‌زانو درآورده. نمونه مبارزات استقلال‌طلبانه و آزادیخواهانه ویتنام نمونه برجسته‌ای از این حقیقت است، حقیقتی که روح میلیتاریسم نمی‌تواند آن را درک کند، که قدرت ایمان و نیروی ایدئولوژی مافوق سرنیزه و حتّی اسلحه اتمی است.

نظرم هست که روزنامه اطلاعات در ضمن درج لایحه دفاعیه، بمناسبت هواداری من از مبارزان ویتنام، عنوان برجسته‌ای انتخاب کرده و در سرلوحه نوشته بود.^۳

دکتر [احسان] نراقی اخیراً پیش من آمده و از شماها [سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا] سخت گله‌مند بود و اسناد و مدارکی آورده بود که آمریکا از گزارش او عصبانی است و با فشار به سازمان ملل متّحد از انتشار آن جلوگیری کرده است و بعضی از روزنامه‌های لیبرال خود آمریکا، این مطلب را منعکس کرده‌اند. حتّی نماینده شوروی در جلسه کمیسیون اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل از دکتر نراقی، به عنوان کارشناس

برجسته ایرانی که در مورد مذکور تحقیق باارزشی کرده، یاد نموده و اعتراض کرده است که چرا گزارش [او را] منتشر نمی‌کنند. من این مقاله را ندیده بودم، اما به او حقّ دادم که در این مورد نمی‌بایست به او فحش بدهند. بالاخره خود او شماره مذکور را - که من ندیده بودم - برایم فرستاد. مقاله را شناختم، اما سه سطر از آن با اصل مقاله وفق نمی‌دهد، زیرا تمام مقاله منطقی و آماری است و در حقیقت دفاع از تیزی است که دکتر نراقی در سطح بین‌المللی مدافع آن بود. و حتی در آن به متملّقین و چاپلوس‌هایی که تیز دکتر نراقی را تخطئه کرده‌اند، حمله و یا انتقاد شده، از جمله به نماینده زنجان. سه سطر زیر گویا به اصل مقاله [در سوسیالیسم] «ملحق» گردیده: «روشنفکران دستگاه حاکم که هم از توبره «تحقیق» می‌خورند، هم از آخور استعمار و هم از سر طویله سازمان ملل، چرا برای نشان دادن راه حلّ خفقان گرفته‌اند؟» اولاً از کسانی که در ایران هستند، که هست که خفقان نگرفته باشد؟ خود ماها و تمام نهضت ملی و جلوتر از همه، این انقلابیون دوآتشه پاریس و لندن که به ایران آمدند، مگر زودتر از همه خفقان نگرفتند؟ تصوّر می‌کنم که این سطور الحاقی را [منوچهر] هزارخانی نوشته باشد، و یا فرق نمی‌کند، اگر در اصل بوده نیز بی‌انصافی محض بوده و هست. از توبره «تحقیق» تمام رفقای انقلابی دوآتشه پاریس و لندن و غیره نیز می‌خورند و [احسان] نراقی آنها را [در مؤسسه تحقیقات اجتماعی] جمع‌وجور کرده، و در آن مرکز تحقیق دیگر^۵ نیز به رقابت نراقی، آقای [دکتر حسین] پیرنیا این کار را می‌کند، و هر دو کار مفیدی هستند. [حمید] عنایت و [هوشنگ] ساعدلو و [هوشنگ] وزیر و عده زیادی از توده‌ای‌ها و [فیروز] توفیق و غیره، همه از این محلّ «تحقیق» نان می‌خورند و بعضی از آنها که دوآتشه‌تر بودند، زیاد هم می‌خورند و از جاهای دیگر نیز می‌خورند. آیا بی‌انصافی نیست

که بگویم [حسین] ملک از سر طویله سازمان ملل می‌خورد؟^۶ سازمان ملل سر طویله نیست. با وجود نواقص و معایبی که دارد، روی هم رفته سازمان قابل احترامی است و قسمت بزرگ کشورهای مترقی، البته در جنب امپریالیسم، در آنجا گرد آمده‌اند. تصوّر می‌کنم ماهنامه سوسیالیسم جدّی‌تر و متین‌تر از آن باید باشد که سازمان ملل را سر طویله بنامد، مگر این‌که «انقلاب فرهنگی» کرده باشید و گارد سرخی تشکیل داده باشید. دکتر نراقی یکی از روشنفکران قابل احترام هیئت حاکمه است، در کادری مفید انجام وظیفه می‌کند. کارمندان او یا غیرسیاسی و یا از عناصر بسیار مترقی نهضت چپ ایران هستند. او با واقع‌بینی و شجاعت از مفیدترین عناصر استفاده می‌کند. تحقیقاتی که تا حالا کرده و کتاب‌هایی که منتشر کرده، همه خوب و مفیدند و از تملّق و چاپلوسی بکلی برکنار. او به جبهه ملی و به دانشجویان و رفقای ما، بمناسبت موقعیت و روابط خود، خدمات زیاد کرده. در مدّت زندان ماها^۷ و [داریوش] فروهر و غیره، همواره با خانواده‌ها در تماس بوده و اقدامات کرده و به [امیرعباس] هویدا و [اسدالله] علم و غیره فشار آورده که منجر به آزادی عده‌ای [از زندانیان سیاسی] شد.

باری، امیدوارم مطلبی در این مورد نوشته و ارسال دارم و امیدوارم آن را درج کنید که حتماً بسیار بمورد خواهد بود. از دیدن این شماره [ماهنامه سوسیالیسم] متوجّه شدم که روزنامه‌های [هفته‌نامه‌های] فردوسی به دستتان رسیده و [از مطالب آن] استفاده کرده‌اید.

در صورتی که به آدرس من فقط یک شماره ماهنامه [سوسیالیسم] بفرستید، مانعی ندارد. از راه دیگر که نمی‌رسد. برای من انتشاراتی از پکن می‌آید و نامه‌هایی از دوستان. حالاً نمی‌دانم باز هم اخذ سند می‌کنند یا نه؟

در هر حال، ما هیچ کار سیاسی نمی‌کنیم و ضمناً به نظر من، افکار و کارهای اعلیحضرت قابل احترام است.^۸ معذک من به اندازه‌ای محدود هستم که به فرض زندانی شدن، چیزی از دست نمی‌دهم.^۹ لذا به شما توصیه می‌کنم که ماهنامه [سوسیالیسم] را واقع‌بینانه بنویسید و بخصوص احترام شخص اول مملکت را حفظ کنید.^{۱۰} تاجگذاری باشکوهی سیمای شمال تهران را عوض کرده. حدود هفت صد میلیون تومان خرج می‌شود.

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد.
۲. کیفرخواست دادستان برضد ملکی در محکمه نظامی که در واقع توسط سازمان امنیت تدوین شده بود.
۳. یعنی: با حروف درشت در تیر چاپ زده بود.
۴. لیبرال به معنای سیاسی این کلمه، یعنی آزادیخواه، مستقل.
۵. مرکز تحقیقات اجتماعی دیگری که دکتر پیرنیا اداره می‌کرد.
۶. در آن زمان، حسین ملک بعنوان کارشناس مسائل کشاورزی و رشد اقتصادی در کشورهای در حال رشد برای سازمان FAO (که جزئی از سازمان ملل متحدست) کار می‌کرد و به مأموریت به هند یا ماداگاسکار یا مراکش می‌رفت.
۷. اشاره‌ای است به آخرین زندان ملکی و یارانش در سال ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵.
۸. هم طعنه است هم پوشش در صورت لو رفتن نامه.
۹. منظور این است که ممنوع‌القولم و ممنوع‌الانتشار هستم، رفقا و دوستان از ترس سازمان امنیت جرئت آمدن به خانه مرا ندارند و به یک معنا، در خانه خود زندانی هستم.
۱۰. توضیح این در یادداشت ۸ آمده.

تهران، ۸ آبان ۱۳۴۶ برابر با ۳۰ اکتبر ۱۹۶۷

برادر عزیز^۱

تنها یک نامه از تو دریافت و جواب داده‌ام و از رسیدن آن مطلع نیستم. در نامه صبیحه^۲ نوشته بودی که نامه رسیده است یا نه. از اوضاع و احوال اجتماعی اینجا بررسی از بعضی لحاظ بدتر است. به طور کلی از قرار معلوم برخلاف اظهارات غیرمنصفانه دوستان و هم‌جبهه‌ای‌های ما، اوضاع رو به پیشرفت و ترقی است. در کشاورزی و صنعت سرمایه‌گذاری‌هایی می‌شود و طرح‌ها و نقشه‌های کم‌ویش صحیح و مترقی نیز وجود دارد. اما فساد نیز وجود دارد و گاهی بسیار زیاد. تأسیسات صنعتی که شوروی و بلوک [شرق] درست می‌کنند بسیار بسیار مهم است اما آزادی سیاسی و انتقادات اصولی که [می] توانست به سود رژیم باشد، وجود ندارد. در این تاجگذاری بسیار باشکوه و بسیار پُرخرج قاعدتاً می‌بایست عفو عمومی بدهند تا امکان کار برای سیاسی‌ها نیز باشد. اما فقط به یک درجه عفو چسبیده‌اند که امکان کار اداری و غیره نیز وجود نداشته باشد. اما تحصیل‌کرده‌های اروپا را تشویق به آمدن می‌کنند. دو نفر از رفقای سابقاً بسیار تندرو حالا آمده‌اند و مشغول کار شده‌اند. رفقای باقی‌مانده در اروپا و پاریس بکلی از چپ‌چپ می‌رانند یعنی به عقیده من این چپ نیست، راه انحرافی و احساساتی و بقول خودشان عاطفی است. طبق نوشته ماهنامه‌های [سوسیالیسم] اخیر تمام نهضت کارگری اروپا و آفریقا و بخشی از آسیا و شوروی تجدیدنظر طلب‌اند و فقط کاسترو و چین

مائو است که قابل قبول است. و گویا طبق اقدامات این آقایان بالاخره تمام دنیا از انقلاب فرهنگی مائو پیروی خواهند کرد. آقایان یک قدم از سوسیالیسم علمی مارکس با تفسیر لنینی‌اش پائین نمی‌آیند و چشم‌شان تحولات و رویدادهای عظیمی را که از مارکس و لنین به این طرف پیش آمده نمی‌بینند. جای تأسف بسیار است. ما یک‌بار با استالینیسیم جنگیدیم و پیروز شدیم. حالا کمونیست‌های شوروی و اروپا بما نزدیک شده‌اند، البته اروپا بیشتر و عمیق‌تر. اما دوستان ما تازه به نئو استالینیسیم چینی گرائیده‌اند. اما وقتی ایران می‌آیند یا مشغول چریدن می‌شوند و یا خود را بکلی به دستگاه می‌فروشند. شاید برداشتن آن سنگ‌های بزرگ و این تسلیم شدن‌ها یا چریدن‌ها با هم ارتباط منطقی داشته باشند. جلال^۳ برای تو نامه نوشته و مجله‌ای را که نامه تو خطاب به صبیحه [در آن] درج شده بود فرستاده است. نامه‌ها و مطالب دیگری هم از تو هست که شاید درج شود. هر نوع امکان فعالیت نویسندگی و غیره از ما سلب شده است.

یادداشت‌ها:

۱. حسین ملک.
۲. صبیحه گنجه‌ای، همسر ملکی.
۳. جلال آل‌احمد.

تهران، ۲۴ دی ۱۳۴۶ برابر ۱۴ ژانویه ۱۹۶۸

دوست عزیز^۱

چند نامه بسیار مختصر در ماه‌های اخیر زیارت شده. آخرین سلام با یک جلد کتاب رسید. بسیار ممنون و متشکرم. این کتاب بسیار به موقع رسید: در اینجا از بیکاری و عدم فعالیت اجباری در رنج و عذاب هستم. شاید سخت‌ترین شکنجه همین باشد. صد رحمت به زندان کوچک^۲. در هر حال، هرچند امید انتشار نیست و کتاب‌های متعددی یا چاپ شده و توقیف و یا در انتظار چاپ شدن است، معذک انقلاب ناتمام^۳ را دارم، ترجمه می‌کنم. به نظرم، بی‌اندازه جالب آمده است. اگر گاه‌گاهی کتاب‌هایی از این نوع بفرستید، بسیار بسیار به موقع خواهد بود.

اخیراً شماره‌ای از ماهنامه [سوسیالیسم] توسط دوست خارج از حوزه خودمان به دستم رسید. برای اولین بار، یک سرمقاله واقع‌بینانه [در آن] خواندم. البته در تحلیل اوضاع و احوال ایران اشتباه‌هایی وجود داشت، که بسیار طبیعی است با دور بودن و نداشتن ارتباط نزدیک، و زندگی کردن در محیطی که فشارهای خاص اخلاقی به شما وارد می‌کند^۴. دو بار، بمناسبت بیماری من احوال‌پرسی و اظهار نگرانی کرده بودید؟ نمی‌دانم خوشبختانه یا بدبختانه، من کسالت جسمی ندارم. حالم بهتر از آن است که می‌شد تصوّرش را کرد. آقای کارتی^۵ نیز نامه‌ای به یکی از دوستان نوشته و از حالت مزاجی من اظهار نگرانی کرده بود. نمی‌دانم به چه مناسبت چنین خبری به آنجا رسیده.

راجع به اوضاع کشور نمی‌توان در این مختصر چیزی نوشت. رویهمرفته کشور روی اصول قرن نوزده و شاید با رژیم مختلطی از [قرون] نوزده و بیست به سوی صنعتی شدن پیش می‌رود، اما توأم با فساد و خفقان سیاسی. درباره شخص من، شاه بخشیده شیخ علیخان‌ها نمی‌بخشند!^۶ محدودیت مادی و معنوی همچنان پابرجاست. دوستانی که از آنجا [از اروپا] آمده‌اند، کار می‌کنند. وضعشان نسبتاً خوب است. اما نامه‌ای چیزی همراه نداشتند [نامه و نشریه با خود به تهران نیاوردند]. هزار^۷ در دانشگاه تبریز با تدریس، نظام وظیفه خود را می‌گذرانند و آن دیگری نیز در دانشگاه مشغول است.

امروز همّت کردم: این نامه را به شما و نامه دیگر را به ماداگاسکار^۸ نوشتم. از بابت قرض به دوست مذکور، مختصر وجهی ارسال خواهد شد تا از خجالت مدیون بودن درآئیم.

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد.
۲. منظور از «زندان کوچک» همان زندان است. می‌خواهد بگوید که چون جلو هرگونه کار و فعالیت را از او سلب کرده‌اند، انگار در زندان بزرگی به سر می‌برد که از آن «زندان کوچک» - که سال پیش از آن آزاد شده بود - آزاردهنده‌ترست.
۳. انقلاب ناتمام، نوشته ایزاک دوپچر.
۴. اشاره‌اش به جو تندروی سیاسی در میان دانشجویان و فعالان در اروپاست.
۵. منظور آلبرت کارتی دبیر بین‌المللی سوسیالیست‌هاست.
۶. ضرب‌المثلی است از حکایات قدیم (ظاهراً مربوط به دوران کریمخان زند): «شاه بخشیده شیخ علی‌خان نبخشیده».
۷. منوچهر هزارخانی.
۸. برای حسین ملک (که در آن سال‌ها در خدمت FAO و در ماداگاسکار بود).

تهران، ۲۴ دی ۱۳۴۶ برابر با ۱۴ ژانویه ۱۹۶۸

حسین داداش^۱

امیدوارم حالت خوب باشد. بسیار متأسف هستم که جواب نامه دیر شده. آخرین نامه تو که نسبت به نامه‌های دیگر مختصر بود و دو صفحه، بسیار مفید و برای من جالب بود زیرا در این نامه از مسائل زیاد و کلی نوشته بودی. خوشحالم که در تمام موارد و شاید تقریباً تمام موارد توافق نظر وجود دارد. در موردی برای تو اشتباه رخ داده بود: خیال کرده بودی که من انقلاب کوبا را تخطئه کرده‌ام. نه کوبا و نه چین را تخطئه نمی‌کنم، بخصوص انقلاب چین برای خودش از بزرگترین حوادث تاریخ است و نقاط مثبتی نیز برای خود دارد که از مال شوروی نیز جالب‌تر است. البته حالا نظریه من نسبت به شوروی با سابق بسیار زیاد فرق کرده. الان کتابی از ایزاک دویچر در دست ترجمه دارم. این آخرین اثر این دانشمند بزرگ فلسفه تاریخ است که پس از تألیف این کتاب فوت کرد. گویا کتاب لنین‌اش نیز ناتمام مانده. اسم این کتاب *انقلاب ناتمام (۶۷-۱۹۱۷)* است و از لحاظ ما بسیار جالب است. آنچه من راجع به کوبا نوشته بودم انتقاد از دوستان خودمان بود که مثلاً کوبا یا چین را نمونه و سرمشق برای تمام دنیا می‌دانند و تصوّر می‌کنند که یک فکر مترقی، فکری است که قضاوت‌های خود را از فرستنده کوبا بگیرد یا از چین. نسل جوان به دو علت تمایلات چینی پیدا کرده اول بمناسبت نارضایتی عمومی که دارند و [به دلیل اینکه] شوروی با ایران روابط عادی و حتی حسنه دارد، اینست که چین

آخرین پناهگاه تلقی می‌شود. از این گذشته چون آزادی بحث و انتقاد نیز نیست، مسئله تاریک و مبهم مانده. از سوی دیگر عده زیادی از روشنفکران که سازش با وضع حاضر کرده‌اند، برای پوشاندن و جبران ضعف‌شان در عمل، در تئوری از چپ می‌رانند و با این تظاهر به چپ‌روی می‌خواهند سازش و راست‌روی عملی‌اشان را بپوشانند و خودشان را راضی کنند.

در مورد این‌که مایل هستی موقتاً [به] ایران بیائی، من و جلال^۲ اقدامی کردیم اما به جایی که باید برسد و مقامی نرسید. ولی اوضاع نوعی است که اگر خودت بدون مقدمه به ایران بیائی حتماً از وجود تو استفاده خواهد شد. برای مراجعت نیز تصور نمی‌کنم مانع غیرقابل غلبه پیش بیاید. تو که مدتهاست از سیاست برکناری. کسانی که واردگود بودند و بسیار چپ‌رو نیز تشریف داشتند آمده‌اند و کارهای بسیار مناسب (نسبتاً) بدست آورده‌اند. [منوچهر] هزارخانی خدمت وظیفه را در دانشگاه تبریز با تدریس می‌گذرانند. دیگران نیز آمده‌اند در دانشگاه و غیر آن. من در این اواخر هیچ مناسباتی نداشتم که برای کار تو اقدام کنم. حالا باز روزنه‌امیدی پیدا شده اگر امکاناتی پیش آمد راجع به کار تو و آمدنت و اطمینان از این‌که بعد به هند بروی اقدام می‌کنم. البته اگر راهی پیدا شد. سعی می‌کنم فردا مقداری مجله و نشریه برای تو بفرستم تا با اوضاع کم‌وبیش آشنا شوی. البته عده‌ای منفی‌بافی مطلق می‌کنند [و] همه چیز را انکار. اما در جنب فساد و نبودن آزادی‌های سیاسی مثل اینکه واقعاً ایران به سوی صنعتی شدن می‌رود. شوروی‌ها کار ذوب آهن را پیش می‌برند. تأسیسات بزرگ ماشین‌سازی در تبریز و اراک و جاهای دیگر به وسیله دول اروپای شرقی پیش می‌رود. لوله‌گاز سراسری که به شوروی گاز برای ذوب آهن خواهد داد پیش می‌رود. در یک نقشه پنج-شش ساله

آب و برق را ملی کرده‌اند. مقادیر زیادی از زمین‌های تهران ملی اعلام شده. کارخانه آلومینیم‌سازی تا سال ۱۹۷۰ [۱۹۷۰] بهره‌برداری خواهد شد و قس علیهذا. امیدوارم سالنامه بانک مرکزی را برایت بفرستم. در کشاورزی نیز نقشه‌های زیاد و سرمایه‌گذاری‌های زیاد دارند. اما از قرار معلوم در روستاها کولاک^۳ تشکیل می‌شود و سرمایه‌های شهری نیز در روستاها راه می‌یابد. بعضی نقشه‌ها از لحاظ تئوریک خوب است، اما در عمل چیز دیگری از آب درمی‌آید. پس از آزاد شدن از زندان چند شب پیش برای اولین بار تمام اقوام را دعوت کرده بودیم که سینا^۴ این نامه را نوشت. سینا تا کوچک بود با میل اینجاها می‌آمد، اما حالا بزرگ شده مانند تمام جوانان این دوره از بزرگترها فرار می‌کند. این اواخر چند بار اینجا آمده. از قرار معلوم خوب درس می‌خواند و بسیار خوب شده است و انتظار دارد به او به آدرس خودش [نامه] بنویسی. جلال و عده‌ای دیگر از روشنفکران اینجا علاقه فوق‌العاده زیاد و صمیمی به تو دارند و نامه‌های تو را می‌خوانند. کوشش برای چاپ آنها می‌شود و شاید اینروزها یکی دیگر از نامه‌ها چاپ شود. جلال مجله‌ای فرستاده بود زمینی. نمی‌دانم رسیده یا نه. خوب است نامه‌ای به جلال بنویسی. حتماً بنویس.

یادداشت‌ها:

۱. حسین ملک.
۲. جلال آل‌احمد.
۳. خرده‌مالک مرقه، بورژوازی روستایی.
۴. پسر حسین ملک از همسر اولش.

تهران، نوروز ۱۳۴۷

دوست عزیز^۱

در گذشته من کارت تبریک نمی‌فرستادم. اما اکنون که دورانِ بازنشستگی به هر معناست، عید نوروز را به شما و خانواده تبریک می‌گویم.

غیر از نامهٔ عید ژانویه از شما نامه‌ای (مفصل) دریافت نکرده‌ام، ولی دو کتاب جالب، علاوه بر دو کتاب سابق، رسیده است. امیدوارم ورود حسین^۲ به آنجا کمکی برای شما باشد، هر چند به این امید، امید زیادی ندارم. فعلاً به همین اکتفا می‌کنم.

با سلام‌های گرم فراوان

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد.
۲. حسین ملک.

تهران، پانزدهم فروردین ۱۳۴۷

برابر با ۴ آوریل ۱۹۶۸

دوست بسیار عزیز^۱

واقعاً دلم برای شما تنگ شده. با وجود این، نمی‌خواهم به این زودی شما را در این جا ببینم، چون که می‌ترسم شما هم در این جا به یکی از این «حضرات» تبدیل شوید. البته این امکان‌پذیر نیست. امید و ایمان دارم که شما همواره همان خواهید بود که هستید.

زمانی که من خودخواه و جوان بودم، تصوّر می‌کردم که شما جانشین من خواهید بود. حالا که به خودخواهی خود پشت‌پا زده‌ام، تصوّر می‌کنم که شما برتر و بالاتر از من و امثال من هستید و امید و ایمان دارم که چنین است.

با مادر شما^۲ سخن‌هایی در این مورد زدیم. او دلش می‌خواهد که شما هر چه زودتر به ایران بازگردید. من در این مورد، مخالفتی با عقیده ایشان ندارم، چون می‌دانم که اگر شما بازگردید، یکی از آن «حضرات» نخواهید شد.^۳

این نامه را در فرصت بسیار کوتاه و تقریباً «غیرعادی» می‌نویسم، اما حاکی از احساسات بسیار دوستانه (رفیقانه) من نسبت به آن دوست گرامی است.

در دانشگاه‌های ایران، عصیان و اغتشاش‌هایی وجود دارد. حدود یک ماه پیش که بمناسبت سالگرد شهادت مصدّق عزیز به احمدآباد رفتیم، راه ندادند. اما سرانجام دانشجویان به من گفتند که با

پسر دکتر مصدق به آنجا برویم. و رفتیم. و دسته‌گلی از طرف جامعه [سوسیالیست‌های ایران] بردیم. عده‌ای آنجا بودند. و هزاران نفر در سر راه، که متوقف شده بودند [یعنی: جلویشان را گرفته بودند]. رفقای ما را راه ندادند، اما دانشجویانی که همراه بودند، دسته‌گل‌ها را با سلام و صلوات همراه بردند. حزب ملت ایران (داریوش فروهر) و جامعه سوسیالیست‌ها تنها گروهی بودند که دسته‌گلی هدیه کردند.

در گیرودار درگیری‌های دانشگاه‌ها، پسر من نوروز در شیراز در دانشگاه پهلوی بازداشت شده. حالا در حدود یک‌ماه تمام است که در زندان گرفتارند (حدود صدوپنجاه نفر). در اصفهان و تهران و غیره وضع به همین منوال است. در تهران، بمناسبت چهلمین روز مرگ تختی تظاهراتی بود. عده‌ای را گرفتار کردند. دولتی‌ها می‌گویند که کنسرسیوم نفت تحریک می‌کند.

البته انقلاب شاه و ملت شاید یکی از موجبات این اوضاع باشد. نمی‌دانم که شما به اهمیت این انقلاب سفید آگاهید یا نه؟^۴

از این دو کتابی که فرستاده بودید، بسیار ممنون هستم. از وامی که به حسین [ملک] داشتیم، بزودی مقداری تأدیه می‌شود. یکی از دوستانی که در آن حوالی هست، امیدوارم خدمت شما برسد. کتابی می‌خواستم در حال و احوال جوانان اروپا (هیپی، پروو، و دایوو هالبشراگ‌های آلمان).

روزی که سالگرد مصدق بود، سازمان امنیت به خلاف تمایلات شاهانه^۵ جلو مردم را می‌گرفت تا به آنجا نروند و هزاران تمهید و تصادف تظاهرات پیش آمد. من سرانجام موفق شدم که به آنجا بروم و شاید [این

نامه‌های پس از زندان ۴۳۷

عمل] عواقب وخیمی برایم پیش آورد، زیرا جریان‌هائی پیش آمده که درست نمی‌دانم مربوط به آن [به رفتن به احمدآباد] هست یا نه. در هر حال منتظرم که نامه مفصل و مشروح بنویسید، هرچند که نامه‌های مختصر و غیرمفید شما برای من بسیار مسرت‌بخش است.

شخصی که نامه را باید برساند آمده است و باید [نامه را] پایان دهم. با دروذهای دوستانه

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد.
۲. مادر پیشداد هر از چندگاهی به دیدن ملکی می‌رفت، هم برای سلام و احوالپرسی، و هم برای رساندن نامه و کتاب از پیشداد.
۳. یعنی جذب رژیم نخواهید شد.
۴. این جمله عیناً به همین شکل در وسط صفحه نوشته شده. طنز و طعنه آن روشن است.
۵. باز هم طعنه دیگری است، مبادا نامه گیر بیفتد.

تهران، ۲۹ تیر ۱۳۴۷ برابر با ۲۰ ژوئیه ۱۹۶۸

دوست عزیز^۱

نامه‌های مختصر شما اغلب می‌رسد و بسیار بسیار خرسندم که تا این حدود ارتباط برقرار است. کتاب‌های مطبوع نیز اختصار نامه‌های شما را جبران می‌کند. رفقای ما مقداری از دین خود را مدتهاست فرستاده‌اند. امیدوارم رسیده باشد. رضای شما^۲ نیز با بعضی مطبوعات [با مقداری از نشریات جامعه سوسیالیست‌ها] رسید. پدر او سوابق خوبی ندارد و از خودش اطلاع دقیق ندارم. در هر حال، باید مراقب بود. به مادر نیز بنویسید، شاید به برادر هم^۳.

این‌که طبق وعده [ای که داده بودید] نامه مفصلی ننوشتید و به همین نامه‌های مختصر اکتفا می‌کنید، برای من کاملاً قابل فهم است: تصور می‌کنید بحث با من فایده ندارد، و تا حدودی صحیح هم هست. بخصوص این روزها و ماه‌ها، بمناسبت رژیم غذایی، در مدت کم حدود هشت کیلو وزن کم کرده حالت ضعف پیدا کرده [ام] و بسیار بی‌حوصله و عصبانی شده‌ام. البته داروهای مقوی می‌خورم. وضع مزاجی از لحاظی بهتر شده.

پس از مطالعه بخشی از ماهنامه‌ها [ماهنامه‌های سوسیالیسم] به یاد گفت‌وگویی افتادم که چندی پیش با [منوچهر] صفا داشتیم. او نیز عقیده داشت که ماهنامه به شکل حاضر فایده‌ای ندارد، بخصوص که به ایران نمی‌رسد، اگر برسد نیز مفید نیست. [شما] آنجا از اوضاع ایران بی‌خبرید و اغلب قضاوت‌ها اغراق‌آمیزست. گفت‌وگوی ما با این دوست این بود که

اگر به جای ماهنامه و بحث‌های سیاسی روز، به انتشارات اساسی و ایدئولوژیک بپردازید، بسیار مفیدتر و واقع‌بینانه‌تر خواهد بود. در مسایل اساسی نیز گاه به گاه ممکن است بیانیته‌ای داد. فقط درباره‌ی یک موضوع از محتویات ماهنامه صحبت می‌کنم: در انتقاد از یک نویسنده روسی، همزیستی مسالمت‌آمیز مورد بحث قرار گرفته. نویسنده جوان ما خطاب به او می‌گوید: مگر امپریالیست ماهیت خود را عوض کرده است که همزیستی مسالمت‌آمیز امکان‌پذیر باشد. در جواب او باید گفت: امپریالیسم ماهیت خود را عوض نکرده، اما سلاح‌های هسته‌ای ماهیت سیاست‌ها را عوض کرده و باید بکند، یعنی باید بیشتر در روبناها تأثیر کند. علاوه بر این، در جنب امپریالیسم، نیروهای صلح بسیار بسیار قوی‌تر شده‌اند. مثلاً [لیندن] جانسون^۴ را مجبور می‌کنند که از نامزدی [در انتخابات ریاست جمهوری] چشم پوشیده بمباران [ویتنام] را محدود سازد و به مذاکرات صلح تن در دهد، و قس علیهذا. این نیروهای صلح در کشورهای سرمایه‌داری به اضافه وجود کشورهای سوسیالیستی، همزیستی مسالمت‌آمیز را امکان‌پذیر می‌کند، و وجود سلاح‌های هسته‌ای و تکنولوژی جدید آن را ضرورت تاریخی و جبری ساخته است.

در زندان، کتاب مارکسیسم سووی تیک^۵ هربرت مارکوزه را خواندم. نوشته بود: سیاست پس از خروشچف شوروی این است که کمونیسم در سطح بین‌المللی کشورهای صنعتی را از خود ترساند تا این‌که پایه ناتو [پیمان آتلانتیک شمالی] رفته رفته سست شود. بعدها معلوم شد که این سیاست صحیح بود و طبق انتظار، پایه ناتو سست شد. در سطح بین‌المللی، توجه شوروی به احزاب کمونیست این است که این احزاب، جامعه را از خود ترسانند و گذار و عبور مسالمت‌آمیز به سوسیالیسم را پیشه کنند، در این صورت احزاب کمونیست و چپ تقویت می‌شوند. هرچند در کتاب نوکردن سوسیالیسم^۶ چنین آمده است: «بترسید که از شما ترسند»، اما

حوادث [ماه مه ۱۹۶۸] پاریس و فرانسه نشان داد که: «بترسید از شما بترسند». هرچند حزب کمونیست فرانسه و فدراسیون چپ [ائتلاف گسترده‌ای از چپ‌های غیرکمونیست] با عصیان و شورش خرابکارانه جوانان و دانشجویان توافق نداشتند، اما بعنوان عوام‌فریب یا فریفته عوام [از آنان] دنباله‌روی کردند و پرونده خود را در عمل با آنان یکی ساختند. به این ترتیب، سرمایه‌داری نبود که از آنها ترسید، مردم عادی و حتی کارگران از این‌گونه خرابکاری‌ها و هرج و مرج ترسیدند و [ژنرال] دوگُل، با مهارت، این جریان‌ها را به حساب کمونیست‌ها و فدراسیون چپ گذاشت و برای مدّت نامعلومی، سرمایه‌داری را نجات داد. سیاستمداری بی‌مانند دوگُل او را نجات نداد، بلکه اشتباه جناح چپ و دنباله‌روی [از شورشیان] و عوام‌فریبی و نداشتن نقشه و برنامه مشترک بود که دوگُل را نجات داد.

من هرگز حالت عصیان جوانان را بر ضد نظام موجود تخطئه نکرده‌ام، بلکه برای آن احترام قائلم. اما باید یک رهبری بانقشه و آگاه و متحد وجود داشته باشد تا از عصیان و ازگون‌کننده برای انقلاب و سازندگی بهره‌برداری کند. در ۱۵ خرداد [۱۳۴۲] ما نیز کم و بیش شبیه همین وضع شدیم و شاید بارها: عصیان توده مردم و جوانان، دنباله‌روی بدون نقشه، نبودن رهبری و غیره.

دیروز با هوشنگ [ساعدلو] نیز من موضوع تعطیل کردن ماهنامه سیاسی و انتشار رسالات و کتب ایدئولوژیک و اساسی [«پایه‌ای»] از قبیل ترجمه کاپیتال [مارکس] و متون کلاسیک دیگر را در میان نهادم. او نیز صددرصد موافق است.

انقلاب ناتمام [تألیف ایزاک دویچر] را با وجود این‌که ناشران چندی با سلام و صلوات پذیرفتند، وقتی فهمیدند ترجمه من است [از انتشار آن] خودداری کردند. تنها این کتاب نیست، هر چه من نوشته یا ترجمه کرده‌ام

به همین سرنوشت دچار می‌شود. اما فصل‌ها و بخش‌هایی از اینها در مطبوعات خودی مانند آرش و عصر نوین و غیره چاپ شده. من نسخه‌ای از [ترجمه فارسی] انقلاب ناتمام را برای شما می‌فرستم. شاید از همه و یا از فصل‌هایی از آن استفاده کردید.

در صورتی که تصمیم به اجرای پیشنهاد بالا بگیرید، من هم به سهم خود کمک مؤثر خواهم کرد. اختناق سیاسی و غیره درباره اینجانب و عده‌ای [از مخالفان سیاسی رژیم] به شکل شدیدی ادامه دارد. چندی پیش، یک زن و شوهر حقوق‌دان از کنفرانس حقوق بشر به من تلفن کردند و وقت [برای ملاقات] خواستند. قرار می‌گذاشتیم. دو ساعت بعد، از وزارت دربار تلفن زدند و از قول جناب آقای [اسدالله] علم سلام رساندند و گفتند که: شما ساعت هفت [بعد از ظهر] رانده‌وو [و عده ملاقات] دارید. مواظب باشید. در آن ملاقات، جلال [آل‌احمد] و سیمین [دانشور] نیز آمدند. صحبت شد. چند روز بعد، از ساواک تلفن کردند و بازپرسی اجازه آمدن [به] خانه مرا خواست (اگر مطلب بسیار مهم نباشد، ایشان لطفاً به خانه من می‌آیند و احضار نمی‌فرمایند!) آمدند و گفتند: آمدن آن شخص [به دیدن شما] به شرف عرض رسیده و امر فرموده‌اند ملکی بنویسد که چه صحبت‌هایی شده. گفتم اگر لازم بود از راه سیاسی از من می‌پرسیدند، ممکن بود جواب بدهم. اما من در برابر شما تعهدی ندارم. رئوس مطالب را می‌گویم، شما خودتان بنویسید و من امضا نمی‌کنم. چنین نیز شد. [به او] گفتم: من خودم را به عنوان نمونه کسانی که از ابتدائی‌ترین حقوق بشری برخوردار نیستند، مثال زدم و چند نفر از دوستان [را نیز مثال زدم]. باری خود او [آقای بازپرس سازمان امنیت] این مطالب را نوشت و سراغ دیگران نیز رفت. تا چه پیش آید. اما در عین حال، مطالب مقالات حتی کتاب‌های متمایل به مارکسیسم و مارکسیستی، حتی از طرف مقامات دولتی، منتشر می‌شود. وضع مطبوعات از لحاظ منعکس کردن اوضاع و

اخبار خارجی بسیار خوب و مشروح است. البته گاهی بمناسباتی جلو بعضی مطالب را می‌گیرند.

هوشنگ [وزیری] حدود یک ماه دیگر برای تکمیل تحصیلات به آن نواحی می‌آید.

دوست عزیز، خبر رسید که بسیاری از دوستان دور و نزدیک و دوستانِ جبههٔ ملی [سوم] از انتشار رساله «قیام مسلحانه» ترجمه از چه‌گوارا ناراحت شده و آن را به باد مسخره گرفته‌اند، که از واقعیات ایران بسیار بسیار دور و ناآشناست. آقای [داریوش] فروهر توسط شما به آن دفتر که در حال تکوین است توصیه می‌کند: کاری نکنید که ما اینجا نتوانیم از شما دفاع کنیم.

آمیدوارم پس از مشورت با کسانی که صلاح می‌دانید و به اوضاع ایران آشنا هستند، دربارهٔ پیشنهاد من تصمیم بگیرید.

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد.
۲. رضا رهسپار، خبرنگار سازمان امنیت، که با تردستی و مهارت خود را به حسین ملک نزدیک کرد. گهگاه به ایران می‌رفت و برای نشان دادن علاقه مقداری از نشریات جامعهٔ سوسیالیست‌های اروپا برای ملکی می‌برد. وی هرگز عضو جامعهٔ سوسیالیست‌ها نبود.
۳. چون مادر پیشداد (و همچنین برادرش) نامه‌هایی از اروپا به نام و نشانی خود دریافت می‌کردند و به ملکی می‌رساندند، وی هشدار می‌دهد که مبدا رضا رهسپار از این رابطه مطلع شود.
۴. Lyndon B. Johnson، پس از ترور جی. اف. کندی (در سال ۱۹۶۳) از معاونت وی به رئیس‌جمهوری رسید.
۵. *L. Marxisme Soviétique*، تألیف هربرت مارکوزه.
۶. نوکردن (یا: مُدرنیزه کردن) سوسیالیسم، تألیف ادوارد دپرو (E. Depreux) دبیرکل حزب سوسیالیست متحده (فرانسه). ملکی این کتاب را به فارسی ترجمه کرد و بخش‌هایی از آن در مجلهٔ علم و زندگی منتشر شد.

تهران اول مرداد ۱۳۴۷

برابر با ۲۳ ژوئیه ۱۹۶۸

برادر عزیز^۱

دو نامهٔ اخیر تو، اولی مفصل توأم با نقشه^۲، رسید. اولی را من هنوز تمام نخوانده بودم که جلال [آل احمد] از من گرفت و داده به اسلام خان [کاظمی] که آن را چاپ بزنند در [مجله آرش]، و بنا بود بیاید آن نقشه‌ها و ضمائم را بگیرد که هنوز نیامده. نامهٔ دوّم را که من تماماً خوانده‌ام، جلال ندیده، اما دادم [داریوش] آشوری آن را خواند و پس داد.

رضا داداش^۳ می‌گوید تحقیق حساب تو در بانک اینجا مقدور نیست. [میرحسین] سرشار را کم می‌بینم. امروز با او [تلفنی؟] صحبت می‌کنم که بلکه تحقیق کند. اما طبیعی‌ترین راه این است که FAO نمرهٔ حساب را به تو بدهد.

باری، اوضاع اینجا کماکان ساکت و باثبات است. از لحاظ سیاسی و اجتماعی و مطبوعاتی برای من و امثال من، اختناق کامل حکمفرماست. حتی حقوق بازنشستگی مرا با وجود استحقاق نمی‌دهند. مختصر و جهمی که ادارهٔ نشر و ترجمهٔ دانشگاه ملی می‌داد، آن را هم دکتر [محمدعلی] مجتهدی بُرید. من هر چه می‌نویسم یا ترجمه می‌کنم، وقتی می‌فهمند مال من است، جرأت [رخصت؟] انتشار ندارند. اخیراً کتاب انقلاب ناتمام ایزاک دویچر^۴ را ترجمه کردم. اول با سلام و صلوات پذیرفتند. وقتی فهمیدند مال من است، چاپ نکردند. در محلّ معهود^۵، از یکی از دوستان بازپرسی می‌کردند. پرسیدند کتاب انقلاب ناتمام را که ترجمه کرده؟

اخیراً کتابی از هربرت مارکوس [مارکوزه]^۶ می‌خوانم به نام انسان یک‌بعدی. وقتی آن را می‌خوانم، به یاد نوشته‌های تو می‌افتم. در اینجا از لحاظ زندگی اجتماعی که خبری نیست. از لحاظ زندگی خانوادگی نیز خبری نیست. یادم هست روزی دکتر عابدی^۷ در روز ملاقات زندان [روزی که برای ملاقات ملکی به زندان رفته بود] گفت: این جلسات هفتگی که شما برای ملاقات اینجا دارید، در بیرون نداریم و نخواهید داشت. البته ملاقات من [در زندان] استثنائاً در یک اطاق تمیز افسران و دور میز بود. [ملاقات‌کنندگان] میوه و شیرینی هم می‌آوردند. جلسه ۸ تا ۱۵ نفری مختلط [زن و مرد] از خانواده و دوستان تشکیل می‌شد. عابدی گفت: در بیرون [از زندان]، حداکثر همان اولین پنجشنبه ماه. حالا می‌بینم که آن هم بسیار تق و لُق شده. حتی برادران را نیز کم می‌بینم.

سینا^۸ پسر بسیار خوبی شده. با حمید^۹ بسیار جور است. چند روز پیش، آنجا دیدمش. دروشش نیز خوب است.

بارها [از تو] پرسیده‌ام مجلاتی که می‌فرستم، می‌رسد یا نه و جوابی ننوشته‌ای. اگر بدانم می‌رسد، مرتب می‌فرستم. رضا رهسپار و خانمش آمده‌اند. بسیار مایلند که تکلیف رفتن یا نرفتن تو به پاریس روشن شود. لابد خود او پیش از عزیمت به پاریس به تو نامه خواهد نوشت. مینا^{۱۰} نیز از وین برگشته. حالش رویهمرفته خوب است. از فرّخ [داداش‌پور] جدا شده. بچه [پسر مینا] اغلب اینجاست.

باری، در ایران نیز طبقه متوسطی پیدا شده که انسان‌های مصرف‌کننده‌اند و بمناسبت ظهور این قشر مصرف‌کننده، پیوسته در تلاش‌اند [یعنی گرفتارند]. دوستان و خویشان ما نیز جزء همین قشر هستند. این است که آن انسانیت و مؤانست سابق از میان رفته. روزی در

تلفن به [علیجان] شانسی گفتم:

چنان قحط‌سالی شد اندر دمشق که یاران فراموش ...
بعد دقت کردم، دیدم خشکسالی یا قحط نیست، بلکه فراوانی و
کوشش برای تحصیل بیشتر معاش است، که یاران - حتی یارانی که کسی
باور نمی‌کرد - همه چیز را فراموش کرده‌اند. آن تدوین‌کننده منشور
جامعه^{۱۱} عضو شورای عالی انقلاب اداری شده و فرزندش در دبستان
ولایتعهد [در دربار] درس می‌خواند و قس علیهدا.

یادداشت‌ها:

۱. حسین ملک.
۲. «نقشه» اصطلاح قدیمی برای «برنامه» است. احتمالاً ملک طرحی برای اصلاحات کشاورزی فرستاده بود.
۳. رضا ملکی، برادر ملکی.
۴. ایزاک دوچر (Isaac Deutscher) نویسنده بیوگرافی‌هایی از استالین و تروتسکی، و کتابهای دیگری.
۵. سازمان امنیت.
۶. Herbert Marcuse.
۷. دکتر رحیم عابدی، دوست ملکی و استاد دانشگاه تهران.
۸. سینا، پسر حسین ملک (از زن اولش).
۹. پسرخوانده رضا ملکی.
۱۰. مینا، خواهرزاده ملکی همسر فرخ داداش‌پور.
۱۱. دکتر هوشنگ شیرین‌لو. منظور منشور جامعه سوسیالیست‌ها در اروپاست.

تهران، ۴ شهریور ۱۳۴۷، برابر با ۲۶ اوت ۱۹۶۸

دوست عزیز^۱

از دریافت نامه اخیر مانند همیشه بسیار خرسند شدم. به مطالبی که در نامه شما بود، به ترتیبی که زیر آنها خط کشیده‌ام، جواب می‌گویم. این‌که نوشته‌اید: «اگر در ایران خبری بود»، باید به عرض برسانم: «خبری نیست که نیست»، اما «که» را در این‌جا به آن معنا که شاعر به کار برده، [به‌کار] نبردم، بلکه تأکید بر این است که خبری نیست، مگر آنچه توی روزنامه‌ها می‌خوانید. آیا می‌خوانید یا نمی‌خوانید؟ اگر گاهی خبر جزئی باشد، در نطفه خفه می‌شود. شنیدم که در تبریز پنجاه و پنج دانشجوی را به جرم این‌که تمایلات کمونیسم چینی دارند، گرفته‌اند و یا می‌گیرند (حدود چهل نفر را تاکنون گرفته‌اند). چندی پیش، [منوچهر] هزارخانی را از تدریس در دانشگاه تبریز کنار گذارده [و او را] به خدمت وظیفه فرستادند. حالا خبر غیرمستقیمی رسیده و هنوز دقیق اطلاع ندارم: او بازداشت و به تبریز فرستاده می‌شود تا با آن دانشجویان مواجهه داده شود. من در تهران به او گفته بودم که بخصوص برای امثال تو، امکان فعالیت سازمانی نیست و فعلاً به همین نوشتن باید اکتفا کرد. در تبریز نیز، مستقل از من، بعضی از دوستان به او سفارش کرده بودند. در هر حال، از کم و کیف و از صحت و سُقم آنچه به او نسبت داده شده یا نشده اطلاعی ندارم. منظور این است: ده‌ها مورد اطلاع دارم که «خبری» شده، اما بزودی خفه گردیده.

دوستان اینجا البته در مورد ماهنامه [سوسیالیسم] با شرایط حاضر، نه به آن عقیده دارند و نه [به علت اختناق و سرکوب] این امکان وجود دارد که کسی آن را توزیع کند. اگر کسی و کسانی پیدا شوند، فقط قیمت گزافی^۲ برای کاری غیرمفید و یا بسیار کم مفید و همراه با عناصر مضر انجام داده‌اند. اما در صورتی که کتب و رسالاتی از متون مارکسیستی قدیم و جدید که مربوط به [سیاست روز] ایران نیست باشد و به دست ما برسد، امکان توزیع وجود دارد، آن‌هم به دست کسانی که نسبت به شخص او حساس نباشند. در هر حال، این امکان هست. مانند [کتاب] انقلاب ناتمام [تألیف ایزاک دویچر] یا مثلاً ترجمه از آثار مارکس و انگلس و غیره. نویسندگان ایران خود را از دست شیخ سانسور آزاد می‌کنند، به این ترتیب که حتی در مجلات حاضر مثلاً مثالی از کشوری جهان‌سومی می‌آورند و هر چه راجع به ایران است، مربوط به آن می‌کنند. هر خواننده به خوبی درک می‌کند و آن را در صحنه ایران پیاده می‌کند و خود را دلخوش می‌سازد.

من نوشته بودم که «همزیستی مسالمت‌آمیز» شوروی آمریکا را مجبور به مذاکرات صلح کرده. من در جواب نویسنده مقاله که سؤال کرده بود «آیا ماهیت امپریالیسم عوض شده که به همزیستی عقیده پیدا کند؟»، نوشته بودم که ماهیت امپریالیسم عوض نشده، اما نیروهای صلح‌خواه در آمریکا و جهان آن‌قدر نیرومند شده‌اند که هم ملت قهرمان ویتنام را تشویق به مقاومت می‌کنند و هم [لیندن] جانسون^۳ را مجبور به کناره‌گیری و محدود ساختن بمباران می‌کنند. خوب می‌دانم که مذاکرات صلح در پاریس پیشرفت نکرده، اما این روبرو شدن و این‌که هیئت نمایندگی ویتنام مذاکرات را قطع نمی‌کند، خود موجب امیدواری است. این‌که مرقوم فرموده‌اید شما همچنان به انجام وظائف خود ادامه

خواهید داد، بسیار بسیار مسرت‌بخش و مایه دلگرمی ماست. اما فراموش نکنید که هزار یک کار شما در آنجا آنقدر مشکل نیست که در ایران مشکل است! باز هم مطالبی برای نوشتن هست، فعلاً به همین قناعت می‌کنم.

[بعدالتحریر] -

وقتی شوروی با آمریکا همزیستی دارد، چرا با ایران نداشته باشد؟ وقتی، در عمل، دولت شوروی باید از ایران غائب باشد، به نظر من حضورش بهتر از غیاب اوست. در هر حال، روش شوری نسبت به ایران امروز برای من قابل توضیح و توجیه است، اما حمله نظامی به چکسلواکی و تهدید رومانی و یوگسلاوی توجیه‌نشدنی است.

تکرار می‌کنم که پدر رضا [رهسپار] سوابقی [از نوع همکاری با رژیم] داشت و پس از فوت او، کمک‌هایی [از طرف دولت] به فرزند او شده. در تهران او ابداً وابستگی سیاسی با ما نداشت، با فرزندان ما دوست بود. اصولاً پسر خوبی است، اما در این روز و روزگار باید محتاط و دوراندیش بود.

دوست قدیمی ممکن است از بروکسل با شما تماس بگیرد.^۴ این رفیق قدیمی را ما از رجال کنونی می‌شناسیم و تلقی می‌کنیم! اما در هر حال، دوست لایقی است. دوندگی و پشتکار او و یک رفیق فرهنگی موجب شد که نیمی از حقوق بازنشستگی من در حق نوروز^۵ مقرر گردد. در صورتی که به فرض که محکومیت ما را سیاسی تلقی نکنند، مطابق قانون جدید باید همه [حقوق بازنشستگی مرا] به عائله من در زمان حیات بدهند. در هر حال، این مرد دوست لایقی است، اما رفیق [سیاسی

نامه‌های پس از زندان ۴۴۹

و سازمانی ما] نیست و باید محتاط بود. در اینجا انسان به هیچ کس نباید اعتماد کند.

آنچه من در اینجا نوشتم، عقیده شخصی خودم است. درباره نامه اخیر شما با کسی مشورت نکرده‌ام.

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد.
۲. منظور زندان و زحمت و شکنجه و از دست دادن کار و شغل است.
۳. لیندن جانسون، رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا از ۱۹۶۳ (پس از ترور کیندی) تا سال ۱۹۶۹.
۴. دکتر احمد علی رجائی.
۵. پسر کوچک ملکی.

۲۰ مهر ۱۳۴۷ برابر با ۱۲ اکتبر ۱۹۶۸

دوست عزیز^۱

چندی پیش نامه شما را با چند جلد کتاب در چند نوبت دریافت کردم، به اضافه لوموند دیپلوماتیک که همه بسیار جالب بودند. ایده‌های [قیام جوانان در] ماه مه [در پاریس] و انقلاب دانشجویان ما را در جریان واقعی اوضاع گذاشت. تصویری که انسان با خواندن این نشریات مستند از عصیان جوانان به دست می‌آورد با آنچه در جراید و اخبار منعکس است بسیار تفاوت دارد. غرب‌زدگی آل‌احمد یک سوء تفاهم عجیبی راه انداخته که گویا غرب یکپارچه است و جنبه طبقاتی ندارد و هر چه در غرب می‌گذرد بیماری مربوط به سرمایه‌داری و امپریالیسم است و از هر آنچه غربی‌ست باید احتراز داشت. و از جمله، عصیان جوانان - که آنارشیسیم به معنی عامیانه آن گرفته می‌شود (نه آنارشیسیم به معنی جامعه‌شناسی) - محکوم است، و از علائم و آثار، و صفت ذاتی امپریالیسم و کاپیتالیسم. باری با خواندن مطالب مربوط به انقلاب جوانان به یاد آن جمله معروف مذهبیه - فلسفی افتادم: [به قول گوته] «در بدو خلقت فقط عمل بود». فکر و تئوری بعد از عمل پیدا شد و تکامل یافت. نسل جوان مترقی امروز درست نمی‌داند برای آینده چه می‌خواهد، اما می‌داند آنچه حالا می‌کند صحیح است. در اینجا با بعضی از دوستان نزدیک غیرغرب‌زده و یا غرب‌زده بحث‌هایی داشتیم که تمدن غرب را درسته محکوم کرده و عصیان جوانان را دلیل افول تمدن غرب می‌دانستند، در صورتی که از قرار معلوم سرآغاز

نوکردن تمدن و استقرار سوسیالیسم اصیل است. باری، دو جلد کتاب نیز آن دکتر محتاط از برلین فرستاده بود، و توسط پست به آدرس من رسید، که مربوط به همین مسائل جوانان برلن و آلمان و دنیاست.

در مورد فرستادن بعضی از کُتب و مجلات باید بدانید که اینگونه کتاب‌ها و مجلات به ایران می‌آید و اغلب ترجمه و نشر می‌شود. روزنامه جدید الاحداث آیندگان یک مسابقه بوجود آورده برای نشر مقالات مترقی. اغلبی از مقالات نوول اُبسرواتور و اشپیگل و اکسپرس و غیره حتی در اطلاعات و کیهان و بخصوص در آیندگان چاپ می‌شوند. اطلاعات چند مقاله از مقالات لوموند دیپلوماتیک را مربوط به بحران دانشگاه‌های جهان - البته تلخیص شده - چاپ کرد. منظور من متوجه ساختن شما به این نکته است که با وجود اختناق سیاسی این مجلات و کتابها در تهران پیدا می‌شود. البته حساسیت راجع به ماها و بخصوص راجع به شخص من وجود دارد. به عنوان نمونه در نشریه رسمی دانشگاه که شماره اول آن را (علوم اجتماعی) برایتان می‌فرستم فصلی از پلانیفیکاسیون بیتل‌هایم درج شده. مجله بامشاد می‌خواسته چیزی از علوم اجتماعی نقل کند. سردبیر نشریه به او توصیه می‌کند که مسئله کم‌رشدی بیتل‌هایم را نقل کند. آنها پس از خواندن به سردبیر می‌گویند دوست عزیز می‌خواهی ما را بیچاره کنی؟ این ترجمه فلانی [ملکی] است و آنها [سازمان امنیت] هم اطلاع دارند.

اینها از طرفی می‌خواهند کارهایی بشود، و آن‌هم به دست کسانی غیر از هواداران مکتب [ما]، که ممکن نیست و از طرف دیگر واهمه دارند. برای سر دبیری داریوش آشوری برای علوم اجتماعی مشکلاتی تراشیدند اما بالاخره [دیدند] چاره ندارند. سرمقاله‌نویس آن نیز از رفقای سابق بوده که در آمریکا علاقه خود را به مکتب حفظ کرده است. یادم

هست که پس از آزادی [از زندان] نکته‌ای برایتان نوشتم که در اینجا مردم بیشتر از آنچه ساواک انتظار دارد می‌ترسند. شبی در یک مهمانی یکی از دوستان نزدیک که غیر از نوشیدن و خوردن کاری ندارد تمام وقت شب مرا مشغول خود ساخت تا توضیح دهد که او به مکتب علاقمند است، و خودداری او از دیدار از لحاظ مشاغل زیاد(!) اوست.

راجع به اینکه اگر کتاب یا نشریه‌ای بود به چه آدرسی بفرستید بزودی نامه دیگری خواهم نوشت. به آدرس خود اینجانب نیز مانعی ندارد. زیرا نشریه خلاف مقتضیات کشور که وجود ندارد.

بعضی از رسالات و نشریات سابق را خواسته بودید - شاید برای دوستی که در انگلستان است و اخیراً در دانشگاه لیدز تدریس می‌کند باشد.^۲ خانم او که بسیار در جریان وارد بود در تهران بود و مقداری نشریه من به او دادم^۳، و چند رساله توسط هوشی [به] بُن فرستاده‌ام که به آدرس او بفرستد. باکمال تأسف به غیر از چند رساله که شاید زیاد به درد نخورد در دسترس نداشتم. این چند رساله را به اضافه نمونه‌هایی از نشریات ایران به عنوان نمونه برایتان می‌فرستم تا بدانید که اوضاع مطبوعات در ایران از چه قرار است.

در مورد چکسلواکی مطالبی مرقوم فرموده بودید که مورد استفاده قرار گرفت. راجع به یک موضوع ملاحظاتی دارم: مرقوم رفته بود که [الکساندر] دوبچک^۴ و یاران او سوسیالیست‌های اصیل نیستند زیرا در دوران نوؤتنی [استالینست] تربیت شده‌اند. اگر تنها دلیل شما برای اصیل بودن سوسیالیسم دوبچک و یارانش همین باشد به نظر اینجانب چندان قوی نیست. [چنانکه] نمی‌توان گفت چون نهضت کارگری و رهبران آن در دامن سرمایه‌داری تربیت شده‌اند اصیل نیستند. گویا هر رژیم نطفه رژیم دیگری را که باید او را از میان بردارد در دامن خود می‌پروراند. من

اطلاعی از این ندارم که آیا دوبچک و یاران، سوسیالیست‌های اصیل هستند یا نه اما این استدلال را صحیح نمی‌دانم. درباره دوبچک و یاران، همینقدر که آنها با شجاعت و درایت در برابر وُزَّاتِ استالین مقاومت می‌کنند، من قضاوت مثبت دارم. آقای برژنف و یاران واقعاً روی استالین را سفید کردند زیرا استالین به یوگسلاوی حمله مسلحانه نکرد. آقای برژنف و یاران حتی روی آمریکای امپریالیست را نیز سفید کردند، زیرا آمریکا دست‌کم به مناسبت دعوت دولتی که در ویت‌نام مستقر است به آنجا نیرو فرستاده و با دشمنان ایدئولوژیک خود می‌جنگد. در حالی که رفقای پیمان ورشو با حزب برادر جنگیده و به کشور برادر تجاوز مسلحانه کرده‌اند؛ که قابل توجیه نیست. به نظر اینجانب تجاوز شوروی به چکسلواکی از لحاظ اخلاقی و تاریخی بیشتر [ناخوانا] است تا تجاوز آمریکا به ویت‌نام. البته صرف‌نظر از خونریزی‌هایی که در ویت‌نام هست.

[بعدالتحریر] - در صورتی که راجع به تبدیل شدن ماهنامه سیاسی [سوسیالیسم] به نشریات اساسی سوسیالیسم تصمیم گرفتید البته مرا بی‌اطلاع نخواهید گذارد.

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشنهاد.
۲. محمدعلی همایون کاتوزیان
۳. دو روش برای یک هدف، نیروی سوم چیست، نیروی سوم پیروز می‌شود، قوه محرکه تاریخ و غیره.
۴. Alexandre Dubcek، رهبر آزادیخواه چکسلواکی در نهضتی در سال ۱۹۶۸ به دست ارتش شوروی سرکوب شد.

تهران، چهارم آبان ۱۳۴۷

برابر با ۲۶ اکتبر ۱۹۶۸

برادر عزیز^۱

چندی پیش نامه مفصل تو رسید، اما مفصل از لحاظ مسائل اجتماعی. سابقاً طرح آبادانی ناحیه فرستاده بودی^۲، [جلال] آل احمد [آن را] گرفت و داد به اسلام [کاظمیه]. اما تا حالا [مجله] آرش منتشر نشده و نقشه ارسالی نیز پیش من است^۳. چندی پیش، صحبت آن را با [دکتر هوشنگ] ساعدلو کردم. بسیار علاقه مند شد. من عکس‌ها و نقشه را به او نشان دادم و قرار شد اصل طرح را از اسلام خان بگیرد.

آدرس بانک را به رضا داداش^۴ دادم، زیرا آن شماره حساب بانک ملی متعلق به اوست نه به حاج داداش^۵. لابد به موقع اقدام خواهد کرد. [حمید] شریعتمداری^۶ چکی و چک‌هایی آورده که مرتب به رضا داداش می‌دهم.

از وضع خودت و این که می‌آیی یا نه و به چه شکل (یعنی برای اقامت در اروپا یا مراجعت به ماداگاسکار) در هر حال مشروح بنویس. نمی‌دانم ایران می‌آیی یا نه؟ برای روبراه شدن بازنشستگی‌ات، حضور دست کم چندروزه لازم است^۷. ممکن است در غیر این صورت، بازنشستگی قطع شود. من اطمینان قطعی نمی‌دهم، اما ممکن است [آمدنت به ایران] موجب مشکلاتی نشود، چون مدت‌هاست تو فعالیت سیاسی را کنار گذارده‌ای و در اینجا نیز [دوران] ندای جلب مغزهاست. دکتر [احسان] نراقی و [مجید] رهنما (وزیر علوم) حتی ممکن است از

وجودت استفاده [و از آمدنت] پشتیبانی کنند. در حال حاضر، نسبت به شخص من فقط حساسیت وجود دارد. مایل نیستند اسم من جایی به خیر برده شود، اما بد و بیراه گفتن [به من] مانعی ندارد، چنان که [مجله] خوشه در چهار شماره منکر جهان سوم شد و آن را اصطلاح استعماری و نیروی سومی نامید و فحش‌های زیادی ارزانی من کرد.

چندین کتاب ترجمه شده [توسط] من هم بدون چاپ مانده است.^۸ آخری انقلاب ناتمام ایزاک دویچرست که بسیار بسیار جالب بود^۹، اما حادثه چکسلواکی [بهار پراگ] خوش‌بینی متوسط او را تکذیب کرد، هرچند خوش‌بینی او مربوط به طبقه کارگرست نه رهبران. این روزها، من مطالعاتی درباره نسل جوان جهان و نهضت دانشجویی دانشگاه‌ها و بخصوص حوادث ماه مه فرانسه [در سال ۱۹۶۸] می‌کنم و خود را (که بسیار تنها و ایزوله مانده‌ام) مشغول می‌سازم. البته دوستان گاه‌گاهی سر می‌زنند و گاهی هم دور هم جمع می‌شویم. [رضا] رهسپار نگران این بود که منزل را [در پاریس، بهنگام بازگشت به این شهر] خواهد داشت یا نه. چند روز پیش که تهران بود به پاریس عزیمت کرد. [امیر] پیشداد نوشته بود که تو ماه دسامبر در پاریس خواهی بود. پیروز نوشته بود یک ماهی در ژم به سر خواهی بُرد.^{۱۰}

نمی‌دانم مجلات که توسط پُست فرستاده شده به دست تو می‌رسد یا نه. چند بار سؤال کردم و جواب ندادی. دو نشریه از وزارت کشاورزی با مقداری مجلات به ژم نزد پیروز فرستاده‌ام که در آنجا به تو بدهد. خیال کردم فرستادن اینها به ژم مطمئن‌تر از ماداگاسکار است. قانونی جدیداً به مجلس برده‌اند که تمام زمین‌های اجاره‌ای به دهقانان واگذار شود. ادعا می‌کنند که با اجرای این قانون یک میلیون خانوار [دهقانی] صاحب زمین خواهند شد، در صورتی که طبق قانون اصلاحات ارضی مرحله اول فقط حدود شش صد و پنجاه هزار خانوار صاحب زمین شده بودند.

صبحیحه نیز سلام فراوان به تو می‌رساند. از رسیدن نامه تو همه بسیار خوشحال می‌شویم و به دیگران نیز وصول نامه و سلام تو را می‌رسانیم. .
 نوروز در شیراز مشغول تحصیل است. توسط پسر شریعتمداری که در دانشگاه آریامهر تهران است، مطلع شدیم که نوروز [در کنکور این دانشگاه] پذیرفته شده بود. دکتر مجتهدی اسم او را [خطاً] زده و گفته بود که او پسر فلانی [پسر ملکی] است. می‌آید اینجا را به هم می‌زند. اما دختر خودش و [فرزند] یک دوست را بدون کنکور پذیرفته بود. حالا او را [یعنی دکتر مجتهدی را] هم از اینجا [از دانشگاه آریامهر] هم از دانشگاه ملی کنار گذاردند، و در نتیجه [به لطف] انقلاب فرهنگی، کسانی را آورده‌اند که مدیریت و فکر، حتی به اندازه سابق‌ها، ندارند.

یادداشت‌ها:

۱. حسین ملک.
۲. در آن زمان، حسین ملک از سوی FAO مأموریت داشت در ماداگاسکار و در نامه‌های خود گزارشی از طرح آبادانی کشاورزی در آن کشور، با عکس و تفصیلات، برای ملکی می‌فرستاد.
۳. مراجعه فرمایید به نامه مورخ اول مرداد ۱۳۴۷ در همین کتاب.
۴. رضا ملکی، برادر ملکی.
۵. حاج شفیعی ملکی، برادر دیگر ملکی.
۶. در نامه‌های پیشین از او یاد شده.
۷. حسین ملک کارمند وزارت کشاورزی در ایران بود و برای سر و سامان دادن به پرونده بازنشستگی‌اش لازم بود دست‌کم چند روزی به تهران برود و این کار را به پایان برساند.
۸. سازمان امنیت ملکی را ممنوع‌القلم و ممنوع‌الانتشار کرده بود.
۹. رجوع فرمائید به یادداشت ۳ در نامه مورخ اول مرداد ۱۳۴۷، در همین کتاب.
۱۰. برای گزارش به FAO.

تهران، ۴ آبان ۱۳۴۷ برابر با ۲۶ اکتبر ۱۹۶۸

دوست عزیز^۱

نامه شما را با خوشحالی دریافت کردم. متأسفانه طول کشید تا جواب نوشته [شود] و خود را از ناراحتی وجدان - که دیر شدن نامه است - برهانم. می‌دانم شما عادت دارید که من جواب نامه را ندهم و یا خیلی دیر بدهم. اما شما، در گذشته، با کمال استقامت رابطه را، یک طرفه هم که بوده است، حفظ فرموده‌اید.

به مهین خانم^۲، که امیدوارم از لحاظ مسکن مستقر شده باشند، خانم و من سلام فراوان داریم. در آخرین ملاقات، من ایشان را به عنوان دختر خود خطاب کردم - که خاطره شیرینی است. خیلی متأسفم که وضع ملاقات‌ها نوعی بود که از نزدیک نتوانستم با ایشان، چنان‌که باید و شاید، تبادل فکر کنم. اما در ضمن درک کردم که صاحب ایده و فکر و از خانم‌های جالب توجه است. امیدوارم در آینده فرصت بیشتری [برای دیدار و گفت‌وگو] باشد. اما انتظار شما برای این‌که ما به آنجا بیاییم، انتظار بیهوده‌ای است. به من اطلاع داده شده برای خاطر ملاقات با آن آمریکایی^۳ کار من درست نشدنی است. من هم فعلاً [اقدامات را برای گرفتن گذرنامه] بکلی ترک کردم و تعقیب نمی‌کنم. از قرار معلوم، انتظاراتی دارند.

راجع به چکسلواکی و بحران دانشگاه‌های دنیا، رسالات و نشریاتی برای من از پاریس رسید که بسیار جالب و روشن‌کننده بود. حمله شوروی به چکوسلواکی بیش‌تر از این‌که به ضرر چکسلواکی باشد، از لحاظ اخلاقی و ایدئولوژیک و نفوذ شوروی در جهان به ضرر خود شوروی

است. امیدهایی که [بعد از کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی] بیدار شدند، بدتر از دوران استالین، بکلی معدوم شد^۴. قابل توجه است که استالین در یوگسلاوی مداخله نظامی نکرد. سکوت دول غربی و آمریکا نیز کمال بی‌غیرتی بود. حتی نخواستند یک اعتراض رسمی خشک و خالی بطور کتبی به عمل آورند.

مسافرت به چکسلواکی و لهستان البته بسیار جالب خواهد بود. در لهستان، قشر روشنفکر و فیلسوفان و تجدیدنظرطلبان بسیار با فکر وجود دارد. اگر نشریات به یکی از سه زبانی که من می‌دانم [آلمانی، انگلیسی، فرانسوی] بفرستید، بسیار خوشوقت می‌شوم. این روزها، به مناسبت رسیدن چند کتاب از برلن و پاریس جداً مشغول مطالعه نهضت جوانان در تمام جهان هستم.

امیدوارم باز نامه از شما زیارت کنم. بار دیگر از زحماتی که تقبل فرمودید و به نتیجه نیز رسید، متشکرم. متأسف شدم که به مناسبت عزیمت غافل‌گیرانه شما نتوانستیم شبی در منزل با رفقا جمع شویم، یعنی شدیم متأسفانه [شما] نبودید، ذکر خیرتان بود.

صبیحه به خانم و به شما سلام فراوان و قلبی می‌رساند.

با درودهای قلبی

یادداشت‌ها:

۱. دکتر احمدعلی رجایی.
۲. مهین سروری، همسر دکتر رجایی.
۳. منظور آن خبرنگار آمریکایی است که برای مصاحبه مطبوعاتی و آشنایی با نظریات ملکی درباره اصلاحات ارضی و مسائل ایران تقاضای دیدار با ملکی را کرده بود، ولی حکومت وقت به خبرنگار مذکور سخت اخطار کرد و او را از ملاقات با ملکی برحذر داشت.
۴. اشاره به حمله نظامی شوروی به چکسلواکی است، در اوایل سال ۱۹۶۸، و برانداختن دولت الکساندر دوبچک.

تهران، ۲۲ آبان ۱۳۴۷ برابر با ۱۳ نوامبر ۱۹۶۸

برادر عزیز^۱،

چندی پیش نامه‌ای از تو رسید مانند همیشه ناخوانا، که باید با رمل و اسطرلاب [آن را] کشف کرد. شکایت از نرسیدن نامه کرده بودی؛ چون چند روز پیش از آن، یکی از همین نامه‌ها [ی هوایی] نوشته بودم و به احتمال نزدیک به یقین خیال می‌کردم نامه رسیده باشد. در نوشتن، این‌طور کمی تأخیر شد. در نامه پیش‌نوشتم که دو نشریه رسمی وزارت کشاورزی را با بعضی از نشریات و مجلات [دیگر] به ژم فرستادم تا پیروز به تو بدهد و یا در هر جای اروپا باشی، برای بفرستد. الان دو نشریه رسمی دیگر نیز رسیده. نمی‌دانم [آنها را] به ژم بفرستم یا به فرانسه. با وجود این‌که بارها مجلات با پُست زمینی فرستادم و خواهش کردم رسیدن یا نرسیدن آنها را بنویسی، همه بلاجواب ماند. در مورد پول، آدریس آن بانک را به رضا داداش دادم و او گفت: چند روز دیگر که از بیمارستان بیرون آمدم، می‌فرستم تا موقعی که تو پاریس باشی می‌رسد. رضا داداش به بیماری قند [دیابت] و بعضی عوارض دیگر مبتلا بود. چند روزی استراحت کرد. حالا حالش خوب است، در خانه و سرِ کارش است، اما رژیم غذایی سختی دارد. مینا^۲ چند روز دیگر به وین [اتریش] می‌رود، نه برای معالجه بلکه برای این‌که از آنجا خوشش می‌آید. مثل این‌که حالش نسبت به گذشته بهترست. می‌دانی که از فرّخ [داداش‌پور] مدّتی است طلاق گرفته. حاج داداش خانه را اجاره داده و در [ناخوانا] در خانه خوب اجاره‌ای زندگی می‌کند.

در مورد مسافرت به اسرائیل، مطالبی نوشته و راجع به اشخاص اطلاعاتی خواسته بودی. نیازی نیست: راهنمایی در آنجا بی‌اندازه منظم و مرتب است که تو هر اطلاعی یا هر شخصی را بخواهی، می‌توانی اطلاعات لازم را به آسانی به دست آوری. آشوری (نه عاشورپور) در حال حاضر در ژاپن است. وقتی آمد، از او خواهش می‌کنم که با آنان مذاکره کند. آنچه دانستنش برای من جالب است، نهضت چپ و راست [در اسرائیل] است و در حقیقت دامنه و وسعت آنها که میل دارند برادرانه با اعراب کنار بیایند، و آنها که نمی‌خواهند. میل دارم به درستی بدانم که صهیونیسم متعصب و رادیکال تا چه حدود نفوذ واقعی دارد. در ایران، جلال [آل‌احمد] و بسیاری از روشنفکران نسبت به دولت اسرائیل بسیار بدبین شده‌اند. مطالعاتی در این مورد تازگی کردم.

در باب آنچه راجع به فلسفه قدیم نوشته بودی، من بسیار کم از خانه بیرون می‌آیم. با کسی رابطه ندارم. حوزه خروج و گردش من از حدود میدان فردوسی و دروازه دولت بسیار فراتر نمی‌رود، مگر گهگاهی با ماشین، و کسان نیز اغلب از معاشرت با من گریزانند که اسباب زحمتشان نشود. نامه‌تورا همین روزها می‌دهم به جلال [آل‌احمد]. او با [احمد] فردید و غیره آشناست و با کتاب و کتابخانه. تا حدودی که من اطلاع دارم، فاضل تونی و بخصوص [سیدکاظم] عصار در این زمینه‌ها مطالعات عمیق و دقیق داشتند که گویا هر دو فوت کرده‌اند، اما لابد تألیفات دارند^۳. زمانی با فردید از آن دو استفاده می‌کردیم. فاضل تونی از جمله معلم خصوصی مرحوم فروغی نیز بود.

در این روزها، من مسئله عصیان جوانان و پیش‌آمدهای ماه مه [۱۹۶۸] را در فرانسه مطالعه می‌کنم. مثل این‌که یک نهضت نوین انقلابی در جهان غرب در شرف پیدایش است که جنبش کهنه و تنبل قدیمی را

جوان خواهد کرد، و معلوم خواهد کرد که جهان غرب عقیم نیست و افکار و ایده‌های نو، که شاید عالمگیر شود و در جهان سوّم نیز نتایج عملی داشته باشد.

از قرار معلوم، در این کشورهای جهان سوّم به هرکجا که روی آسمان به یک رنگ است. تشریحی که از آنجا کرده بودی، در کلیّاتش، بسیار شباهت به کشور خودمان دارد.^۴ این آئروگرام‌ها [نامه‌های هوایی] چون تمبر روی آن نیست، خطر از بین رفتنش کم است. اگر نامه‌ای به [رضا] رهسپار بنویسی که او تکلیف خود را راجع به خانه بداند، خوب است. رفیق مشترکمان^۵ که خیال می‌کرد تو ماه نوامبر در اروپا خواهی بود، اظهار خوشوقتی کرده بود. با او مکاتبه دارم و کتب و رسالاتی می‌رسد. من پیشنهاد کرده بودم که نشریه سیاسی^۶ را تعطیل کنند و به تحریر و ترجمه و چاپ متون قدیم و جدید سوسیالیسم پردازند که پس از بحث، پذیرفته شده.

صبحه خیلی سلام دارد. نوروز در شیراز است، جدّاً مشغول تحصیل است. او [نوروز] در کنکور [دانشگاه] آریامهر پذیرفته شده بود. [دکتر] مجتهدی علیه ما علیه - که آن وقت رئیس آنجا بود - اسم او را [خطّ] زده بود که پسر خلیل ملکی است، اما دختر خود را بدون کنکور پذیرفته بود.

باری، پیروز نیز مشغول [درس خواندن] است. اگر به رُم رفتی، خوب درباره او مطالعه کن و برای من بنویس. مسافرت او به پاریس و نزدیکی به تو و دوست مشترکمان بسیار در او تأثیر داشته، و همچنین مکاتبه‌های پس از آن.

آمدن تو به ایران، با وضعی که تا حالا داشتی، تصوّر نمی‌کنم مشکلی ایجاد کند اما مسئولیت نیز نمی‌پذیرم. برای بازنشسته شدن^۷، بودن مدّتی

گرچه کم در تهران، لازم است. در این جا کسی به خود این زحمت را نمی‌دهد که پیش از آمدن، به تو اطمینانی بدهد یا ندهد.

فعلاً تا دیدار یا مکاتبه بعدی.

زهره خانم حالا خانه ماست. به تو سلام بسیار دارد.

یادداشت‌ها:

۱. حسین ملک.
۲. مینا، برادرزاده ملکی (دختر حاج شفیع).
۳. سیدکاظم عصار در آن زمان هنوز حیات داشت.
۴. حسین ملک در آن سال‌ها برای FAO کار می‌کرد و به مأموریت به کشورهای جهان سوم می‌رفت (از هند و ماداگاسکار گرفته تا مراکش و هائیتی).
۵. امیر پیشداد.
۶. ماهنامه و مجله سوسیالیسم (که در اروپا منتشر می‌شد).
۷. حسین ملک کارمند وزارت کشاورزی در ایران بود و باید برای بازنشسته شدن به ایران می‌رفت و خود اقدام می‌کرد.

۲۸ آبان ۱۳۴۷ برابر با ۱۹ نوامبر ۱۹۶۸

دوست عزیز^۱

مطلب زیادی برای نوشتن ندارم اما چون فرصت مناسبی است توسط مینا^۲ این نامه را به ضمیمه بخش مختصری از دین مان می فرستم. لابد خود حامل نامه برایتان از وضع خودش خواهد نوشت. او و پیروز همواره هم بسیار ممنون و متشکر هم بسیار مفتخر از الطاف شما هستند. شما و حسین [ملک] بزرگ‌ترین تأثیر را روی اینها داشته‌اید. ملاقات کوتاه پیروز با شماها و ارتباط بعدی تأثیر شفافبخش بزرگی روی او داشته است. یکی از رسالات مربوط به حوادث ماه مه^۳ را که به نظرم از همه جالب‌تر آمد دارم ترجمه می‌کنم و همین دوروزه تمام می‌شود. مایل هستم که مقدمه‌ای حاکی از دیگر نهضت جوانان که در این اواخر خوانده‌ام و یا می‌خوانم به آن اضافه کنم - اگر حوصله‌ای در کار باشد. البته این بروشور^۴ به شکل حاضرش در ایران قابل انتشار نیست. گو اینکه آنچه من تألیف یا ترجمه کرده باشم اگر از لحاظ محتوی نیز قابل انتشار باشد از لحاظ ارتباطش با من [یعنی چون به قلم من است] قابل انتشار نیست. در هر حال دست‌کم چند نفری از آن در بحث‌های خصوصی استفاده می‌کنند. در هر حال این نهضت دانشجویی جهانی، و بخصوص مال فرانسه، برای من بسیار بسیار جالب است. همانطور که یک‌بار نوشتم بسیار مایلم از جریان بعدی اوضاع، و همینطور اوضاع جناح چپ پس از پیروزی [پرزیدنت] دوگل مطلع شوم.

مقداری از خاطرات گذشته‌ام را در فرصتی که [در زندان] بود با

ملاحظاتِ نوشته‌ام که البته ناقص است. در صورت پیدا شدن موقعیتی، همان بخش را - یعنی رونوشتی را - برای شما می‌فرستم. هر چه کوشش می‌کنم که آن یادداشت‌ها را تمام کنم تا حالا توانایی آن را نداشته‌ام. امیدوارم پیدا کنم. دائماً دلم می‌خواهد از تحولات جدید باخبر گردم و اخیراً جنبش جوانانِ مترقی و تحولات کمونیسم اروپای غربی، و از این قبیل. نامه‌ای توسط رضا [ملکی] و نامه دیگری به وسیله آدرس معهود فرانسوی فرستاده‌ام که امیدوارم رسید آنها را بنویسید. دکتر [احمدعلی] رجایی یکی از رجال دستگاه کنونی نوشته بود نامه‌ای به شما نوشته و مدتی گذشته و جواب نیامده. من آدرس او را ذیلاً برای شما می‌نویسم، هرچند رجل جوانی است با سوابق خدمت به نهضت [ملی] و در نشر نبرد زندگی نقش بزرگی از جنبه اداری و مالی و راه... دارد، و اخیراً نیز در ایصال نیمی از حقوق بازنشستگی من به نام نوروز زحماتی کشید. می‌تواند از بعضی لحاظ مفید باشد. آدرس او:

دکتر احمدعلی رجایی:
Embassade Impériale de l'Iran
Avenue Émile Duray, Bruxelles S.

آدرس خانه او را متأسفانه نتوانستم پیدا کنم. هوشنگ که برگشته، و از قرار معلوم پس از دیدار شما تصمیم به مراجعت گرفت، مقداری از مذاکرات خود را بیان کرد. اما هنوز فرصتی نبود که کاملاً درباره ملاقات او صحبت کنیم. خواهش می‌کنم به دوستانی که مناسب می‌دانید سلام مرا برسانید و یکاش آنها همواره در آنجا باقی بمانند و هم‌رنگ اینجایی‌ها نشوند.

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد.
۲. مینا ملکی، دختر حاج شفیع برادر ملکی.
۳. قیام جوانان و دانشجویان در پاریس.
۴. Brochure = جزوه.

تهران ۹ آذر ۱۳۴۷ برابر ۳۰ نوامبر ۱۹۶۸

دوست عزیز^۱

نامه شما را چندی پیش با خوشحالی دریافت کردم. از این که جابه‌جا شده‌اید و آسوده و راحت هستید و زندگی در آنجا با چشم‌پوشی از دوری از ایران مزایایی دارد، بسیار خوشحال شدم. سلام شما را به اغلب دوستان رساندم، به بقیه نیز خواهم رساند.

وضع ما کمافی‌السابق است. تازگی نامه‌ای به آقای علم نوشتم. با صراحت از این انقلاب اداری و یک بام و دو هوا شکایت کردم و در پایان نامه، تقاضای اجازه مرخصی کردم^۲ که «توان مُرد به سختی که من اینجا زادم»^۳ و نوشتم که اگر به سختی مُردن من دردی از کشور دوا می‌کرد، حُسن استقبال می‌کردم. فتوکپی چند سند و مدرک را فرستادم. موضوع مورد بحث را خانم تلفونچی یادآوری کرده بود، و الاً طرف صحبت ما از قرار معلوم آدم با پرنسیبی است. چنین اطلاع رسیده.

بسیار قابل توجه است که به مناسبت بازرسی‌های بازرسی شاهنشاهی در کرمان و... چنین منعکس شده است که کارگران قالی‌باف و دختران و پسران خُردسال در کارگاه‌های پنهانی خانگی از ابتدایی‌ترین حقوق بشری محروم‌اند. حتی در تلویزیون ملی (دولتی) نیز با صراحت از این که کوچک‌ترین حقوق بشری دیده نمی‌شود، بحث شده.

از قرار معلوم، حساسیت نسبت به شخص من است، نه گفته و نوشته

من.

آدرس شما را برای پیروز می‌فرستم. او فعلاً سخت مشغول امتحان

است. او نیازمند یک عمل مختصر در گلوست. جداً از او خواسته‌ایم که معالجه کند.

آن دوست پارسی^۴ دوبار به من دربارهٔ شما نوشته که خبری از شما نشده. شاید موقعی که شما نامه نوشته‌اید، او در مرخصی بوده و نامه از میان رفته است. خوب است یک نامه دیگر به همان آدرس مرقوم بفرمایید. هم ایشان کتاب‌ها و رسالاتی که به درد من می‌خورد تهیه می‌کند] و اغلب می‌فرستد. علاقه من در درجهٔ اول به نوول اُبسرواتور است که به زبان فرانسه [درمی‌آید] و دوّم به *Der Spiegel* آلمانی. در هر حال، تمام این‌ها را او به آسانی می‌فرستد. در صورتی که طبق نوشته تعهدی که داشتید و موضوع و محمول آن به شکل سابق منتفی نشده، برای ایشان بفرستید، بسیار مناسب خواهد بود. طبق توصیه این جانب و پس از مشورت، آقایان تصمیم گرفتند که از انتشار مسایل سیاسی روزمره چشم‌پوشی کنند و به جای آن، از متون مارکسیستی و سوسیالیستی قدیم و جدید استفاده و [آن را] به فارسی ترجمه کنند. این روش جدید منطقی‌تر و مفیدتر و واقع‌بینانه‌تر خواهد بود و برای آنان که برمی‌گردند نیز زحمتی نخواهد داشت.

در این روزها من در مورد عصیان و نهضت جوانان در دانشگاه‌ها و غیر آن مشغول مطالعه هستم. چند جلد کتاب از برلن و بیشتر از پاریس فرستاده‌اند که [در آن] حوادث ماه مه ۱۹۶۸ مورد بحث است. برعکس آنچه ادّعا شده و می‌شود، این جریان نه مربوط به کمونیست‌ها بوده و نه مربوط به جناح چپ [حزب] سوسیالیست. آنان در اوّل کار مخالف نیز بودند. کارگران خود به خود به این جریان کشیده شدند و احزاب نیز ناچار دنباله‌روی کردند. آنچه که بسیار بسیار جالب توجه و ناشناخته است، افکار نوین انقلابی است که جوانان را از برکلی آمریکا گرفته تا هلند و فرانسه و آلمان و تمام کشورهای پیشرفته دربر گرفته. اختلاف میان دو

نسل: نسلی که می‌خواهد «استاتوکو» [وضع موجود] را حفظ کند و نسلی که یک دوران نوین زندگی را طالب است، نسلی که به گذشته فکر می‌کند و نسلی که به آینده. بسیار جالب است.

از قول صبیحه و من به مهین خانم سلام برسانید. روز دوشنبه‌ای که آقای گنجه‌ای و رضا و گلی^۵ اینجا بودند، سلام شما را رساندم. آقایان نیز هم به خانم و هم به شما سلام رساندند.

هرچند من به ارزش اجتماعی مهین خانم^۶ از بعضی مقوله‌ها و گفته‌های جسسته و گریخته پی بردم، اما متأسفانه فرصتی نشد که قدری دقیق‌تر و سر فرصت صحبت کنیم. امید است در آینده این فرصت باشد، و برای سنّ من باید گفته شود که اگر عمری باقی بود. از لحاظ مزاجی بد نیستم. یک چشم دیگر را باید عمل کنم، اما چون [به اندازه] دفعه اول در مضیقه نیستم، همّت نمی‌کنم.^۷

امیدوارم بابک نیز در آن محیط در شرایط منطقی‌تر رشد و نمو کند. بخصوص صبیحه از حال او جویاست.

با درودهای فراوان قلبی

یادداشت‌ها:

۱. دکتر احمدعلی رجایی.
۲. منظور اسدالله علم وزیر دربار است که خلیل ملکی در نامه‌ای از او درخواست اجازه صدور گذرنامه کرده بود (برای سفر به اروپا و درمان و دیدار با فرزندش).
۳. «سعد یا حُبّ وطن گرچه حدیثی ست بزرگ نتوان مُرد به سختی که من اینجا زادم».
۴. امیر پیشداد.
۵. رضا گنجه‌ای (برادر صبیحه ملکی)، رضا ملکی (برادر خلیل ملکی)، «گلی» شناخته نشد.
۶. همسر دکتر رجایی.
۷. ملکی به بیماری آب مروارید (کاتاراکت) مبتلا شده بود و از خواندن و نوشتن افتاده بود. یک چشم را در تهران عمل کردند. به این دلیل است که می‌گوید: «چون در مضیقه نیستم» برای عمل جراحی چشم دوم «همّت نمی‌کنم».



تهران، دی‌ماه ۱۳۴۷ برابر با ژانویه ۱۹۶۹

دوست عزیز^۱

به نظر من، تمام اعیاد ملی را می‌توان بین‌المللی نیز دانست. علاوه بر این، به مناسبت این‌که خانم شما فرانسوی است، بی‌مناسبت ندانستم این کارت را برایتان بفرستم تا تجدید عهدی شده باشد.

گویا سه نامه نوشته‌ام و تا حالا جوابی دریافت نکرده‌ام^۲، یکی توسط رضا [ملکی] و دو نامه دیگر. امیدوارم سال خوش و خرمی برای خانواده آنجا و اینجا باشد. حسین [ملک] بعد از ماه ژانویه [از مأموریت FAO] می‌آید. دو ماهی مرخصی دارد. شاید به ایران نیز سری بزند. گویا میل دارد که در وین [؟] لانه و کاشانه‌ای برای خود درست کند و پسرش را نیز همراه داشته باشد.

از طرف صبیحه و خودم،

سال نو را به شما و خانواده عزیزتان تبریک و شادباش می‌گویم.

با تقدیم سلام‌های گرم

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد.
۲. هیچ نامه‌ای از ملکی بی‌جواب نمی‌ماند، اما گهگاه نامه‌ها دیر می‌رسند یا گمشده می‌افتاد.

تهران، اول بهمن ۱۳۴۷ برابر با ۲۱ ژانویه ۱۹۶۹

دوست عزیز^۱

نامه به زبان فرانسه^۲ با کارتی زیبا رسید و بسیار خوشحال شدیم. اما از نامه‌ای که مفصل بود و می‌بایست چند هفته پیش از تاریخ تحریر نامه شما برسد، تا حالا خبری نشده^۳. مادر^۴ را زیارت کردم و دو جلد کتاب راجع به چکسلواکی (و وقایع بهار پراگ) - که یکی از آنها بخصوص بسیار جالب است - رسید و موجب امتنان زیاد گردید.

از این‌که سه نامه من رسیده نیز خوشحال شدم. دوستان اینجا [تهران] همواره می‌پرسند که با شما در ارتباط هستیم یا نه. همین ارتباط ساده نیز موجب خوشحالی آنان می‌شود.

علاوه بر آن دو کتاب بسیار جالب مربوط به حوادث ماه مه [۱۹۶۸]، در فرانسه]، اخیراً یکی از دوستان آنجایی که اینجا است [یعنی دوستی که قبلاً در اروپا بوده و حالا در تهران است]، نشریه‌ای به من داد که کم‌وبیش پس از [آن] حوادث بود، و جالب. محتویات یکی از آن دو کتاب جالب [که مادرتان برایم آورد] در زبان محلی، برای مصرف خصوصی، در اختیار عده معدودی از دوستان قرار گرفت که از مرحله پُرت نباشند^۵.

در هر حال، این نامه را برای این نوشتم تا بدانید که نامه مفصل نرسیده. به چه وسیله فرستاده بودید؟

حسین [ملک] گویا در ماه فوریه [۱۹۶۹] بناست به اروپا بیاید [از

مأموریتی که FAO در یکی از کشورهای جهان سوّم به او داده بود] و گویا به اسرائیل و ایران نیز - اگر بتواند - سری خواهد زد. در این نامه، به همین اکتفا می‌کنم.

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد.
۲. برای احتیاط در صورت لو رفتن نامه.
۳. چندین بار، نامه‌هایی که با پست هوایی فرستاده شد، هرگز به دست گیرنده نرسید. و نیز رجوع فرمائید به ادامه، نامه ملکی به امیر پیشداد، مورخ چهارم تیرماه ۱۳۴۸.
۴. برخی نامه‌ها و نشریات و کتاب‌های مورد علاقه ملکی، برای مادر امیر پیشداد (با پست یا توسط مسافر) ارسال می‌گردید و او، آن را به مقصد می‌رساند.
۵. یعنی ملکی مضمون آن را به فارسی نوشته بوده و در اختیار یاران و دوستان گذاشته بوده است. در این دوره ملکی ممنوع‌القلم بود.

تهران، ۲۴ بهمن ۱۳۴۷ برابر با ۱۲ فوریه ۱۹۶۹

دوست عزیز^۱

چندی پیش نامه بسیار پرمعنی و دوستانه شما رسید. اگر در دادن جواب عجله نکردم برای این است که نمی‌خواهم شما را به زحمت انداخته و روز به روز وادار به نوشتن جواب کنم. شما در تمام مدت آشنایی - که سرانجام به دوستی گرایید - لطف نوشتن مرتب را داشته‌اید. در دوران اقامت شما در آمریکا من کمتر جواب می‌دادم و همواره شرمسار بودم، زیرا اشتغالات عملی زیاد مانع از دادن جواب می‌شد. اما حالا در گوشه این خانه، غیر از خواندن و نوشتن و بعضی ملاقات‌های دوستانه مختصر، مشغله دیگری ندارم. کمتر جانی می‌روم. این است که دادن جواب نامه‌های شما نه تنها وظیفه اخلاقی است، بلکه نوشتن برای شما بسیار مطلوب نیز می‌باشد.

وقتی به گذشته فکر می‌کنم، روابط اجتماعی و شخصی شما با من و مقایسه آن با کسانی که از آنان انتظار بیشتری داشتم و هرگز باور نمی‌کردم که با طول زمان حتی رابطه شخصی را فراموش کنند یا به گفته سعدی: عشق و دوستی معنوی را فراموش کنند، ارزش بیشتری برای سجایای شما قائل می‌شوم. علاوه بر خدمات اجتماعی که در موقع خود با داشتن تماس با من داشتید، بخصوص دوران انتشار نبرد زندگی را هرگز فراموش نمی‌کنم چون این دوره نبرد زندگی جزئی از زندگی اجتماعی و جزئی از خود زندگی فکری ماست و من آن را مرهون مساعی باارزش شما می‌دانم.

جواب نامه لندن^۲ به من نرسید. شک ندارم که او مسامحه نمی‌کند. لابد در تهران خرابی اوضاع اجازه نداده که جواب او به دست من برسد. در مورد آنان که «مزه کار و قدرت» و رنگ شدن در خُم را چشیده‌اند، امروز بیشتر از گذشته با شما موافقم. سردبیری بنگاه فرانکلین نیز به مشاغل دیگر ایشان اضافه شده است.

از پیدا کردن ارتباط با پزشک بسیار باسجیه خوشحال شدم^۳. امیدوارم [رابطه را] ادامه بدهید. انسان بسیار باارزش و باسجیه‌ای است. هرچند بعضی از سلیقه‌های اجتماعی او را نمی‌پسندم، اما در بست به او ایمان دارم. در زندگی، با این نوع افراد کم برخورد داشته‌ام. او نیز نسبت به شخص من عیناً همین قضاوت بالا را دارد.

این که *Foreign Affairs*^۴ را برای من آبونه شدید، لزومی ندارد. آنچه خودتان در آنجا می‌خوانید، مطالب اساسی نه روزمره [را]، پس از خواندن برای من بفرستید. برای خواندن و نوشتن موضوع‌های زیادی دارم، هم راجع به گذشته و خاطرات و هم برای مطالعه حال و آینده. مانند بعضی از پیرها نمی‌توانم فقط در گذشته زندگی کنم. مسئله جوانان در تمام جهان و بخصوص حوادث ماه مه فرانسه^۵، که بی‌نهایت برای من جالب توجه است، مورد مطالعه و استفاده قرار می‌گیرد. حالا بسیار بیشتر از دورانی که شما در تهران بودید، ظرفیت کار کردن پیدا کرده‌ام. دوستان از خارج [از اروپا] کتاب‌های مربوط به مسئله [عصیان و شورش] جوانان آلمان و فرانسه را برایم فرستاده‌اند که بسیار جالب است.

آن هدیه به قول شما مصرف‌کردنی رسید. بسیار ممنون شدم. از این که خانم شما بعضی از نشریات را خوانده‌اند، تعجب می‌کنم که چنین نشریاتی را شما در آنجا دارید بسیار خوشحالم. امیدوارم در فرصتی مناسب - اگر پیش آید - از حضور ایشان بیشتر استفاده شود. ایشان باید

از سرنوشت و یا از انتخاب خود خوشوقت باشد که به جای مبتلا شدن در یک محیط «مصرف»، زندگی خانوادگی‌اش توأم با معنویات زندگی اجتماعی است.

حسین ملک از قرار معلوم فعلاً در اروپاست. توسط پاریس و یا پیروز می‌توانید [با او] تماس بگیرید. قرارست به ایران سری بزنند. این آقایان که از جلب مغزها سخن می‌گویند، پس از اخطار در روزنامه رسمی - که کسی در اینجا متوجه آن نشده تا چه رسد به خود او در ماداگاسکار - [او] را از کار برکنار کرده‌اند.^۶

درباره کار [گذرنامه] خود اقدام کردم. آن‌طور که به ظاهر گفتند، اوامر مؤکد صادر شده، اما هنوز در جریان امور اداری است. هر چه پیش آید خوش آید!

درباره پزشکان: رضا ملکی را برای سنگ کلیه عمل کردند. روی هم‌رفته، چهارده هزار تومان هزینه آن بود. حالش بسیار بهتر از گذشته است. با او صحبت از شما شد. بسیار اظهار علاقه می‌کرد و از این‌که [او را] فراموش نکرده‌اید، خوشوقت بود.

وضع مزاجی من خوب است. زیر مراقبت پزشکی دکتر اورنگی هستم، که علاوه بر وظیفه پزشکی، علاقه اجتماعی فراوانی هم خودش و هم زنش [به من] دارند. از لحاظ پزشکی، بیمه اجتماعی خودمانی هستم. اما هزینه دارو، به عکس آنجا، سنگین است.

با دروهای گرم برای خانم و برای شما از طرف صبیحه و خودم. امیدوارم سرما شما را زیاده اذیت نکرده باشد. حال بابک چطور است؟ صبیحه از حال همه شما و بخصوص از حال بابک جوياست. امیدوارم در آنجا بهتر از ایران رشد کند. هر روز صبح، این توستر^۷ خاطره شما را در این جا تجدید می‌کند.

۴۷۴ نامه‌های خلیل ملکی

یادداشت‌ها:

۱. دکتر احمدعلی رجایی.
۲. اشاره به نامه‌ای از آلبرت کارتی، دبیرکل انترناسیونال سوسیالیست، است.
۳. امیر پیشداد.
۴. مجله تحقیقی آمریکایی در امور سیاست خارجی.
۵. اشاره به عصیان و شورش جوانان فرانسه، بویژه در پاریس، در ماه مه ۱۹۶۸.
۶. اشاره است به برکنار شدن حسین ملک از شغلی که در وزارت کشاورزی ایران داشت.
۷. دستگاه درست کردن نان «تُست».

تهران، ۲۴ اسفند ۱۳۴۷ برابر با ۱۵ مارس ۱۹۶۹

برادر عزیز حسین داداش^۱

امروز نامه مورّخه ۶ مارس تو رسید و هم‌اکنون جواب آنرا پس از نیم ساعت می‌نویسم. از موفقیت‌های تو در زمینه تحقیق و پیشرفت در مؤسسات بین‌المللی بسیار خرسند و مفتخرم. امیدوارم و یقین دارم پیروزیهای بیشتری بدست خواهی آورد. اما باید به عرض برسانم که از لحاظ امور عادی، بدتر از من و یا مثل من کم‌وبیش مانند فیلسوف‌های پریشان‌حواسی. برادر عزیز من برای تو چندین نامه با اسناد و مدارک فرستاده‌ام. نمونه‌هایی از سازمان امور اداری که در پشت آن اوراق نحوه شکایت درج شده و تو حالا تازه می‌گویی که برای اولین بار از پیروز شنیده‌ام! مگر آن نامه‌ها و نمونه شکایت به تو نرسیده است؟ دوستان پاریس اعمّ از آنها که در امور اداری و حقوقی واردند و هم آنها که در امور اجتماعی و سیاسی قضاوت می‌کنند، اطلاعاتشان نسبت به ایران بسیار کهنه و غیرواقع‌بینانه است. سه سندی که تو خواسته‌ای بعضی را برای تو فرستاده‌ام، اما اصولاً آنها لازم نیست. تنها سندی که لازم است اشتغال تو در ماداگاسکار^۲ است که روزنامه‌های ایران بآنجا نمی‌آید و اخطاریه اشتغال بخدمت بدست نمی‌رسد؛ و ثانیاً برای بازنشسته شدن تو حضور دست‌کم ده بیست روز در ایران از لحاظ قانونی ضروری است. اما بدون حاضر شدن نیز شاید بتوان با تقلید امضای تو کار را درست کرد. همین قدر ضروری است که نمونه شکایت به سازمان امور اداری را پر کرده و بفرستی باضافه تصدیق اقامت این مدت در ماداگاسکار.

اما در مورد اینکه رفقای پاریس آمدن تو را به ایران صلاح ندانسته‌اند! آنان در خلاء و آسمانها سیر می‌کنند، از ایران اطلاع صحیح در دست ندارند. رفقای تهران و از جمله من تصوّر نمی‌کنیم که برای تو اسباب زحمت غیرقابل تحمّلی پیش آید. معذک من تضمین اخلاقی نمی‌کنم و در صورتی که مأموریت مراکز بین‌المللی را داشته باشی، اصلاً تصوّر مزاحمت نمی‌کنم. به آقارضا^۳ هم امروز تلفن کردم که امروز و فردا بیاید و نامه تو را گرفته و جواب دهد. من سلام و دعا و امتنان تو را به حاج داداش^۴ می‌رسانم، اما این تشکر می‌بایست از [حمید] شریعتمداری و بطور کتبی بعمل آید. زیرا نامه‌ای تهیه و داده‌ایم حاج داداش تایپ و امضا کرده، زحمات مال شریعتمداری بوده.

راجع به شجره‌نامه! من به گذشته و بخصوص به گذشته یک خانواده اشرافی علاقه ندارم. با وجود پیر شدن نظر من به آینده است، به اوضاع ماه مه فرانسه^۵ و امروزها به اوضاع ایتالیا و آلمان و غیره. به آن دوست عزیز و باارزش مشترک سلام فراوان دارم. مدّتهاست نامه‌ای از او ندارم. فقط نامه مختصر در جواب تبریک عید ژانویه از او رسیده، به اضافه چند کتاب بسیار جالب.

یادداشت‌ها:

۱. حسین ملک.
۲. تأکید بر کلمات همه جا از ملکی‌ست.
۳. شاید رضا رهسپار.
۴. حاج شفیع ملکی، برادر ملکی.
۵. قیام دانشجویان و جوانان فرانسوی در ماه مه ۱۹۶۸.

تهران، ۱۳ فروردین ۱۳۴۸ برابر با ۲ آوریل ۱۹۶۹

دوست عزیز^۱

نامهٔ مورّخ ۱۷ دسامبر ۱۹۶۸ شما، پس از چند ماه، در این دید و بازدید عید، به دستم رسید. یکی از دوستان ویسکی خورِ آنجائی، که حالا مقیم اینجاست، با عذرهای ناموجه، خواست این تأخیر را توجیه کند. در هر حال، از رسیدن این نامه بسیار خوشحال شدم و بی‌شک موجب این خواهد شد که تا حدودی به تنبلی نسبی خودم غلبه کنم.

این‌که مرقوم فرموده‌اید بنا بود آدرسی بدهم، تعجب می‌کنم. اگر آن سه نامه رسیده، قاعدتاً آدرس: خیابان ناصرخسرو، سرای روشن، بنگاه داروئی رضا ملکی را برای فرستادن کتاب (تنها کتاب) نوشته بودم.

شما به واقعیّات اینجا آشنا نیستید: کتاب‌هایی از نوع آنچه فرستادید، مستقیم به آدرس خود من نیز می‌رسد. برای جلال [آل‌احمد] و غیره مرتّب [از اروپا، کتاب] می‌رسد و در کتابفروشی‌های اینجا نیز می‌فروشند (یعنی از این نوع). کتاب زندگی من تروتسکی، ترجمهٔ هوشنگ وزیری، در اینجا [در تهران] منتشر شد و بسیار موفق. از این نوع مطالب، زیاد منتشر می‌شود. البته حوادث ماه مه [۱۹۶۸] در فرانسه] غیر از اینهاست. فارسی آنها غیرقابل انتشار است، امّا به زبان‌های خارجی به اینجا می‌رسد.

باری، دو جلد کتاب مارکوس [مارکوزه]^۲ و دو جلد دیگر رسید. بسیار ممنون شدم. یکی از خویشان، انسان یک‌بُعدی را برای من فرستاده

بود. پس از رسیدن مرحمتی شما، مال خود را به جلال دادم. دو جلد از انتشارات مربوط به حوادث ماه مه [۱۹۶۸ در فرانسه] برای مصرف داخلی^۳ به فارسی برگردانده شده. همان‌طور که نوشته بودید، بسیار تازگی دارد. مثل این‌که دنیای غرب در آستانه یک تحوّل تاریخی است که در تمام دنیا تأثیر خواهد داشت.

راجع به ایران، محض اطلاع، باید بگویم هر چند جناحی از هیئت حاکمه همچنان مشغول سرکوبی هستند، اما جناح دیگری، از روی آگاهی یا ناآگاه، چنان رفتار می‌کنند که مارکوس در کتاب *انسان یک‌بعدی* تشریح کرده. روشنفکرانی که از خارج می‌آیند، امکان کار پیدا می‌کنند. آزادی بیان و انتشار بعضی از افکار انقلابی تا حدودی آزاد گذارده شده.

حقوق بازنشستگی مرا به نام نوروژ - که در دانشگاه مشغول [درس خواندن] است - می‌پردازند. اوّل طبق قانون قدیم نصف آن را می‌پرداختند. حالا، پس از اقدام و اعتراض، طبق قانون جدید، به فرزند کمتر از ۲۵ سال که مشغول تحصیل است، می‌پردازند، زیرا ما محکوم سیاسی نیستیم که پس از یک‌سال اعاده حیثیت بشود، بلکه محکوم جنائی هستیم که پس از پنج سال اعاده حیثیت می‌شود.

خلاصه، با ایجاد رفاه برای روشنفکران و تعدیل اوضاع درباره زندگی خصوصی امثال ماها، مانند آمریکا، می‌خواهند حقّ اعتراض یعنی امکان اعتراض و احتجاج و ردّ و منع اوضاع را سلب کنند و همه را در بطن دستگاه آنتیگره (intégrer) کنند و جزئی از کلّ دستگاه سازند.

در صورتی که حسین [ملک] به ایران بیاید و کار بازنشستگی خودش را درست کند و [اوضاع و احوال کنونی ایران را] مطالعه کند، به تصوّر من مانعی برای برگشتن [به اروپا] نخواهد داشت. من اگر اصراری برای آمدن شما و یا توصیه‌ای [در این مورد] نمی‌کنم، برای

این است که یا باید عاطل و باطل و آنتیگره شوید و یا نَفله، که هیچ کدام مطلوب نیست.

در مورد خاطرات که در زندان آغاز کردم، طبعاً مستند نیست [چون در زندان اسناد و مدارک لازم را در اختیار نداشتم]. حالا هم تصمیم ندارم بسیار مستند بنویسم^۴. دوستان هم همّت کمک کردن ندارند: همه مشغول درآوردن تافتون (نان) هستند. نویسندگی در ایران امروز سودآور است، وقت را برای آینده تلف نمی‌کنند. من هم [دیگر] این قدرت کار را ندارم تا اسناد و مدارک لازم را جمع کرده و مطالعه زیاد کنم. آنچه من نوشته‌ام و یا [از این پس] بنویسم، تاریخ مستند حوادث نخواهد بود، تاریخ ایده‌ها و افکار و برخورد آنها خواهد بود. در مورد «ملاحظات» که نوشته بودم، درست عکس آن است که شما استنباط کرده‌اید: چون خاطرات را در آنجا [در زندان] آغاز کردم، بعضی ملاحظات بوده که یا ناقص مانده و یا ناتمام، که حالا باید تکمیل شود - و تا حدودی چنین شده است. توصیه‌های شما همه به‌مورد [است] و در صورت تهیّه خاطرات عیناً به آن [توصیه]‌ها عمل شده و خواهد شد، حتّی انتقاد از خود^۵.

کتاب [خاطرات] ژنرال دوگل را نخوانده‌ام، اما تا حدودی [خاطرات] چرچیل را که شاید قابل مقایسه با او باشد. زندگی من تروتسکی را نیز دقیق می‌خوانم. تازه منتشر شده. البتّه در زندان سه جلد [زندگی‌نامه تحلیلی] تروتسکی تألیف ایزاک دویچر را خواندم که بسیار آنترسیان [جالب توجه و دلنشین] است و نیمی از یک جلد آن را ترجمه کردم و بعد [از زندان که آزاد شدم] تحویل هوشنگ دادم که تخصّصی در [آثار] تروتسکی پیدا کرده.

در مورد علاقه و اشتیاقتان به خانواده و دوستان مرقوم فرموده بودید که متأسفانه، همان طور که [در بالا] نوشتم، اگر سرتان را ببندازید [پایین]

و کارتان را بکنید، کسی کاری به کار شما نخواهد داشت، حتّی با تمام سوابق [فعالیت سیاسی- سازمانی در اروپا]. امّا حیف است که شما نیز مانند ما عاطل و باطل شوید. در مورد این‌که من به اروپا بیایم: چند روز پیش، دوستی از گراتس [اتریش] اینجا آمده بود که من به همراه او [در ایّامی که در اتریش بودم] به مؤسسه [بیماری‌های] چشم معروف گراتس رفته بودم. نصف روزی معاینه و مطالعه و دقّت کردند و کاتاراکت [آب مروارید] تشخیص دادند. قرار شد او [دوستی که از گراتس به دیدن من آمده] نامه‌ای به شخصی در گراتس بنویسد و هزینه عمل [کاتاراکت] را تحقیق کند. در ایران، هزینه بیمارستان و عملِ جراحی سرسام‌آورست. یکی عمل ساده کلیه کرد، حدود پانزده هزار تومان [پول پرداخت]. بنابراین، از شما نیز خواهش می‌کنم [برایم] بنویسید در بیمارستان خوابیدن و عمل کردن یک چشم [برای درمان کاتاراکت] چه قدر هزینه برمی‌دارد. وضع مزاجی من بسیار درخشان نیست. شاید از خطّ من حدس زده‌اید که دستم می‌لرزد. البتّه با مراقبت و خوردن دارو [حالم] بهتر می‌شود. چشم چپ را عمل کرده‌ام و حالا در صورتی که چشم راست نیز عمل شود، تعادل بهتری پیدا خواهد شد. نامه‌ای از وین [اتریش] ضمیمه‌ای داشت که لابد رسیده. ضمیمه‌ای از آن نوع امروزها دستتان می‌رسد. برگ سبزی است تحفه درویش، یعنی درویشان. اگر معالجه و عمل [کاتاراکت] در آنجا بسیار گران نباشد، با وجود خرج مسافرت مثل این‌که به اندازه [هزینه در] ایران تمام شود که هم فال باشد هم تماشا، یعنی دیدار دوستان.

با درودهای بی‌پایان و گرم

[بعد از تحریر]

دوست عزیز، در عمل چشمی که اینجا انجام دادم، دکتر [کمال] قائمی (نمی دانم می شناسید یا نه) بسیار دوندگی و لطف و مساعدت کرد. بمناسبت این که در اول کار [مرا] بیهوش نکرده بودند و من از قرار معلوم، «بیمار بدی» هستم، وسط کار [مرا] بیهوش کردند و عمل انجام شد. در هر حال، بهتر از این نیز ممکن بود باشد. امیدوارم در اتریش یا در فرانسه بهتر باشد.

حقوق بازنشستگی سال‌های گذشته را نیز دریافت کرده‌ام. با وجود این که قروض خود را به برادران خود و به برادر صبیحه [همسر ملکی] پرداخته‌ام، با وجود این مقدار کافی باقی مانده است که هزینه مسافرت و عمل را بپردازم، که یقین دارم [هزینه عمل] از مال ایران کمتر می شود. هرچند که اشتیاق فراوان به دیدن شما دارم، اما ترجیح می دادم که در ایران و محیط اینجا شما را ببینم نه در محیط اروپا که با این حالت مزاجی برای من دشوار است که بدون پرستاری خانواده زندگی کنم. در صورتی که صلاح در این بود که در اتریش عمل کنم، حتماً به دیدار شما نیز اقدام خواهم کرد.

پس از دریافت جواب از شماها [از گراتس و از پاریس]، اقدام به دریافت گذرنامه خواهم کرد. حالا معلوم نیست بدهند یا نه. اما امید بیشتر من به این است که گذرنامه دریافت کنم.

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد.
۲. H. Marchuse، نویسنده انسان یک بعدی.
۳. یعنی: نه برای انتشار خلتی و توزیع وسیع، بلکه برای پخش میان رفقا و دوستان و هواخواهانمان.

۴. رجوع فرمایید به کاتوزیان، خاطرات سیاسی خلیل ملکی.
۵. اشاره سربسته‌ای است به پیشنهادی که امیر پیشداد در یکی از نامه‌های خود به ملکی ارائه داده بود و توصیه کرده بود که از تجزیه و تحلیل وجوه منفی نهضت ملی، حزب زحمتکشان ملت ایران، نیروی سوم و دولت دکتر مصدق بیم و هراسی در تحریر خاطرات سیاسی به خود راه ندهد، چون «این خاطرات برای روشن‌تر کردن و بهتر شناساندن تاریخ سیاسی معاصر ایران است».

تهران، ۲۸ فروردین ۱۳۴۸ برابر با ۱۶ آوریل ۱۹۶۹

دوست بسیار عزیز^۱

این نامه را به مناسبت عزیمت داریوش آشوری [به اروپا] برای معالجه برادرش قلمی می‌کنم. البته داریوش آشوری نیازی به معرفی ندارد: او را از آثارش که کم و بیش به دستتان رسیده و همچنین از مکاتبه مختصری که با شما داشته، می‌شناسید. یکی از دوستان جوان ماست که من برای او آینده فرهنگی و اجتماعی بزرگی را انتظار دارم. هم‌اکنون نیز او یکی از سیماهای برجسته نسل جوان و روشنفکران ایران است. امیدوارم فرصتی داشته باشید که با او از نزدیک و بیشتر آشنا شوید. آشوری سردبیر و اداره‌کننده مجله علوم اجتماعی دانشگاه (مؤسسه تحقیقات اجتماعی احسان نراقی) نیز هست که شماره اول آن را توسط رهسپار همراه بعضی مطبوعات و غیره برایتان فرستادم، که حتماً رسیده است. رهسپار اگر از ملاقات آشوری با شما و با حسین [ملک] آگاه نشود، به صلاح نزدیک‌ترست.

در صورتی که آشوری بخواهد برادر خود را در پاریس معالجه کند، البته از توصیه و کمک شما برخوردار خواهد بود. اگر در اتریش معالجه کرد، در آنجا نیز دوستان کمک خواهند کرد.

چند روز پیش، نامه‌ای به آدرس معهود^۲ نوشته‌ام. امیدوارم رسیده باشد. محض احتیاط، دوباره تکرار می‌کنم: متمنی هستم که هزینه عمل کاتاراکت [آب مروارید] چشم و مخارج اقامت در بیمارستان را تحقیق

کنید و لطفاً برایم بنویسید، زیرا تصوّر می‌کنم معالجه در اروپا با خرج مسافرت و غیره بسیار ارزان‌تر از [هزینه عمل و بیمارستان در] ایران است. این‌جا، [هزینه درمانی] به طور سرسام‌آوری گران است. کسی که هر سال در ایّام عید [نوروز] به اروپا می‌رفت، امسال به اصفهان و شیراز رفته. مقاله‌ای در روزنامه نوشته بود که خرج مسافرت در ایران گران‌تر از اروپا برایش تمام شده.

باری، امیدوارم این [سفر] وسیله‌ای برای دیدار مجدد شما باشد. از اتریش نیز تحقیقی کرده‌ام که هنوز جواب نرسیده. در صورتی که معالجه در اتریش مرجّح باشد، باز حتماً به دیدن شما [به پاریس] خواهم آمد.^۳

یادداشت‌ها:

۱. امیر پیشداد.
۲. چون نام‌گیرنده نام در لیست سازمان امّیت بود و اگر نامه از تهران به نام و نشانی او ارسال می‌گردید، گیر می‌افتاد چند آدرس «فرانسوی» در اختیار ملکی برای مکاتبه از طریق پُست گذاشته شده بود. منظور از «آدرس معهود» یکی از این آدرس‌هاست.
۳. ملکی در تیرماه ۱۳۴۸ درگذشت.

تهران، دهم اردیبهشت ۱۳۴۸ برابر با ۳۰ آوریل ۱۹۶۹

دوست عزیز^۱

نامه مفصل و مطلوبی را که برای عید [فرستادید] و گویا دو کارت تبریک دریافت کردم. شاید لازم بود که زودتر از این جواب بدهم. اما گرفتاری‌های مختلف معمولی مانع شد.

نظر خود را درباره مناسبات اجتماعی و انسانی با شما برایتان نوشته‌ام. لزومی ندارد در جواب نامه اخیر آن را تکرار کنم.

از این‌که با دکتر^۲ سوابقی داشتید، بسیار خوشوقت شدم. انسان قابل احترام و برتر از آن است. ضمناً می‌دانم شنیده‌اید که حسین^۳ آمده و حالا در پاریس است. از قرار معلوم او پیامبرانه به اصول تازه‌ای رسیده که خاص خود اوست و تقریباً انحراف ۱۸۰ درجه از راه و رسم سابقش. از قرار معلوم، از بس در اوضاع و احوال و روحیات سکنه هند و ماداگاسکار غوطه‌ور شده، رنگ و روی آنها را به خود گرفته، یعنی یک سیر قهقرائی. حالا که آدرس او را نوشتم، به یاد آدرس پیروز^۴ افتادم که خواسته بودید. پیروز گاهی در نامه نوشتن بسیار تنبل است و یک لطمه روحی به مادرش می‌زند که از کم و کیف آن خبر ندارد؛ اگر خبر داشت، لابد غیر از این می‌کرد.

مرتب کتاب‌هایی از پاریس و برلن می‌رسد و من در جریان عصیان جوانان اروپا و جهان و جریان هجوم [ارتش سرخ] به چکوسلواکی و غیره هستم. هرچند فعلاً ما منشاء اثری نیستیم، با وجود این میل دارم در این

آخر عمر نیز دنیای کنونی را درک کنم. امیدوارم پیروان این مکتب کار خود را ادامه دهند. اغلب شواهدی را می‌بینم و امیدوار می‌شوم. کاری را که شما مقدار زیادی از زحماتش را متحمل شده بودید، تعقیب کردم و دست‌آخر، طبق قانون استخدام جدید، تمام حقوق بازنشستگی مرا به نام نوروز^۵ پرداخت می‌کنند.

از آنجا که هزینه عمل و بیمارستان [در تهران] بسیار گران است، تصور می‌کنم که عمل [جراحی چشم برای آب مروارید] در اروپا با خرج مسافرت ارزان‌تر تمام شود. این است که از پاریس و اتریش خواسته‌ام که هزینه عمل چشم را برایم بنویسند. اقدامی هم از بالا کرده‌ام که گذرنامه بدهند. نمی‌دانم می‌دهند یا نه. رضا ملکی یک عمل سنگ کلیه ساده [در تهران] انجام داد که چهارده هزار تومان برایش تمام شد. هرچند دکتر ملک مدنی با انسانیّت زیاد رفتار کرد، اما اگر در ایران عمل کردم، میل دارم این بار مثل [بار] گذشته نباشد. از آن وقت تا حالا، گویا هزینه عمل و بیمارستان بسیار زیاد شده. اگر امکان عمل [چشم] در اروپا باشد، هم فال است و هم تماشا.

یک شماره جالب توجه از *نوول اُبسرواتور* رسید. اوضاع و احوال چنین نشان می‌داد که شما فرستاده‌اید. اگر به خط روی پاکت دقت می‌کردم، معلوم می‌شد.

خانم و من به شما و به خانم شما سلام و درود فراوان می‌فرستیم. به امید دیدار آینده. اگر من زنده بودم، شاید شما را در اروپا زیارت کنم.

سلام به بابک، اگر آن اندازه بزرگ شده باشد که سلام دوست غایب بابا و مادر را بفهمد.

یادداشت‌ها:

۱. دکتر احمدعلی رجایی.
۲. امیر پیشداد.
۳. حسین ملک.
۴. پیروز ملکی.
۵. نوروز، پسر کوچک ملکی. برای آگاهی بیشتر از موضوع قطع بازنشستگی ملکی، رجوع فرمائید به مقدمه همین کتاب.

این آخرین نامه خلیل ملکی به امیر پیشداد است. شاید آخرین نامه‌ای باشد که از او در دست است، چون دو هفته پس از نگارش آن، در روز بیستم تیرماه ۱۳۴۸، درگذشت.

در این نامه چند نکته جالب توجه هست، از جمله زیارت خصوصی مزار مصدق. ولی شاید جالب‌ترین نکته آن (که از طرز برخورد ملکی با سیاست و مسائل سیاسی صددرصد می‌خواند) اشاره‌اش به انتشار کتاب فراماسونری در ایران باشد.

تهران، چهارم تیرماه ۱۳۴۸

دوست عزیز

به مناسبت این‌که وسیله‌ای مطمئن [یعنی مسافری مورد اعتماد] برای رساندن نامه هست، با وجود این‌که مطلب تازه‌ای متأسفانه برای نوشتن ندارم، مبادرت به تحریر این سطور کردم.

فعالیت اجتماعی کاملاً راکد است. فقط برای این‌که همدیگر را ببینیم، جلسات مهمانی از انواع مختلف تشکیل می‌شود، از حال همدیگر باخبر می‌گردیم. در این اواخر، عده‌ای گونه «اجتماعات» زیاد شده. طبعاً بحث‌های سیاسی و ایدئولوژیک هم پیش می‌آید.

در مطبوعات کشور و بخصوص [روزنامه] آیندگان - که می‌دانم به دستتان می‌رسد - بعضی از مقالات دوستان مشترکمان درج می‌شود و بعضی ترجمه‌ها، که مورد استقبال عامه خوانندگان و روشنفکران مترقی و غیرمترقی است. کانونی از نویسندگان و هنرمندان مترقی، علیرغم

مخالفت‌ها [یِ رژیم] به وجود آمده است و جلسات علنی تشکیل می‌دهند. هسته مرکزی و محرک این کانون دوستان نویسنده و هنرمند ما هستند.

علاوه بر کتاب‌هایی که رسیدن آنها را پیش از این نوشته‌ام، آخرین کتاب بسیار جالب توجه که فرستاده بودید (راجع به وضع دانشجویان انقلابی آلمان) رسید، که به مناسبت مختصر ساختمان و نقاشی که داشتم^۱، هنوز آن را نخوانده‌ام.

یک شماره مجله نوول اُیسرواتور، که بسیار جالب بود، رسید. نفهمیدم شما آن را فرستاده بودید یا دوست (زُجل) مقیم بروکسل^۲. در مورد سئوالی که راجع به عمل چشم [کاتاراکت یا آب مروارید] کرده بودم، بسیار متعجب هستم که چرا جواب آن را تاکنون نفرستاده‌اید. در این مورد، ملاحظات سیاسی در کار نیست: با کمال سادگی به آدرس خودم می‌توانستید بفرستید^۳. تازه معلوم نیست که اجازه داده شود [که برای درمان به اروپا بروم]. از دو ماه پیش، از راه سیاسی، اقدام کرده‌ام، جوابی نداده‌اند.

در یکی از شب‌های ضیافت - که در بالا از آن صحبت کردم - با [هدایت‌الله] متین‌دفتری (نوه دکتر مصدق) صحبت از این بود که نگذارند سالگرد دکتر مصدق برپا شود. من گفتم: ماهی را هر وقت از آب گرفتی تازه است. چطور است که همین روزها به آنجا [احمدآباد] برویم؟ قرار داده شد، من و هزار [خانی] و خانمش [شهر آشوب امیرشاهی] با صاحبخانه [متین‌دفتری] رفتیم به زیارت قبر. با وجود این‌که من او هام و خرافاتی نیستم و به گفته یکی از فیلسوفان جوان ایران بسیار concret [واقع‌بین] هستم، از دیدن اطاق‌ها و طرز زندگی آن مرد بزرگ (که ایراداتی نیز به او دارم) بسیار زیر تأثیر قرار گرفتم. میزبان ما شرح زندگی انسان‌ها و

اشیاء را بسیار خوب تشریح می‌کرد. من (به شوخی) به او گفتم: وقتی که اینجا زیارت‌گه رندان جهان خواهد شد، شما «گید»^۴ [راهنمای] زائران خواهید بود. البته او از این شوخی من بدش نیامد و گفت: طبق آخرین اختراعات، در چنین مواردی، نوار ضبط‌صوت می‌تواند راهنمای خوبی باشد!

تُقلِ محافل اجتماعی و سیاسی تهران، در دو ماه اخیر، کتاب‌های فراموشخانه و فراماسونری در ایران، نوشته اسماعیل رائین، است (در سه جلد). در ایران، به این سازمان [فراماسونری] اهمیتی بیشتر از آنچه امروز دارد، داده می‌شود و اعضاء این سازمان را بیشتر از آنچه بد باشند، بد تلقی می‌کنند. این کتاب [اینک] بسیار نایاب شده. من به خود مؤلف - که از لحاظ ژورنالیستی با من سوابقی داشت - رجوع کردم. با احترام و خطاب «استاد، استاد»، دوره‌ای به من تقدیم کرد که مهم‌ترین قسمت آن را (که جلد سوم و راجع به ایران و لیست - ناکامل - اعضاء ایرانی این سازمان است) برای شما فرستادم.

از تحوّل فکری (تحوّل معکوس) حسین [ملک] بسیار بسیار متأسف هستم. یقین دارم که نمی‌توان در او تأثیر کرد. فکر او نوعی «فورمه» شده [شکل گرفته] و در این سنّ متحجّر شده که گویا تغییر آن ممکن نیست. متمنی هستم که قسمت زیر را^۵ بُریده و به آدرس حسین [ملک] ارسال فرمایید. بسیار ممنونم.

[بعد از تحریر] - صبیحه [ملکی] پس از خواندن نامه گفت: از قول من به دکتر [پیشداد] و خانمش سلام برسان و احوال بچه‌ها [گیتی و فیلیپ] را بپرس. من نیز خدمت خانم سلام صمیمانه دارم.

یادداشت‌ها:

۱. در هفته‌های آخر عمر ملکی خان‌اش را شخصاً رنگ می‌کرد.
۲. دکتر احمدعلی رجائی (که در آن زمان در سفارت ایران در بلژیک کار می‌کرد)، رجوع فرمائید به نامه‌های پیشین.
۳. جواب نامه در اردیبهشت ۱۳۴۸ با پست هوایی به آدرس خانۀ خلیل ملکی ارسال گردید، اما گویا هرگز به دست گیرنده نرسید.
۴. Guide.
۵. «آن قسمت» بریده و برای حسین ملک ارسال شد و در این نامه منعکس نیست.

نامه‌های سرگشاده

این نامه سرگشاده ملکی پس از کودتای ۲۸ مرداد برای تشکیل «نهضت مقاومت ملی» است. ملکی در نیمه شب ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مخفی شد و روز اول شهریور این اعلامیه را از مخفی‌گاه خود منتشر کرد. دو هفته پس از این خود را به اداره فرمانداری نظامی (که در پی او بود) معرفی کرد و به زندان فلک‌الافلاک اعزام شد.

اول شهریور ۱۳۳۲

هم‌میهنان، هم‌زمان حزب، سازمان جوانان، هواداران نیروی سوم، ضربه‌ای را که ارتجاع جهانی در سی‌ام تیر ۱۳۳۱ می‌خواست به نهضت ملی ما وارد سازد و شما آن را خنثی کردید، متأسفانه در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ وارد شد ولی جریان تاریخ مطابق نوامیس لایزال و اجتناب‌ناپذیر تحولات اجتماعی به طرف آزادی و استقلال ملل زیر یوغ استبداد و استعمار پیش می‌رود. عقب‌نشینی و حتی برگشت در مسیر تحولات تاریخی دیده نمی‌شود ولی سیل این تحولات تاریخی در جهت رسالتی که ما برای دکتر مصدق به منظور قطع نفوذ سیاسی و اقتصادی بیگانه قائلیم به جلو خواهد رفت. ما برای دکتر مصدق رسالت قطع نفوذ سیاسی و اقتصادی استعمار چندصدساله‌ای قائل بودیم: ملی کردن صنعت نفت، اخراج کارشناسان انگلیسی، خلع‌ید از شرکت سابق نفت و بستن کنسولگری‌های بریتانیا و بالاخره تعطیل کردن سفارت انگلستان (که مرکز

توطئه‌های سیاه بر ضد ایران بود، برای تهیه مقدمه منطقی برای ایجاد روابط حسنه با ملت انگلیس (پیروزی‌های بزرگ متوالی بود که در مجامع و دادگاه‌های بین‌المللی یکی پس از دیگری تأیید شد. این پیروزی‌ها کافی است که نام دکتر مصدق را به عنوان علامت و نشانه نهضت ملی ایران در تاریخ ابدی سازد. آیزنهاورها و چرچیل‌ها و مالنکف‌ها بدانند که با ساقط کردن دکتر مصدق از مقام نخست‌وزیری، منابع نفت و قلع و فلزات دوباره به تصرف آنها درنخواهد آمد و حکومت‌های دست‌نشانده امپریالیسم غرب و امپراطوری شرق دیگر قادر نخواهند بود که ملل استعمارزده و اراده آنها را در زیر یوغ خود نگاه دارند.

با سقوط دکتر مصدق از مقام نخست‌وزیری ملت ایران اجازه نخواهد داد که نهضت ملی خاتمه یابد. نهضت ملی ستمدیده ما ادامه خواهد داشت و نفت ایران در اتومبیل‌های چرچیل‌ها مفت و مجانی نخواهد سوخت، در آینده نفت ملی ما اطاق خانواده‌های ایرانی را گرم خواهد کرد.

جوانان نیروی سوم و پیران جوان‌فکر حزب زحمتکشان ملت ایران بار دیگر عهد و پیمان تاریخی و سوگند خود را در مقابل تاریخ تجدید می‌کنند که برای رسیدن به هدف و رسالت تاریخی مقدسی که دکتر مصدق علامت و نشانه آن است، یعنی تا قطع کامل نفوذ اجانب از سیاست و اقتصاد ایران، از پای ننشینند و با ادامه نهضت ملی هدف مقدس سیاست خارجی دکتر مصدق را از قوه به فعل درآورند. برای توجه به وظایف مهم آینده باید از تاریخ گذشته نهضت ملی و از قوت‌ها و ضعف‌های آن استفاده کنیم تا در آینده بتوانیم نهضت ملی را منطقی‌تر و قاطع‌تر و واقع‌بینانه‌تر از گذشته ادامه دهیم. همان‌طور که سابقاً بارها یادآوری کردیم، نهضت ملی ایران - مخصوصاً یک حزب سوسیالیستی -

نباید اجازه دهد که دستور کار روز او را چپ‌نمایان انقلابی‌نما و یا ضدانقلابی تعیین کنند. یک حزب سوسیالیستی نمی‌تواند و نباید حتی دنباله‌روی ملی‌ترین دولت‌ها باشد. خط‌مشی‌های حزبی باید کاملاً منطبق با اوضاع و احوال و شرایط موجود و امکان‌ها و واقعیت‌های اجتماعی باشد. در شرایط حاضر، ما می‌توانیم هدف‌های انقلابی نهضت ملی و حتی اصلاحات داخلی را در چهارچوب قانون اساسی و حکومت مشروطه و با وسایل سیاسی و اجتماعی مسالمت‌جویانه و در عین حال جدی و قاطع و مبارزه‌جویانه به دست آوریم.

همان‌طور که در مورد خود علی‌هده تشریح شده و خواهد شد، منظور ما از وسایل مسالمت‌آمیز هرگز مماشات و سازشکاری نیست بلکه منظور این است که همان‌طور که خلع‌ید از انگلستان بدون یک جنگ مسلحانه با وسایل مبارزه مسالمت‌آمیز عملی گردید، این روش در موارد دیگر نیز امکان‌پذیر است. رهبری حزب ما معتقد است در عین حال که از هماهنگی سران نهضت و انتظارات شاید مبالغه‌آمیز از توده‌های پایین نهضت هرگز عقب نمانده و جدا نشده، در عین حال صحیح‌ترین و واقع‌بینانه‌ترین تجزیه و تحلیل و راهنمایی را به عمل آورد و در صورتی که به پیشنهادات واقع‌بینانه ما توجه بیشتری می‌شد، بی‌شک نهضت ملی حتی بطور موقت دچار توقف نمی‌گردید. ولی در آینده، رهبری حزب ما باید توجه بیشتری به قاطعیت بکند و توده حزبی را طوری تربیت کند که علاوه بر دموکراسی به مرکزیت نیز اهمیت بیشتری داده انتظار نداشته باشد که خط‌مشی هیئت سیاسی حزب از طرف شعاردهندگان کوچک و خیابان تعیین گردد.

واضح است برای حزب جوان ما طول مدت بیشتری لازم است تا تربیت تشکیلاتی کامل داشته باشد. در هر حال ما در این جا در صدد

تجزیه و تحلیل نقاط مثبت و منفی گذشته نهضت ملی نستیم و در صدد برشمردن نواقص آن نمی‌باشیم. امید است که در آینده نزدیک، قدرت و ضعف خط‌مشی‌ها و روش‌های رهبری نهضت ملی، نقاط مثبت و منفی و راستی‌ها و کژی‌ها یا اشتباهات آن را مشروح و دقیق تشریح و بیان کنیم. ولی در این جا با توجه به گذشته به مسایلی که مستقیماً پیش پای ماست توجه می‌کنیم:

۱- باید «نهضت مقاومتی» به وجود آورد که میراث نهضت ملی را از دستبرد دشمنان حفظ کند. نباید تصوّر کرد که جانشینان دکتر مصدق می‌توانند هر چه می‌خواهند بکنند. ارتجاع محلی و جهانی خواهی نخواهی مقاومت افکار عمومی را درک کرده است و اگر یک نهضت مقاومت منطقی و رهبری‌شده به وجود آید، کاملاً امکان‌پذیر خواهد بود که لااقل قسمت زیادی از پیروزی‌های نهضت ملی را در تاریک‌ترین مرحله حفظ کند و خود را برای مرحله آینده آماده‌تر و مهیا سازد. دوران تسلط و فرمانفرمایی جهانی به سر آمده است و در این سعی و کوشش که منطبق با مقتضیات و ضروریات تاریخ است، اراده طبقات محروم آسیا و افریقا هماهنگ ماست.

۲- حزب توده که خود در شکست نهضت ملی بزرگ‌ترین عامل و یا لااقل یکی از مهم‌ترین عوامل بود، سعی خواهد کرد حداکثر بهره‌برداری را از این پیش‌آمد بکند. همان‌طور که پس از کُمدی سوء قصد پانزدهم بهمن، حزب توده بهترین بهره‌برداری و فعالیت و استحکام و قدرت خود را طی کرد، سعی خواهد کرد که این بار نیز بیشتر از سابق به این کار دست بزند.

ارتجاع محلی و جهانی بار دیگر زمینه فعالیت به حزب توده داده است. آنها که دکتر مصدق را بعنوان میدان دادن یا تحمل کردن حزب توده

ملامت می‌کنند غافل از اینند که با اتخاذ روش ارتجاعی کنونی خدمت بزرگی به حزب توده می‌کنند. ولی فرق اساسی اوضاع حاضر با وضع پس از سوءقصد پانزدهم بهمن (۱۳۲۷) در این است که امروز یک نیروی سوم مستقل از دو پایگاه اجتماعی امپریالیسم وجود دارد. ما باید مفرّی برای جوانان و مبارزان ایجاد کنیم و نشان دهیم یأس و نومیدی که در نتیجه ارتجاع به وجود می‌آید نباید موجب این شود که آنها از نهضت ملی مأیوس گردند و به حزب توده بپیوندند و یا او را تنها راه نجات بدانند. نیروی سوم فقط در صورت یک مبارزه جدّی ولی منطقی خواهد توانست رسالت خود را در این مرحله بحرانی انجام دهد و عوض این‌که توده مردم زحمتکش و یا روشنفکر به دامن این و یا آن بیگانه پرتاب شوند، در صفوف ملت ایران متشکل و آماده برای پیروزی نهایی گردند. ما نباید فقط اکتفا به این بکنیم که افراد مأیوس شده از ارتجاع را نگذاریم به حزب توده بپیوندند بلکه باید افراد ساده ولی با پرنسیب حزب توده را از سران خائن و بیگانه‌پرست آن حزب جدا سازیم. اگر ما وظیفه خود را آن‌طوری که باید انجام دهیم، بی‌شک در این مرحله مبارزه خواهیم توانست حزب توده را به یک «فرقه» یا «سکّت» یعنی عده‌ای محدود به رهبران خائنشان مبدّل سازیم. مبارزه با حزب توده مشکل‌تر از مبارزه با هیئت حاکمه پوسیده است، زیرا این انقلابی‌نمایان ضدانقلابی مرتجع‌ترین و خطرناک‌ترین عناصر جهان حاضر می‌باشند. هرچند مکتب اجتماعی ما در مقابل مکتبی که حزب توده مدعی پیروی از آن است، کاملاً منطقی و محکم است و در این مورد ما دچار هیچ‌گونه اشکال نیستیم و به آسانی می‌توانیم در مبارزه با آنان صفوفشان را متزلزل سازیم و بر آنان غلبه کنیم، ولی از لحاظ تبلیغات ما در گذشته از آنها عقب بودیم و فعلاً با از دست دادن وسایل تبلیغات، اگر جدّیت نکنیم وضعمان بدتر خواهد شد. ولی

آنچه را که ما فعلاً با تبلیغات کتبی از دست داده‌ایم باید با تبلیغات شفاهی جبران کنیم. خوشبختانه دشمنان نهضت ملی، هم از لحاظ چپ‌نمایان و هم مرتجعین، نقاط ضعفی از خود نشان داده‌اند که حمله به آن نقاط ضعف و نشان دادن و واضح کردن آن نقاط ضعف بهترین کمک تبلیغاتی به ما خواهد بود. باید یک حمله تبلیغاتی مداوم و مؤثر به وجود آورد. باید کارخانه و مزرعه و مدرسه و دانشگاه و خیابان و اتوبوس و قهوه‌خانه و مجالس خصوصی را به جلسات بحث و انتقاد جدی تبدیل کرد. تبلیغات شفاهی که توأم با مبارزه اجتماعی است، خیلی زنده‌تر از تبلیغات کتبی است. با ابتکار خود و با گرفتن خط‌مشی حزبی و تشکیلاتی باید فن تبلیغ و مبارزه را در این دوره به حد کمال برسانیم و صفوف متزلزل حزب توده را متزلزل‌تر و کوچک‌تر و صفوف ملیون را محکم‌تر و وسیع‌تر سازیم.

۳- ولی مبارزه با هیأت حاکمه و حزب توده وسیله و مقدمه برای نتیجه‌ای است که عبارت از بهبود بخشیدن به وضع طبقه سوم و زحمتکشان ملت ایران است. نباید تصور کرد که در این دوره ارتجاع نمی‌توان به نتایج ممکن رسید. برعکس، شاید با کم شدن تناقض دولتها در ایران با سیاست خارجی امکان توجه بیشتری به اصلاحات پیش آید. در صورتی که توده مردم به منافع طبقاتی خود پی ببرند و برای به دست آوردن آن متشکل گردند و از آلت دست شدن آنها و منفی‌بافی حزب توده جلوگیری شود، ممکن است وضع اقتصادی بهتر از گذشته گردد و در این مورد فعالیت حزبی ما به عکس حزب توده که فعالیت خرابکارانه دارد باید فعالیت ساختمانی [سازنده] باشد. باید روابط بین زارع و مالک، روابط زمینی باشد. باید زارع از ثمر و دسترنج خود استفاده کامل بکند. به عوض این‌که دربارہ آنچه موجود است، نزاع شود باید درجه تولید بالا رود و هرآینه زارع و کارگر در این مرحله مبارزه نتوانند از تمام دسترنج

خود استفاده کنند باید حداقل متناسب با قرن حاضر وضع زندگی برای آنها مهیا و آماده باشد. فعالیت حزبی ما باید متوجه این باشد که زحمتکشان ایران را تبدیل به نیروی کنیم و آن نیرو را برای به دست آوردن حقوقشان به کار بریم. ولی این وضع لازم است اما کافی نیست، زیرا برای بالا بردن سطح تولید و همچنین برای ایجاد روابط تولیدی نوین باید مطالعات جدی از طرف کارشناسان حزبی بشود و یک برنامه جامع اجتماعی و اقتصادی به وجود آید که ملاک و راهنمای ما در برخورد با اوضاع اجتماعی و اقتصادی باشد.

۴- توسعه و متشکل کردن بیشتر جبهه متحد ملی ایران به نوعی که تمام عناصر ملی را به معنای واقعی منعکس سازد و از تشتت و تفرقه و پراکندگی بطور کلی اجتناب گردد. این جبهه متحد ملی مانند همیشه با آن دو اقلیت منفور، که یکی پایگاه اجتماعی امپریالیسم غرب و دیگری پایگاه فرمانفرمایی شوروی است، مبارزه خواهد کرد. موقعیت ما در مقابل شعار محیلانه جبهه واحد ضد استعمار حزب توده و احزاب مشابه همان است که بارها بیان کرده‌ایم. می‌دانیم ایران با سران خائن حزب توده و احزاب مشابه وجه مشترکی ندارد تا با آنها جبهه واحد به وجود آورد. اربابان حزب توده فعلاً جبهه واحد با انگلستان به وجود آورده‌اند. سران خائن حزب توده بزرگ‌ترین ضربه را به نهضت ملی زدند و تا آخرین روزها تظاهر به این کردند که ایران در شرف رفتن به پشت پرده آهنین است و شعارهای تند و تیز دادند و مردم را از نهضت ملی و دولت ملی ترساندند ولی به مجرد غلبه ارتجاع، این انقلابیون دوآتشه در سوراخ‌های خود خزیدند و یا مانند سی‌ام تیر به خواندن کتاب «دولت و انقلاب» مشغول شدند و فقط به دادن اعلامیه اکتفا فرمودند. ما می‌دانیم که اکثریت بزرگ افراد ساده و حتی کادر حزب توده از اوضاع ناراضی است ولی سران

خائن آنها که از مسکو - که مؤتلف انگلستان است - دستور دریافت می‌کنند، حزب توده را در راه موازی مسکو هدایت می‌کنند. یکی از بزرگ‌ترین وظایف ما روشن کردن افراد ساده حزب توده است تا آنها را از سران خائن جدا کرده و به جبهه متحد ملی ایران وارد کنیم. آینده از آن ماست. جوانان و پیران جوان فکر نیروی سوم! آینده نه از آن آیزنهاور و چرچیل و نه از آن مالنکف و نه از آن مزدوران آنهاست. آینده مال ملت ایران، مال نیروی خلاقه ملی است.

سربازان گمنام نهضت ملی! شما در این مدت بدون اجر و مزدی نهضت را به وجود آوردید و آن را ادامه دادید. نه تنها امید مؤمنین به نهضت ملی هستید، بلکه نفس‌هایی که در سینه خفه شده، امید و آرزوهایی که از سرتاسر شهرستان‌های ایران از کناره‌های خلیج فارس تا سواحل رود ارس بیدار شده بود، چشم امیدشان به سوی شماست. شما خود را فرزند خلف نهضت ملی نشان خواهید داد و ثابت خواهید کرد که عهد و پیمان شما در مقابل تاریخ ناگسستنی است.

نامه سرگشاده خلیل ملکی به اولیاء امور

انگیزه و شرایط انتشار این نامه سرگشاده از متن آن روشن است. در سال ۱۳۳۹، رژیم هم به دلیل توژم و کسر پرداخت‌های سنگین ارزی، هم به دلیل روش خصمانه اتحاد شوروی نسبت به آن (به خاطر بستن پیمان دفاعی دو جانبه‌اش با آمریکا) و هم به دلیل روش انتقادی دولت جدید پرزیدنت‌کندی نسبت به آن دچار ضعف و تزلزل شده بود و همین فرصت سبب شد که جبهه ملی دوم، جامعه سوسیالیست‌ها و نهضت آزادی ایران یکی پس از دیگری تشکیل شوند. با این وصف، رژیم در انتخابات مجلس بیستم دخالت کرد و گذاشت بیشتر نمایندگان واقعی مردم انتخاب شوند. مبارزه برای آزادی انتخابات منجر به بست‌نشینی در مجلس سنا و دانشگاه تهران شد و سبب گردید که عده‌ای از سران و فعالان سازمان‌های سیاسی و دانشجویی بازداشت شوند. ملکی نامه سرگشاده خود را در همین زمان نوشت و پس از انتشار آن به زندان افتاد.

برای اطلاعات بیشتر رجوع فرمایید به مقدمه کاتوزیان در *خاطرات سیاسی خلیل ملکی و مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران*.

اول اسفند ۱۳۳۹

که انسان تنها بدان سبب که پایداری می‌کند،
جاودان خواهد بود.

ویلیام فاکنر

پس از توقیف شدن نشریات علم و زندگی، اخیراً دوباره به ما اخطار شد که اگر احیاناً نشریه یا اعلامیه‌ای چاپ کنیم، دچار زحمت خواهیم

شد. من تلفنی به مافوق این اخطارکننده گفتم: اگر ما اعلامیه یا مطبوعات مخفی چاپ [و منتشر] نمی‌کنیم، از ترس این اخطارها و ایجاد مزاحمت‌های شما نیست، زیرا شما برای کشوری اسباب زحمت شده‌اید و من هم به این‌گونه مزاحمت‌ها عادت دارم و خود را در زندان و زحمت، در خانه خود حس می‌کنم. اگر ما کار مخفی نمی‌کنیم [از ترس نیست بلکه] برای این است که صلاح کار خودمان و ایران را در آن می‌بینیم.

دیشب یک دانشجوی پزشکی^۱، در حالی که سرش را تراشیده و شلاقش زده بودند، پیش من آمد و شرحی از اوضاع زندانیان سیاسی دانشگاه و غیر آن داد که در نتیجه من مصمم به انتشار این نامه سرگشاده شدم. شما در روزنامه‌های اطلاعات و کیهان به قول خودتان اسناد و مدارکی چاپ می‌زنید که جبهه ملی [دوم] آلت دست توده‌ای‌ها شده و تمام این فعالیت‌ها را توده‌ای‌ها اداره می‌کنند. گرچه نگارنده [این نامه سرگشاده] انتقادات دوستانه‌ای نسبت به جبهه ملی دارم که به شماها امکان می‌دهد که این اتهامات را به ما بچسبانید و مأمورین شما را که به منظور اتخاذ سند امروزی در آن روز برای خسرو روزبه دست زدند، طرد نمی‌کنند؛ معذک، این قلب حقیقت آشکار است که تقصیر کارهای خود را به گردن جبهه ملی بیندازید. اگر وجود چند توده‌ای در یک سخنرانی عمومی و یا تظاهر چند نفر [توده‌ای] به پشتیبانی از جبهه ملی دلیل می‌شود که جبهه ملی آلت دست آنهاست، پس چرا دانشگاه و اولیاء آن - از آقای دکتر اقبال گرفته تا دکتر فرهاد - آلت دست آنها نباشند؟ آیا این که رادیو مسکو زمانی از شاه ایران تعریف و تمجید می‌کرد، دلیل این می‌شد که شاه ایران آلت دست مسکو باشد؟ پس تصمیم‌های یک طرفه حزب توده برای پشتیبانی از جبهه ملی نمی‌تواند دلیل جرمی برای جبهه ملی باشد.

شما بودجه‌های هنگفتی خرج کرده و می‌کنید که با حزب توده مبارزه می‌کنید و بارها اعلامیه صادر کرده و فرمودید که آن را ریشه‌کن کرده‌اید. رؤسای دانشگاه شما و رییس دانشسرای عالی شما ادعا کردند که نسل جوان را با روح شاه‌پرستی تربیت کرده‌اند، اما حالا آمده و ادعا می‌کنید که قیام و اقدام تمام دانشگاه‌های ایران مولود فعالیت ماجراجویان توده‌ای است! پس کو نتیجه آن‌همه بودجه هنگفتی که خرج کرده و می‌کنید؟ کو نتیجه این‌همه آزادی‌کشی و زجر و شکنجه‌ای که به نام مبارزه با حزب توده به ملت ایران تحمیل کرده‌اید؟

آیا علم و زندگی و هواداران آن نیز آلت دست حزب توده‌اند؟ و شما معامله‌ای را که در زندان‌هایتان با هواداران علم و زندگی کردید حتی با [هواداران] حزب توده نیز نکردید. در تبریز و شیراز و اصفهان و آبادان و ساری و لاهیجان و مهاباد و رضاییه، تا حدودی که اطلاع مشخص به ما رسیده، یا نمایندگان علم و زندگی را بازداشت و حتی تبعید یا دفتر نشریات ما را بسته و شماره‌های توقیف‌نشده را نیز به عنوان آثار جرم جمع‌آوری کرده‌اید - و حتی در مواردی نیز اسامی خوانندگان علم و زندگی را یادداشت کرده‌اید.

از طرف دیگر، سفیرکبیر مخصوص شاهنشاهی یعنی جناب آقای جهانگیر تفضلی، که گویا برای مبارزه با حزب توده با بودجه هنگفتی به اروپا اعزام شده، همان حرف توده‌ای‌ها را درباره ما تکرار می‌کند و در روزی نامه ایران ما می‌نویسد که «علم و زندگی هم مانند عبرت نشریه سازمان امنیت است!»! این سفیرکبیر شاهنشاهی که بدون کوچک‌ترین مبالغه حزب توده را زیر حمایت خود گرفته و او را تقویت می‌کند تا این‌که علت وجودی برای خود و دستگاهش پیدا کند و از طرف دیگر هواداران علم و زندگی و سایر دانشجویان میهن‌پرست را می‌کوبد و به دست پلیس

فرانسه و آلمان، اتحادیه‌های صنفی دانشجویان میهن‌پرست را تعطیل می‌کند و مجله آنها را می‌زباید.^۲

تنها این سفیر کبیر نیست، بلکه سایر مأمورین امنیت شما در اروپا نیز توده‌ای‌ها را تقویت کرده آنها را قوی‌تر از آنچه واقعاً هستند نشان می‌دهند تا دکانی رایج جهت مبارزه با آنها برای خود داشته باشند.

ملاحظه می‌فرمایید که حزب توده بهانه است و متهم کردن جبهه ملی [به آلت دست توده‌ای‌ها شدن] نیز بهانه می‌باشد. اگر هدف شما واقعاً باز شدن چشم جوانان به حقایق بود، هرگز نمی‌بایستی با علم و زندگی و هواداران آن این معامله را بکنید.

شما مدعی هستید که علم و زندگی دانشگاه‌های شهرستان‌ها را وادار به عصیان کرد. ما از شما سؤال می‌کنیم که دانشگاه تهران را چه کسی وادار به عصیان نمود؟ مگر شرایطی بدتر از تهران در شهرستان‌ها وجود ندارد؟ علت واقعی عصیان را چرا درک نمی‌کنید؟ علت واقعی عصیان در تهران و در تمام شهرستان‌ها، این انتخابات مفتضح است. وقتی مالیست نمایندگان تهران را قبلاً [یعنی قبل از انتخابات] نوشتیم و عیناً صحیح از آب درآمد و مال همه جا [های دیگر] نیز قبلاً تعیین شده بود، این دیگر چه ارتباطی به بد یا خوب بودن قانون انتخابات دارد - که سناتور مسعودی [مدیر روزنامه اطلاعات] می‌خواهد با قلم فرسایی، به خیال خود، دانشجویان را گول بزند.

علت واقعی عصیان نه حزب توده است، نه جبهه ملی و نه علم و زندگی؛ بلکه این رفتار ناهنجار شماست که عقده‌ها را در دل مردم به وجود می‌آورد. شما دکتر [عزالدین] کاظمی را که در تظاهرات [دانشجویان دانشگاه] شرکت نداشت، گرفته و برده‌اید. او اسم خود را عوضی نگفته، بلکه این پاسبان بی‌سواد شماست که عزالدین را فخرالدین نوشته، و

مأمورین شما به زور کتک و تهدید و ارعاب، انواع لباس پوشیدن را به او تحمیل کرده‌اند تا عکس مضحکی از او برداشته و او را مسخره و تحقیر کنند. اگر شما با آقای باقر کاظمی خُرده حساب دارید، این دیگر چه ربطی به پسر او دارد؟ این کارها و آن غارتِ اموال، مردم را ناراضی کرده و ادار به عصیان می‌کند.

ما از شما سؤال می‌کنیم: آیا این کشور مرکزیت دارد یا از لحاظ اداری ملوک‌الطوایفی است؟ شماره‌هایی از علم و زندگی که در تهران مجاز بوده [یعنی توقیف نشده] چرا در شهرستان‌ها غیر مجاز و داشتن آن جرم تلقی می‌شود؟ حتی در تهران آقای دکتر [حبیب‌الله] پیمان را بازداشت کرده‌اند و چند نشریه علم و زندگی را به عنوان شواهد و آلات جرم ضمیمهٔ پروندهٔ او کرده‌اند!

جنابان آقایان سناتور مسعودی و دکتر مصباح‌زاده!

شما که حق دخالت در سیاست داخلی را ندارید^۳، چرا تفسیر مربوط به متهم کردن جبههٔ ملی و آن عکس ساختگی و مضحک دکتر کاظمی را چاپ می‌کنید؟ چرا شما و سایر همقطاران در وزارت کشور و غیر آن از آزاد بودن علم و زندگی شکایت می‌کنید؟ چرا برای این‌که با هم رقابت کرده چند صد شماره بیشتر از همدیگر بفروشید، حقایق را قلب می‌کنید و مردم را گمراه می‌سازید؟ چرا با درشت‌ترین حروفی که در مطبعه دارید، هامر شولد را متهم به قتل لومومبا - این انقلابی بزرگ افریقایی - و لگه‌دار کردن سازمان ملل می‌کنید؟ و چرا با درشت‌ترین حروف، موفقیت‌های فضائی شوروی را به صورتی مبالغه‌آمیز در آن بالا به رُخ مردم می‌کشید و به اصلاح، توی دل مردم را خالی کرده و همه را به طرف شوروی سوق می‌دهید؟ این جبههٔ ملی است که آلت دست حزب توده است یا شما و امثال شما هستید که گاهی به عنوان تملق و باز کردن

حساب برای روز مبادا، و گاهی برای فروش چند شماره روزنامه [بیشتر] مردم را گمراه می‌کنید؟ شما که حق دخالت در سیاست داخلی را ندارید و مجاز نیستید که حوادث بسیار مهم داخلی را - که روزنامه‌های خارجی با دقت تمام آنها را منعکس می‌کنند - حتی به عنوان خبر منعکس کنید، در سرمقاله‌هایتان به دانشجویان پند و اندرز ندهید. آنها خیلی بهتر از شما درک می‌کنند که به چه اشخاصی رأی بدهند یا ندهند. شما خوب است سرمقاله‌های داخلی‌تان را نیز به بانو مهوش‌ها و فلورها اختصاص دهید و روزی نامه‌هایتان را کاملاً به فلورنامه‌ها و مهوش‌نامه‌ها تبدیل کنید. در انتظار باشید که بزودی این روزنامه‌ها و تأسیسات مشابه آنها ناسیونالیزه و، در حقیقت، سوسیالیزه شوند. در آن روز، نه شما می‌توانید از لحاظ سیاسی مردم را گمراه کنید و نه از لحاظ اخلاقی، نسل جوان و پیر را به بیراهه بکشید. برای بانو مهوش‌ها و فلورها صفحات تمام و کمال اختصاص دهید، اما از علم و زندگی برای چند سطر [آگهی] هفتاد-هشتاد تومان پول بگیرید و اخیراً حتی اعلان علم و زندگی را نیز دیگر چاپ نکنید و عکس مرد محترمی چون دکتر کاظمی را به آن شکل موهن و مضحک چاپ بزنید.

این جبهه ملی نیست که، بنا به ادعای شما، آلت دست حزب توده شده، بلکه این جرائد کثیرالانتشار شماست که مدح و ثنای «استالین کبیر» را از قول آقای علی‌اصغر حکمت چاپ زدند و جوان‌ها را گمراه ساختند و امروز هم تفسیرهای گمراه‌کننده دیگری برای متهم کردن جبهه ملی چاپ می‌زنند.

این سران جبهه ملی نیستند که برای حزب توده تبلیغ می‌کنند: این اغلب رجال هیئت حاکمه‌اند که در موقع خود با [سران] حزب توده لاس می‌زدند و هنوز هم می‌زنند. نگارنده [این نامه سرگشاده] فراموش

نکرده‌ام که امید تمام زندانیان توده‌ای در قلعهٔ فلک‌الافلاک همان وزیر مشاور کابینهٔ سپهبد زاهدی بود که امروز می‌شنوم با تظاهر به دلسوزی برای جبههٔ ملی می‌خواهد از آنها سند تبرئه بگیرد. من هرگز فراموش نمی‌کنم که سه ماه پس از انشعاب از حزب توده، در روزنامه‌ها خواندم که عدهٔ زیادی از رجال هیئت حاکمه، از جمله آقای سردار فاخر حکمت در رأس آنها، در باشگاه حزب توده برای جشن سالگرد مجلهٔ مردم گرد آمده بودند. کسی فراموش نکرده است که همکاران نزدیک تیمسار زاهدی از کاندیداهای حزب توده و از کارگردانان جمعیت هواداران صلح مسکوئی بوده‌اند.

حالا که شما سران جبههٔ ملی را در مجلس سنا زندانی کرده و آبرویی برای سنا و رییس پیر آن باقی نگذاشتید، حالا که حاج‌مانیان و [قاسم] لباسچی و [داریوش] فروهر را زندانی کرده‌اید، حالا که سرِ هواداران علم و زندگی را تراشیده و آنان را شلاق می‌زنید، و حالا که دانشجویان دانشگاه را مانند جنایتکاران زنجیر می‌کنید، چرا مرا از مزاحم شدن می‌ترسانید؟

من این نامهٔ سرگشاده را می‌نویسم تا اگر میل داشتید برای من نیز اسباب زحمت شوید. البته من آن مزاحمت شما را حُسن استقبال نمی‌کنم، اما از تهدید شما نیز نمی‌ترسم. در جوانی، سر مرا تراشیده‌اند و شلاق و تازیانه هم زده‌اند.^۳ هرچند امروز موئی بر سر من باقی نمانده است که مأمورین شما بتراشند، اما با زجر و شکنجه خو گرفته‌ام و محیط زندان و بازداشتگاه را در خانهٔ خود حس می‌کنم. بخصوص من در دو جبهه جنگیده‌ام و اکنون نیز [در دو جبهه] می‌جنگم. زجر و شکنجهٔ روحی که هم‌زمان سابق من [یعنی توده‌ای‌ها] به من تحمیل کرده‌اند، خیلی گُشنده‌تر از شکنجه‌های جسمانی است که شما به من داده‌اید و یا

می‌توانید بدهید. شما مرا [تک و] تنها با عدهٔ زیادی از توده‌ای‌های نظامی و سیویل [غیرنظامی] به زندان فلک‌الافلاک فرستادید و بالاترین شکنجه‌های روحی را - که از اختراعات قرن حاضر و تصوّرش برای نااهل غیرممکن است - به من نمایانده و چشانداید. این شکنجه‌های روحی که از طرف دشمنانم برای من آماده شده و هم‌اکنون نیز من آنها را می‌چشم، و از دوستان نیز آن را تحمّل می‌کنم، جسم مرا برای شکنجه‌های شما بی‌تفاوت ساخته است.

من شما را متّهم می‌کنم به این‌که^۵:

- مقدّس‌ترین حقّ ملت ایران یعنی حقّ انتخاب کردن و انتخاب شدن را دزدیده‌اید،

متّهم می‌کنم به این‌که:

- ذخایر و اموال عمومی ایرانیان را در معرض غارتگری قرار داده‌اید،

متّهم می‌کنم به این‌که:

- در یکی از حسّاس‌ترین دقایق تاریخ ایران، با سرنوشت ملت و نسل جوان - یعنی با امید آیندهٔ ایران - بازی می‌کنید.

من این اتّهامات را وارد می‌کنم تا عوض زندان و شکنجهٔ جسمانی، یا علاوه بر آن، مرا به دادگاهی دعوت کنید که سرّی نباشد. من از ملت ایران تقاضای اسناد و مدارک می‌کنم و اطمینان دارم که دادگاه و دادرسان شما در زیر بار اسناد و مدارک و ادّعای ملت ایران خفه خواهند شد.

قیام و اقدام دانشگاه‌ها و دانشکده‌های تهران و شهرستان‌ها هنوز پیش‌درآمد آن انفجاری است که ما بارها آن را پیش‌بینی کرده‌ایم. شما تصوّر می‌کردید با ریختن خون سه دانشجوی دانشکدهٔ فنی [در شانزدهم

آذرماه ۱۳۳۲] امید و ایمان را از همه سلب کرده‌اید. امروز هم با سر تراشیدن و شلاق زدن شروع کرده‌اید تا بعدها بخواهید صحنه دانشکده فنی [یعنی تیراندازی و کشت و کشتار دانشجویان] را تجدید کنید. اما آنچه تاریخ معاصر کشورهای همسایه نشان می‌دهد این است که فرمان تیراندازی به طرف دانشجویان هدف‌گیری را در حدود یک‌صد و هشتاد درجه تغییر جهت می‌دهد. این درس تاریخ است و آنچه که در این روزها دیدیم و دیدید، مقدمه‌ای بیش نیست، زیرا: کاین هنوز از نتایج سحر است.^۶

یادداشت‌ها:

۱. منظور هوشنگ سیاح‌پور است که در آن زمان دانشجوی دانشکده پزشکی در دانشگاه تهران بود و اکنون طبیب متخصص بیهوشی است و در اتریش به سر می‌برد.
۲. اشاره‌ای است به خرابکاری‌های سفیرکبیر مخصوص شاه و سرپرست کل دانشجویان ایرانی در اروپا در فعالیت‌های دانشجویان آزادی‌خواه ایرانی در فرانسه و آلمان. از جمله، به وسایلی امتیاز مجله نامه پرسی، ناشر افکار دانشجویان ایرانی در اروپا، را لغو نمود.
۳. یعنی اجازه بحث و انتقاد در سیاست کشور را ندارید.
۴. در سال ۱۳۱۶، ملکی به زندان افتاد و با عده‌ای از همفکران و همگامانش (که بعدها معروف به گروه «پنجاه و سه نفر» شدند) چهار سال زندانی بود. برای اطلاع بیشتر رجوع فرمایید به خاطرات سیاسی خلیل ملکی.
۵. تأکید بر کلمات از ملکی است.
۶. انتشار این نامه سرگشاده سبب شد که ملکی بار دیگر به زندان و زحمت افتد. تمام بیتی که مصرع دومش را نقل کرده این است:
باش تا صبح دولت بیدند کاین هنوز از نتایج سحر است

نامه سرگشاده یک سرباز نهضت ملی و دانشجوی علوم اجتماعی [خلیل ملکی] به حضرت آیت‌الله کاشانی^۱

از پیش از سی‌ام تیر ۱۳۳۱، دکتر مظفر بقایی با دکتر مصدق اختلافاتی پیدا کرده بود ولی این اختلافات هنوز از دید عموم - و حتی فعالان نهضت ملی - پنهان بود. پس از این تاریخ، بقایی بر آن شد که حزب زحمتکشان را در برابر مصدق قرار دهد. نه ملکی، نه بیشتر روشنفکران و دانشجویان و فعالان آن حزب این تغییر روش را نمی‌پذیرفتند و آن را به زیان نهضت ملی و به زیان حزب زحمتکشان می‌دانستند. بحث در جلسه شورای فعالان حزب نشان داد که نظر بقایی هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی در اقلیت محض است، و بقایی مجلس را به قهر ترک گفت. سه روز بعد (۲۰ مهر ۱۳۳۱) اعلام کرد که از حزب (یا رهبری آن) استعفا داده. عصر آن روز جمعی از بزن‌بهدارهای او به همراهی گروه «مجاهدین اسلام» که هواخواه آیت‌الله کاشانی بودند، به مرکز و مقر حزب زحمتکشان هجوم بردند و فعالان حزب را با کتک بیرون کردند. روز بعد، جلسه فعالان حزب در حیاط خانه ملکی تشکیل شد و تصمیم گرفتند که از آن پس، فعالیت سازمانی و سیاسی خود را با عنوان «حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم)» ادامه دهند.

نخستین شماره نشریه روزانه نیروی سوم روز بعد (سه‌شنبه ۲۲ مهرماه ۱۳۳۱) منتشر شد (نیروی سوم هفتگی پیش از این نیز درمی‌آمد، و ارگان سازمان جوانان آن حزب بود)، و نامه سرگشاده ملکی به آیت‌الله کاشانی - که به مناسبت همان حوادث نوشته شده - در آن شماره به چاپ رسید. برای اطلاعات بیشتر، رجوع فرمایید به مقدمه کاتوزیان در خاطرات سیاسی خلیل ملکی، و به مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران.

همان‌طور که خاطر شریف مستحضر است، عده‌ای از آنهایی که به گفته آن جناب «یا نوکر مستقیم انگلیس هستند، یا مغرضند، و یا نمی‌فهمند»،

به روی زن‌ها اسید می‌پاشند، یا از آن جناب تقاضاهای ارتجاعی علیه حقوق حَقَّةٔ اجتماعی بانوان دارند و پیوسته آن جناب را مورد ایداء و اذیت قرار داده به نام شرع تقاضاهای نامشروعی [از شما] می‌نمایند. خوشبختانه (جناب عالی) در مواردی با استحکام به آن‌ها جواب فرموده‌اید، اما آنچه باعث تعجب است این است که حضرت آیت‌الله در مورد حملات ناجوانمردانه و تهمت‌هایی که آنان در محضر آن جناب به اینجانب و سایر افراد فعال حزب زحمتکشان ملت ایران وارد می‌سازند، سکوت مطلق پیشه می‌سازند، و سکوت آن جناب را «نوکران مستقیم انگلیس و آنهایی که مغرضند یا نمی‌فهمند» به معنای رضایت آیت‌الله، مخصوصاً در مورد تهمت‌هایی که به اینجانب وارد می‌سازند، تلقی می‌کنند.

آنچه بیشتر باعث تعجب ما اعضاء حزب زحمتکشان ملت ایران می‌گردد این واقعیت مسلم است که آن جناب اعضاء فعال حزب توده را فرزندان خود، و حتی گرامی‌ترین فرزندان خود، تلقی فرموده اجازه می‌دهید که [آنان] - توسط یکی از فرزندان صلبی^۲ خودتان - حتی از ائتلاف [جناب عالی] با آنان (یعنی با حزب توده) مباحثی را در افواه شایع سازند که مورد تکذیب آن جناب قرار نمی‌گیرد. اما در عین حال اجازه می‌فرمائید که در محضر آن جناب اعضاء حزب زحمتکشان، و مخصوصاً اینجانب، را «توله طفیلی‌های کارل مارکس» و «مهدورالدم» اعلام کنند، و [جناب عالی] در مقابل آنان سکوت اختیار می‌فرمائید.

همین سکوت آن جناب را جناب آقای [احمد] عشقی کَثْرالله امثاله (که گویا معروف حضور آن جناب باشند) - و امثال نادر ایشان - حتماً برخلاف میل آیت‌الله [علامت] رضایت تلقی کنند، و در روز یکشنبه بیستم مهر به کمک یک عده از «مجاهدین اسلام» باشگاه و محل روزنامهٔ حزب زحمتکشان ملت ایران و مجلهٔ علم و زندگی را اشغال فرمایند و - با

حمایت مأمورین انتظامی جناب آقای سرتیپ کمال - اعضاء حزب را با چاقو و ارعاب و زور از خانه خود بیرون رانده [حتی در خارج از باشگاه حزب] آنان را تعقیب نمایند.^۳

چون ممکن است که عده‌ای از مؤلفین سیاسی آن جناب - که متأسفانه در این اواخر دست به فعالیت‌های مضرری زده‌اند^۴ - ذهن آن جناب را نسبت به اینجانب مشوب کرده باشند، و همین باعث شده باشد که حضرت آیت‌الله با سعه صدر بی‌مانندی توده‌ای‌ها را فرزندان خود تلقی فرمایند، و در حضور آن جناب صحبت از قتل و طرد من به میان آید، به خدماتی که اینجانب شخصاً در نهضت ملی ایران - که جناب عالی و جناب آقای دکتر مصدق علامت و نشانه آن هستید - اشاره مختصری می‌کنم. احترام فوق‌العاده‌ای که اینجانب و تمام اعضاء حزب زحمتکشان نسبت به مجاهدات آن جناب در نهضت ضد استعماری [ایران] داریم لازم می‌کند که - برای روشن شدن ذهن جناب عالی و افکار عمومی - علل پشت پرده‌ای را که منجر به این تهمت‌ها و وقایع اخیر شده است به حضور آن جناب و افکار عمومی تقدیم کنم.

وقتی که اینجانب تصمیم به همکاری با روزنامه شاهد گرفتم، جناب آقای دکتر بقائی هنوز - مانند تمام مردم عوام - ملی شدن صنعت نفت را فرمول انگلیسی‌ها تلقی می‌کرد، و همان طوری که اعضاء جبهه ملی اطلاع دارند ایشان در چندین جلسه [جبهه ملی] نیز با ملی شدن نفت مخالفت کرده، آن را فرمول انگلیسی‌ها تلقی کرده بودند. اینجانب در نتیجه بحث‌های طولانی ایشان را متقاعد ساختم که ملی کردن [صنعت] نفت صحیح‌ترین فرمولهاست، و بالاخره آقای دکتر بقائی را وادار کردم که از سرمقاله معروف شاهد - راجع به لزوم انعقاد قرارداد عادی [تازه‌ای] با شرکت سابق نفت - عدول فرموده فرمول ملی شدن صنعت نفت ایران را قبول فرمایند.

اولین مقالات اصلی راجع به ملی شدن صنعت نفت ایران که در روزنامه‌های ایران منتشر شد به قلم اینجانب [بوده] و در روزنامه شاهد منتشر شده‌اند، و مطابق شهادت هیئت تحریریه آنوقت [روزنامه] شاهد، مقالات [مزبور] بیش از یک ماه در دفتر روزنامه شاهد معطل مانده بود، و بالاخره پس از متقاعد شدن آقای دکتر [بقائی] چاپ گردید. دوره‌ای از [روزنامه] شاهد که شاهد مبارزات پرافتخار ضداستعماری برای ملی شدن صنعت نفت ایران بوده و به قلم اینجانب و عده‌ای از نویسندگانی بوده است که در اصطلاح تهمت‌زندگان «توله طفیلی‌های کارل مارکس» لقب یافته‌ایم.

آقای دکتر بقائی [خود] در جلسات گویندگان حزب^۵ بارها اعلام کرده‌اند که ایشان ابتدا با تشکیل حزب [زحمتکشان] مخالف بودند و اینجانب ایشان را متقاعد کردم که تشکیل حزب در شرایط حاضر ضروری است. ایشان حتی مدت‌ها [در برابر پیشنهاد عنوان «زحمتکشان ملت ایران» برای این حزب] مقاومت می‌کردند، [و می‌گفتند] که لااقل اسم دیگری انتخاب شود، و از اسمی که شبیه اصطلاحات حزب توده است اجتناب به عمل آید.

اینجانب با الهام دادن و اقدام به تشکیل سازمان جوانان و حزب زحمتکشان ملت ایران، یک نقص بزرگ جبهه ملی را - که تا آنوقت وجود داشت - به کمک جوانان پرشور برطرف کردم، یعنی اساس و پایه توده‌ای جبهه ملی را پی‌ریزی کردم و زحمتکشان ملت ایران را به پشتیبانی از نهضت ضداستعماری [ایران] متشکل ساختم.

ما با یاری عده‌ای از روشنفکران مرفعی و جوانان باایمان و عقیده و پرشور، و اهل فکر و تحقیق و تتبع یک مکتب اجتماعی و اسلحه مبارزه فکری به وجود آوردیم و نسل جوان ایران و طبقه کارگر و دهقان را از شر

بیگانه‌پرستان نجات دادیم، [و در نتیجه] امروز به عکس دو سال پیش دیگر جوانان روشنفکر و زنان و مردان ایران برای یافتن مکتبی مترقی خود را منحصرأ مجبور به پیروی از حزب توده نمی‌دانند، که به تدریج در دام رهبران بیگانه‌پرست آن حزب افتند.

نقشه ائتلاف جبهه ملی با حزب توده بزرگ‌ترین دامی بود که انگلیسی‌ها برای ایجاد یک کودتا کشیده بودند، و تنها مقامی از جبهه ملی که با استحکام آن [نقشه] را درک کرد و تجزیه و تحلیل نمود همین جناح بزرگ حزب زحمتکشان بود که [امروز] مورد تهمت و افتراء و حمله آنها قرار گرفته است که - به نام هیئت قائمیه - در محضر آن جناب حکم قتل مرا می‌دهند، و کارهایی می‌کنند که روح مذهب و قائم آل محمد از آن بیزار است.

من از آنچه تا حال در روزنامه شاهد (در دوره‌ای که ارگان حزب زحمتکشان ایران بود) راجع به حقوق بانوان نوشته‌ام جداً دفاع می‌کنم و [آماده‌ام که] در محضری به آن عوام کالانعام (بل هم اضل)^۱ ثابت کنم که [حقوق بانوان] کوچک‌ترین منافاتی با مبانی عالیة اسلام ندارد، و [برعکس] این اوهام و خرافات است که مضرترین عامل ضد مذهب و دین بوده و دائماً می‌خواهد که نهضت ملی ایران را آلوده کند.

من از آنچه درباره حقوق بانوان نوشته‌ام مفتخرم و با کمال جرأت می‌گویم که در حال حاضر و در شرایط کنونی زمان، نمی‌توان بیش از نیمی از جامعه را در حال فلج نگاه داشت. تمام ملل جهان امروز از حداکثر ظرفیت انسانی خود برای صلح و جنگ استفاده می‌کنند، اگر ما نتوانیم یا نخواهیم بانوان را در زندگی اجتماعی - از لحاظ اداره کردن تمام شئون جامعه - شرکت دهیم، نخواهیم توانست از استقلال خود دفاع کنیم. و آنوقت این فرصت را به بیگانه‌پرستان واگذار خواهند کرد که

به طور انحصاری این نیم دیگر [از توده‌های] ابداع‌کننده جامعه را برای هدف‌های خود مورد سوءاستفاده قرار دهند. جای بسی تأسف است که متظاهرين به دين، کوچک‌ترین اقدامی در مبارزه با بیگانه‌پرستان نمی‌کنند ولی جدی‌ترین مبارزان میهن‌پرست را مورد ناجوانمردانه‌ترین اتهامات قرار می‌دهند - و متأسفانه، حضرت آیت‌الله کاشانی، جناب عالی هم [در برابر آنان] سکوت اختیار می‌فرمائید.

من آنچه را از مارکس قابل قبول است در مجلات و روزنامه‌ها مورد بحث قرار داده‌ام، و آنچه را با شرایط امروز و اوضاع و احوال ایران منطبق نیست در [مجله] علم و زندگی به بحث و نقد گذاشته‌ام. ملی شدن وسائل تولید - که درباره [صنعت] نفت مورد پشتیبانی آن جناب نیز واقع شده است - اصلی است که برای اولین بار کارل مارکس آن را به طور دقیق و روشنی بیان کرده، و تحول سرمایه‌داری استعماری را درست پیش‌بینی کرده است.

اینجانب مانند تمام روشنفکران مرفقی جهان حاضر از ملی شدن کلیه وسائل تولید و توزیع جدأ پشتیبانی می‌کنم، و کوچک‌ترین تباینی بین این عقیده و مذهب اسلام نمی‌بینم، این اصل ستون فقرات آن فکری است که به نام مارکس معروف است. اما در موارد دیگر انتقاداتی برای تطبیق اصول مارکسیسم با اوضاع جهان حاضر وجود دارد که من آن‌ها را در [مجله] علم و زندگی مورد بحث قرار داده‌ام و خواهم داد. و امید است که هر شخص صاحب‌نظری - نفیاً یا اثباتاً - نسبت به آن اظهار نظر کند، و تنها به تهمت و افتراء توسل نگردد.

حال برای آشنا شدن ذهن حضرت آیت‌الله و افکار عمومی، علت واقعی جریان‌های اخیر را - که به کودتائی در عمارت حزب زحمتکشان منجر گردید - شرح می‌دهم.

جناب آقای دکتر بقائی، متأسفانه علی‌رغم سعی و کوشش دائمی افراد باایمان و علاقه حزب، دائماً بند و بست‌های سیاسی خود را به اصول تشکیلاتی ترجیح داده‌اند و [از جمله] از ورود شخصیت‌های برجسته به حزب [زحمتکشان] مانع شده‌اند، در صورتی که اگر [ایشان] از اصول تشکیلاتی پیروی می‌کردند، کمیت آن [حزب] ده برابر و کیفیت آن صد برابر می‌شد. حتی پس از قریب دو سال [که از تشکیل حزب زحمتکشان می‌گذرد] ایشان بهیچ وجه حاضر نبودند که ارگان‌های انتخابی در حزب به وجود آید، و از این‌که در سازمان جوانان یک کنفرانس ایالتی و کمیته ایالتی انتخابی به وجود آمده بود ناراضی بودند. همین مخالفت ایشان تمام افکار عمومی حزب و مخصوصاً شورای فعالین حزب و جلسه گویندگان حزبی را - که با اوضاع آشناتر بودند - علیه ایشان شورانده بود. معذالک، به مناسبت استفاده‌ای که دشمن از تشتت می‌برد، فعالین حزب تسلیم ایشان گردیده بهیچ وجه نخواستند نفاق‌ی به وجود آید که دشمنان ایران از آن استفاده کنند.

این اختلاف بین افکار عمومی [حزب] و شخص آقای دکتر بقائی - که چند نفر امثال دکتر [عیسی] سپهبدی دور و بر ایشان را گرفته بودند - وقتی شدیدتر شد که پس از اثبات این‌که در روز ۲۹ تیر^۷ و [روز] پیش از آن سپهبدی نامبرده در منزل قوام بوده، آقای دکتر بقائی باز از ایشان دفاع می‌کردند و از اعلام اخراج ایشان از حزب خودداری [جلوگیری؟] می‌کردند. معذالک حتی جوانان حزب - چه رسد به مجرب‌ها - با فداکاری و از خودگذشتگی از [بروز] هر نوع اختلاف خودداری می‌کردند [اما] آنچه مسأله را حادثر و دکتر بقائی را وادار به اجرای یک نقشه عامیانه مبتذل کرد - که مقدماً استعفا دهد تا بعداً به دست افرادی از [سازمان] مجاهدین اسلام و عشقی‌ها محل حزب زحمتکشان ملت ایران

را اشغال کند - این بود که ایشان در [حدود] دو هفته پیش اینجانب را در مریضخانه خواستند، و به عنوان مشاوره دربارهٔ تدوین مراسلهٔ اولتیماتمی به آقای دکتر مصدق خواستند [مرا] متقاعد سازند که در ارگان‌های حزبی با دولت دکتر مصدق شروع به مبارزه شود.

اینجانب به ایشان گوشزد کردم و تشریح کردم که [دولت] آقای دکتر مصدق بیش از چند ماه [دیگر] نخواهد ماند [و توضیح دادم که]: اگر ایشان [دکتر مصدق] موفقیت پیدا کردند، سهم شما [بر اثر مخالفت با دولت او] در افتخارات پیروزی [ایران بر شرکت سابق نفت] کم خواهد شد؛ و اگر موفق نشدند و رفتند، عدم موفقیت ایشان لااقل تا حدی به حساب شما گذاشته خواهد شد.

از قرار معلوم، استدلال‌های محکم من نتوانست ایشان را از بند و بست‌هایی که در مریضخانه اساس آن ریخته شده بود باز دارد. وقتی که من مطلع شدم که واقعاً بند و بست‌های خطرناکی [برضد دولت دکتر مصدق] وجود دارد، در روزنامه‌های شاهد و نیروی سوم صریحاً به آن اشاره کرده - پس از مشورت با هیئت‌های تحریریه و ارگان‌های حزبی - پشتیبانی جدی حزب زحمتکشان را از دکتر مصدق اعلام داشتم. و آنچه امروز [به صورتی] *أَظْهَرُ مِنَ الشَّمْسِ*^۱ بر من واضح می‌شود این است که همین جانبداری جدی ارگان‌های حزب زحمتکشان از دکتر مصدق، و سعی و کوشش من برای جلوگیری از تخطئه و تضعیف دولت، ایشان [دکتر بقائی] را مصمم به استعفا [از حزب زحمتکشان] کرده است. ایشان در حضور شورای فعالین صریحاً اعتراف کرد که خود را قادر و ذی‌حق به اخراج آنهایی که مایل است نمی‌بیند، و بالاخره آن نقشهٔ کودخانه و ناشیانه عملی گردید که ایشان صبح [از حزب] استعفاکنند، و عصر آن روز عشقی و شرکاء بقیهٔ نقشه [یعنی حمله به محل حزب و ضرب و شتم و اخراج فعالان] را انجام دهند.

اگر آقای دکتر بقائی قادر بود که در داخل حزب کاری کند البته متوسل به استعفا نمی شد.

[اما] چون به نظر اینجانب و تمام شورای فعالین و اکثریت بزرگ اعضاء حزب این استعفای ایشان بزرگ‌ترین ضربه به نهضت ملی بود، من و تمام رفقای حزبی نهایت سعی و کوشش خود را برای منصرف کردن ایشان به کار بردیم. اینجانب در شب استعفای ایشان التماس کردم که شب را به خانه ایشان برویم، ولی ایشان قبول نکردند و حتی گریه و تضرع و زاری با ایمان‌ترین مبارزان حزبی را با خشونت جواب دادند، و تمام مساعی رفقای حزبی برای روبرو کردن [آشتی دادن؟] اینجانب با ایشان با عدم موفقیت توأم شد. اینجانب [حتی] شخصاً حاضر شدم که با تمام انشعابی‌ها^۹ کناره‌گیری کرده خود را در اختیار حزب بگذاریم، ولی ایشان اعلام کردند که گویا تمام حزب «دار و دسته» اینجانب‌اند. من حتی تا حدی که دستم رسید از شخصیت‌های جبهه ملی برای متقاعد کردن ایشان استفاده کردم [ولی کوشش‌های من] سودی نبخشید: تصمیم گرفته شده بود و نقشه می‌بایست عملی می‌شد.

در هر حال، آنچه مسلم است حزب زحمتکشان و اینجانب - به عنوان یکی از فداکارترین اعضاء این حزب و نهضت ملی - نمی‌توانستیم چشم‌پسته تسلیم توطئه‌هائی شویم که عاقبت آن را برای کشور خطرناک می‌بینیم. اینجانب یک سرلشگر نجیب^{۱۰} را برای ایران هرگز قابل قبول نمی‌دانم، ولو به این فرض که برای مصر احیاناً مفید باشد. شخصیت دکتر مصدق ما را از سرلشگر نجیب‌هائی (که واقعاً هم نجیب باشند) مستغنی می‌سازد، و هیچ سرلشگر نجیب ایرانی [یعنی هیچ سرلشگر ایرانی که نجانب داشته باشد] علیه دکتر مصدق اقدامی نمی‌کند.

ما اطلاع دقیق و مثبت داریم که [دکتر عیسی] سبهیدی، دوست

بیست‌وهشت‌ساله آقای دکتر بقائی، پس از ملاقات با قوام، با «هیئت قائمیه» که تحریکات و تظاهرات [در واقع] ضد مذهبی می‌کند رابطه داشته، آنان را بر ضد حزب زحمتکشان تقویت کرده و با اطلاعات غلطی [نسبت به حزب زحمتکشان] مجهز ساخته است.

من به عنوان یک سرباز ساده نهضت ملی ایران حضرت آیت‌الله را - که مورد احترام و بزرگ همه ما هستند - بار دیگر متوجه حقیقتی می‌کنم که یک‌بار نیز حضوراً [به ایشان] عرض کرده‌ام: اگر تمام ملت ایران در جریان ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور از آن‌جناب پیروی کردند، تصور نفرمائید که خدای ناکرده مثلاً در اجرای تقاضاهای ارتجاعی و اعمالی از نوع عمل عشقی‌ها در اشغال کلوب حزب زحمتکشان نیز پیروی خواهند کرد.

حضرت آیت‌الله حتماً اجازه نخواهند داد که اطرافیان حضرت ایشان - بدون اطلاع ایشان، ولی با تظاهر به [یعنی با سوءاستفاده از] شخصیت ایشان - مرتکب این‌گونه اعمال گردند و بیش از این نهضت ملی ما را لکه‌دار کنند.

ما اطمینان داریم که این سعی و کوشش برای درهم شکستن حزب زحمتکشان که پشتیبان جدی دکتر مصدق است مقدمه توطئه‌های بزرگ‌تری است که برای کشور ما خطرناک است.

ما امیدواریم که بتوانیم، با کمک سایر ملیون، نه تنها از این توطئه‌ها جلوگیری کنیم، بلکه در عین حال - با به حداقل رساندن ضرری که فعلاً عاید حزب شده - در آینده فواید بیشتری برده عده زیادی از نیروهای اجتماعی را که برای خاطر فرصت‌طلبان [یعنی به دلیل وجود افراد فرصت‌طلب در حزب زحمتکشان] از آمدن به حزب زحمتکشان خودداری می‌کردند به صفوف خود جلب کنیم.

ما سعی و کوشش خواهیم کرد که با این شماره [روزنامه نیروی سوم]^{۱۱} مبارزه با دار و دسته بقائی را نیز خاتمه دهیم، و مادامی که توطئه‌ای علیه کشور نشود از هرگونه تشتت و نفاقی جلوگیری کنیم. من به نام کارگران و دهقانان زحمتکش حزب، و به نام روشنفکران و دانشجویان دانشگاه و دانش‌آموزان به آن جناب اطمینان می‌دهم که راه پرافتخار حزب زحمتکشان ملت ایران با سعی و کوشش بیشتر و با جدیت و صداقت زاید وصف ادامه خواهد یافت.

امروز خانه ما را غصب کرده‌اند و از عنوان ما و روزنامه ارگان حزب ما [یعنی شاهد] اشخاصی که با آن سرکاری نداشته‌اند سوءاستفاده می‌کنند. آقای [علی] زهری هرگز در روزنامه ما شرکتی نداشته، ولی بزرگ‌ترین بهره‌برداری را از آن کرده است و می‌کند. و در دوره ارگان بودن شاهد^{۱۲}، آقای دکتر [بقائی] فقط مقالاتی با امضاء خود [در آن] نوشته است: آنچه روزنامه شاهد از این دوره دارد از اعضائی است که امروز با آقای دکتر بقائی سرکاری ندارند، و معذالک محرکین عشقی‌ها - تحت حمایت آقای سرتیپ کمال - علیه ما و علیه پشتیبانان دکتر مصدق توطئه می‌چینند.

وقتی که ما با استعمار طرف شدیم، وقتی که با اخلال‌گران توده‌ای جدی‌ترین مبارزه‌ها را شروع کردیم، وقتی که نهضت دهقانی را به وجود آوردیم [بخوبی] می‌دانستیم که [بر اثر این اعمال] شانس نخست‌وزیر شدن و وزارت را از رهبران حزب زحمتکشان سلب می‌کنیم.^{۱۳} ما می‌دانستیم و می‌دانیم که چه مشکلاتی برای خود ارزانی می‌کنیم، اما علی‌رغم این مشکلات مبارزه ما ادامه دارد. ما ایمان و عقیده داریم که در آینده تمام آزادمردان و جوانان و زنان و مردان ایرانی ماداً و معنأً با قلم و قدم، از ما پشتیبانی خواهند کرد.

وقایع اخیر بیش از پیش به ما نشان می‌دهد که جوانان پرشور و پیران مجرب حزب زحمتکشان از همان شور و شوق و نیروی لایزالی برخوردارند که مجاهدان و مبارزان صدر اسلام، و تمام مبارزین نهضت‌های جوان و بزرگ اجتماعی در طول تاریخ [از آن] برخوردار بوده‌اند.

ما مفتخریم که تابحال وظیفه و مسئولیت بزرگ تاریخی خود را انجام داده‌ایم، و ایمان داریم که در آینده نیز با اهتمام و ایمان بیشتری [این وظیفه و مسئولیت بزرگ تاریخی را] انجام خواهیم داد. حضرت آیت‌الله که حاضرند توده‌ای‌ها را فرزندان گرامی خود بخوانند، مختارند که درباره‌ی روشنفکران حزب زحمتکشان و سازمان جوانان این حزب آنچه را وظیفه‌ی دینی و ملی خود می‌دانند اختیار فرمایند.

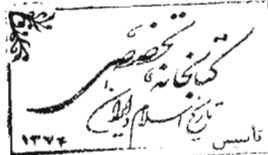
در خاتمه، اینجانب خاطر مبارک آیت‌الله را متوجه این نکته می‌سازد که اینجانب در طی زندگی سیاسی خود هرگز ملت، و مخصوصاً توده‌ی زحمتکش [ملت]، خود را فراموش نکرده‌ام. من نه در کاخ‌های مجلل زندگی می‌کنم، نه در آن برای اقامت به روی من باز است. من در تمام مدت عمر خود در معرض تهدید پلیس و بیگانه‌پرستان بوده‌ام و هستم، ولی معذالک هرگز تسلیم بزرگ‌ترین قدرت‌های جهانی نگردیده‌ام، و اکنون هم از تهدید چند تن ماجراجواز میدان در نخواهم رفت و علی‌رغم این مشکلات - که از دوره‌ی جوانی تا پیری با آن مواجه بوده‌ام - تارسیدن به هدف نهائی، عهد و پیمانی را که با کارگران و دهقانان زحمتکش و جوانان روشنفکر دانشگاه بسته‌ام ادامه خواهم داد.

یادداشت‌ها:

۱. نقل از نیروی سوم (روزانه)، شماره اول، سه‌شنبه ۲۲ مهر ۱۳۳۱.
۲. منظور از به‌کار بردن اصطلاح «فرزند ضلّی» تفکیک فرزند واقعی از فرزند اختیاری است. به زبان ساده، منظور یکی از پسران آیت‌الله کاشانی است نه یکی از اعضای حزب توده.
۳. این همان حادثه‌ای است که در مقدمه کتاب *خاطرات سیاسی خلیل ملکی* تشریح شده است، و منجر به تشکیل حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) شد. احمد عشقی یکی از بزن‌بهدرهای مشهور آن زمان بود که (به‌حق یا به‌ناحق) به «چاقوکش دکتر بقائی» شهرت داشت. سال‌ها بعد، ملکی گاهی به شوخی می‌گفت: منطبق بر سه نوع است: منطق ارسطویی، منطق دیالکتیکی و منطق عشقی!
۴. گویا اشاره به دکتر بقائی باشد.
۵. منظور از «گویندگان حزب» فعالان حزبی است که اداره حوزه‌های گوناگون آن را بر عهده داشتند.
۶. «اولئك كالانعام، بل هم اضل»: آنان چون چهارپایانند، بلکه گمراه‌تر - قرآن.
۷. یعنی روز پیش از سی‌ام تیر ۱۳۳۱.
۸. روشن‌تر از آفتاب.
۹. منظور از «انشعابی‌ها» آن اعضای رهبری حزب زحمتکشان است که پیش از این با ملکی از حزب توده همراه بودند، مثلاً محمدعلی خنجی، ابوالقاسم قندهاریان، جلال آل‌احمد، فریدون توللی، ناصر وثوقی، غلامرضا وثیق، نادر نادرپور، هوشنگ ساعدلو ...
۱۰. این زمانی است که ژنرال نجیب به تازگی در مصر کودتائی کرده بود. در آن زمان دانسته نبود که عامل اصلی آن کودتا جمال عبدالناصر، رهبر «سازمان افسران آزاد» مصر بوده است که پس از مدت کوتاهی ژنرال نجیب را کنار زد. اشاره به ژنرال نجیب استعاره‌ای است برای سرلشگر فضل‌الله زاهدی که تازه در صدد کودتا برآمده بود و با بقائی در بیمارستان رضانور ملاقات کرده بود.
۱۱. منظور نشریه روزانه نیروی سوم است که پس از جدا شدن بقائی از حزب زحمتکشان برای اولین بار، و به عنوان ارگان خبری آن حزب منتشر می‌شد. پیش از آن نیروی سوم به شکل هفته‌نامه و به عنوان ارگان سازمان جوانان حزب درمی‌آمد، و شاهد ارگان خبری حزب بود.
۱۲. یعنی از زمان تشکیل حزب زحمتکشان که شاهد ارگان روزانه آن حزب شده بود، زیرا دکتر بقائی شاهد را پیش از آن هم منتشر می‌کرد.
۱۳. گویا اشاره‌ای به پاره‌ای امیدهای احتمالی دکتر بقائی برای رسیدن به قدرت باشد.

نمایه

اژدار، فریدون ۱۱-۱۲، ۱۰۰، ۱۶۰،	آرامش، احمد ۳۴
۱۶۸، ۱۸۰-۱۸۱، ۲۰۰	آرون، رمون ۳۸۲-۳۸۳
استالین ۸۱، ۱۱۳، ۱۴۸، ۲۱۸، ۳۱۰،	آریان، مهدی ۸۸، ۱۰۲
۳۸۲، ۳۹۶، ۴۴۵، ۴۵۳، ۴۵۸،	آشوری، داریوش ۸۷، ۲۰۴-۲۰۵،
۵۰۷	۲۰۹، ۴۵۱، ۴۶۰، ۴۸۳
اسحاقی ۲۷۵	آل احمد، جلال ۲، ۱۳۴، ۱۳۸، ۲۱۵،
اسفندیاری ۱۵	۲۲۷-۲۲۹، ۲۳۷، ۲۴۰-۲۴۱،
اسنو، ادگار ۱۵۵، ۳۸۲-۳۸۳	۲۵۸، ۲۷۳، ۲۷۸، ۳۰۸-۳۰۹،
افراشید ۲۶۶	۳۲۸، ۳۴۱-۳۴۲، ۳۴۴-۳۴۵،
افشار، محمود ۷۳	۳۶۱، ۳۷۱، ۳۷۸-۳۷۹، ۳۹۹،
اقبال ۳۲-۳۳	۴۰۶، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۲۸،
اقبال، محمدرضا ۲۹، ۵۰۳	۴۳۲-۴۳۳، ۴۴۱، ۴۵۰، ۴۵۴،
اکبری، نوشاد ۵۱	۴۵۴، ۴۶۰، ۴۷۷، ۴۷۸، ۵۲۳
الموتی، نورالدین ۳۰، ۳۲، ۵۶، ۵۹،	آوانسیان، آرداشس ۳۴۰
۲۴۹، ۲۶۲، ۳۰۷، ۳۱۳	آیزنهاور ۸۴، ۴۹۵
امجدی ۹۶	ابن خلدون ۳۸۹، ۳۹۵
امیرشاهی، سیامک ۱۳۱	اپریم، اسحاق ۲۹۶-۲۹۰
امیرشاهی، شهرآشوب ۴۸۹	احمدیان ۲۷۵
امیرشاهی، لطیفه ۲۲۴	ارانی، تقی ۳۶۷
امیرعلائی ۷۴-۷۵	ارسنجان، حسن ۵، ۵۵، ۲۲۸، ۲۴۹،
امیرقلی ۲۴۴-۲۴۵	۲۵۹، ۲۹۳، ۳۵۶
امینی، علی ۴، ۷-۸، ۳۳، ۴۷، ۴۹،	ارهارد ۲۷۱



- پهلوی، محمدرضا ۵، ۶، ۸، ۱۴-۱۵،
 ۳۲، ۳۴، ۴۷، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۶۶
 ۷۶-۷۷، ۸۱، ۹۶، ۵۶، ۵۶، ۶۶
 ۷۶-۷۷، ۸۱، ۹۶، ۱۱۲
 ۱۱۴-۱۱۶، ۱۲۷، ۱۴۶، ۱۵۸
 ۱۶۳-۱۶۴، ۲۱۲، ۲۱۶
 ۲۲۸-۲۲۹، ۲۳۸، ۲۴۸، ۲۴۹
 ۲۵۴، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۸، ۲۸۵
 ۳۱۳-۳۱۴، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۴۳
 ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۵-۳۵۶، ۳۶۳
 ۳۷۲، ۳۸۱، ۳۸۲، ۴۱۹، ۴۲۶
 ۴۳۰، ۵۰۳
- پیرنیا، حسین ۷۳، ۲۰۶، ۴۲۴، ۴۲۶
 پیشداد، فیلیپ ۴۹۰
 پیشداد، گیتی ۳۷، ۴۳، ۴۵، ۴۹۰
 پیمان، حبیب‌الله ۳۵۸، ۵۰۶
 تحویلدار، حسین ۲۱۰، ۲۱۲، ۳۱۴
 ۳۱۷، ۳۲۴، ۳۸۶، ۳۹۶، ۳۹۹
 ۴۰۲، ۴۰۵
 تختی، غلامرضا ۴۳۶
 تروتسکی، لئون ۳۴۵-۳۴۷، ۳۷۱
 ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۴۵، ۴۷۷، ۴۷۹
 تفضلی، جهانگیر ۵۰۴
 تفضلی، محمود ۱۵۳
 توز، موریس ۱۴۹
 توفیق، فیروز ۴۲۴
 توللی، فریدون ۵۲۳
 تویلیاتی (توگلیاتی)، پالمیرو ۱۴۹
 ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۹۲، ۱۹۵
 ۲۲۷، ۲۶۶
 تهرانی ۱۸۳
 تیتو ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۴۲، ۴۰۵
 جانسون، لیندن ۴۳۹، ۴۴۷، ۴۴۹
- ۵۳، ۵۵-۵۷، ۶۰-۶۱، ۷۴، ۷۹
 ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۷۹، ۲۹۳، ۳۱۳
 ۳۱۵، ۳۲۰، ۳۵۹، ۳۶۴، ۴۰۷
 ۴۰۹
 انگلس ۳۰۹، ۳۸۲، ۴۴۷
 اوتانت ۱۲۵
 اورنگی ۴۷۳
 اون، روبرت ۳۰۹
 ایرج ۳۸۴
 ایشوگامها ۱۵۳
 بابن، ژان ۳۸۲-۳۸۳
 بازرگان، مهدی ۴، ۲۹، ۵۱، ۲۰۳
 ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۹۰، ۳۲۷، ۳۷۸
 باکوچی ۱۸۲
 بالزاک ۳۷۱
 بتل‌هایم، شارل ۲۸۷، ۴۵۱
 بخارایی، محمد ۲۸۲
 بختیار، تیمور ۵۳، ۹۸، ۳۱۱
 بختیار، حمید ۷۳
 بختیار، شاپور ۵۰-۵۱، ۵۷
 برژنف، لئونید ۴۵۳
 بروتوس ۷۱
 بقایی، مظفر ۱۴۷، ۲۴۱، ۴۱۶
 ۵۱۳-۵۱۴، ۵۱۷-۵۱۸
 ۵۲۰-۵۲۱، ۵۲۳
 بهارمست ۲۴۸
 بهار، ملک‌الشعرا (محمدتقی) ۶۹
 پاکدامن، ناصر ۱۳۷، ۱۳۸
 پاکروان، حسن ۹۸، ۱۵۳-۱۵۴
 پرچمی ۱۶۹
 پرویز ۳۸۷، ۳۹۰، ۳۹۳-۳۹۴
 پوژاد ۳۴
 پهلوی، رضاشاه ۸۹

داداش‌پور، فرخ ۴۲، ۵۴، ۶۲، ۸۸	جزائری ۷۳
۹۷، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۲۶	جمشید ۳۸۷، ۳۹۰
۱۳۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۸۶، ۱۸۸	جواهری ۲۱، ۲۳
۱۹۸-۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۲۴	جیلاس، میلوان ۱۲۶
۲۸۰-۲۸۲، ۲۸۴، ۳۰۶، ۴۴۴	چرچیل، وینستون ۴۷۹، ۴۹۵
۴۵۹، ۴۴۵	حافظ ۳۹۴
دانشور، سیمین ۴۴۱	حبیبی ۷۲
داورپناه، سیروس ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱	حجازی، مسعود ۵۰-۵۱، ۵۷، ۷۰
۲۴۶، ۲۸۵	۲۱۹، ۲۴۲، ۲۸۴
دیرو، ادوارد ۳۱، ۴۴۲	حسین‌زاده، حسین ۴۶، ۵۴، ۵۵، ۶۲
درخشان، احتشام ۱۰۰، ۱۶۹	۹۲، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۳۰
۱۸۰-۱۸۱، ۲۸۵-۲۸۶، ۳۵۶	۱۴۱، ۱۴۴، ۲۰۸-۲۰۹، ۳۱۶
درخشش، محمد ۷، ۳۰، ۳۲، ۷۲	۳۲۰، ۴۰۷
۲۱۷، ۲۶۰، ۲۷۶، ۲۷۹، ۳۰۷	حسین‌زاده (عطاریور) ۳۴۰، ۳۴۴
۳۱۳، ۳۰۹	۳۷۲
دریابگی ۱۶۰، ۱۶۸، ۱۸۰، ۱۸۱	حکمت، علی‌اصغر ۵۰۷
دریفوس ۳۷۱	حکمت، فاخر ۵۰۸
دمون، رنه ۵۵	خامه‌ای، انور ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴
دوچک، الکساندر ۴۵۲، ۴۵۸	خروشچف ۶۰، ۶۳، ۸۱، ۱۱۱
دوگل ۳۱، ۱۷۷، ۴۴۰، ۴۶۳، ۴۷۹	۱۱۳-۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۶، ۱۴۹
دویچر، آیزاک ۱۸۳، ۲۸۷، ۳۰۰	۱۵۱، ۱۷۷، ۱۸۷، ۱۹۵، ۲۱۶
۳۴۵، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۳۱، ۴۴۰	۲۱۸، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۴۳، ۲۶۷
۴۴۳، ۴۴۵، ۴۴۷، ۴۷۹	۲۸۸، ۳۸۸، ۳۹۷
راس، توماس ۴۱۷	خلخالی ۵۰
راسل، برتران ۳۱۷	خمینی، [آیت‌الله] روح‌الله ۲۰۴
رجایی، احمدعلی ۴۴۹، ۴۵۸، ۴۶۴	۲۱۴-۲۱۵، ۲۲۵، ۲۶۷-۲۶۸
۴۶۷، ۴۷۴، ۴۸۷، ۴۹۱	۲۹۲
رجایی، بابک ۴۶۷، ۴۷۳، ۴۸۶	خنجی، محمدعلی ۵۰-۵۱، ۵۷
رسولی، محسن ۳۲۴	۷۰، ۲۱۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۵۳
رشیدیان، اسدالله ۳۵۶	۲۸۴، ۵۲۳
رهسپار، رضا ۴۳۸، ۴۴۲، ۴۴۴	خواجه‌نوری ۲۴۹
۴۴۸، ۴۵۵، ۴۶۱، ۴۷۶	خوشنویس، ابراهیم ۶۲، ۱۳۰، ۲۲۴
رهنما، مجید ۴۵۴	خیابانی، محمد ۸۹

- زاهدی، فضل الله ۵۰۸، ۵۲۳
 زرینه باف، اکبر ۸۷
 زنجانی، آقاسیدرضا ۲۹، ۲۰۸، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۵۳، ۲۵۱
 زولا، امیل ۳۷۱
 زهری، علی ۵۲۱
 ساراگات ۱۴۹، ۲۲۷، ۲۶۶، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۶
 ساران، ماری ۲۹۳
 سارتر، ژان پل ۱۴۸، ۱۸۵، ۲۶۳، ۲۶۸، ۳۴۳، ۳۷۰، ۳۸۰
 ساعدلو، هوشنگ ۴۲، ۴۴، ۵۲، ۵۵، ۸۷، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۵۶، ۲۵۷
 ۳۱۶، ۴۰۷، ۴۲۴، ۴۴۰، ۴۵۴، ۴۶۴، ۴۷۹، ۵۲۳
 سپهدی، عیسی ۵۱۷، ۵۱۹
 سبحانی، عزت الله ۲۰۳
 سخایی ۳۵۵
 سرشار، میرحسین ۸۶، ۱۲۵، ۲۷۰، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۳۹، ۳۷۸، ۴۴۳
 سروری، محمد ۳۰۹
 سروری، مهین ۴۵۷-۴۵۸-۴۶۷
 سزار، ژول ۱۲۷
 سعیدی، محمدحسین ۸۷۷
 سنجابی، کریم ۵۰، ۵۷، ۷۷، ۱۵۶، ۲۱۹
 سوسلف ۲۶۷، ۲۶۹
 سیاح پور، هوشنگ ۱۰۰، ۵۱۰
 شانسی، علیجان ۸۶، ۱۲۵، ۳۳۹، ۳۵۶، ۳۷۱-۳۷۲، ۳۷۷، ۳۸۶، ۴۴۵، ۳۸۸
 شاهیده، پرویز ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۹۵، ۲۸۰
- شایان، رضا ۶۰، ۸۶، ۱۲۵، ۲۰۲، ۲۰۵-۲۰۶، ۲۲۴، ۲۳۷، ۲۷۷، ۳۳۹، ۳۵۷، ۳۷۱، ۳۷۷، ۳۸۸، ۳۹۶، ۴۰۵، ۴۲۰
 شرمینی ۸۱
 شریعتمداری، حمید ۲۲۵، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۷۶
 شریعتمداری، حمید ۵۴، ۶۰
 شریف امامی، جعفر ۳۴، ۲۷۲
 شریفی، ناصر ۱۰۵، ۱۱۲، ۲۴۰، ۲۸۱، ۲۹۵، ۳۰۶
 شمس آبادی ۳۱۱
 شمید، کارلو ۱۷۴
 شیروانلو، فیروز ۳۷۷
 شیرین لو، هوشنگ ۳۶، ۳۷، ۴۱، ۶۲، ۱۶۲، ۱۶۳، ۳۱۰-۳۱۱، ۴۴۵
 شیلر ۳۵۴
 صالح، اللهیار ۷، ۲۶-۲۹، ۵۷، ۷۴-۷۵، ۱۲۴، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۱۰، ۲۲۵
 صدقی، ضیاء ۲۲۲-۲۲۳
 صدیقی، غلامحسین ۲۹، ۵۱، ۵۷، ۷۷، ۱۲۳
 صفا، محمد ۴۲
 صفا، منوچهر ۶۰، ۸۶، ۹۴، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۵۳، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۹۱، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۶-۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۳-۲۲۵، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۵۱-۲۵۲، ۲۵۵، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۸۸، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۶۲، ۳۷۷، ۳۸۶، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۰۵، ۴۳۸

۵۲۸ نامه‌های خلیل ملکی

- طالقانی، سید محمود ۲۰۳، ۲۴۸، ۲۵۱-۲۵۲، ۲۹۰
 طاهری، فرزانه ۱۹۹
 طاهری، محمد ۱۵۰
 طبری، احسان ۲۲، ۲۴-۲۵
 عابدی، رحیم ۹۴، ۹۷، ۲۰۳، ۲۲۰
 عاقلی‌زاده، عباس ۸۶، ۱۴۳، ۲۰۱
 ۲۰۳، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۱
 ۲۲۳-۲۲۵، ۲۳۹، ۲۴۲
 ۲۴۷-۲۴۸، ۲۵۱-۲۵۲، ۲۵۵
 ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۸۹، ۳۳۴
 ۳۳۷، ۳۶۲-۳۶۳، ۳۷۷، ۳۸۶
 ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۰۵
 عبدالناصر، جمال ۲۷۵، ۵۲۳
 عشقی، احمد ۵۱۲، ۵۱۷، ۵۲۱، ۵۲۳
 عصار، سید کاظم ۴۶۰، ۴۶۲
 علم، اسدالله ۱۶، ۵۶، ۵۸، ۶۳، ۷۶
 ۹۵، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۷۶، ۴۰۲
 ۴۰۵، ۴۱۹، ۴۲۵، ۴۴۱، ۴۶۵
 ۴۶۷
 عنایت، حمید ۲۷۳، ۲۸۹، ۲۹۶
 ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۲۴
 عنایت، محمود ۴۲
 فاتحی ۸۷
 فاضل، تونی ۴۶۰
 فاطمی، حسین ۴۱۶
 فاطمی، شاهین ۱۸۹
 فخرایی، پروین ۸۷، ۳۷۳
 فردید، احمد ۴۶۰
 فرسیو ۴۲۳
 فرمانفرما، عبدالحسین میرزا ۲۵
 فروتن ۳۳۵، ۳۴۰
- فروغی ۴۶۰
 فروهر، داریوش ۵۳، ۲۰۳، ۲۰۸
 ۲۴۸، ۳۰۷، ۳۱۵، ۳۷۷، ۴۲۵
 ۴۳۶، ۴۴۲، ۵۰۸
 فرهاد ۵۶-۵۷، ۵۰۳
 فرهنگ، منصور ۳۱۸
 فلسفی، نصرالله ۲۲۵
 فلور ۵۰۷
 فوادی، بیژن ۵۴
 فیروز، مظفر ۲۵۰
 فیروز، نصرت‌الدوله ۲۵
 فیلیپ، آندره ۲۸۷
 قائمی، کمال ۲۷۸، ۳۲۵، ۳۷۹، ۴۸۱
 قاسمی ۲۴-۲۵، ۶۹، ۳۳۵، ۳۴۰
 قاسمی، حسن ۲۹
 قاضی ۲۵۷
 قدرت، مسعود ۱۰، ۱۲۸
 قرنی ۲۲۴
 قشقایی، خسرو ۶۹
 قندهاریان، ابوالقاسم ۸۶، ۱۲۸
 ۱۳۸، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۳
 ۳۹۵-۳۹۷، ۵۲۳
 قوام‌السلطنه، احمد ۲۰، ۲۵، ۵۲۰
 کاتم، ریچارد ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶
 کاتوزیان، محمدعلی همایون ۱۷
 ۲۵، ۳۰، ۳۵، ۶۴، ۹۷، ۱۱۱
 ۱۱۹، ۱۹۹، ۲۱۶، ۲۲۴، ۲۸۰
 ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۳۹، ۳۴۴، ۳۷۲
 ۳۹۲-۳۹۴، ۳۹۷، ۴۱۷، ۴۵۳
 ۴۸۲، ۵۰۲، ۵۱۱
 کادار ۱۹۲، ۱۹۵
 کارتتی، آلبرت ۱۳، ۳۷-۳۸، ۴۰، ۸۸
 ۱۸۶، ۱۸۸-۱۸۹، ۱۹۸-۱۹۹

- ۲۰۵-۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۱-۲۱۲، ۲۱۲
 ۲۲۰، ۲۲۷-۲۲۹، ۲۶۶، ۲۷۳
 ۲۸۹-۲۹۰، ۲۹۴، ۳۲۳، ۳۲۵
 ۳۴۲، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۳
 ۳۷۶، ۳۹۲، ۴۲۹-۴۳۰، ۴۷۴
 کاسترو، فیدل ۱۱۳-۱۱۴، ۱۱۷
 ۳۳۶، ۴۲۷
 کاشانی، سیدابوالقاسم ۵۱۱، ۵۱۶
 ۵۲۳
 کاظمی، باقر ۲۹، ۱۲۳، ۲۲۵، ۲۴۲
 ۲۴۶، ۲۵۳، ۵۰۶
 کاظمی، عزالدین ۵۰۵
 کاظمیه، اسلام ۴۴۳، ۴۵۴
 کریمخان زند ۴۳۰
 کشاورز صدر، سیدمحمدعلی ۶، ۲۶
 کشفیان، محمود ۲۰۳، ۲۷۹، ۳۱۰
 ۳۱۱، ۳۵۹، ۳۷۲، ۳۷۶
 کفیلی ۵۷
 کمال ۵۱۳، ۵۲۱
 کندی، جاناف ۶۶، ۸۵، ۳۴۸، ۴۴۲
 ۴۴۹
 کندی (سناتور) ۸۴، ۸۵
 کوز، تئودور ۵۲
 کول ۳۹۷
 کیانوری، نورالدین ۲۴-۲۵
 گلی، ۴۶۷
 گنجهای، رضا ۱۶، ۴۶۷
 گنجهای (ملکی)، صبیحه ۴۸، ۵۴
 ۵۹، ۸۹، ۹۳، ۱۱۳، ۱۵۳، ۱۵۴
 ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۸۴-۳۸۵، ۳۸۹
 ۳۹۸، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۵۶، ۴۵۸
 ۴۶۱، ۴۶۷، ۴۷۳، ۴۸۱، ۴۹۰
 گوبلز ۲۶۰
 ۲۰۵-۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۱-۲۱۲، ۲۱۲
 ۲۲۰، ۲۲۷-۲۲۹، ۲۶۶، ۲۷۳
 ۲۸۹-۲۹۰، ۲۹۴، ۳۲۳، ۳۲۵
 ۳۴۲، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۳
 ۳۷۶، ۳۹۲، ۴۲۹-۴۳۰، ۴۷۴
 کاسترو، فیدل ۱۱۳-۱۱۴، ۱۱۷
 ۳۳۶، ۴۲۷
 کاشانی، سیدابوالقاسم ۵۱۱، ۵۱۶
 ۵۲۳
 کاظمی، باقر ۲۹، ۱۲۳، ۲۲۵، ۲۴۲
 ۲۴۶، ۲۵۳، ۵۰۶
 کاظمی، عزالدین ۵۰۵
 کاظمیه، اسلام ۴۴۳، ۴۵۴
 کریمخان زند ۴۳۰
 کشاورز صدر، سیدمحمدعلی ۶، ۲۶
 کشفیان، محمود ۲۰۳، ۲۷۹، ۳۱۰
 ۳۱۱، ۳۵۹، ۳۷۲، ۳۷۶
 کفیلی ۵۷
 کمال ۵۱۳، ۵۲۱
 کندی، جاناف ۶۶، ۸۵، ۳۴۸، ۴۴۲
 ۴۴۹
 کندی (سناتور) ۸۴، ۸۵
 کوز، تئودور ۵۲
 کول ۳۹۷
 کیانوری، نورالدین ۲۴-۲۵
 گلی، ۴۶۷
 گنجهای، رضا ۱۶، ۴۶۷
 گنجهای (ملکی)، صبیحه ۴۸، ۵۴
 ۵۹، ۸۹، ۹۳، ۱۱۳، ۱۵۳، ۱۵۴
 ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۸۴-۳۸۵، ۳۸۹
 ۳۹۸، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۵۶، ۴۵۸
 ۴۶۱، ۴۶۷، ۴۷۳، ۴۸۱، ۴۹۰
 گوبلز ۲۶۰
 گوته ۳۹۸
 گومولکا ۱۹۲، ۱۹۵
 گیزلا ۴۳، ۵۸، ۱۶۶
 گی موسه ۳۴، ۱۵۱، ۱۵۳، ۳۶۳
 لباسچی، قاسم ۵۰۸
 لطفی، عبدالعلی ۳۲، ۳۴
 لنین ۵، ۹، ۲۳۴، ۳۰۹، ۳۸۲، ۴۲۸
 ۴۳۱
 لوین، گوستاو ۲۷۰، ۲۹۱
 لورتا ۲۰، ۲۵
 لوژییه، ژیل ۵۵
 لوفور، هانری ۲۸۷
 لومومبا، پاتریس ۵۰۶
 مائو ۹، ۲۳۴، ۳۳۸، ۳۸۲، ۴۱۸
 ۴۲۸
 مارتینه، ژیل ۹۲-۹۳، ۹۷، ۱۴۱
 ۱۷۱، ۲۳۵، ۲۳۸، ۳۶۵
 مارکس، کارل ۹، ۱۲۴، ۲۳۲-۲۳۳
 ۲۶۱، ۳۰۹، ۳۶۴، ۳۸۲، ۴۱۴
 ۴۲۸، ۴۴۰، ۴۴۷، ۵۱۲، ۵۱۶
 مارکوزه، هربرت ۱۴۴، ۴۳۹، ۴۴۲
 ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۱
 مالنکف ۴۹۵
 مانیان ۵۰۸
 متین دفتری، هدایت‌الله ۴۰۷، ۴۸۹
 مجتهدی، محمدعلی ۱۵، ۱۶، ۴۴۳
 ۴۵۶، ۴۶۱
 محامدی، حمید ۲۱۰-۲۱۲، ۳۰۶
 ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۲۴
 محضص، بهمن ۱۸۳، ۱۹۱
 مسعودی ۵۰۵-۵۰۶
 مصباح‌زاده ۵۰۶
 مصدق، غلامحسین ۲۳۹

۵۳۰ نامه‌های خلیل ملکی

۳۹۷-۳۹۵، ۳۹۳-۳۹۲، ۳۹۰	مصدق، محمد ۵، ۲۶، ۳۰، ۳۴
۴۱۱-۴۱۰، ۴۰۵، ۴۰۲-۴۰۰	۵۳-۵۲، ۶۴، ۸۱، ۸۴، ۸۶، ۹۳
۴۳۱-۴۳۰، ۴۲۸، ۴۲۶، ۴۱۹	۹۷، ۱۱۰-۱۱۱، ۱۲۳-۱۲۵
۴۴۵، ۴۴۲، ۴۳۶، ۴۳۴-۴۳۳	۱۲۷، ۱۳۵-۱۳۶، ۱۸۴، ۱۹۹
۴۶۹-۴۶۸، ۴۶۳-۴۶۲، ۴۵۶	۲۰۲-۲۰۳، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۱
۴۸۳، ۴۷۸، ۴۷۶-۴۷۴، ۴۷۳	۲۱۵-۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۷
۴۹۰، ۴۸۷، ۴۸۵	۲۳۹، ۲۴۶، ۲۴۱، ۲۳۹
ملک، سینا ۳۸۴، ۴۳۳، ۴۴۴-۴۴۵	۲۵۳-۲۵۴، ۲۶۲، ۲۸۴-۲۸۵
ملک مدنی ۳۷۹، ۳۸۶	۲۹۴-۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۶
ملکی، بهروز ۳۸۴، ۳۸۶	۳۱۶، ۳۲۵، ۳۵۹-۳۶۰، ۳۷۲
ملکی، پیروز ۳، ۱۰-۱۲، ۱۶، ۶۴	۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۳، ۴۰۱-۴۰۲
۹۲، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۸	۴۰۵-۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۲
۱۱۰، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۵۳، ۱۵۴	۴۱۴-۴۱۷، ۴۳۵-۴۳۶، ۴۸۲
۲۰۰-۲۰۱، ۲۰۵، ۲۱۷، ۳۸۱	۴۸۸-۴۸۹، ۴۹۴-۴۹۵، ۴۹۷
۳۸۳، ۳۸۵-۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۲	۵۰۲، ۵۱۱، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۱
۳۹۵-۳۹۶، ۳۹۸، ۴۱۱، ۴۶۱	مظفری، پرویز ۴۵، ۱۰۰
۴۶۵، ۴۷۵، ۴۸۵، ۴۸۷	۱۸۰-۱۸۱، ۱۹۴
ملکی، حمید ۴۴۴، ۴۴۵	مظفری، مرتضی ۲۲۳، ۲۴۰، ۳۴۵
ملکی، رضا ۵۴، ۵۹، ۹۳، ۱۰۱	۳۷۱
۱۴۲، ۱۶۷، ۲۳۸، ۲۴۵-۲۴۷	معظمی، ۷۴-۷۵، ۲۵۴
۲۵۸-۲۵۹، ۲۷۸، ۲۸۵، ۲۹۰	معیلی، پرویز ۱۴۱
۳۰۶، ۳۴۹، ۳۷۹، ۴۱۶، ۴۴۳	مک‌کای، مارگارت ۲۹۶
۴۴۵، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۵۹، ۴۶۴	مکی ۲۴۱
۴۶۷-۴۶۸، ۴۷۳، ۴۷۷، ۴۸۶	ملک، حسین ۸، ۱۶، ۳۵، ۳۷-۳۸
ملکی، سینا ۴۳، ۵۴، ۹۷	۴۳-۴۴، ۴۹، ۵۹، ۶۳، ۸۸، ۹۶
۱۰۳-۱۰۴، ۲۸، ۳۸۶-۳۸۵	۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۲۶
۴۴۴-۴۴۵، ۴۱۹، ۴۴۵-۴۴۴	۱۵۰، ۱۵۳-۱۵۴، ۱۶۶، ۱۷۵
ملکی، شفیع ۴۳، ۱۰۴، ۳۸۶، ۴۵۴	۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۸-۱۹۹، ۲۰۶
۴۵۶، ۴۵۹، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۷۱	۲۰۸، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰
ملکی، نوروز ۱۱-۱۲، ۱۶-۱۷	۲۲۸-۲۲۹، ۲۳۸، ۲۵۷، ۲۶۰
۱۳۱، ۱۵۳-۱۵۴، ۱۶۸، ۱۷۱	۲۶۶، ۲۷۷-۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۴
۲۰۰-۲۰۱، ۲۰۸، ۲۲۰، ۳۸۶	۲۹۲، ۳۱۱، ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۴
۴۳۶، ۴۴۸، ۴۵۶، ۴۶۱، ۴۶۴	۳۵۱-۳۵۲، ۳۷۹، ۳۸۴، ۳۸۶

- نمازی ۸۵، ۴۰۲
 نئی، پی یترو ۳۶۶، ۳۷۳
 نوییس، ماہالا ۸۵
 نوشین، عبدالحسین ۱، ۲۰-۲۱، ۲۵،
 ۱۱۲، ۱۲۶
 نہرو، جواہر لعل ۸۵، ۴۰۲
 نیک آئین، ۳۰، ۴۱۰
 نیکخواہ، پرویز ۲۱۰، ۲۱۲، ۳۱۴،
 ۳۲۰، ۳۲۵، ۳۴۱، ۴۰۶، ۴۰۹
 واینر، دیوید ۴۱۷
 وثوقی، ناصر ۵۲۳
 وثیق، غلامرضا ۸۷، ۵۲۳
 ودیعی ۱۵۲
 ورہرام ۳۵۶
 وزیری، ہوشنگ ۱۱۲، ۱۵۱، ۲۷۴،
 ۲۷۶، ۴۲۴، ۴۴۲، ۴۷۷
 ویلسون، ہرولد ۲۸۹، ۳۶۳، ۳۶۵
 ہدایت، صادق
 ہدایتی، ہادی ۲۷۸، ۳۱۰
 ہزارخانی، منوچہر ۱۳۱، ۴۱۱،
 ۴۲۴، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۴۶، ۴۸۹
 ہنفری ۸۴
 ہویدا، امیرعباس ۳۵۹، ۳۷۶، ۴۲۵
 یانگ، گایلر ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۲
 یزدی ۲۳
 یونانس، فرانس ۳۴۲
- ۴۸۷، ۴۸۶، ۴۷۸
 مند، تیمور ۲۶۰، ۲۸۶-۲۸۷، ۲۹۵،
 ۳۱۳، ۳۱۸
 مندرس فرانس، پی یر ۳۷۲
 منصور، حسنعلی ۲۰۳، ۲۲۶، ۲۶۸،
 ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۹۰-۲۸۴،
 ۳۰۶، ۳۵۹، ۳۷۲
 مورف ۸۷
 مورن، ادگار ۱۳۸
 موسا، پیر ۲۵۹، ۲۸۷، ۳۱۸
 موسوی، احمد ۱۳۴، ۱۳۶، ۲۱۲،
 ۲۸۰، ۲۹۵
 مولوی ۱۵۳-۱۵۴
 مہاجری، حسن ۴۶، ۱۰۲، ۱۰۴،
 ۱۳۰، ۱۴۱، ۱۷۵
 مہران ۳۸۴
 مہوش ۵۰۷
 میرزابہرام ۱۸۳
 میلانی ۲۲۵
 مؤمنی ۲۹۸
 نادرپور، نادر ۲۳۸، ۵۲۳
 نجیب ۵۱۹، ۵۲۳
 نخعی، قدس ۴۷، ۲۹۳
 نراقی، احسان ۵۵-۵۶، ۲۵۷، ۳۵۹،
 ۳۷۷، ۴۲۳-۴۲۵، ۴۵۴، ۴۸۳
 نصیری، نعمت اللہ ۹۸

Khalil Maleki's

Letters

edited by:

Amir Pishdad & M.A.H. Katouzian

First edition 2003



All rights reserved for
Nashr-e Markaz publishing Co.
Tehran P.O.Box 14155-5541
E-mail: info@nashr-e-markaz.com

Printed in Iran